

الكتاب: شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور (فارسي)

المؤلف: الحاج ميرزا أبي الفضل الطهراني

الجزء: ٢

الوفاة: معاصر

المجموعة: من مصادر العقائد عند الشيعة الإمامية

تحقيق: السيد علي الموحد الأبطحي

الطبعة: الثالثة

سنة الطبع: ١٤٠٩

المطبعة: سيد الشهداء (ع) - قم - ايران

الناشر: سيد علي الموحد الأبطحي

ردمك:

ملاحظات:

شفاء الصدور  
في شرح زيارة العاشور  
الجزء الثاني  
تأليف

العلامة الحجة الحاج ميرزا ابي الفضل الطهراني " ره "  
تحقيق وپاورقى: از سيد على موحد ابطحي "

شناسنامه كتاب:  
كتاب: شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور ج ٢  
تأليف: آية الله حاج ميرزا ابو الفضل طهراني " ره "  
تحقيق و پاورقى: از سيد على فرزند علامه بزرگوار حجة الاسلام حاج سيد مرتضى  
موحد ابطحي.  
چاپخانه: سيد الشهداء عليه السلام - قم - ايران  
ناشر سيد علي موحد ابطحي  
نوبت چاپ: سوم ١٤٠٩ هـ.

بسم الله الرحمن الرحيم  
" ان یرزقنی طلبثارك (۱) مع امام منصور من اهل بیت محمد "  
ج - اینکه مرزوق فرماید مرا که طلب خون تو کنم در رکاب امام نصرت  
یافته از اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله و سلم.  
ش - رزق: بفتح راء روزی دادن است، و رزق بکسر را نفس روزی است.  
امام: بمعنی پیشوا است، و اصل اشتقاق او از ام بمعنی قصد است، و جمیع  
تصاریف این ماده از قبیل ام و امت و امام بفتح و امم بمعنی طریق مستقیم و جز

-----  
(۱) طلب ثار (خونخواهی) حضرت سید الشهداء (ع) عظمتی دارد که هیچ کس  
جز خدای تعالی نمی تواند آن را بیان کند، و فضل و ثوابش را شرح دهد،  
زیرا عظمت خون، و اهمیت خونخواهی خونخواهی هر کس به قدر بزرگی صاحب آن است  
و همان طور که شخص نمی تواند مقام و منزلت حسین (ع) را کاملاً بشناسد، هم  
چنین نمی تواند عظمت و اهمیت خونخواهی آن جناب را درک کند.  
برای اینکه بتوانیم - در حد استعداد و ظرفیت خود - آن عظمت را دریابیم  
در این زیارت از خدا میخواهیم که ما را از خونخواهان آن حضرت قرار دهد،  
و این سعادت بزرگ را بما روزی فرماید.

اینها راجع به این معنی است، یا بواسطه، و مراد از امام در این عبارت خاتم اولیاء، و بقیه اوصیاء، و حافظ دین خدا، و خلف ائمه هدی، غوث زمان و قطب دایره زمین و آسمان، امام عصر عجل الله فرجه است، و اختصاص آن جناب بلقب منصور از جهت آنست:

که ولایت ثار، و طلب خون سید الشهداء در عهد شمشیر عالم گیر حضرت او است، چنانچه در اخبار کثیره اشاره به این معنی شده.

از آن جمله خبری است که در (کامل الزیارة) از حضرت صادق نقل کرده که در تفسیر کریمه " و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا " [ ۳۳ اسری ۱۷ ] فرموده او قام آل محمد است یعنی ولی دم، خارج میشود به جهت ریختن خون [قاتلین ظ] حسین بن علی علیهما السلام، پس اگر بکشد

جمیع اهل زمین را اسراف نخواهد بود، و این که خدای تعالی فرمود " فلا یسرف فی القتل " نه به جهت آنست که او اکری بکند که اسراف باشد، آنگاه فرمود مگشود به خدا قسم اولاد قتله حسین را به جهت کار پدرهای ایشان (۱). و در این خبر اشعاری است به اینکه منصور لقب خدائی آن جناب است، چه در قران استعمال شده، و مراد آن جناب است، و از طرایف اینکه از جمله القاب آن جناب ناصر لدین الله است، و باین مناسبت در قصیده عرض کرده ام:

اعده الله فی خزائنه \* المنصر فهو المنصور والناصر  
یاخذ ثار الالباء منه فلا \* موتور الاغداء له واطر  
و از ملاحظه این دو بیت حلی مشکلی عویص ممکن است که جماعتی در کلمه الحمد لله تجویز کردند که مراد این باشد هك حامدیت و محمودیت هر دو مخصوص

(۱) کامل الزیارة باب ۱۸ ص ۶۳ رقم ۵، بحار الانوار ۴۵ / ۲۹۸ ط لبنان.

جناب احدیت است، و علماء اشکال کرده اند که جمع بین معنی معلوم، و مجهول در کلمه واحد ممکن نیست، و جواب او آنست که مگوثیم طبیعت حمد هر کجا باشد مخصوص است به خدای تعالی، چه از خود او باشد تا حامد شود یا از غیر تا محمود شود، چنانچه مادر این بیت اشاره کرده ایم، و گفتیم خدای تعالی او را اعداد کرده برای نصرت کردن، چون خدای او را نصرت کرد منصور شود و چون او مظلومان را نصرت کند ناصر باشد، بالجمله:

در اینجا سؤالی است که در اخبار هم تعرض او شده و تقریر او چنان است که ما خون خواهی سید الشهداء را از که میکنیم و کشتن ذریه قتله او به چه وجه جائز است، با اینکه در نص صریح کتاب است "ولاترروا ازرة وزر اخری" [۱۶۴ الانعام ۶].

و جواب آنست که به حکم عقل صریح و نقل صحیح رضای به کاری جماعتی موجب شرکت و دخول در آن جماعت است، و ذریه قتله چون راضی به افاعیل قبیح آن طایفه بودند، و افتخار و مباهات به آن شایع نمودند، و مگویند ما کشتیم، و پدران ما کشتند، - چنانچه در شعر اموی سابقا نظیر او را شنیدی (۱) مستحق قتل میشوند، و این جواب در اخبار وارد شده است، چنانچه خبر مفصلی در این باب در (عیون اخبار الرضا) است، و در جلد عاشر (بحار) (۲) نیز آن خبر نقل شده هر که بخواهد به آن تفصیل رجول کند، و ممکن است، بلکه در بعض اخبار شاهد دارد که در ظهور موفور السرور امام غایب - یسر الله بفرجه الرغایب - اعاده و احیاء اموات قتله شود، و قصاص خون به نا حق کشتگان بفرماید

(۱) ذیل لعن الله بنی امیه قاطبة.

(۲) عیون الاخبار ۱ / ۲۷۳، علل الشرایع ۱ / ۲۱۹، بحار الانوار: ۴۵ / ۲۹۵.

## چنانچه با آن دو نفر خواهد کرد (۱) و بنابراین به هیچ وجه اشکالی باقی نماند

(۱) در احوال ولی امر در رجعت رسیده است که مفضل خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد ای آقای من در این موقع مهدی به کجا مرود؟ فرمود: بسوی مدینه جدم رسول خدا، و از برای آن حضرت در آنجا مقام بزرگی است و ظاهر مشهود سروری برای مؤمنین و خواری برای کافرین. مفضل سؤال کرد امر چگونه است؟ فرمود آن حضرت بر قبر جد خود رسول خدا وارد میشود و مگوید ای گروه مردمان اینست قبر جدم؟ می گویند بلی ای مهدی آل محمد، می پرسد چه کسانی با او در اینجا دفن شده اند؟ مگویند دو رفیق او (در روایت نام برده شده است). حضرت مفرماید کیستند؟ (در روایت نام برده شده) چطور این دو نفر از میان خلائق دفن شده اند؟ مردم عرض میکنند چون اینها خلیفه رسول خدا بودند و پدر زن ایشان.

حضرت بعد از سه روز دستور میدهند اینها را بیروت بیاورند، آنها را بیرون ماورند تر و تازه، حضرت مفرماید کیست اینها را بشناسد؟ مگویند ما مشناسیم سپس مردم شهادت میدهند که اینها خودشان هستند و شکی در این امر نداریم، آنگاه دستور داده میشود آنها را بر شاخه درخت پوسیده خشکی بیاویزند آن درخت سبز میشود و شاخه و برگ مدهد، با دیدن این وضع دوستان آنها همه جمع شده و فریاد بر آورند که در اثر محبت و دوستی و ولای اینها رستگار شدیم در این موقع حضرت امر مفرماید که دوستان آنها جدا شوند و براثت خود را از آنها بیان کنند آنها امتناع میکنند و مگویند چگونه بیزاری به جوئیم و حال آنکه کرامت ها از ایشان دیدیم و بدنشان را ترو و تازه یافتیم و درخت خشک بواسطه اینها سب و خرم شد بلکه از شما بیزاری محوئیم.

حضرت امر میکند به وزیدن باد سیاهی بر ایشان و آنها را مثل درخت خرما از پا افتاد مگرداند، سپس باذن پروردگار آنها را زنده میکند و مخواند برایشان کارهایشان را در هر دور و زمان، از کتک زدن سلمان و افروختن آتش بدر بن خانه امیر المؤمنین برای سوزاندن حضرت امیر و فاطمه زهراء و حسنین و تازیانه زدن به زهراء و لگد زدن به پهلوی او، و سقط شدن محسن، و زهر دادن امام حسن، و کشته شدن امام حسین و اطفال و خویشان و انصار او، و اسیر کردن ذراری رسول خدا، و ریخته شدن هر خونی که آنها سبب ریختنش بودند... و تمام ظلم و جورهای که از زمان آدم تا ظهور حضرت آنها را مشمرد و آنها را مسئول آن اعمال قرار مدهد و آنها اعتراف میکنند. در این موقع حضرت آنها را قصاص میکند و امر مفرماید آتش برافروزند و آنها را با درختی که بر آن آویزان شدند آتش میزنند و باد خاکستر آنها را پراکنده کند.

مفضل عرض کرد ای آقای من این آخر عذاب آنها است؟ فرمود هیئات بلکه رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین و ائمه و هر مؤمن خالص و هر کافر خالص به دنیا بر گردانده میشوند برای قصاص. بحار الانوار ۵۳ / ۱۲، شجره طوبی ورقه ۱۲۲، کتاب علی الناس زمان ۶۳۸. نکته قابل توجه

همان گونه که رسول خدا سبب نابودی هر بدعت و معصیت و ضعیف کردن طرفدارانش گردید و باعث ترویج کارهای خوب و تقویت اهلش شد و از این روی در انجام هر عمل خوب و ترك هر کار زشت شريك گردید، این دو نفر هم بواسطه زنده کردنشان هر بدعت و هر کار ناپسند و پشت کردنشان به اعمال خوب و اهلش، شريك شدند در این کارها.

و بدین جهت حضرت فرمودند تمام گناهان از زمان آدم تا عصر ظهور را ولی امر بیان می کند و بر آنها ثابت میکند و برای همه از این دو قصاص میکند.



چه بر وجه اول باز جای سؤال از بقای ذریه است، چه به حمد الله غالبا امروز ظاهرا منقرض شده اند، و بعض اخبار اخذ بثار ونصرت آن جناب از امام مظلوم علیه السلام با پاره فوائد دیگر که بی تعلق به این فقره نیست انشاء الله در فقره آتیه (۱)

مشابهه با این فقره درج خواهد شد والله الموفق.  
" صلی الله علیه واله "

ج - صلوات فرستد خدای بر او و آل او  
ش - چون در لفظ شریف صلوات اباحت لطیفه است که بر وجه اختصار تعرض آنها مناسب است متن مستقلا قرار دادیم، و ما آن مطالب را در ضمن چند فایده ایراد منمائیم:

فائده - ۱ - مشهور آنست که صلوات از خدای رحمت است، و از ملائکه استغفار، و از مردمان دعا، و این سخن نزد ارباب ذوق پسندیده نیست، چه اصل عدم اشتراك است با اینکه در مثل " ان الله وملائکة یصلون علی النبی... " [ ۵۶ / الاحزاب ۳۳ ]

در محذور استعمال لفظ در اکثر از معنی واقع میشوند، و در ضیق خناق تأویل می افتند، با اینکه " رحم " معدی [متعدی ظ] است و " صلی " لازم و تفسیر متعدی بلازم پسندیده نیست، و دعا اگر به " علی " متعدی شود بمعنی نفرین است، و " صلی " با " علی " بمعنی ترحم است، و اختلاف حکم مترادفین محال است، از این جهت محققین گفته اند که معنی جامعی در بین دارند که انعطاف

-----  
(۱) ان یرزقنی طلب تاری مع امام مهدی....

باشد، و این حقیقت او است، و در هر موقعی اثری دارد، و در هر موطنی ظهوری عطف از خدای تعالی بر وجهی است، و از دیگران به نوعی، و تواند بود که علمائی که از اهل تحقیق به عبارت اولی تعبیر کرده اند، همین قصد کرده باشند، و مقصودشان

ذکر مراد باشد مع مستعمل فیہ لفظ، و بر بعض از کم خبرتان مشتبه شده، توهم اشتراك کرده باشند.

فائده - ۲ آنچه مشهور به شهرت محققه است، بلکه دعوی اجماع در معتبر و محکی منتهی بر طبق او شده آنست که صلوات وقت ذکر اسم مبارك یا شنیدن او واجب نیست، و شیخ صدوق، و فاضل مقداد، و محقق اردبیلی، و صاحب (مدارك) و شیخ بهائی، و آخوند ملا صالح مازندرانی، و محدث کاشانی، و محدث مجلسی، و شیخ مهدی فتونی، و صاحب (حدائق) و شارح (صحيفة سجادية) سید علیخان، و شیخ عبد الله بحرانی قائل بوجوب شده اند، چنانچه از بعضی حکایت شده، و مستند بوجوهی شده اند که به هیچ وجه یا دلالت ندارد یا سند، و اصح اخبار باب، صحیحہ زرارة است که در او امر به صلوات شده، و فرموده اند " صلی علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر " (۱).

و امر اگر چه فی نفسہ ظاهر در وجوب است ولی به اندک صارفی، منصرف میشود، و سیاق خبر چون در تعداد مستحبات است محمول بر استحباب است بلکه بعض اخبار که به آنها استشهاد کرده اند مثل " البخیل کل البخیل من اذا ذکرته عنده لم یصل علی " (۲) و مثل " من ذکرته عنده فلم یصل علی أخطأ طریق الجنة " (۳)

شاهد استحباب است، بلکه مصرح به عدم وجوب، و خلو ادعیه مأثوره و خطب

(۱) وسائل الشیعه باب ۳۵ و ۴۲ از ابواب اذان و اقامه.

(۲) الارشاد ۲۸۵، بحار الانوار ۹۴ / ۶۱ ط طهران.

(۳) ثواب الاعمال ۱۸۷، بحار الانوار ۹۴ / ۶۰ ط طهران.

مشهوره ائمه، بلکه سیره قطعیه در اثبات مدعی کفایت است، اگر چه رعایت احتیاط خصوصا در هر مجلس يك دفعه - چنانچه ظاهر محقق مقدس اردبیلی است البته اولی والیق است.

فایده - ۳ اختلاف عظیمی واقع شده بین علماء فریقین که آیا نفع صلوات راجع به مصلی است یا مصلی علیه، و هر قولی را طایفه‌ای اختیار کرده اند، و تحقیق قول اخیر است، چنانچه علامه مجلسی رحمه الله نیز در رساله (عقاید) اختیار کرده، و جز او از فقها و حکما و محدثین گروهی قایل شده اند، چنانچه ادله عقلیه و نقلیه متطابق بر این مدعی هستند، چه فقر و حاجت قوام ذات ممکن است، و غنی و افاضه‌شان واجب تعالی شأنه، و هر گز ممکن نیست ممکن بی نیاز و مستغنی شود، و الا انقلاب لازم آید، و ذوات ممکنه و مهیات جائزه هر چه تحصیل کمال و تکمیل ذات نمایند از دائره حاجت به مفیضی و هاب پا بیروت ننهند چنانچه عموم کریمه " یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید " [۱۵ فاطر ۳۵] مصدق این معنی و شاهد این دعوی است، بلکه تحقیق اینست که وجود هر چه اقوی شود و اکمل تعلق او به مبدء زیادتر است، و فقرش بجانب قدس بیشتر چنانچه مقتضای امکان وجودی که عبارت از تعلقیت ذات و ظلیت جوهر است همین است.

و به عبارت دیگر اوضح هیولای انسانی و ماده خاصه نبوت در اعلائی مراتب استعداد و قبول برای جمیع انواع فیوض و تمام خیرات است و غیر متناهی القوة است، و مبدء فیاض جل جلاله هم غیر متناهی القوة است، نه در آن جناب قصوری است، و نه از این طرف فتوری، و لازمه دعاء استجاب است، و شریطه‌ای جز استعداد محل و لیاقت برای دعاء نیست، و او هم بالفرض حاصل است، به اتم مراتب پس البته این دعا مستجاب خواهد شد، و در اخبار کثیره اشاره به این

معنی شده، چنانچه در (نهج البلاغه) مکرم وارد است " اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابدء به مسأله الصلاة على النبي (۱) ثم اسئل حاجتك فان الله اكرم من ان يسئل حاجتين فيقضى احديهما ويمنع الاخرى ".  
و این عبارت شریفه صریح است که صلوات دعائی است مستجاب، و بعضی در این مقام تقریبی لطیف کرده اند که حاجت انسان خودش معیب است، و حاجت صلوات صحیح، و داعی این دو را ضمیمه يك دیگر کرده بدرگاه احدیت مبرد پس باید هر دو را قبول کند یا هر دو را رد، دوم ممتنع است، پس معین میشود اول، و تفکیک صحیح نیست، چرا که این راجع به تبعض صنفه است، و او شرعا صورت جواز ندارد و از جمله مؤیدات مطلوب، تأکیدات زیادی است که در ادعیه شریفه در تشریف حضرت نبویه وارد شده مثل تبیض وجه، و اعطاء منزله و وسیله، و رفع درجه، و اعلاء کلمه، و اظهار امر، و امثال آنی که در فقرات ادعیه وارد شده (۲)، و احتمال اینکه جمیع آنها الفاضلی است که مکلف است انسان بگوید و قصد معنی دعا نکند و نفع آنها راجع به خود او باشد فقط، بغایت بارد است، بل یکاد یقتل من البرد، و هیچ متأمل مستقیم السلیقه راضی به این تمحل و تعسف نخواهد شد، مثلا چگونه تجویز میکنی در مثل این دعای شریف که علامه مجلسی در (مقیاس) در تعقیبات عصر بسند صحیح مفرماید: شیخ و سید روایت کرده اند که صادق آل محمد علیهم السلام مخوانند:

" اللهم صلی علی محمد وآله فی اللیل اذا یغشی، و صلی علی محمد وآله فی النهار اذا تجلی، و صلی علی محمد وآله فی الاخرة والاولی، و صلی علی محمد وآله ملاح الجدیدان، و ما اطرده الخافقان، و ما حدی الحادیان و ما عسعس لیل،

(۱) علی رسوله صلی الله علیه وآله و سلم حکم ۳۶۱ نهج البلاغه صبحی ۵۳۸.  
(۲) فلاح السائل ۲۰۶، بحار الانوار ۸۶ / ۸۹ وورد أيضا عن رسول الله (ص) فی شأن سید الشهداء " ان لك درجة عند الله لاتبلغها الا بالشهادة ".

و ما ادلهم ظلام، و ما تنفس الصبح، و ما اضاء فجر، اللهم اجعل محمدا خطيب  
وفد المؤمنين اليك، والمكسو حلل الايمان اذا وقف بين يديك، والناطق اذا  
خرست الالسن بالثناء عليك، اللهم اعل منزلته وارفع درجته، واطهر حجته،  
و تقبل شفاعته، وابعثه المقام المحمود الذي وعدته واغفر له ما احدث المحدثون  
من امته بعده، اللهم بلغ روح محمد وآل محمد عنى التحية والسلام، واردد  
على منهم تحية كثيرة وسلاما ياذا الجلال والاكرام " (١) كه صرف تكلم باشد، و اين

(١) و از مؤيدات است آنچه را كه سيد نعمت الله جزائرى از بعضى بزرگان  
نقل فرموده:

- ١ - مسلم است پيش مسلمانان كه هر گاه رسول خدا و ائمه اطهار زنده گاني  
بيشترى مى كردند و عبادت مى نمودند براى اعمال آنها اجر و ثواب و ارتقاء درجه  
بيشترى بود، و همين دليل امكان بالا رفتن درجه و مقام آنها است.
- ٢ - رسول خدا و ائمه اطهار سبب هدايت و راهنمائي مردم و انجام گرفتن كارهاى  
خوب و فرستادن صلوات بودند و كسى كه علت انجام گرفتن كار خوب شود شريك  
در ثواب آن عمل شود، نتيجه مگيريم صلوات فرستادن مردم سبب ارتقاء درجه  
و ثواب بردن پيغمبر و ائمه اطهار است - زهر الربيع ٢ / ٢٨٦ ط اسلامية طهران.  
هر بوى كه از مشك و قرنفل شنوى \* از طره آن زلف چو سنبل شنوى  
و از مؤيدات است اخبار فضيلت و شرافت شهبهاى قدر زيرا در آنها است كه  
ملائكه بر قلب پيغمبر و امام نازل مى شوند و علومى را عرضه مى دارند  
و اگر چنين نبود علم آنها تمام مى شد، و اينك نص يكى از آن احاديث:  
ابو جعفر (ع): لقد خلق الله جل ذكره ليلة القدر اول ما خلق الله الدنيا،  
ولقد خلق فيها اول نبي يكون و اول وصي يكون، ولقد قضى ان يكون في كل  
سنة يهبط فيها بتفسير الامور الى مثلها من السنة المقبلة، من جحد ذلك فقد رد  
الله عز وجل علمه لانه لا يقوم الانبياء والرسول والمحدثون الا ان تكون عليهم بما  
يأتيهم في تلك الليلة من الحجة التي يأتيهم بها جبرئيل (ع) - تفسير البرهان و نور  
الثقلين ذيل آية شريفه تنزل الملائكة والروح.

همه دعا مستجاب نشود، و اشمال اینها بر بعض فقرات که اتصاف آن جناب به آنها معلوم است، مبعود نیست، چه هر کمالی مراتبی دارد، و طبیعت شرف و فضل مقوله به تشکیک است، و هر چه تصور کنی مرتبه دیگر در آن کمال هست که فوق او است، و فوق کل ذی علم علیم قاعده ای است کلیه جاریه در اشباه و نظایر خود، لمؤلفه:

فالنور في النزول والصعود \* مشكك مختلف الحدود  
پس مشود به این سؤال مرتبه عالیه این کمال را طلب کنند، و این که بعضی توهم کرده اند آنچه از شرف و فضل ممکن است به ممکن برسد به جناب نبوی رسیده، و از این جهت صلوات را سودی به او نیست، عبارتی است مموه و عام فریب، چه لب این معنی یا راجع به این است که آن جناب را دیگر به خدای عزوجل حاجتی نیست، و از او مستغنی است، و این معنی منافی با ضرورت عقول است، چه اعلائی مراتب آن جناب عبودیت است که عنوان کتاب فقر و بسمله صحیفه احتیاج است، یا راجع با اینکه خدای تعالی، العیاذ بالله - دیگر نمیتواند افاضه فیضی با و کند، و لباس جدیدی از کرامت پوشاند " تعالی الله عما يقول الظالمون علوا کبیرا " (۱).

بلی در این مقام کلامی است که بعض بر مشرب حکمت و فلسفه تلفیق میکنند و خلاصه او آنکه مقام نبوت مقام عقول است، و در مرتبه عقل ما بالقوة عین ما بالفعل است، و کمال مترقی ندارند، و عقل هر چه باید داشته باشد دارد

---

(۱) سبحانه و تعالی عما يقولون علوا کبیرا [۴۳ الاسراء ۱۷].

و در آن مقام فقد و نیستی، نیست جز همان امکان ذاتی و قیام صدوری، بمبدء وهاب.

و حدیث " اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله نوری " (۱) شاهد این دعوی است، بلی فرقی که هست آنست که عقل نزولی از اول واجد کمالات است، و عقل صعودی چون در جمیع مراتب باید سیر کند، و قطع دو دوره هر دو قوس وجود را نماید، بالاخره به آن درجه مرسد.

و جواب این شبهه آنست که برهان قائم شده بر امتناع انفکاک هیولی از صورت پس عقل صعودی به جهت هیولانیتی که دارد قوه آن غیر متناهی خواهد بود، و از درجه عقل نزولی هم عبور خواهد کرد قال شاعرهم:

احمد ار بکشاید آن پر جلیل \* تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

و کریمه " خلق الانسان ضعيفا " [ ۲۸ النساء ۴ ] تواند بود که اشاره به این ضعف که عبارت از عدم تحقق به مرتبه خاصه و استعداد قبول کمالات غیر متناهی است، باشد که سر از گر بیان قوت در میآورد، بالجمله بسط این جواب خارج از وظیفه این مختصر است، و آنان که بصیرتی در این علوم دارند آگاهند که لباب حل اشکال در این دو سطر ودیعه گذاشته شده، بر مشرب این قوم راهی برای اشکال باقی نمانده، و پاره ای به برخی از احادیث مستمسک شده اند که آن هم

---

(۱) معاذ بن جبل: ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ان الله خلقني وعليها وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعة آلاف سنة... علل الشرايع ۸۰، بحار الانوار ۷ / ۱۵ الرقم ۷.

علی بن ابیطالب علیه السلام انه قال ان الله تبارك و تعالی خلق نور محمد صلى الله عليه وآله قبل ان خلق السماوات والارض والعرش والكرسى... الخصال: ۱ / ۸۲ معانی الاخبار: ۸۸، بحار الانوار ۱۵ / ۵ والاحادیث فی ذلك كثيرة راجع بحار الانوار.

و جهی ندارند مثل فقره زیارت جامعه " وجعل صلواتنا علیکم... " (۱) الخ و این استدلال بر طریقه ابو حنیفه که قائل به مفهوم لقب است مستقیم است، و الا از مشهورات است که - عوام هم مگویند - اثبات شیء نفی ما عدا نمکند، چه اشمال صلوات بر این خواص و آثار موجب عدم رجوع نفع او به دیگران نیست، بلی در مقام سخن دیگری هست که عارف محقق ملا عبد الرزاق کاشی در تفسیر (حقایق التأویل) اشاره به او کرده، و محصل او با تحریر آنکه:

حقیقت صلوات امداد و تأیید و افاضه کمالات است، پس مصلي حقیقة خدای تعالی است، گاه در مقام جمع و بلا واسطه، و گاه در مقام تفصیل و مع الواسطه که فعل عباد است، و حقیقت صلوات مؤمنین همین است، چه او عبارت است از قبول هدایت و انتقاش لوح وجود به نقش محبت او، و این نوعی است از امداد آن جناب در غرض تکمیل، و مقصد تعمیم فیض خدا، چه اگر قبول ماده نبودی اثر فاعلیت فاعل بظهور نرسیدی چنانچه گفته اند " وجود من به تو است و ظهور تو از من " " فلست تظهر لولای، لم اکن لولاك " و در حدیث قدسی است که اگر خلق همه اطاعت مسکردند خلقی دیگر می آفریدم که معصیت کنند تا عفو و فضل من معلوم شود (۲).

(۱) و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهارة لانفسنا و تزکیة لنا و کفارة لذنوبنا...

(۲) اخرج احمد و ابو یعلی و الضیاء عن أنفـس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول و الذی نفسی بیده لو اخطأتم حتی تملأ خطایاکم ما بین السماء و الارض ثم استغفرتم لغفر لکم، و الذی نفس محمد بیده لو لم تخطؤا لجاؤ الله بقوم یخطؤون ثم یستغفرون فیغفر لهم.

و اخرج این ابی شیبـة و مسلم عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لولا انکم تذنبون لخلق الله خلقنا یدنبون فیغفر لهم تفسیر الدر المنثور سورة الزمر ۳۹ آیه ۵۳ ج ۵ / ۳۳۲.



و همچنین تسلیم مؤمنین دفع آفت نقص تکمیل او است به اظهار جلال عموم دعوت و قوت فاعلیت او در مقام هدایت، و به این وجه از بیان ممکن است جمع بین هر دو قول شود، چه نفع صلوات اولاً و بالذات راجع به مصلی است، و به اعتبار اظهار اقتدار و تکمیل غرض بعثت و تحصیل مقصد هدایت راجع به مصلی علیه، و موجب رفع درجه و علو شأن و ظهور کلمه او است، چنانچه فرموده " فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط " (۱)، بالجمله آنچه نظر قاصر فعلاً مؤدی به او است اینست که از جانب طرفین تقریر کردم، و بیش از این تفصیل شایسته مقام نیست. فائده - ۴ ضم آل رسول (ص) در صلوات موافق اخبار کثیره متواتر مرویه از طریق فریقین است، از آن جمله در اکثر اصول معتمده اهل سنت نقل شده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه بر تو صلوات فرستیم فرمود: " اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم حمید مجید " (۲).

و خصوص این صلوات در تشهد نماز بنا بر یک قول شافعی واجب است و بر قول دیگر او مستحب است، چنانچه در تقریب ابی شجاع و شرح ابی قاسم و حواشی او مذکور است که هر دو از علماء شافعیه اند و عمل شافعیه غالباً بر آن

---

(۱) جامع الاخبار: ۱۰۳، بحار الانوار ۱۰۳ / ۲۰۲ الرقم ۲۴ ط طهران.  
 (۲) صحیح بحاری ۴ / ۱۴۶ و ج ۸ / ۷۷ ط امیریه بمصر... کتابهای دیگر  
 مراجعه شود به احقاق الحق ۳ / ۲۲ و ج ۹ / ۵۲۴.

نسخه است به اضافه سیدنا در " محمد " و " ابراهیم " در مواضع اربعه (۱) و این شعر معروف شافعی که در کثیری از کتب جماعت مذکور است، و در السنه ایشان مشهور مگوید:

يا آل بيت رسول الله حبكم \* فرض من الله في القرآن انزله  
يكفيكم من عظيم الفخر انكم \* من لم يصل عليكم لاصلاة له (۲)  
شاهد وجوب است، ولی حمل بر نفی کمال کرده اند نه بر نفی حقیقت،  
چنانچه در (نور الابصار) شبلنجی معاصر است (۳). و در (ینایع المودة) از  
(صواعق)

و (جواهر العقدين) روایت کرده که پیغمبر فرمود " لا تصلو علي الصلاة البتراء  
قالوا: و ما الصلاة البتراء يا رسول الله؟ قال تقولون اللهم صلي على محمد  
وتسكتون، بل قولوا: اللهم صلي على محمد وعلى آل محمد (۴) با وجود این اهل  
سنت

ملتزم اند در ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منویسند، و اسم مبارك آن را از  
صلوات حذف

مینمایند تا عناد فطری و انحراف جبلی را بنمایانند، و اعراض از رکوب سفینه نجات  
و دخول سلامت خانه نوح را از خود معلوم کنند، و هم چنین در موارد ذکر اسامی  
اهل بیت ملتزمند به ترك ذکر صلوات و سلام با اینکه خدای آنها را در این شرف  
شريك

نبوت کرده، و از طرق معتمده آنها جواز تصلیه و تسلیم بر عترت اطهار معلوم  
میشود، علاوه بر اینکه صریح آیه " هو الذی یصلی علیکم " [۴۳ - الاحزاب - ۳۳]

- 
- (۱) به این نحو اللهم صلی علی سیدنا محمد... کما صلیت علی سیدنا ابراهیم...  
وعلی آل سیدنا ابراهیم... کما بارکت علی سیدنا ابراهیم وعلی آل سیدنا ابراهیم...  
(۲) الصواعق ۸۸ ط القديم، ینایع المودة ۲۹۵ ط اسلامبول قال الشافعي:  
(۳) حدیث نسبت به قبول نشدن نماز و ناقص بودن او بواسطه ترك صلوة بر  
آل نبی زیاد است واحقاق الحق ۹ / ۶۱۱ به تفصیل آنها را ذکر کرده است.  
(۴) ینایع المودة ص ۲۹۵ ط اسلامبول... احقاق الحق ۹ / ۶۳۶.

و کریمه " فصل علیهم ان صلاتک سکن لهم " [ ۱۰۳ - التوبة - ۹ ] وبشارت " اولئک علیکم صلوات من ربهم ورحمة " [ ۱۵۷ - البقرة - ۲ ] دالند بر جواز صلوات بر عموم اهل ایمان، و از عمل صحابه هم نقل شده که صلوات بر آل مفرستادند. در (ینابیع المودة) از ابو نعیم حافظ و جماعت مفسرین روایت کرده که سند به مجاهد و ابی صالح رساندند، و این دو از ابن عباس روایت میکنند که آل یاسین در کریمه " سلام علی آل یاسین " [ ۱۳۰ الصافات ۳۷ ] آل محمدند، و یاسین اسمی از اسماء آن حضرت است (۱) با این همه از گفتن سلام الله علیه، یا صلی الله علیه مضایقه دارند.

و علت او را در (کشاف) اشاره منماید - بعد از اینکه مگوید قیاس جواز صلوات بر غیر نبی است به دلیل آیه زکات " وهی الذی... الخ (۲) وقول رسول خدای

ص " اللهم صلی علی آل ابی او فی - تفصیل مدهد بین ذکر تبعی که جایز است، و ذکر بالاستقلال که مکروه است، به جهت اینکه شعار ذکر نبی شده و موجب اتهام به رافضی بودن است، و پیغمبر فرموده " من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یقطن مواقف التهم " (۳).

(۱) حدیث ازعامه نسبت به اینکه آل یاسین آل محمد هستند زیاد است، و احقاق الحق ۳ / ۴۵۰ و ۱۴ / ۳۶۰ بتفصیل آنها را ذکر کرده است.

(۲) هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما [ ۴۲ الاحزاب ۳۳ ]

(۳) فی الکشاف ذیل " صلوا علیه وسلموا تسلیما " [ ۵۶ الاحزاب ۳۳ ] قال:

فان قلت: فما تقول: فی الصلاة علی غیره؟ قلت: القیاس جواز الصلاة علی کل مؤمن لقوله تعالی " هو الذی یصلی علیکم [وملائکة لیخرجکم من الظلمات الی النور ۴۳۰۰۰ الاحزاب ۳۳] وقوله تعالی " وصل علیهم ان صلواتک سکن لهم [ ۱۰۳ التوبة ۹ ] وقوله صلی الله علیه وآله وسلم اللهم صلی علی آل ابی اوفی، ولكن للعلماء تفصیلا فی ذلك وهو انها ان كانت علی سبیل التبع کقولک صلی الله علیه النبی وآله فلا کلام فیها واما اذا افرد غیره من اهل البیت بالصلاة کما یفرد هو فمکروه لان ذلك صار شعارا لذكر رسول الله صلی الله علیه وآله، ولانه یؤدی الی الاتهام بالرفض وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یقطن مواقف التهم " .

و از ابن القيم در (فتح الباری) نقل شده که المختار ان یصلی علی الانبیاء  
والملائكة وازواج النبی وآله وذریته واهل الطاعة علی سبیل الاجمال ویکره  
فی غیر الانبیاء لشخص مفرد بحیث یصیر شعارا ولا سیما اذا ترک فی حق مثله او  
افضل

منه كما یفعله الرافضة... (۱) الی اخر کلامه، عجیب تر آن است که در اصول  
صحیفه " اللهم صلی علی آل ابی اوفی واللهم صلی علی سعد بن عباده " از پیغمبر  
صلی الله علیه واله نقل کردند (۲)

و در (فتح الباری) است که صلوات بر غیر انبیاء بر مذهب حسن بصری  
و مجاهد و اسحاق و ابو ثور و داود طبری جایز است (۳)

و از (منهاج السنة) ابن تیمیة - خذ له الله - نقل شده: ابو حنیفة مذهبه انه  
یحوز الصلوة علی غیر النبی کابی بکر وعمر وعثمان وعلی، وهو اختیار اکثر  
اصحابه کالقاضي ابی یعلی وابی عقیل وابی محمد عبد القادر الجیلی (۴)

- 
- (۱) فتح الباری ۱۱ / ۱۴۷ باب هل یصلی علی غیر النبی ط بیروت.  
(۲) القول الفصل ۲ / ۲۷۲ ط مطبعة ارشیفل، احقاق الحق ۳ / ۲۷۱.  
(۳) فتح الباری ۱۱ / ۱۴۲ باب هل یصلی علی غیر النبی ط بیروت.  
(۴) روی العامة بطرق كثيرة عن امیر المؤمنین، وابن عباس، وعمرو بن  
جمیع، وابی ذر، وانس، وابی ایوب... ان الملائكة صلت علی وعلی بن  
ابی طالب... راجع احقاق الحق ۱۶ / ۴۵۵.

پس با اتفاق این جماع منع زمخشری وابن قیم چه وجه دارد؟ حاصل سخن بی پرده و سر باز این است که چون شیعه چنین میکنند با اینکه کتاب و سنت و عقل واجماع شاهد جواز و رجحان است باید ترك کرد، اگر چنین است که التزام طایفه به احسان به اهل بیت و تجلیل اینها موجب التزام ترك او شود، پس خوب است جمیع فرائض و سنن را به همین جهت اجتناب نمایند.

و محمد محبی شامی که از فضیلت این طایفه است در (تاریخ خلاصة الاثر) تصریح به این عناد و تعصب کرده، و پرده از روی کار برداشته در ذیل شعری که از عبد الرحیم بن تاج الدین دمشقی در ترجمه او نقل میکند - وهو هذا: (۱).

ان الفتی العالم مع علمه \* تراه محروما من العالم

مثل الید الیمنی لفضل بها \* قد معنت من زینة الخاتم

- مگوید تختم به یسار در واقعه تحکیم حادث شد، گاهی که عمرو بن عاص خطبه خواند و گفت من خلافت را از علی خلع کردم، چنانچه خاتم خود را از دست راست خلع کردم، و قرار خلافت را در معاویه دادم چنانچه گذاشتم خاتم را در دست چپ خودم، پس سنت عمرو در عموم مردم باقی ماند، ولی پیغمبر و خلفای راشدین تختم به یمین میکردند، وفقهای ما از آن جمله بیرجندی در کتاب (کشف) گفته تختم به یسار باید کرد، گفته شده به یمین، لکن آن شعار روافض است، و واجب است از آن احتراز کردن.

(۱) قال: رأیت فی آخر (الگستان) للشیخ السعدي ما معناه سئل بعضهم عن الید الیمنی ما بالها مع فضلها الجزیل و کراماتها المعلومة لم یوضع فیها الخاتم و وضع فی الشمال، قال: فنظمت هذا المعنی فی بیتین: ان الفتی... ثم ناقضته:

تالله ما ذاك محل بها \* بل شرفت من واحد راحم  
وانما الفضل لها زینة \* به اغتنت عن زینة الخاتم

وعلاء حصكفي در شرح (ملتقى الابحر) گفته " لا شعور لنا بهذا الشعار في هذه الامصار فنتبع اثر المختار " چه در حديث آمده " واجعلها في يمينك " يعنى انگشتر را در دست راست کن بعد از اين به استطراد شعری از ابو عامر جرجانی نقل میکند که گفته:

تختم في اليسار فليس يلقي \* طرازا لكم الا في اليسار  
وما نقصوا اليمين به ولكن \* لباس الزين اولى بالصغار  
لذاك ترى الاباهم عاطات \* وهن على الاكف من الكبار  
آنگاه مگويد وقد عرفت الحديث فكل هذا غفلة منه (۱).

و در (يتيمة ثعالبی) کلامی طریف است که حق این مقام حکایت او است مگويد ابو حفص فقيه از ابو احمد کاتب پرسيد چرا خاتم را در يمين کردی ابو حاتم گفت در این چهار فايده است::  
یکی اینکه سنت مأثوره از نبی صلی الله عليه وآله از طرق متعدده ووجوه مختلفه اینست

که او تختم به يمين مکرد، و هم چنین خلفاء راشدین بعد از او، تا اینکه واقعه صفین و حکمین پیش آمد و عمرو عاص خطبه کرد که " الا انی خلعت الخلافة من علي كخلع خاتمی هذا من يمينی وجعلتها في معاوية كما جعلت هذا في يساری فبقيت سنة عمرو بين العامة الى يومنا هذا " .

فايده دوم در کتاب خدا است که مفرماید " لا يكلف الله نفسا الا وسعها " [۲۸۶ البقرة ۲] و معلوم است که يمين اقوی از يسار است، و واجب آنست که کلفت حمل اشیاء را در عهده اقوی دهند نه اضعف.

سوم اینکه از قیاس است، چه نهی از استنجاء به يمين صحیح است، وادب

-----  
(۱) خلاصة الاثر ۲ / ۴۰۹ ط دار صاد بیروت.

در استنحاء به یسار است، و نقش خاتمی از اسم خدای تعالی خالی نیست پس واجب افتاد که وی را تنزیه از جای پلیدی کند. چهارم - اینکه خاتم زینت است و اسم او به فارسی انگشت آرای است و یمین اولی است به تشریف از یسار (۱).

تا اینجا بود کلام ابو احمد در اسکات ابو حفص فقیه که در (یتیمه) حکایت شده بود.

و راغب اصفهانی در کتاب (محاضرات) مگوید " کان خاتمه صلی الله علیه وآله حلقة فضة

وعليه فص عقیق، و کان یتختم به فی یمینه، و سبب اتخاذه انه کتب الی ملک الروم فقیل انه لا یقبل کتابا الا مختوما " قال: و اول من تختم فی یساره معاویه و قیل شعر:

قالوا تختم فی الیمین وانما \* ما رست ذاک تشبها بالصادق  
و تقربا منی لال محمد \* و تباعدا منی لكل منافق

الماحسین فروجهم بخواتم \* اسم النبی بهن و اسم الخالق  
و در کتاب (مستطرف) از عایشه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بدست راست

انگشتی مکرد، و از دنیا بیروت رفت در حالی که خاتم در یمین او بود، و از (تاریخ سلامی) نقل میکند که رسول خدای و خلفای به دست راست تختم مکردند و معاویه او را به یسار نقل کرد، و بنی امیه بسنت او عمل کردند، و سفاح نقل کرد به یمین، و تا ایام رشید باقی ماند، آنگاه او متابعت معاویه کرد، و نقل به یسار نمود مردم متابعت او کردند (۲).  
اکنون اندکی به تأمل نگاه کن و طریقه دیانت را به بین که به جهت عداوت

(۱) یتیمه الدهر ۴ / ۶۸ ط بیروت.

(۲) مستطرف شیخ شهاب الدین أحمد الابشهی ج ۲ / ۲۵ ط مصر.

با اهل بيت عصمت و مخالف با اتباع ايشان از اخبار صحيحه خود دست برمدارند و از متابعت خلفای خود چشم ميپوشند، و ترك سنت نبويه كرده پيروي سنت امويه ميكنند، و تصريح ميكنند چون تختم به يمينا شعار روافض است ترك بايد كرد، و اين شعار بودن به جهت آنست كه روافض متابعت عمرو عاص نكردند و بر اتباع سنت پيغمبر باقى ماندند، فيا المعجب ولضيعة دين سيد العرب وقد قلت بديتها:

تختم باليمين فتلك اعلى \* تكن في عد اصحاب اليمين  
ولا تجعله عرضة نيل سوء \* وفيه اسم المهيمن والامين  
ولا تعدل بذاك الى شمال \* فتحيى سنة الرجس العيين (١)

(١) قال مصنف (الهداية) من الحنفية: ان المشروع التختم في اليمين و لكن لما اتخذته الرافضة جعلناه في اليسار. و اول من اتخذ التختم باليسار خلاف السنة هو معاوية كما في (ربيع الابرار) للزمخشري.

وقال ابن تيمية في منهاجه ٢ / ١٤٣ عند بيان التشبه بالروافض: و من هنا ذهب من ذهب من الفقهاء الى ترك بعض المستحبات اذا صارت شعارا لهم، فانه وان لم يكن الترك واجبا لذلك لكن في اظهار ذلك مشابهة لهم فلا يتميز السني من الرافضي، ومصالحة التميز عنهم لاجل هجرانهم ومخالفتهم اعظم من مصلحة هذا المستحب ونرى في موارد كثيرة تركهم للسنة مخالفة للشيعة في العمل بالسنة و ذكر العلامة الاميني كثيرا منها في الغدير ١٠ / ٢١٠ فراجع. نتف [اسم كتاب] ابي عبد الله السلامي ان النبي صلى الله عليه وآله كان يتختم في يمينه والخلفاء الاربعة بعده فنقلها معاوية الى اليسار واخذ بذلك فبقى كذلك ايام المروانية فنقلها السفاح الى اليمين فبقى الى ايام الرشيد فنقلها الى اليسار، واخذ الناس بذلك.

واشتهر ان عمرو بن العاص عند التحكيم سلها من يده اليمينى، وقال: خلعت الخلافة من علي كخلعي خاتمي هذا من يميني وجعلتها في معاوية كما جعلت هذا في يساري.

والروايات والاشعار في ذلك كثيرة راجع مناقب ابن شهر آشوب ٢ / ٧٥ في لوائه وخاتمه عليه السلام.

الصدوق عن ابيه عن سعد عن ابن علوان عن عمرو بن ثابت عن ابيه عن ابن بطريق عن امير المؤمنين: انا سيد الوصيين ووصي سيد النبيين... وزوجة سيدة نساء العالمين انا المتختم باليمين والمغفر للجبين - امالي الصدوق ١٧ بحار الانوار ٣٩ / ٣٤١.



فایده - ۴ اشتقاق آل از اول است، و جماعتی را که آل کسی گویند به جهت اول ایشان است به آن کس، و اول بر سه وجه است:

اول جسمانی که عبارت از قرابت صوری و تولد بدنی است، و اول روحانی که عبارت از تعلم علوم و کسب فضائل و تخلق به اخلاق کسی باشد، و اول نورانی که عبارت از اتحاد نور و وحدت سنخ ذات باشد که اشرف انواع اول است.

و آل حقیقی پیغمبر آن کسانی که متحقق به هر سه قسم اول باشند، و ما - بعد از سیر و تقسیم تام و استقراء کامل - کمال این صفات و تمامیت این جهات را جز در ائمه اثنی عشر و فاطمه علیهم السلام ندیدیم.

اما انتساب صوری و تولد ظاهری که معلوم است.

اما جهت ثانیه که به حدیث " انا مدینه العلم و علی بابها " ثابت است و اما حیثیت ثالثه از حدیث شریف " کنت انا و علی نورا " و کریمه " ذریة بعضها من بعض "

[ ۳۴ آل عمران ۳ ] مشهود ارباب انصاف مشود، و بعضی از اهل سنت که مطلق

قرابت یا عموم امت را آل دانسته‌اند از جاده انصاف بیروت رفته‌اند، ولیس اول قارورة کسرت فی الاسلام.

و در (عیون اخبار الرضا) بابی عقد کرده از برای نقل کلام سعادت فرجام حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأموم با علماء عامه در تفرقه آل و امت، و آن باب بیست و سوم از آن کتاب است، و به جهت طول او، ما طالبان را محول به مراجعه همان کتاب مستطاب میکنیم، ولی با همه عصبیت و عناد فخر رازی در (تفسیر کبیر) کلامی دارد که قریب به انصاف است مگوید: آل محمد آنانند که امرشان آئل به او مشود، پس هر که اول امرش به او اشد و اکمل باشد آل او باشد، و شك نیست که تعلق بین علی و فاطمه و حسن و حسین و بین رسول خدا صلی الله علیهم اشد تعلقان بود، و این مطلب معلوم است به نقل متواتر، پس واجب شد که آنها آل باشند.

وایضا اختلاف کرده اند در معنی آل بعض گفته‌اند اقارب اویند، و قومی گفتند امت اویند، ما اگر بگوئیم قرابت اویند پس ایشانند آل، و اگر بگوئیم امتی هستند که قبول دعوت کردند باز ایشان آل هستند، پس به هر تقدیر ایشال آل هستند، اما جز ایشان محل اختلاف است، و معلوم نیست، تمام شد کلام فخر رازی، و ما به همین تقریب این حکم را در بقیه ائمه اثنی عشر علیهم السلام مطرد میکنیم.

فائده - ه لفظ این دعا (۱) که مشتمل است بر عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار شاهد صحت این مذهب است، چه در محل خود ثابت کرده ایم و اشباه آن، خصوصا از صادقین علیهم السلام، و آنان که قبل از ایشانند بقاعده عربیت حجت است، و در اثبات لغت کافی است، چه رواة ما کمتر از اصمعی ناصبی و ابو عبیده خارجی

---

(۱) صلی الله علیه وآله.

- که مرتکب همه نوع قبایح میشدند - نیستند، و صادقین علیهما السلام در عربیت کمتر

از جریر و اخطل و فرزدق نیستند.

خصوصا در این زیارت شریفه که دانستی حدیث قدسی است، و مثل قرآن و حدیث نبوی حجت است، و از اینجا معلوم میشود که مناقشه شیخ اجل ابو الفتح کراچکی در جر آل در ادعیه صحیفه و التزام به نصب به عطف بر محل چنانچه در حاشیه سید محقق داماد قدس سره از او نقل شده از اقتصار بر تقلید بعض قشرین نحاة و صحفیین علماء عربیت است، با اینکه قرائت حمزه در کریمه " تساءلون به والارحام " [ ۱ - النساء - ۴ ] شاهد دعوی است، و تغلیط صاحب (کشاف) غلط و بی مبنی است، و تحقیق این باب مناسب این کتاب نیست.

" اللهم اجعلني عندك وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا والاخرة "

ج - بارالها بگردان مرا نزد خودت عزیز و محترم بواسطه حسین علیه السلام در دنیا و آخرت.

ش - جعل بر دو قسم است: یکی بسیط که به معنی انشاء نفس ذات شیء است، و این جعل بر قانون عربیت حاجت به يك مفعول بیشتر ندارد، و دیگری جعل مرکب است که به معنی ایجاد حاجت به يك مفعول بیشتر ندارد، و دیگری جعل مرکب است که به معنی ایجاد وصفی در امر ثالثی است، و او محتاج به دو مفعول است، و در این عبارت شریفه لفظ جعل از قسم ثانی است، چنانچه واضح است.

وجیه: مأخوذ از وجه است که به معنی جاه است، چنانچه در عبارت (بخاری) که سابقا ترجمه او را شنیدی واقع است " وکان لعلی وجه حیوة فاطمه " (۱). دنیا - تأنیث است، و معتمد بر موصوف محذوف است که " نشأة " یا

---

(۱) گذشت ذیل " استت اساس الظلم " مسألة دوم.

" دار " باشد، و هم چنین است وجه تأیید آخرت، و وجه در تعبیر از این نشأه به صیغه دنیا که افعل تفصیل است، مشهود مبالغه درد نو و دنائت او، و افعل تفصیل گاهی

استعمال مشهود در شدت اتصاف شیء به شیء به این معنی که مجازا اعتبار مفضل علیه در او نمکنند چنانچه خفاجی در (شرح درة) تصریح به این کرده، و نقل از دیگران هم شده، و استعمال و تتبع هم شاهد او است، و میتواند بود که ملاحظه معنی تفصیل هم شده باشد که نشأه برزخ - که عالم مثال و خیال منفصل و ملکوت اسفل در صطلاح حکمای اشراق و عرفای ذوی الاذواق - عبارت از او است ملحوظ شده باشد، و او چون به اعتبار عالم آخرت دنوی دارد متوسط اعتبار شده، و این نشأه متأخر، و به این ملاحظه او را دنیا گفتند، چنانچه در فقره زیارت جامعه است " و حجج الله علی اهل الدنیا والآخره والاولی " بنا بر بعض احتمالات که اولی اشاره به عالم اظله یا عالم ذر نباشد، و حکما گفته اند که اشاره به تثلیث عوالم شده که در کریمه " ولقد علمتم النشأه الاولی فلو لا تذکرون " [۶۲ الواقعة ۵۶] چه در این نشأه حسی است، و تخیلی و تعقلی، و تذکر موجب آنست که بگوئیم در کلیه عالم و انسان کبیر هم سه عالم است: یکی عالم حسن که نشأه مادیات است.

و دیگری عالم تخیل که موطن صور مجرد از مواد کثیفه عنصریه است، چه خلو صورت از ماده مطلقا خلاف برهان است، و عبارت طائفه ای که نفی ماده کردند منزل بر تفسیر ما است که تقیید به عنصریه کثیفه کردیم تا موجب لوازم دنیاویه نشود، و حرکت و ترقی و انتفاع به دعاء و خیرات و مثنوبات و اعمال صالحات اخلاف و اقرباء و اصدقاء و مؤمنین - که از معلومات شرع شریف بلکه مقطوعات به رؤیاهای صادق و امارت دیگر است - صحیح باشد - سوم عالم تعقل است که تجرد از جمیع لوازم دنیاویه و زحمات و تعلقات

عنصریه است اگر چند خلو از ماده یکسره نباشد، بلکه ماده رقیقه لطیفه که موجب تحولات عرضیه است به حکم تلازم هیولای و صورت باوی باشد، چنانچه سابقا اشاره کردیم، و این عالم آخرت است که عیش پاینده و زندگانی جاویدان است " وان الدار الاخرة لهی الحيوان " [ ٦٤ العنكبوت ٢٩ ] هذا محصل ما قالوا والعهدة عليهم.

تنبيه

در تفسیر فخر رازی مذکور است که وجیه کسی است که معروف به خیر باشد، و هر کس اگر چه معروف است نزد خدای و لیکن معرفت مجرد کافی در جاهت نیست، چه اگر کسی دیگری را به خدمت یا اجرت بشناسد نمگویند وجیه است، بلکه وجیه آنست که خصال حمیده داشته باشد که بواسطه او در معرض شناختن و نشناختن در آید، و قابلیت این مقام داشته باشد، و محصل نظر فخر رازی بر آنست که وجاهت را به معروفیت تفسیر کند، و وجهی برای این تفسیر نیافتم و در سایر کتب هم معلوم نیست موافقی داشته باشد، و قواعد لغت هم مقتضی این نیست

و اگر نه چنان بود نقض بخادم و اجیر که معروفند موقعی نداشت، بالجمله آنچه لازم است که در این مقام دانسته شود آنست که وجاهت نزد خدای در دنیا بچه حاصل شود به حکم کریمه " ان اکرمکم عند الله اتقیکم " [ ١٣ الحجرات ٤٩ ] کرامت و وجاهت در نزد خدای تعالی منوط به تقوی است، و تقوی سه مرتبه دارد: اول تقوی در عقاید است که به معنی استقامت دین و احکام ایمان است. دیگر تقوای در اعمال است که عبارت از ورع از محارم و تجنب از مآثم و ملازمت واجبات و مواظبت طاعات باشد، و این مرتبه را، بعد از مرتبه ثانیه باید تحصیل کرد.

و دیگر تقوای در اخلاق و ملکات است، که آدمی در مصحف قلب خود نظر کند اگر صفت رذیله بیند که به منزله آیه عذاب است گریه کند و فزع کند

واستعاذه کند، و او را از دل خود بیروت برد، و اگر به خصلت حمیده عبور کند که به منزله آیه رحمت است شکر خدای کند، و از خدای تعالی ثبات و دوام او را بخواهد، و امثال و اشباه او را بطلبد تا به جهاد تام و مشقت کامل دفع رذائل و تحصیل محاسن اخلاق کند، و جمیع این سه مرتبه تقوی موقوف بر علم است چه تا ندانی نتوانی، و از اینجا معلوم شد که کرامت عند الله منوط و مشروط به علم است، چنانچه فرموده: **یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات** " [۱۱ المجادلة ۵۸] و در جای دیگر " **ام هل تستوی الظلمات والنور** " [۱۶ الرعد ۱۳]

بلی علم بی عمل مقصود نیست مگر در جائی که علم و عمل یکی باشند، چنانچه در مرحله اول تقوی که ایمان باشد مطلوب همان علم است یعنی اعتقاد قلبی و تحقق واقعی به اذعان به صفات ربوبیت و انبیاء و ائمه و کتب و ملائکه و حشر و نشر که مبدء و معاد عبارت از آنها است، حاصل سخن اینکه شخص زائر در این زیارت از خدای تعالی طلب میکند که به واسطه اعتصام به عروة الوثقی محبت حسین و تمسک به آن جبل متین به مدارج علم و عمل صعود کند تا در دنیا مرضی خدای عزوجل شود، و در آخرت به مقام قرب و درجه اولیاء برسد.

" اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنیا والاخرة بجاه محمد وعترة الطاهرة "

" یا ابا عبد الله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین والی الحسن والیک بموالاتک وبالبراءة ممن قاتلک و نصب لک الحرب، وبالبراءة ممن اسس اساس الظلم والجور علیکم وابرء الی الله والی رسوله ممن اسس اساس ذلك وبنی علیه بنیانه وجرى فی ظلمه وجوره علیکم وعلی اشیاعکم "

- ج ای ابو عبد الله همانا من تقرب میجویم بسوی پیغمبر و بسوی

امیر المؤمنین و بسوی امام حسن و بسوی تو به دوستی تو و به بیزاری از هر که با تو مقاتله کرد، و جنگ را برای تو بر پا کرد، و به بیزاری جستن از هر که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت کرده، و بیزاری محویم از هر که اساس ظلم را گذاشته، و بنیان بنا کرده بر او، و دست باز نکشیده از جور و ظلم بر شما و بر شیعیان شما.

ش تقرب: تفاعل از قرب است، و صیغه تفاعل در این باب تواند بود که برای طلب باشد، و شاید برای مبالغه باشد، و اول اظهر است، و عبارت (قاموس که گفته: "تقرب به الی الله تقرباً و تقرباً" یعنی کتملاق ای طلب القربة والوسيلة به عنده "شاهد او است، اگر چه فی نفسه حجت نیست، چه دعوی سماع از واضع در این موضع به غایت بعید است، و استعمال بر هر دو وجه ممکن الانطباق است، و ظاهر عبارت مذکوره اینست که بآء بعد از تقرب بآء سببیت باشد.

و در فقره زیارت بعیدا محتمل است که بآء ملابست باشد، و مراد آن باشد که با ولایت و برائت طلب قربت مسکنیم یا نیک قریب در حضرت شما مشوم، و شك نیست در امثال این مقام مراد قرب معنوی است نه قرب مکانی، و حصول او به ملازمت طاعات و مجانبت معاصی و تخلق به اخلاق الله تا از صورت ایمان گذشته به حقیقت ایمان متحقق شوند، "فان لكل حق حقيقة، و علی کل صواب نورا".

موالات: به معنی محبت و ولایت است، و وجه دلالت ولایت که در حقیقت به معنی قرب است بر مودت سابقاً مشروح شد (۱).  
و باب مفاعله در این مقام مصوغ برای تقویت معنی مجرد است، چه ظاهر

---

(۱) ذیل برئت الی الله والیکم منهم و من اتباعهم و اشیاعهم و اولیاءهم ج ۱ ص ۳۰۵.

اینست که اختلاف صیغه و زیادت حروف در لغت بی نکته نباشد، اگر چند علماء غالباً به این معنی در باب مفاعله تصریح نکرده اند، ولی کلیه قانون لغات و خصوصیات کلمات مهره فن و اساطین صناعت در دست است، و آنها مقوی این خیال و مقرب این احتمالند، این همه بر فرض آنست که ولی در لغت به معنی احب استعمال شده باشد، ولی بعضی نفی کرده اند، و بنابر این استعمال موالات

و تولی در محبت به ملاحظه ملازمه تأکد قربی است که مدلول صیغه است با محبت و علیهذا ولی مأخوذ از موالات است مثل بدیع از ابداع، و این کلام فی الجملة جای مناقشه و تأمل دارد، اگر چه متبع در هر حال استعمال است، والله العالم. نصب: در اصل لغت به معنی بر پای داشتن چیزی است، و اکثر معانی این لفظ از قبیل نصب نحوی، و نصب به معنی غنای مخصوص، و نصیب به معنی سهم، و نصاب به معنی حد، و نصب به معنی معبود باطل راجع به این استعمال است، و از وجوه او است اینکه مگویند نصب له العداوة، یا نصب له الحرب، یا ناصبه العداوة، و از فروع این استعمال اخیر است نصب به معنی عداوت امیر المؤمنین علیه السلام نه اینکه معنی لغوی اصلی باشد، چه معقول نیست که اضافه به مضاف الیه جزئی حقیقی متأجر الوجود به سنین متطاوله از زمان وضع ملحوظ واضع باشد، و لفظی برای او وضع کند با اینکه نصب به معنی عداوت به هیچ وجه نیست بلکه استعمالی است به حذف متعلق که عداوت باشد، و به کثرت استعمال ظهوری یافته، و مراد بعض لغویین که فتهاند مجاز است اینست که ما تحقیق کردیم، و از اینجا معلوم میشود که آنچه صاحب (حدایق) تخیل کرده - که نصب در لغت حقیقت در تدین به بغض امیر المؤمنین است به استناد به ظاهر عبارت (قاموس) که گفته اند " النواصب والناصبیه و اهل النصب المتدینون

بیغضة بعلي " - وجهی ندارد، چه وظیفه لغوی جز بیان جزئیات مورد استعمال نیست



و استعمال اعم از حقیقت است، و دانستی که احتمال حقیقت بودن در این مقام متمشی نیست علاوه بر اینکه نفس عبارت (قاموس) منادی به خلاف دعوی او است، چه بعد از عبارات مذکوره گفته: " لانهم نصبوا له ای عادوه " چه صریح این کلام اینست که استعمال از باب اطلاق کلی بر فرد است، نه از جهت اخذ خصوصیت در مفهوم لفظ و تفسیر نصب به معاداة به جهت افاده حاصل معنی است، و تقریب دلالت آنست که ما بیان کردیم، و از همین جا معلوم میشود که آنکه به مجاز ملتزم شده از جهت آنست که اطلاق کلی را بر فرد مجاز دانسته و غفلت از تحقیق متأخرین اصولیین کرده که حقیقت است، ولی حقیقت بودن به این وجه فایده به حال صاحب (حدائق) ندارد، چه غرض او اخذ خصوصیت مبعوض است در مفهوم حقیقی لفظ، و حال او ظاهر شد.

جری: به معنی روان شدن است، و از راغب حکایت شده که " الجری المر السریع واصله فی الماء ونحوه " و گاه کنایه از استمرار شود به جهت آنکه فعلی که منقطع شود جریان ندارد، و استعمال او در جری فرس و جری سفینه و سایر مواضع استعمال بر سیل تشبیه است یا توسع، و کنیز را که جاریه مگویند هم به جهت اینست که جاری در خدمت است، در (مصباح) مگوید " الجاریة السفینة سمیت بذلك لجریانها فی البحر، ومنه قیل للامة جاریة علی التشبیه لجریانها مستسخره فی اشغال موالیها، والاصل فیها الشابة لخفتها، ثم توسعوا فیها حتی سموا کل امة جاریة وان كانت عجوزا لا تقدر علی السعی تسمیة بما كانت علیه " و محکی از (محیط) اینست که " انما سمیت جاریة لانها تجری فی الحوائج " و در (اساس) گفته " وسمیت الجاریة لانها تستجری فی الخدمة " و محکی از (مهدب) و (قانون اللغة) نیز اینست، و در بعض کتب لغت تعبیر شده از جاریه به " قینه " به قاف و باء مثناة تحتیه و نون که مؤنث قین است و به معنی أمه است، چنانچه

قین به معنی عبد است، و صاحب (قاموس) را در این کلمه غفلتی سخت عجیب و تصحیفی طرفه بدیه دست داده، چه او را فتیه خوانده که مؤنث فتی است، و چو دیده این اطلاق صحیح نیست به جهت شمول جمل و فرس و امثال آنها از قبل خود لفظ من النساء را ملحق کرده و گفته: " الجارية الفتية من النساء " یعنی جوان از زنان، و در هیچ يك از کتب لغت نه دیده شده و نه شنیده، که جاریه به معنی زن جوان باشد، و هذا عجیب جدا، و ان كان منه غير عجيب، فان له في ذلك اليد الطولى والمرتبة الاولى.

بالجملة مراد از فقره زیارت " وجرى في ظلمه وجوره عليكم " آن است که مستمر شد در طریقه ظلم و جور بر شما، و " عليكم " متعلق است بظلم و جور و در بعض نسخ حکایت شده که جرى ظلمه وجوره است، به حذف " في " و بنابراین مراد از جریان از قبیل وقوع و تعلق است، و تعبیر اول ابلغ است، چه اعتبار معنی ثانی در او شده که نسبت جریان به ذات باشد نه به حدث، و این معنی متوقف بر مزیت اعتبار و مزید لطیفه تصرفی است که موجب حرکت ذهن و انتقال جدیدی میشود که در نفس اوقع و در قلب احلی میشود، و غالبا حسن تعبیر منوط به او است، چنانچه ارباب قرایح لطیفه و اذهان دقیقه که تعاطی لطایف بیان و بدایع کلام کرده اند به اول وهله تنبه میشوند، و آن را که این ذوق نیست از طول بیان و کثرت تطویل فایده نمبرد، و من لم يستضئ بمصباح لم يستضئ باصباح.

(فائده استطرادیه)

باجتماعات مستفیضه بلکه اجماع محقق و اخبار متکثرة معتبرة به عمل اصحاب کفر نواصب ثابت شده، ولی در تحقیق موضوع و تعیین مفهوم ناصب

اختلافی است بین اخبار باب و عبارات اصحاب، چه در پاره روایات آمده " الناصب لا اهل بیت حربا " و در بعض اخبار در تفسیر او وارد شده " هو من نصب العداوة لاهل بیت محمد، و در دیگری " من دان بمعاداتهم " و در جائی " من نصب العداوة لعلي عليه السلام " و در خبر دیگر " من اعلن بالعداوة " و در روایت دیگر " من نصب

العداوة لشيعتهم " و در طریق دیگر من قدم الجبت والطاغوت " چنانچه بعض فقهاء معاصرین استقصاء کرده اند، و این اخبار غالبا راجع به يك معنى هستند که همان تدين به بغض اهل بیت باشد، چنانچه در عبارت (قاموس) نیز بود، اگر چه اختصاص - به امير المؤمنين داشت مثل بعض اخبار به جهت اینکه اجلاى افراد اهل بیت عليهم السلام بلکه سيد ایشان او بود، و اظهار و اعلان و نصب عداوت همه از لوازم او است، و کاشف اعتبار شده، و نصب حرب یکی از افراد او است و نصب شیعیان ایشان از جهت مشایعت و متابعت ایشان راجع به نصب ایشان است، چه در علوم ما فوق الطبيعة مقرر شده که حکم بر محیث راجع به حیثیت است به جهت وجوب رجوع ما بالعرض بما بالذات، و مراد از تقدیم جبت و طاغوت

تواند بود که تقدیمی باشد بر وجه نفی استحقاق علي عليه السلام برای محبت، چنانچه

از ملاحظه رساله جاحظ در تقدیم اسلام أبو بکر بر أمير المؤمنين معلوم میشود که در ضمن تقدیم ابو بکر نفی فضیلة أمير المؤمنين عليه السلام میکند، و مراد به تدين اظهار

بودن او از دین است نه اعتقاد واقعی تا کفر جحود - که اشد انواع کفر است داخل شود.

و حدیث جنادة از امام حسن عليه السلام که به سيد الشهداء عليه السلام فرمود در وصف لشکر

یزید " کلهم يتقرب الى الله (۱) اشاره به این معنی است، و الا تقرب حقیقی

---

(۱) ثابت ابن ابی صفیة الثمالی قال: نظر علي بن الحسين سيد العابدين الى عبید الله بن العباس بن علي بن ابی طالب عليه السلام فاستعبر ثم قال: ما من يوم اشد علي رسول الله صلى الله عليه وآله من يوم احد، قتل فيه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله واسد رسوله، وبعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر بن ابیطالب. ثم قال عليه السلام: ولا يوم كيوم الحسين، ازدلف اليه ثلاثون الف رجل يزعمون انهم من هذه الامة كل يتقرب الى الله عزوجل بدمه وهو الله يذکرهم فلا يتعظون حتى قتلوه بغيا وظلما وعدوانا - الخصال ۱ / ۶۸، امالی الصدوق: المجلس ۷۰ الرقم ۱۰، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۹۸، عوالم العلوم ۳۴۸.

قال ابن نما: ثم دعا جندب بن عبد الله الأزدي وكان شيخا فقال: يا عدو الله  
الست صاحب أبي تراب؟ قال: بلى لا اعتذر منه، قال: ما اراني الا متقربا  
الى الله بدمك، قال: اذن لا يقربك الله منه بل يباعدك قال: شيخ قد ذهب عقله  
ونحلى سبيله - بحار الأنوار: ٤٥ / ١٢١.

با ظهور بینات و قیام حجج و قرب عهد ایشان به امیر المؤمنین علیه السلام و رسول خدا

از جمیع معقول نیست اگر در باره بعض تصور شود، پس معاویه و عمرو عاص و منصور و هارون و اشباه ایشان که علم تفصیلی به فضائل امیر المؤمنین داشتند و اظهار عداوت آن جناب مکردند از اعظم نواصیند، بالجمله بعد از تامل مؤدای مجموع اخبار معلوم شد، و هم چنین است کلمات اصحاب که ارجاع آنها به معنی وحدانی بر این وجه غالباً امکان دارد، و دلیلی بر کفر غیر این طایفه از مطلق اهل خلاف به معنی وجوب ترتیب آثار کفر بحسب ظاهر تا به حال دیده نشده، چه اجماع بالضرورة مفقود است، و اخبار مخصوصند به نواصب، و معنی او معلوم شد، و دعوی نصب کلیه اهل خلاف به مقتضای:

روایت معلی بن خنیس " لیس الناصب من نصب لنا اهل البيت لانك لا تجد احدا يقول: انی ابغض محمدا وآل محمد، و لكن الناصب من نصب لكم.

وهو يعلم انکم تتولون وتبرؤن من اعداءنا (۱).  
نیز وجهی ندارد، چه بعد از غض بصر از ضعف طریق خبر مقتضای تأمل  
او آنست که کسی مجاهره و مبارزه به عداوت پیغمبر و آل نتواند کرد، بلکه  
اعلان به عداوت شیعه ایشان میکند تا بالاخره راجع به ایشان شود، و البته این  
گروه نواصبند، ولی کلام در صغری است، چه غالباً عوام عامه با خاصه این  
عداوت ندارند، بلکه عداوت ایشان به جهت برائت از صحابه است، که به گمان  
ایشان اعداء آل محمد نیستند، لهذا خود لعن اعداء آل محمد را ملتزمند، و نزاع  
صغروی با ما دارند، اگر چه ما بعون الله تعالی اثبات مقدمه ممنوعه را از کتب  
خود ایشان کرده ایم، ولی الزام ما دخلی به اعتقاد فعلی ایشان ندارد، و اگر  
فرضا عداوتی کامن داشته باشند چون کاشف ندارد ما نمیتوانیم معامله کفر با  
ایشان بکنیم، بلکه مناط اعلان و اظهار است چنانچه در اخبار او را کاشف از تدین  
واقعی اعتبار کرده اند به شرحی که اشاره به او شد، و اخبار وارده در کفر مطلق اهل  
خلاف چون معارض هستند به اخبار وارده در معامله اسلام با ایشان از طهارت  
و جواز معاشرت و مواکلت و حل مناکحت و مصاحرت و اکل ذبایح ایشان، و اخبار  
متظافرة - بلکه متواتره وارده در فرق بین اسلام و ایمان - مبثوثة در مطاوی  
کتب اخبار سیما کتاب جلیل القدر عظیم الشأن (کافی) در باب معقود برای همین  
معنی باسیره قطعیة مستمرة محققة که مجال تردید و تشکیک به هیچ وجه ندارد، و  
منزل

مشوند بر کفر باطنی، چه مانعی ندارد احکام کفار به حسب اختلاف اقسام  
مختلف شوند، و این معنی فی الجملة بین فریقین مسلم است، و طایفه‌ای از  
عبارات فقهاء در موارد خاصه مشعر به این فرق هست، و از عبارت شیخ در

---

(۱) معانی الاخبار ۱۰۴، علل الشرایع ۲۰۰ از عبد الله بن سنان از حضرت  
صادق علیه السلام، بحار الانوار ۲۷ / ۲۳۳ ط تهران.

(تهذیب) و عبارت سید در (تنزیه الانبیاء) استشمام و استشعار این معنی توان کرد. و از جمله آنچه گفتین ظاهر شد که قول بکفر و وجوب اجتناب فعلی از مطلق اهل خلاف مسرحی در وادی تحقیق ندارد، اگر چه صاحب (حدائق) قدس سره به اصرار بلیغ متصدی اثبات او شده به طایفه‌ای از اخبار و کلمات فقهاء اختیار اعتضاد کرده، که اگر دلیل بر خلاف مدعای او نباشد لا اقل دلالت بر مقصود او ندارند یا اقبل تأویلند به توجیه قریبی، و با این همه طعنهای بلیغ و تعریضات اکیده بر متأخرین کرده بر وجهی که نه شایسته فضل او است نه زیننده مقام منیع ایشان، و بسط کلام در این مقام بر ذمت کتب مفصله است و در اینجا لمعاهای از این مسأله بیشتر مقصود نبود والله الموفق.

علی الجملة از مجموع آنچه در این فایده تحقیق و تقریر کردیم معلوم شد که کفر محاربین سید الشهداء علیه السلام که در فقره " من نصب لك الحرب " اشاره

به ایشان شده از مسلمات است، بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است و حاجت به استدلال ندارد، چه علاوه بر اینکه این محاربه اماره نصب است، و او خود علی التحقیق سببی است مستقل برای کفر این طایفه از خوارج هم هستند و از فته باغیه‌اند، و خروج بر امام و هتك احترام او و تصدی قتل و سفك دم مقدسش هر يك بالاستقلال بر ای کفر سببی است که این عناوین در محاربین سید الشهداء علیه السلام مجتمع است، و حاجت نیست در اثبات کفر این طایفه بلکه طایفه سابقه که مطلق نواصب باشند که ارجاع به مسأله انکار ضروری کنند، چنانچه از بعض اساطین ظاهر میشود، چه مسأله انکار ضروری کنند، چنانچه از بعض اساطین ظاهر میشود، چه مسأله کفر منکر ضروری محل خلاف است که آیا از جهت موضوعیت است یا به سبب کاشفیت.

و طایفه‌ای از کبرای محققین متأخرین مثل مقدس اردبیلی و فاضل هندی و جمال المحققین و محقق قمی و استاد اساتید عصر در (رسائل) و غیر ایشان قدس سرهم

قائل به احتمال ثانی شده اند کما هو الاقوی، و بنا بر این در صورت شبهه باید حکم بکفر ایشان نکرد، و این معنی در حق محاربین و خوارج مقطوع الفساد است، و در حق نواصب خلاف ظاهر، پس اولی اینکه در اثبات کفر این طوایف تعویل بر ادله خاصه کفر ایشان کنیم و ارجاع نکنیم مطلب را به مسأله کفر منکر ضروری، و متأمل متصفح در اخبار اعتبار ولایت از اجزاء ایمان - که در اصول معتمده و متأخذ وثیقه و کتب صحیحه اساطین علماء شیعه رضوان الله علیهم از قبیل جوامع سبع عظام (۱)، و جزء آنها مجموع و متفرق است - جازم است یا مشرف

بر جزم که ولایت نیز مثل توحید و نبوت از ارکان اصلیه و عناصر اسطقسیه ایمان است که به فقد او حقیقت ایمان مشهود، و احکام ایمان بر فاقد او به هیچ وجه مترتب نیست خواه از قصور باشد، و خواه از تقصیر، چنانچه بالاتفاق بلکه به ضرورت اسلام حال توحید و نبوت چنین است، بلی فرقی که هست اینست که جماعتی از محققین و اهل نظر به قرائن صریحه عقلیه و شواهد صحیحه نقلیه جازمند به اینکه قاصر را عقابی نیست، و تحقق قصورهم در ظرف خارج و وعاء نفس الامر به مراجعه احوال اصناف بشر، و ملاحظه اخلاق زمر، و تأمل فرق قابلیت، و اختلاف استعدادات مردم از وحشی و متمدن و قروی و بدوی و زنگی و رومی و رجال و نسوان به تفاوت مراتب وجود، و تباین درجات نفوس امری است محسوس و مطلبی است مشهود:

ولیس یصح فی الافهام شیء اذا احتاج النهار الی دلیل  
وطعن بعض اخباریین بر بعض اساطین فرقه و رؤسای مذهب به اختیار عدم عقاب قاصر، ناشی از قصور خود طاعن است، و این جمله که نوشته شد بر سبیل استجرار و تطفل بود، و محصل غرض و حاصل مطلب اینستکه علمای امامیه

---

(۱) کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، علل، عیون، خصال.



رضی الله عنهم مطبقند بر کفر محاربین سید الشهداء، و جواز لعن و سب ایشان و اخبار عامه هم تصریحا و تلویحا بر این مدعی شاهد است، و این بی بضاعت بعون خداوند جل ذکره بتفاریق در تضاعیف مباحث این شرح شمه از اخبار فریقین وارده در این معانی را یاد کرده، و زیاده بر این در این موضع تعرض او منافی شرط اختصار است، والله الموفق وهو الهادی.

" برئت الی الله والیکم منهم واتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم وموالاته ولیکم وبالبراءة من اعدائکم والناصبین لکم الحرب وبالبراءة من اشیاعهم انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم و ولی والاکم وعدو لمن عاداکم "

ج - بیزاری جستم بسوی خدای تعالی و بسوی شما از ایشان و تقرب مجویم بسوی خدا آنگاه بسوی شما به موالات شما و موالات دوست شما و برائت از اعدای شما و آنان که حرب به پا کنند برای شما و بیزاری از پیروان ایشان، همانا من مسالمت میکنم هر که را با شما مسالمت کند، و محاربت میکنم هر که را با شما محاربت کند.

ش - چون از اهم اصول دین اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام است، و قبل از این گفتیم قوام اصل مذکور به دو رکن است: یکی تولی و دیگری تبری، چنانچه در طلب ابدان صحت منوط به تنقیه که دفع اخلاط عفنه و مواد فاسده باشد، و تقویت که حفظ قوای اصلیه و اعانت ارواح بر افاعیل خود باشد، و در طب نفوس نیز کمال نفسانی مشروط است به تخلیه که ازاله ملکات رذیله و اخلاق رذیه باشد، و تخلیه که جلب ملکات عادله و اخلاق فاضله است، پس طب ایمانی هم متوقف بر تحصیل این دو رکن است، چه تبری - که عبارت از برائت از اعداء اهل بیت است - به ازاء تنقیه و تخلیه است، و تولی که دوستداری

و ارادت مندی به این خاندان بزرگوار است در مقابل تقویت و تحلیه مذکور  
مشود، و غرض از این زیارت چون اظهار مشایعت و متابعت واقعی از اهل بیت  
است، و قوام او به این دو رکن بود لهذا این دو مطلب در این زیارت شریفه  
باسالیب مختلفه و وجوه متعدده متعدده مذکور شد، گاهی به این اسلوب در ضمن  
لعن

اعداء اظهار او شد بر سبیل استطراد و استتباع گویا چون ذکر مساوی آنها شد  
حالت اخلاص به هیجان آمد و شوق باطنی در ثوران شد، و به مقتضای محبت  
جبللی با این طایفه و عداوت فطری - " فطرة الله التي فطر الناس... " [۳۰ الروم  
۳۰] - با آن قبیله اظهار براءت و بیزاری از آنها کرد.

و گاهی به عنوان خصوص سید الشهداء تولی اولیای او و تبری از اعداء  
آن جناب را سرمایه قرب و واسطه تقدم در پیشگاه جناب احیت جل مجده  
و حضرت رسالت و جناب ولایت مآب و سیده نساء و حضرت مجتبی علیهم السلام  
- که

اقرب خلق خدایند بسوی او، و أحب ناسند از برای سید الشهداء - قرار داده  
و " اتقرب الی الله والی رسوله " تا آخر فقره سابقه را مخواند، و بعد از  
اینکه او را مایه تقرب و واسطه تقدم قرار داد، تأکیداً للبراءة و تقویتاً للمطلوب  
باز انشاء براءت فعلیه میکند.

و مگویند " برئت الی الله " و گاهی خطاب را بعنوان عموم میآورد، و متوجه  
بجمیع اهل البیت میشود، و تقرب به خدا میکند به اظهار براءت از دشمنان  
ایشان، و دوستی با خود ایشان و دوستان ایشان و مگوید " واتقرب الی الله والیکم "  
و گاهی به عبارت دیگر بر سبیل فذلکه و خلاصه گوئی مگوید " انی سلم لمن  
سالمکم " تا آخر یعنی حاصل سخن اینستکه هر که با شما است من با اویم،  
و هر که بر شما است من بر اویم، آشنائی با جز ندارد، و در دنیا و آخرت  
شما را دارم فقط و شما مایه سعادت و وسیله نجات و قرب من هستید.

نگسلدرشته امید گران باری جرم \* زمره ای را که شما حبل متینید همه سیزده تن ز شما چاشنی از یگتن یافت \* زان نمکدان حقیقت نمکنید همه و اگر چه اخبار وارده در فضل اولیای آل محمد و مثالب اعدای ایشان بیش از آنست که بتوان در محلی گنجاند یا در کتابی درج کرد، ولی مادر این مقام به يك حدیث وارد در این باب - محکی از (تفسیر ثعلبی) مسندا، و مذکور در کتاب (کشاف) و (تفسیر کبیر رازی) مرسلا - اکتفاء میکنیم: تا حجت بر خصم باشد و آن چنان است که در:

کتاب (ینابیع المودة) از کتاب (فصل الخطاب) خواجه محمد پارسای بخاری نقشبندی - که از اجلای عرفا و محدثین علمای عامیه است - روایت میکند که گفته است: روی الامام ابو اسحاق الثعلبی فی تفسیره، عن الامام محمد ابن اسلم الطوسي، عن یعلی بن عبید، عن اسماعیل بن ابی خالد، عن قیس ابن ابی حازم، عن جریر بن عبد الله قال قال رسول الله من مات علی حب آل محمد علی حب آل محمد مات تائباً، الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الايمان، الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت، ثم منکر و نکیر، الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها، الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة، الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة، الا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله، الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً، الا و من مات علی بعض آل محمد لم یشم

رایحة الجنة (۱).

ملخص خبر شریف اینکه هر که بر محب آل محمد بمیرد شهید و آمرزیده و با توبه و مؤمن کامل عیار در ایمان رفته است، وملك الموت و بعد از او منکر و نکیر او را بشارت به بهشت دهند، و او را بدان نازکی و ناز به بهشت برند که عروس را به خانه داماد، و در قبر او دو در به بهشت باز شود، و قبرش مزار ملائکه رحمت گردد، و او در حال مرگ بر سنت پیغمبر و اجتماع کله در گذرد، و هان هر که

بر دشمنی آل محمد در گذرد روز قیامت در آید با حالتی که در پیشانی او نوشته‌اند که این مایوس است از رحمت خدا و کافر از دنیا رفته است، و بوی بهشت را نمیابد، و از این خبر شریف بر اهل انصاف معلوم میشود که موالات اولیای آل محمد علیهم السلام، و معادات اعدای ایشان واجب است (۲)، والحمد لله علی وضوح الحجة

(۱) ینابیع المودة ۳۹۹ ط اسلامبول و زیادی از دانشمندان عامة این حدیث شریف را نقل فرمودند و احقاق الحق ۹ / ۴۸۹ به تفصیل آنها را نقل نموده است. (۲) تبری و بیزاری از دشمنان دین یکی از اصول دین شمرده شده و دارای ثواب و اجرهای فراوانی است و اینک بعضی از کلمات بزرگان دین و روایات رسیده را درج میکنیم:

- ۱ - شیخ طوسی در (نهایة) مفرماید: پشت سر ناصبی و کسی که تولی امیر المؤمنین را داراست و لیکن در غیر جای تقیه تبری نمی جوید نماز نگذارید.
- ۲ - حضرت رسول (ص) فرموده اند: یا علی قسم به خدا که مرا به نبوت فرستاد و مرا بر تمام خلق برگزید جبرئیل به من خبر داده اگر بنده ۷ هزار سال عبادت پروردگار عالمیان کند و ولایت تو و ائمه از فرزندان را داشته باشد و برائت از دشمنان آنها را دارا نباشد خدا عملش را قبول نماید، هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد - نور الانوار مرندی ص ۲۷۲.
- ۳ - صفوانی گوید: مری خدمت امیر المؤمنین عرض شما و فلانی را [اسم یکی از دشمنان را برد] دوست دارم حضرت فرمود تو اعور هستی، یا باید کور باشی و دوست با دشمنان، و یا بینا و دوست ما، جمع این دو نشاید - نور الانوار مرندی ص ۲۷۲. شاعر گوید: ای که گوئی هم علی و هم رمع \* اعوری از نور ظلمت بهر ور یا به پا پروانه این نور شو \* یا برو خفاش باش و کور شو
- ۴ - خدمت حضرت صاق عرض کردند فلانی شما را دوست دارد و در تبری از دشمنان شما ضعیف است، حضرت فرمودند کسی که ادعا دارد محبت مرا و بیزاری از دشمنان ما نجوید دروغ مگوید - نور الانوار مرندی ص ۲۷۲.
- ۵ - حضرت رضا فرمودند ولایة ما و بیزاری از دشمنان ما سبب کامل شدن دین است - نور الانوار مرندی ۲۷۲.
- ۶ - حضرت امام حسن عسگری از پدران خود از رسول خدا نقل مفرماید روزی به بعضی اصحاب خود فرمود در راه خدا دوستی و دشمنی داشته باشید،

زیرا بدون این دوستی و دشمنی به ولایت خدا نمرسید، و هر کس هر چه نماز بخواند و روزه بگیرد بدون تولی و تبری طعم و مزه ایمان را نمچشد، کسی عرض کرد چگونه بدانم که دوستی و دشمنی در راه خدا را دارا هستم؟ حضرت اشاره فرمودند به امیر المؤمنین علی و فرمودند مسینی علی را؟ عرض کردم بلی فرمود او دوست خداست پس او را و دوست او را گر چه کشنده پدرت و فرزندت باشد دوست دار، و دشمن او را گرچه پدرت و فرزندت باشد دشمن دار - علل الشرایع ج ۱ / ۱۳۴، عیون اخبار الرضا ج ۱ / ۲۹۱، امالی الصدوق ۸، بحار الانوار ۶۶ / ۲۳۶.

(اهمیت لعن و مذمت ترك آن)

- ۱ - رسول خدا فرمود: کسی که گناه شمرد لعن کردن کسی را که خدا لعنت کرده لعنت خدا بر او باد - رجال کشی ۳۹۱ و ۳۴۴.
- ۲ - ثمالی در محضر امام زین العابدین سؤال کرد از فلان و فلان حضرت فرمود لعنت خدا - با تمام لعنهایش - بر آنها باد، به خدا قسم مردند کافر و مشرک به خدا - بحار الانوار ط کمپانی ۸ / ۲۰۷.
- ۳ - رسول خدا فرمود: دسته‌ای از امت خودشان را به من منتسب میکنند و مگویند اهل ملت من هستند، و بزرگانی از ذریه مرا مکشند و شریعت و سنت مرا تغییر میدهند و فرزندانم حسن و حسین را - هم چنان که زکریا و یحیی را کشتند - مکشند.

آگاه باشید آنها را خدا لعنت میکند همان طور که آنها را [قاتلان یحیی و زکریا] لعنت کرد، و قبل از روز قیامت هدایت کننده و هدایت شده از فرزندان حسین مظلوم بر بقیه فرزندان قاتلین مبعوث میشود و با شمشیر آنها را به جهنم مفرستد. آگاه باشید کشندگان حسین و دوستان و یاورانشان و آنها که سکوت میکنند از لعنت کردن بدون تقیه، خدا همه آنها را لعنت کرده.

آگاه باشید خدا بر گریه کننده گان بر حسین از روی رحمت و مهر و بر لعنت کنندگان بر دشمنان او و بر آنها که دل‌های خود را پر از غیض کرده، درود فرستاده است - تفسیر امام حسن عسگری، تفسیر برهان آیه ۸۶ سورة بقره ۲.

۴ - حضرت صادق از پدران‌ش از رسول خدا نقل فرمودند: کسی که ناتوان از یاری ما اهل بترسد پس دشمنان ما را در خلوت و پنهان لعنت کند خداوند متعال صدای او را به همه ملائکه از زمین تا آسمان مرسنند و ملائکه با او همراهی میکنند، و لعنت شده را لعنت میکنند، و مگویند خدایا بر این بنده‌های که آنچه در توان دارد میبخشد و اگر توان بیشتر داشت انجام میداد درود فرست، ناگاه صدائی از طرف حق برسد دعای شما را شنیدیم و او را اجابت کردیم و بر روان او در ارواح درود فرستادیم و او را از برگزیده گان نیک قرار دادیم - تفسیر امام حسن عسگری ۱۶ - ۱۷، بحار الانوار: ۲۷ / ۲۲۳ رقم ۱۱.

۵ - علی فرزند عاصم خدمت امام حسن عسگری عرض میکند: من از یاری شما عاجز هستم و جز دوستی شما و براءت از دشمنان شما و لعنت فرستادن در پنهانی توانی ندارم، - ای آقای من حال چگونه است؟ حضرت در جواب مفرماید پدرم از جدم رسول خدا نقل فرمودند: کسی که ناتوان است از یاری ما اهل بیت و لعنت میکند دشمنان ما را در پنهانی، مرساند خدا صدای او را به تمام ملائکه و هر کس لعن کند دشمنان ما را ملائکه با او همراهی کنند، و لعنت کنند کسی را که به آنها لعنت نکند [ولعنوا من لا یلعنهم]، و هنگامی که صدای او بملائکه برسد

طلب آمرزش کنند برای او و بگویند:  
خدایا درود فرست بر روح بنده ات که کوشش کرد در یاری اولیاء خود، و اگر  
توان بیشتری داشت انجام میداد، در این هنگام صدائی از طرف حق برسد:  
ای ملائکه دعاء شما را شنیدم و اجابت کردم و بر روح او با ارواح درود فرستادم  
و او را از بر گزیده گان قرار دادم - بحار الانوار: ۵۰ / ۳۱۷.  
(برتری تبری بر تولی یا تقدم لعن بر صلوات)

بسیاری از علمای اسلام بر آنند که تبری بر تولی برتری دارد، و دلایلی  
را در این موضوع بیان کرده اند، و بعضی رساله های جداگانه ای در این زمینه  
تالیف نموده اند - از جمله امارة الولاية تالیف زند کرمانی طبع شده و رساله  
افضلية لعن بر صلوات که در کتابخانه ملك تهران در ضمن مجموعه شماره ۲۸۴۲  
موجود است - و اینک بعضی از دلایل و شواهد این موضوع را بیان مینمایم:  
۱ - تبری در کلمة شریفه اخلاص " لا إله الا الله " و آية شریفه " فمن يكفر  
بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى... " [سورة بقره ۲] و  
ذکر صد لعن در زیارت عاشوراء، بر تولی که اقرار به خداوندی خدا و ایمان  
به خدا و ذکر سلام باشد مقدم داشته شده و از این راه اهمیت تبری معلوم میشود.  
سید نعمت الله جزائری نقل میکند:

رکن الدولة ابن بویه دیلمی صفات پسندیده و کمالات و طلاقت زبان شیخ  
اجل محمد بن بابویه را شنیده، علاقه مند ملاقات او گردیده و به عزت و اکرام  
تمام او را دعوت در مجلس خود نمود و در حضور جمعی سؤال کرد از لعن  
دشمنان... شیخ در جواب فرمود: خداوند متعال قبول توحید نمفرماید مگر  
با نفی کردن هر خدا و بتی را که دیگران میپرستند، آیا نمی بینی در کلمه اخلاص  
" لا إله الا الله " هر معبودی غیر از خدا را نفی میکند، و قبول نمیشود اقرار به  
نبوت پیغمبر اسلام مگر با نفی هر پیغمبر که بر باطل دعوی نبوت کند مثل مسیلمه  
و سحاح واسود... و قبول نمیشود امامت امیر المؤمنین مگر با نفی کسانی را  
که با او ضدیت نمودند... زهر الربیع ج ۲ ص ۲۵۸ ط کتابفروشی اسلامیة  
تهران.

۲ - در تولی - مثل صلوات بر محمد و آلش - سرور است برای موالی  
و آقایان خود، و در تبری - مثل لعن فرستادن بر دشمنان - هم سرور است برای  
موالی خود و هم بیزاری و رنج و عذاب و خواری است برای دشمنان - زهر الربیع  
۲ / ۱۹۰ ط نجف اشرف.

۳ - موارد استعمال لعن در قرآن مجید زیاد است و شمارش آنها به دهها  
می رسند [حدود ۱۰۰ آیه] و لیکن موارد ذکر صلوات از عدد انگشتان يك دست  
تجاوز نمکند، از این راه اهمیت لعن کشف میگردد.

۴ - دوستی و تولی مراتبی دارد:

۱ - دوستی زبانی.

۲ - دوستی قلبی.

۳ - دوستی قلبی در حد دفاع از دوست و بیزاری از دشمن و هر کدام مراتبی  
دارند.

دوستی که از مرحله اولی گذشت و در حد دفاع و تبری رسید و دوست خود را  
عقل خالص و منشأ هر خیر و مخالف و دشمن را جهل محض و منشأ هر شر دانس.  
همان طور که در حدیث مفرماید: " ذکر کم ذکر الله و ذکر عدو کم ذکر الشیطان "

" ان ذكر الخير كنتم اوله واصله وفرعه ومعدنه " - بهترین دوستی است.  
و چون در اظهار دوستی برای هر يك از مرتبه‌های ذکر شده بیانی نیست  
و در بیزاری و تبری از دشمن حکایت از آخرین مرتبه دوستی است میتوان کشف  
کرد که تبری از تولی والاتر و بالاتر است.

۵ - خیاطی دو جامه خدمت حضرت صادق آورد و عرض کرد یکی را موقع  
خیاطی لعن مفرستادم و دیگری را صلوات، کدام را خدمت شما تقدیم بدارم؟ حضرت  
لباسی را که در موقع دوختن لعن مفرستاده انتخاب میکنند و مفرمایند آن را بهتر  
دوست دارم شعشعة الحسيني، امارة الولاية - تألیف زند کرمانی مطبع ص ۵۱،  
وفور الاثر تألیف شیخ محمد رضا ثامنی شیرازی مطبوع ص ۹۱.  
شاعر مگوید:

چندی به سفر بودم و چندی بحضر \* دیدم بسی ز اهل دانش و هر  
معلوم شده ز صحبت اهل بصر \* ذکری نبود نکوتر از لعن رمع  
هر کسی که گوید تبری ضرر است \* آن را نه زدین و نه زایمان خیر است  
فرزند علی اگر تبری نکند \* فرزند علی نیست ز نسل رمع است  
شجره طوبی ورقه ۱۸۰.

و ظهور الكلمة و جریان الحق علی لسان الاعداء.  
" فاسئل الله الذی اکرمنى بمعرفتکم ومعرفة اولیاءکم، ورزقنى البراءة  
من اعداءکم ان يجعلنى معکم فى الدنيا والاخرة ".  
ج - پس مسئلت میکنم از خدائى که مرا بشناخت شما و شناخت دوستان شما  
اکرام  
کرد، و براءت از دشمنان شما را روزى من گردانید، اینکه با شما بگرداند مرا  
در دنیا و آخرت.  
ش - معرفت ائمه علیهم السلام مراتبى دارد:  
اول احاطه به مقام ایشان کما هو حقه، و این مرتبه در حیزافهام ما نیست.  
جمله ادراکت بر خرهای لئک\* او سوار باد پایان چون خدنگ



## و حديث شريف " من عرفنا فقد عرف الله " (١) متواند اشاره به اين معنى

(١) قال له [الحسين ع] رجل: يابن رسول الله بابى انت وامى فما معرفة الله؟ قال: معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته - علل الشرايع بالاسناد عن سلمة بن عطا عن ابى عبد الله... بحار الانوار ٢٣ / ٨٣ الرقم ٢٢ وكنز الكراجكى ١٥١ وبحار الانوار ٢٣ / ٩٣ الرقم ٤٠ و راجع تفسيره الى البحار في الموضوعين.

ونحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا... الاحتجاج ١٢١ عن امير المؤمنين، بحار الانوار ٢٤ / ٢٤٩ الرقم (٢) وبصائر الدرجات ١٤٦، بحار الانوار ٢٤ / ٢٥٣ الرقم ١٣ و ١٤ لا يعرف الله الا بسبيل معرفتكم بصائر الدرجات ١٤٦، مختصر بصائر الدرجات ٥٢، بحار الانوار ٢٤ / ٢٥١ الرقم ٨.

يا سلمان و يا جندب قالوا: لبيك يا امير المؤمنين قال معرفتى بالنورانية معرفة الله عزوجل، ومعرفة الله معرفتى بالنورانية... لانا كلنا واحد، أولنا محمد وآخرنا محمد وأوسطنا محمد كلنا محمد فلا تفرقوا بيننا ونحن اذا شئنا شاء الله واذا كرهناه كره الله - مشارق الانوار ١٦٠، وبحار الانوار ٢٦ / ١ و ٢.

سدير عن ابى جعفر سمعته يقول نحن خوان الله في الدنيا والاخرة وشيعنا خزاننا ولولانا ما عرف الله بصائر الدرجات ٣٠، بحار الانوار ٢٦ / ١٠٦ الرقم ٥، بحار الانوار ٢٦ / ١٠٧ الرقم ١٠.

الامام الصادق عليه السلام: الاوصياء من آل محمد الاثنى عشر لا يعرف الله الا من عرفهم ابن شهر آشوب ٢ / ٢٧ في مراكب امير المؤمنين عليه السلام ومراقبه في الاخرة. ابو هاشم قال: كنت عند ابى محمد عليه السلام فسأله محمد بن صالح عن قوله الله " واذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذرياتهم " [١٧٢ / الاعراف ٧] ثم ذكر الجواب الى ابن هاشم: فجعلت أتعجب في نفسى من عظم ما اعطى الله وليه وجزيل ما حملة، فاقبل الى ابو محمد (ع) فقال: الامر أعجب مما اعجبت منه يا أبا هاشم، ما ظنك بقوم من عرفهم فقد عرف الله، و من انكرهم انكره الله - كشف الغمة عن الدلائل المحميرى، اثبات الهداة ٣ / ٤٢٦.

فصاح [الامام محمد تقى الجواد] بى يا عسكر تشكون فننبئكم وتضعفون فنقويكم، والله لا وصل الى حقيقة معرفتنا الا من من الله عليه وارتضاه لنا وليا - ابن شهر آشوب ٢ / ٤٣٢ في امامة جواد الاثمة.

باشد.

و حدیث معروف که شیخ صدوق علیه الرحمة روایت کرده که پیغمبر فرمود "یا علی ما عرف الله الا انا وانت، ولا عرفنی الا الله وانت، ولا عرفك الا الله وانا" (۱) بنابر عموم ثبوت احکام امیر المؤمنین برای ائمة علیهم السلام - چنانچه در اخبار

وارد شده - (۲) شاید شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبه ثانیه اطلاع بر اسرار و سرایر و وقوف بر بواطن و ضمائر ایشان است به حدی که طاقت بشریه اقصتا کند، این هم مراتبی دارد، و مقول به تشکیک است، و این درجه خصیصین شیعه و صدیقین اولیاء است، و از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم

میشود که سلمان فارسی و ابو حمزه ثمالی و یونس بن عبد الرحمن مولی آل یقطین و جماعتی دیگر هر يك بمرتبه‌ای از مراتب این مقام رسیده اند، و مستفاد از

---

(۱) قال النبي (ص) يا علي ما عرف الله حق معرفته غيري وغيرك، وما عرفك حق معرفتك غير الله وغيري - ابن شهر آشوب ۲ / ۵۱ في المفردات من مناقبه عليه السلام، بحار الانوار ۳۹ / ۸۴ ط طهران.

(۲) يا سلمان ويا جندب... لاناكلنا واحد اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فلا تفرقوا بيننا تقدم ص ۴۹... وتأتي احاديث آخر في ذلك " اسئله ان يبلغني المقام المحمود الذي لكم عند الله " ص ۵۹.

مجموع اخبار آن است که در صحابه افضل از سلمان نیست، و این حکم جاری در اهل بیت نیست چه او به تنزیل از ایشان شده، و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبۀ ثالثه - اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیہ ایشان است چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر میشود، از علم و حلم و تقوی و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در جمیع امور به ایشان، و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهیة و مواهب ربانیہ، و این کہ امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند، و این مقام علماء و فقهاء و مؤمنین از حکما و عرفاست، و هر کس هر چه بیشتر از مشکوة انوار مقدسه ایشان اقتباس کرده، و زیادتیر از بحر محیط فضائلشان اغتراف نموده، در این مرحلہ ثابت قدم تر، و صاحب منزلہ تر است.

مرتبۀ رابعه - اعتراف به امامت ایشان و دارائی کمالات است اجمالا، و این حظ عوام است، و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست لمؤلفه:

و اختلاف الهيولات دليل \* لاختلاف الحظوظ والانصبا (۱)  
و مراتب ثلاثه بلکه اربعه در معرفت اولیای ایشان علی حسب مراتبهم ایضا جاری است.

ومعیت بر سه قسم است:

معیت قیومیة کہ عبارت از احاطه بوجود شیء است به حیثیتی کہ انفکاک از او مستحیل باشد به این معنی کہ اگر مقیم رفع علاقہ اقامت از او کند نیست و نابود شود، و این معیت خدا است با خلق.

---

(۱) دیوان المؤلف ص ۱۲ الانصباء.

" وهو معكم اينما كنتم " [ ٤ الحديد ٥٧ ].

قال النظامي، ونعم ما قال:

زير نشين علمت كائيات \* ما به تو قايم چه توقايم بذات

دوم - معيت مصاحبت است كه عبارت از همراهي وانضمام دو شئ با يكديگر باشد به حسب جسمانيت چنانچه انساني با انساني جمع كنند يا خطي با خطي ضم نمايند.

سوم - معيت روحانيه است كه عبارت از موافقت در اخلاق و اطوار و مشابهت در رفتار و كردار باشد، و عموم اين معيت بسيار قليل الاتفاق است، و آنچه مطلوب سائل است اينست كه خدای تعالی او را با اهل پيغمبر به معيت روحانيه در دنيا و آخرت برساند، و اين معني بجز اين نمشود كه نفس در مراتب كمالات ترقی كند، و دفع رذائل از خود نمايد و زنگ شقاوت به صيقل علم و عمل از آئینه دل بزدايد تا بحسب مرتبه از ظلال مقدسه آن انوار متلائه شود، و آن وقت البته بدرجه معيت رسد قهرا، پس روح اين معيت آن معيت اولی است، و آن بی سنخيت البته صورت نگیرد.

و چون مقدمه اين كار ولايت آن ذوات قدسيه و انوار الهييه است به حقيقت ولايت و تمام متابعت بعد از اظهار آن درجه، مناسب شد كه خدای را به حق معرفت ياد كند

كه خود كرامتی است بزرگ و وسيله ای است عظيم برای نیل این مقام، و صفت جماليه ای است كه ذكرش موجب تحريك سلسله اجابت است، و از خدای ابن مقام را مسئلت نمايد، و به اين ملاحظه فاء تفریع را بعد از ذكر براءت آورد و صفت اكرام به معرفت را برای خدای تعالی اثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف و اعطای اشباه آن كرامت باشد والله أعلم.

" وان يثبت لي عندكم قدم صدق في الدنيا والاخرة "

ج - و این که ثابت کند برای من نزد شما قدم راستی را در دنیا و آخرت.

ش - قدم: در کتب لغت به چند معنی استعمال شده:

یکی معنی پای است که اشهر معانی لغویه او است.

دیگری سابقه و فضل است، چنانچه از واحدی در (بسیط) حکایت کرده اند و به این بیت غیلان ذو الرمه استشهاد کرده است که گفته است:

وانت امرؤ من ذوابة \* لهم قدم معروفة و مفاخر

دیگر از ابن انباری نقل شده که قدم عبارت از عملی است که تقدم در او جویند و در او تأخیر و ابطاء نشود، و فخر رازی گفته است که جهت استعمال قدم در این معانی آنست که سعی و سبق حاصل نشود مگر بقدم، و چون او سبب وجود او است او را قدم خوانند، چنانچه نعمت را ید گویند، و این وجه جاری نیست جز در معنی سابقه اما دو معنی دیگر مأخوذ از تقدم است و میتوان گفت که قدم به معنی پای هم مأخوذ از او است، چه او ما به التقدم است، و عبارت فخر رازی مأخوذ از (کشاف) است، و او منحصر است در ارجاع همان معنی سابقه، و این اشکال ناشی از تصحیف و ابدال شده، و در کریمه " وبشر الذين آمنوا ان لهم قدم صدق " [۲ یونس ۱۰] مفسرین احتمالاتی داده اند:

یکی آنکه مراد اعمال صالحه باشد، و این راجع به معنی احمد بن یحیی است.

دیگر اینکه ثواب باشد.

دیگر اینکه شفاعت پیغمبر (ص) باشد و در (تفسیر کبیر) نسبت اختیار این وجه را به ابن انباری داده و گفته استشهاد کرده به این بیت: صل لذي العرش واتخذ قدما \* ینجیک یوم العشار والزلل و معلوم است که این شعر شاهد معنی اول است، و دلالت بر اراده شفاعت به هیچ وجه

ندارد، و شاید غلط از نسخه باشد، اگر چه قدری بعید است والله اعلم. و بعضی قدم را به مقام تفسیر کرده اند، و ظاهرا به علاقه این است که قیام به او واقع میشود. و در تفسیر (حقایق التأویل) گاهی تفسیر به سابقه عظیمه به حسب عنایت اولی و گاهی به مقام قرب حاصل از تخصص و تشریف ازلی به حسب اجتناء ربانی شده، و هر دو مناسب است با آنچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد شده که

گاهی تفسیر به شفاعت شده و گاهی به ولایت و گاهی بوجود مقدس نبوی، و مرجع هر سه يك است، چه مقصود از دارائی پیغمبر (ص) دارائی شفاعت او است، و حصول

شفاعت بی اصول ولایت صورت پذیر نیست، و در این فقره زیارت هیچ يك از این معانی مناسبتی ندارد مگر معنی ولایت که آن هم بغایت بعید است. و بهترین وجوه به حسب عربیت در آیه کریمه و در فقره زیارت اینست که لفظ قدم صدق استعاره باشد مثل ید الشمال و تثبیت ترشیح این استعاره است، و مراد این باشد که پای راستی مرا ثابت کند در نزد شما، کنایت از اینکه مرا به صدق ارادت و حق عقیدت در دنیا و آخرت با شما داشته باشد، و آنی در هیچ نشأه مرا با شما کذب و خیانتی نباشد.

و از اینجا معلوم میشود که آنچه در (کشاف) و کلام اتباع او مثل رازی و بیضاوی و نیشابوری و غیر ایشان واقع شده، از اینکه اضافه قدم به صدق از برای تأکید است که محصل معنی او این باشد که " لهم قدم صدقا " مثلا وجهی ندارد، و بغایت از ذوق سلیم دور است، و چون نتیجه این قدم صدق به نحوی

که ما گفتیم نیل شفاعت است در آخرت، در خبار آل رسول مرویه در (کافی) و (تفسیر علی بن ابراهیم) و (تفسیر عیاشی) و غیر اینها بوجوه مذکوره تفسیر شده که بالاخره راجع بشافعت است چنانچه بیان کردیم. " واسئله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم عند الله "

ج - و طلب میکنم از خدای تعالی که برساند مرا به مقام محمودی که شما راسن نزد خدای.

ش - تبلیغ: تفعیل از بلاغ است و متعدی است به دو مفعول، و در ادعیه کریمه گاهی بلغ بی و به نیتی وبلغ به هم وارد شده، وباء در اینها زیاد شده به جهت تأکید، و این شاهد طریقه اخفش است در و از اقحام باء در ایجاب. مقام: معنای او به حسب لغت گذشت (۱)، و در اصطلاح عارفین هر کمالی که از برای سالک دست دهد اگر زایل باشد حال گویند، و اگر ثابت بماند مقام، پس مقام در مراتب قلوب به منزله ملکه است در صفات نفوس، و استعمال مقام در این مقام مناسب این معنی است.

حمد: به فارسی ستایش کردن است، و اختلاف کثیری شده در فرق بین او و شکر و مدح، و غالب دیباج های کتب علماء از این مبحث مشحون است، و به حدی است که اذکیا ملولند از مطالعه او و تأمل در او، پس اولی تر اینکه تعرض او نکنیم و به تفسیر مقام محمود پردازیم.

در (مجموع البیان) دعوی اجماع مفسرین کرده بر اینکه مراد از مقام محمود در کریمه " و من اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثک ربك مقاما محمودا " [۷۹ الاسراء ۱۷] مقام شفاعت است، و این معنی اگر چه به مقتضای اخبار صحیح

-----  
(۱) در ذیل ولعن الله امة دفعتمکم عن مقامکم ج ۱ / ۲۹۷.

است در آیه کریمه، و در این مقام به تقریبی که مشنوی ولی اجماع مفسرین به هیچ وجه حجت نیست، چه مرجع مفسرین مثل کلبی و سدی و حسن و عطاء وقتاده و مجاهد هستند که طبقه اولی از اهل تفسیرند، و تفسیرات آنها بعضی به حسب سلیقه خودشان است که از ممارست یافته‌اند.

و بعضی به موجب هوای نفسانی و تسویل شیطانی، و پاره ای به ادعای سماع از مشایخ خود مثل ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و غیر ایشان، و بنا بر اصول امامیه هیچ يك از اینها قولشان مرجع نیست اگر چه ابن عباس باشد، علاوه بر اینکه نقل و سائط ثابت نیست، و بر فرض نقل، شرائط قبول در هیچ يك متحقق نیست، بلکه متبع یا آنست که از ظاهر لفظ مستأنس به لغت و متمرن به فهم معانی درمیابد چنانچه لازال طریقه علمای فریقین خلفا عن سلف مستقر بر استفاده مطالب رشیکه و معانی دقیقه از آیات قرآنی است، و قرائح جامد نمانده و افهام و قوف نکرده اند به محض اینکه حسن یاقتاده چنین گفته‌اند، و چنین فهمیده اند، و یا آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام که قرآن در خانه ایشان

نازد شده و مخاطب به اویند در تفسیر او به طریق معتمد رسیده، بلکه او هم راجع به اول است در محکمتات چه اگر موافق ظاهر است فنعمة الاتفاق، و الا محمول بر تأویل مخون و ابدای بعض بطون خواهد شد. بلی در متشابهاتی که ظاهری ندارند منحصر است مرجع به اخبار، و اگر گاهی به قول مفسرین استشهاد شود یا به جهت تأیید فهم مدعی است یا به جهت الزام

بر خصوم، و الا به هیچ وجه در قول حسن و امثال او حجتی نیست. ویناسبه ما فی (الاحتجاج) عن عبد الله بن سليمان قال: كنت عند ابي جعفر عليهما السلام

فقال له رجل من اهل البصرة يقال له عثمان الاعمى ان الحسن البصرى يزعم ان الذين يكتمون العلم توذى ربح يطونهم من يدخل النار فقال ابو جعفر فهلك اذا



مؤمن آل فرعون، والله مدحه بذلك، و ما زال العلم مكتوبا منذ بعث الله رسوله نوحا، فليذهب الحسن يمينا وشمالا فوالله ما يوجد العلم الا هيها صدق ولي الله عن رسول الله عن الله (١).

بالجملة اين سخن اگر به مناسبتی استطرادیه در میان آمد ولی به جهت تذکره بعض اهل عصر است که چنان گمان کرده اند که بر خیالات مفسرین باید اقتصار کرد، و تخطی از آنها روا نیست، و این تخیلی است طرفه عجیب و اشتباهی است سخت ظاهر البطلان.

خلاصه آنکه ظاهر لفظ مقام محمود آن در چه کمالی است که از هر جهت مستوجب حمد هر کس شود، و این نتیجه قرب نوافل مقام نبوی است، و مشود که مراد مقام محمود فیه به حذف و ایصال باشد یعنی مقامی که حمد در او واقع شود چنانچه دلالت بر او دارد آنچه در (توحید صدوق) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده در ذکر اهل محشر که مفرماید مجتمع میشوند در موطنی که در آن مقام محمد است، و او مقام محمود است، پس او ثنا میکند بر خدای به نوعی که احدی قبل از او چنان ستایش نکرده آنگاه ثنا میکند بر هر مؤمن و مؤمنه، ابتداء میکند به صدیقین و شهداء آنگاه صالحین، چون چنین کند حمد میکنند او را اهل سماوات و اهل زمین و از این روی خدای عزوجل مفرماید " عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا " [ ٧٩ الاسراء ١٧ ] فطوبی لمن کان له فی ذلك الیوم حظ و نصیب و ویل لمن لم یکن له فی ذلك الیوم حظ ولا نصیب (٢).

و این روایت شریفه اشعار بر این دارد که مراد از مقام محمود مقام یقع فیه حمد الخلق له است، اگر چه به تأمل مشود ارجاع شود. بوجه اول

(١) الاحتجاج: ج ٢ ص ٦٨ ط دار النعمان.

(٢) توحید الصدوق، نور الثقلین ٣ / ٢٠٥ الرقم ٣٩٠.

چه تفریع فرمود حمد خلق را بر حسن ثنای جناب نبوی برای حضرت احدیت و بلاغ ثنا و کمال حمد به تمام معرفت و شدت قرب و وفور علم است، و چون به حسن ثنا از همه انبیاء و سایر مخلوقات ممتاز شد بدرجه کمالی رسید که مستوجب حمد همه خلق شد، خاصه که چون فیض خاص و رحمت مخصوص را بر اتباع خود از اهل ایمان تقسیم فرمود مایه تشکر قومی و موجب تحسر جمعی گشت، و سبب ظهور مقامات او در عرصه حشر و عرض اکبر شد، کافه آفرینش و عموم موجودات طرعا و کره از بزرگی او مدحت کردند، و به جلالت او نماز آورند.

و کلهم من رسول الله ملتمس \* عرفا من البحر او رشفنا من الیدیم و تفسیر به شفاعت در اخبارهم از این جهت است که یکی از مصادیق مقام محمود است، اگر چه عبارت زیارت جامعه که مفرماید " ولکم المودة الواجبة والدرجات الرفیعة والمقام المحمود والمکان المعلوم عند الله عزوجل والجاه العظیم والشأن الکبیر والشفاعة المقبولة " ظاهر در تعدد محمود با شفاعت است، مگر اینکه بگوئیم در لفظ مقام محمود اعتبار کمالی شده که شفاعت مضمن در او است، و در ثانی به جهت مزید تشریف شفاعت مخصوص به ذکر شده، خاصه که تصریح به اتصاف به قبول لذتی دیگر در اسماع و طربی جدید در قلوب محتاجان منفزاید.

بالجملة ظاهر فقره این زیارت و زیارت جامعه مشارکت ائمه علیهم السلام است با پیغمبر

صلی الله علیه وآله و سلم در مقام محمود، مراد از او هر چه باشد، و عمومات اخبار معتمده

دلالت دارد بر مشابَهت ائمه علیهم السلام با آن جناب در جمیع فضائل، بلی فرقی که هست در عالم فرق است که چون حقیقت کمال و ذات فضل مقول به تشکیک است.

فالنور فی النزول والصعود \* مشکک مختلف الحدود

این اختلاف ملحوظ است، بلکه در حقیقت درجه اصالت و وساطت از برای مقام نبوت محفوظ است.

در (کافی) سند به صادق آل محمد (ص) می رساند که فرمود ما جاء به علي اخذ به و ما نهى عنه انتهى عنه جرى به من الفضل مثل ما جرى لمحمد (ص) ولمحمد المفضل علي جميع من خلق الله، الي ان قال وكذلك يجرى لائمة الهدى واحدا بعد واحد (۱).

و هم در (کافی) است به سند دیگر، و متن قریب به این متن که بعد از تسویه بین نبی و وصی مفرماید "وبذلك جرت الائمة واحدا بعد واحد" (۲).  
و در هر دو خبر است که امیر المؤمنین (ع) فرمود اقرار کرده اند جميع ملائكة و روح و رسول از برای من به مثل آنچه اقرار کردند برای محمد (ص).  
و هم در خبر دیگر است بعد از تعمیم تسویه " وجرى للائمة واحدا بعد واحد.... الي ان قال يجرى لاخرهم من الله مثل الذى جرى لاولهم ولا يصل احد الي ذلك الا بعون الله (۳).

و شاهد عقل بر این عموم نیز در دست است، چه مقتضای وراثت معنوی و انتساب روحانی و اتصال بی تکلیف و قیاس قلبی و اشتقاق لبی که بیان وصی و نبی است انتقال جميع کمالات مورث است به سوی وارث، و هر چه طبقه

ارث اقرب و واسطه اقل باشد جهت اتصال اقوی و انتقال میراث اشد است.  
وبالضرورة احدی از ائمة هدی به مقام نبوت خاتمیة - که سر چشمه فیوضات ربانی و مشرق انوار سبحانی است - اقرب نیست، پس لا محاله کمالات

(۱) کافی ج ۱ / ۱۹۶ باب ۱۴ حدیث کتاب حجت.

(۲) کافی ج ۱ / ۱۹۶ باب ۱۴ حدیث کتاب حجت.

(۳) کافی ج ۱ / ۱۹۶ باب ۱۴ حدیث کتاب حجت.

نبوت بر وجه اتم در وجود ایشان ساری و متجلی است، اگر چه اطلاق اسم نبی بر ایشان جایز نباشد، و از این جهت است که حضرت امیر (ع) در خطبه قاصعه فرمود که پیغمبر به من گفت " انك لتسمع ما اسمع وترى ما اری الا انك لست بنبي وانك لوزير وانك لعلی خیر " (۱)

بالجملة مشارکت ائمة هدی علیهم السلام با حضرت رسالت در این کمالات اگر چه بر وجه ظلیت و اصلیت است ولی در اصل اتصاف آنها به آن کمالات به موجب اخبار متواتره بالمعنی، بلکه مرکوز در اذهان شیعه جای تردید و ارتیاب نیست، کلامی که هست در اینجاست که مسئلت نیل آن مرتبه و بلوغ آن درجه از برای دیگران چه صورت دارد و آن هم به تأمل اندکی رفع شود، چه دانستی که این کمالات و فضائل همه علی التحقیق مشکک و مختلف المراتب و متفاوت المدارج هستند، چون درجات هر کمالی غیر متناهی است، و در متابعت ائمه هدی علیهم السلام امکان نیل هر شرفی و وصول هر فضلی هست، و شیعیان ایشان را

فضائلی است که مایه غبطه ملائکه مقربین است سؤال تبلیغ این درجه کردن ضرری ندارد، چنانچه در کثیری از اخبار است که وعده این داده اند که " کان معنا وفي درجتنا في الجنة " (۲) و آن هم منزل بر همین اختلافی است که منافی با اجتماع نیست، و تعددی که معارض با اتحاد نه.

ان النجوم في علو قدرها \* لیس سهاها في السنا کبدرها

تتمیم

بعض اهل معارف مقام محمود را تفسیر به ختم ولایت مطلقه محمدیه کرده اند

(۱) خطبه (۵ / ۵) ۱۹۰.

(۲) امالی: مجلس ۲۷ رقم ۵ و عیون الاخبار ۱ / ۲۹۹، بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۶.

که ظهور مهدی علیه السلام باشد، چه تا به آن مرتبه نرسیده هنوز در مقام حامدیت و محمودیت است، و چون قوسین دایره به نهایت رسید و ظهور شمس حقیقت از مغرب ولایت شود به تمام کمالات مترقبه بر وجه اتم بدون کم و کاست علی ماهی علیها نمایش کند.

پس محمودیت صرفه از برای حضرت حضرت نبوت آن وقت حاصل شود که استیفاء

اغراض بعثت و استکمال دایره ولایت و انتشار ایمان در قلوب مستعده و ارتفاع ظلم و عصیان یکسره از روی زمین بشود، و این کلام اگر تمام بشود در این زیارت بسیار مناسب است، و آروزی رسید او کنایه از طلب درک آن دولت سعیده و زیارت آن طلعت رشیده است، اللهم أرنا تلك الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة.

ای حجت منتظر که رویت هست \* پاك آینه تجلی یزدان سبحان الله خدا نه چونت \* رخ در سبحات غیب شد پنهان بالجمله این وجه ملائمت تمام دارد با اینکه بر سبیل تکمیل همین غرض و توضیح همین مقصود مگوید:

"وان یرزقنی طلب ثاری (۱) مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم" ج - و این که روزی کند مرا که بخوادم خون خود را با امام هدایت شده نمایان و گویا از شما.

ش - معنی رزق و ثار سابقا گذشت (۲) و نکته تکرار این کلام و اعاده این مسئلت یا اظهار کمال تشوق و نهایت تضرع است در حصول این انتقام، یا به اعتبار اینست که در فقره اولی ثار را اضافه به اهل بیت کرده و ثار کم گفته مسخواست

(۱) بنابر نقل کامل الزیارة ثار کم و ثاری بنابر نقل مصباح.  
(۲) معنی رزق در "ان یرزقنی طلب ثارک" ج ۲ / ۳ و معنی ثار در "السلام علیکم یا ثار و ابن ثاره" ج ۱ / ظ ۲۲۶.

که در مقام نصرت و خون خواهی ایشان بر آید و در این مقام اضافه به خود کرده به این ملاحظه که چون از شیعه ایشان است ظلم بر ایشان بر او واقع شده به جهت اتصال فطری که با ایشان دارد، و رسم است که عشیره و اتباع امور واقعه بر رؤساء یا اقرباء خود را به خود نسبت میدهند و مگویند چنین کردیم و چنین شنیدیم، و این سنت مطرده و قاعده مستمره است در باب تعبیر در عرب و عجم، و یا به اعتبار اینست که واقعا بر خود او ظلم شده و خون او هم ریخته شده بواسطه ظلمی که بر اهل بیت واقع شده، چه اگر دولت حق ظاهر بود و باطل غلبه نمیکرد بی اعتدالی در وجه الارض واقع نمیشد، و این همه سفک دماء و هتك اعراض و نهب اموال و سلب نفوس هرگز دست نمیداد (۱).

(۱) در بعض نسخه‌ها طلب ثار کم است و شاید آنها صحیح تر باشند و موافق فقره ای است که گذشت " طلب ثارک مع امام منصور " و لیکن اگر عبارت " طلب ثاری " باشد اشکال ندارد و دانشمندان چند وجه برای او ذکر کرده اند:

۱ - پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام واسطه فیض هستند، و همه موجودات از ایشان کسب فیض دارند، و هر کجا روشنی هست از نور آنها می باشد، چنان که در زیارت جامعه کبیره است: " بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء أن تقع علی الارض... بکم ینقس الهم و یکشف الضر... و أشرقت الارض بنورکم... " و از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که می فرمود: " أنا احیی و امیت ".

به همین جهت است که ایشان را قوام عالم، وسیله و وسبب خلقت موجودات دانند.

اما از لحاظ دیگر و به اعتبار جنبه بشری و شخصیت ظاهری آنها است که رسول خدا (ص) می فرمود: " أنا عبد الله، اسمی محمد، و لا أملك لنفسی نفعا و لا ضرا " و نیز می فرمود: " أنا عبد الله مرزوق و مخلوق " و حضرت امیر المؤمنین (ع) می فرمود: " أنا عبد من عبید محمد ".

یعنی من بنده از بندگان محمد هستم.

و به ملاحظه معنی اول مفرمودند: " جالسو من یدکر کم الله رؤیته " هم نشینی کنید کسانی را که دیدن آنها شما را به یاد خدا بیاندازد، چون آنها نور خدا هستند و عظمت خدائی دارند، و در خانه‌های جلوه گر شدند که مردم آنها را به بیند و به وسیله ایشان به خدا معرفت پیدا کنند [فی بیوت اذن الله ان ترفع و یدکر فیها اسمہ رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله - ۳۶ النور ۲۴] و مفرمودند: " من رآنی فقد رآنی فقد رأى الحق " و " من عرفنی بالنورانية فقد عرف الحق " و " من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله " و با ملاحظه این جهت با کشتن و اطفهاء نور هر کدام از آنها کشتن و نابودی کسانی است که از آنها نور مگرفتند، " لوجتته لرأیت الناس فی رجل و الدهر فی ساعة و الارض فی دار "

و چون همه پیغمبران و ائمه نور واحد هستند [با حفظ اختلاف مراتب] - و بدین جهت فرموده اند: " وان ارواحکم و نور کم و طینتکم واحدة طابت و طهرت

بعضها من بعض - زیارت جامعه "

و " هذه مسألة ابن ابي العوجاء والجواب منا واحد اذا كان معنى المسألة واحدة جرى لآخرنا ما جرى لاولنا واولنا وآخرنا في العلم والامر سواء ولرسول الله وامير المؤمنين فضلها - بحار الانوار ٥٠ / ٢٥٢ .

و " من زار اولنا زار آخرنا و من زار آخرنا فقد زارنا اولنا و من تولى اولنا تولى آخرنا و من تولى آخرنا فقد تولى اولنا - نور الانوار للمرندي ٤١٢ .

و " نحن الاولون ونحن الاخرون " و " اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد " و " كلنا محمد فلا تفرقوا بيننا " و " كلنا قائم بامر الله " و " انا محمد و محمد انا " " ما يكيم اندر دو بدن " و " انا من حسين و حسين مني " و " حسين لحمي و دمي من جفاه فقد جفاني " .

و امام حسين مفرمودند " انا آدم انا نوح انا... .

ملای رومی گوید:

در معانی قسمت و اعداد نیست \* در معانی تجزیه و افراد نیست  
اطلب المعنى من القرآن و قل \* لا تفرق بين آحاد الرسل  
صحيح است بگویند:

مصیبتی که بر حسین وارد کردند آزار بر رسول خدا و تمام انبیاء و ائمه اطهار و مؤمنین بود و کشتن سید الشهداء کشتن تمام آنها.

و صحیح است در زیارت بگویند: " ان یرزقنی طلب ثاری " و ثار را نسبت به خود دهند. و به همین ملاحظه بود که رسول خدا مفرمودند: " ما اودی نبي مثل ما اودیت " با اینکه اذیت بر رسول خدا به حسب ظاهر به اندازه سختیهای نوح نبود و او صبر بر اذیت منمود و پیغمبر مأمور به دفاع و جنگ بود و از این رو برای رسول خدا آرامشی بود.

و حضرت صادق مفرمود: " شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا یحزون لحزنا و یفرحون لفرحنا " یعنی شیعیان ما از ما هستند، مکروه مدارد آنها را آنچه ما را ناخوش مدارد و مسرور میکند آنها را آنچه ما را خوشحال میکند.

و مفرمودند: ما ریشه درخت هستیم و شیعیان برك های او وبالطمه و آسیب رسیدن به ریشه آسیب بر برك ها وارد میشود.

٢ - کشته شدن گونه های و مراتبی دارد، گاهی تمام وجود کسی را می کشند، و بسا می شود که آثار کمالی شخصی را می کشند، و دیگران را از بهره گرفتن از آنها محروم می سازند، و احیانا کسی را در معرض قتل قرار می دهند، و...  
لذا در روایت آمده: " من اذع سرنا قتلنا " یعنی: هر کس سر ما را فاش کند، ما را کشته است. " ولعن الله امة قتلتکم بالایدی والالسن " و " من رضی بفعل قوم فهو منهم " که هر کس به قتل کسی راضی باشد، خود در شمار قاتلان است، و موارد دیگر...

نتیجه اینکه به هر يك از جهات فوق می تواند گفت: فلانی را کشتند، و از همین روی حضرت امیر المؤمنین (ع) مفرمود: " من زنده می کنم و ممیرانم " و این جمله را چنین تفسیر مکرر: سنت را زنده می کنم، و بدعت را ممیرانم.

و امام زین العابدین (ع) در حدیثی ضمن بیان حکم قصاص، چنین فرمود:  
" آیا خبر دهم شما را به قتلی که از این کشتن بالاتر است؟ گفتند: بله، فرمود: بالاتر از این قتل آن است که کسی را طوری بکشند که دیگر زنده نشود به این گونه که او را از نبوت محمد (ص) و ولایت علی (ع) گمراه سازد،

و او را در راهی وارد کند که پیرو دشمنان علی (ع) شود، و این است آن قتلی که باید قاتل، در آتش جاودان گردد."

و در تفسیر آیهء شریفهء: "اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها" یعنی: بدانید که البته خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده خواهد کرد. [۱۷ الحديد ۵۷] حضرت امام محمد باقر (ع) فرمودند زمین را به قائم آل محمد (ع) پس از مردن آن زنده می کند."

و در زیارت حضرت صاحب الامر می خوانیم: "السلام علی محیی المؤمنین" یعنی: "سلام بر زنده کنندهء مؤمنین. و نیز در اظهار اشتیاق به ظهور آن حضرت در دعای ندبه می گوئیم: "این محی معالم الدین واهله" یعنی: کجاست زنده کنندهء آثار دین و اهل آن.

با ملاحظه مطالب گذشته، معنی این جملهء زیارت چنین است: خدایا به من روزی کن که خونخواهی کنم، آن خونی را که مایهء زندگی و حیات علمی و کمالات من می شد، و با ریخته شدن آن خون مرا از کمالات انسانی باز داشتند و سبب مرگ من شدند.

۳ - عموم علما - از عامه و خاصه - بر آنند که پیغمبر و اولیای او، پدران روحانی این امت هستند، چنان که نبی اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: "انا وعلی ابو اهذه الامه" یعنی: من وعلی دو پدر این امت هستیم.

و نیز همه اتفاق دارند که فرزندان مقتول، اولیای دم اویند، و حق دارند به خونخواهی برخیزند و قاتل را قصاص کنند، چنان که خداوند فرماید: "و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا" [۳۳ الاسراء ۱۷]

و مسلم است که هر کس از پدر روحی خود پیروی نکند، و در زمرهء شیطان و حزب او داخل شود، دیگر ولی پدر روحی خود نخواهد بود، همانطور که: پسر نوح بابدان بنشست\* داستان نبوتش گم شد و از سوی خداوند به حضرت نوح خطاب شکه که: "انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح" [۴۶ هود ۱۱].

از مقدمات فوق نتیجه می گیریم که امام حسین (ع) پدر روحی دوستان و شیعیانش می باشد، و ایشان بعد از ائمه معصومین [در درجه اول اولیای خون امام حسین (ع) ائمه اطهار، بویژه حضرت ولی عصر ارواحنا لمقدمة الشریف فداء می باشند] از اولیای خون آن جناب محسوب می شوند، پس می توانند بگویند: خدایا به ما روزی کن برای پدر روحی خویش، خون خواهی کنیم.



هدایت: موافق آنچه تحقیق اقتضاء میکند و اهل تحقیق نیز اختیار کردند  
به معنی ارشاد و دلالت است خواه موصل باشد و خواه غیر موصل، و تفصیلی که  
جماعتی

داده اند که اگر متعدی بلام یا الی باشد به معنی ارشاد و ارائه طریق است، و اگر  
متعدی به دو مفعول باشد به معنی ایصال است، با اینکه خلاف اعتبار است خلاف  
استعمال صحیح است، چه میتوان گفت در صورت تعدی به دو مفعول متضمن معنی  
ارائه

اسع که دو مفعول مگیرد، و با الی و لام مفید معنی ایصال که حاجت به یکی از  
این دو دارد، و در قرآن مجید است " انا هدیناه النجدین " [ ۱۰ البلد ۹۰ ] و مراد  
صرف ارائه است که ایصال به طریق شر منتهی نیست، با اینکه شاید مودی به  
تناقض باشد، چه وصول به خیر و شر اگر مراد در او واحد است تناقض صریح  
است، و هم چنین " ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم " [ ۹ الاسراء ۱۷ ] مراد از  
او ایصال نیست بالضرورة.

و هدایت گاه به معنی تلویح آید، و در این صورت بلام متعدی شود و تعدیه  
به دو مفعول یا به الی، گاه به تضمین معنی ارائه و تعریف است، و گاه به اشراب  
معنی ایصال و ارشاد، و گاه شود که هدایت به معنی توفیق - که تهیه اسباب خیر  
باشد - استعمال شود و مقابل او اضلال است به معنی خذلان، و منه قوله تعالی  
" و من یضال الله فلا هادی له " [ ۱۸۶ الاعراف ۷ ]، و قول الشاعر:

فلا تعجلن هذاك المليك\* فان لكل مقام مقالا  
وزمخشری در (کشاف) گمان کرده که مطلقا در مفهوم هدایت ایصال مأخوذ  
است، و او عبارت است از دلالت موصله به مطلوب، و استدلال کرده به سه  
وجه:

یکی وقوع ضلالت در قبال هدایت در قول خدای تعالی: " اولئك الذين  
اشتروا الضلالة بالهدى " [ ۱۶ البقرة ۲ ] و اگر در حقیقت از وصول مأخوذ نبود  
مقابله حاصل نمی شود.

دیگری اینکه اگر نه چنین بود لفظ مهدی مثلا مهتدی در مقام مدح ایراد  
نمشد، چه بنابراین اعم است از اینکه اهتداء حاصل باشد یا نه.  
سوم اینکه اهتداء مطاوعه هدی است، مگویند: " هدیه فاهتدی " چنانچه  
مگویند: " کسرتة فانکسر " چنانچه انکسار لازمه وقوع کسر است، اهتداء  
لازمه وقوع هدایت است.

و این هر سه وجه از مشرب تحقیق بعید، و از طریقه نظر مباینت تامه دارد  
چه دلیل اول دلالت بر مطلوب به هیچ وجه ندارد، بیانش اینکه هدی در آیه  
کریمه مصدر به معنی مفعول است یعنی هدایت شدن نه هدایت کردن و ضلال  
بمعنی گمراهی است یعنی آنها راه شناسی را مبادله به گمراهی کردند، و هیچ  
دلالت بر اخذ وصول ندارد، بر فرض تسلیم تفضلی بقرینه ضلال است،  
و دانستی که مدعای ما استعمال در اعم است، و خاص منافی با عام نیست، و  
استعمال

اعم از حقیقت است، چنانچه در اصول تحقیق شده.

اما دلیل دوم جواب او آنست که لفظ مهدی چون در مقام مدح ایراد  
مشود وقوع در مقام امتداج قرینه بر اعتبار انتفاع و اهتدا است و الا معلوم است  
که اگر بگویند " هدی فلم یهدت " مدحی نیست بلکه مذمت است.

و اما دلیل سوم پس مخدوش است به دو وجه:

یکی اینکه اولاً: لازم نیست در هر جا که فعلی مطاوعه فعل دیگر باشد مفید تحقق اثر او در منفعل باشد، چه افعال مطاوعیه گاه به معنی انفعال و تأثر واقعی است، و در این صورت صدق فعل از فاعل موقوف بر انتقال متأثر به نقش و تأثیر مؤثر است، و گاه از برای قبول و متابعت است مثل امرته فأتمر، که ایتمار عبارت از پیروی و حرف شنیدن است، و در صورت اول حصول انفعال لازمه وقوع تأثر است، و در ثانی نیست به معنی اینکه حقیقه از جانب فاعل ایجاد اثری در مقابل نیست بلکه فعلی است که نوع تعلقی به او دارد لهذا کسرتی فلم ینکسر مجاز است، و امرته فلم یأتمر حقیقت، چه عیب دارد اهتداء نیز از قبیل ایتمار باشد؟ چه اگر هدایت به معنی دلالت و ارائه باشد معنی اهتداء راه دانستن است، و مانعی نیست که بگوئیم لم یهدت هب اینوجه.

و ثانیاً: تسلیم کردیم که مطلقاً انفعال لازمه فعل است، و اگر بگویند هدیتیه لاعلاج واجب است که بعد از او فاهتدی واقع شود، ولی فرق است بین اینکه امری لازم تحقق مصداق خارجی امری باشد، و بین اینکه در مفهوم او مأخوذ و در حقیقت او معتبر باشد، چه هیچ کسی گمان نمکند که مفهوم احتراق در مفهوم احراق مأخوذ است به جهت تلازم خارجی و الا لازم آید که جمیع معلومات در مفاهیم علل معتبر باشند، و این ضروری الفساد و بدیهی البطلان است و نظیر این توهم از بعض محققین در (مقایس) خود در تعریف بیع واقع شده، و در محد خودش از تعلیقات (مکاسب) شیخ رحمه الله ما تنبیه بر اندفاع او کرده ایم

، بالجملة از آنچه به شرح ذکر کردیم آشکار شد که حقیقت هدایت متضمن معنی ایصال نیست، چنانچه جمعی از محققین که مستأنس به مجاری عبارات و تمیز مفاهیم هستند تصریح به این کرده اند، مثل شیخ طبرسی و سید شارح (صحیفة)

و محقق شریف و غیر ایشان از علمای فریقین.

و بدان که هدایت بر چهار قسم است:

اول هدایت بسوی جلب منافع و دفع مضار به اضافه مشاعر ظاهره و مدارك باطنه و قوه عاقله که حاکم بین مشاعر جزئیة و مدارك حسیه است، و اختیار و ترجیح ضرر بر نفع یا عکس مفوض به او است، و به منزله امام و نبی است در عالم صغیر و این نوع عام است از برای افراد انسان، و احتمال اعمیت از برای سایر حیوانات و نباتات بلکه جمادات هم دارد با رعایت تشکیک و حفظ مراتب. چنانچه انشاء الله در بعض فقرات آیه (۱) اشاره اجمالی به صحت عموم این دعوی خواهد شد، و ناظر به این نوع هدایت است گفته خدا عزوجل " اعطی کل شیء خلقه ثم هدی " [ ۵۰ طه ۲۰ ] و معلوم است که حظ انسان از این هدایت اوفر و نصیب او اکمل است، و بنابر جواز اختلاف مراتب انسانیت البته هر که کمال حقیقت انسانیه در او اظهر و اتم باشد تجلی او به وصف هدایت به این معنی اجلی و این خواهد بود.

قسم دویم: نصب دلایل عقلیه و جعل طرق علمیه است که فرق بین حق و باطل و تمیز صحیح از سقیم بدهد، و صلاح از فساد و ضلال از ارشاد به دو معلوم شود و اشاره به این قسم است آیه شریفه " وهدیناه النجدین " [ ۱۰ البلد ۹۰ ] و حقیقت علم عبارت از این معنی است، چنانچه حکیم سنائی رحمه الله مفرماید: علم چه بود فرق دانستن حقی از باطلی\* نی کتاب زرق شیطان جمله از برداشتن

-----  
(۱) مصیبة ما اعظمها واعظم رزیتها فی الاسلام علی جمیع اهل السموات والارض.

قسم سوم - هدایت به ارسال رسل و تنزیل کتب و لطف بتأیید واجبات عقلیه به سمعیات است، و اشاره به این نوع است " واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى " [ ۱۷ فصلت ۴۱ ].

قسم چهارم - هدایت به طریق سیر بسوی حظایر قدس و سلوک تا مقامات عالیه انس است به انطماس آثار تعلقات جسمانیة و اندراس جلابیب علایق هیولانیة و استغراق در ملاحظه اسرار جلال و مطالعه انوار جمال، و این هدایت خاصه اولیاء و خواص مؤمنین است قال عزو من قائل " الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياءهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات " [ ۲۵۷ البقرة ۲ ] و اطلاق هادی بر خدای عزوجل به اعتبار جمیع مراتب

هدایت است، چنانچه از عبارت شهید در (قواعد) و ابن فهد در (عده) و غیر ایشان به نحو اشاره اجمالیه بعد از التفات به تفصیلی که ذکر کردیم معلوم میشود، و نتیجه هدایت - خصوص به معنی رابع - علم است چنانچه در انجیل اهل البتی علیهم السلام

و زبور آل محمد و اراد است " اللهم صلي على محمد وآل محمد وقنا بك، واهدنا اليك ولا تباعدنا عنك، ان من تقه يسلم و من تهده يعلم و من تقربه اليك يغنم " (۱) می بینی چگونه هدایت را سبب علم اعتبار فرموده، پس اگر کسی مهدی باشد به جمیع مراتب باید عالم باشد، و ثمره علم هدایت دیگران است، پس تفسیر مهدی به هادی از قبیل تفسیر به لوازم و خواص است، و تعلیل تسمیه او به صدور هدایت از او از مقوله تعلیل به غایات و منافع است، و این نوع تعبیر در اسالیب محاورات و فنون مکالمات از ستاره افزون، بلکه از شماره بیروت است، و به این تقریب مرتفع میشود:

اشکالی که در ظاهر بعض اخبار است که سؤال کردند از معصومین علیهم السلام که

(۱) الصحیفة السجادیة: دعاء ۵.

به چه جهت قائم آل محمد را مهدی نامیده اند؟ فرمودند به جهت اینکه هدایت منماید بسوی امری که او را گم کرده اند چنانچه در (ارشاد) مفید است نقلا عن الصادق (ع)، و از (غیبت) شیخ طوسی قدس سره نقل شده که فرمود به جهت اینکه هدایت میکند مردم را بسوی هر امر (۱).

و هم چنین اخبار دیگر نیز به این مضمون نقل شده، و به ملاحظه شرحی که مفصلا مذکور شد موقعی برای اشکال و موضعی به جهت سؤال باقی نماند.

ظهور - چنانچه صریح جمیع کتب لغت است - آشکارا شدن است،

و در اطلاق اسم ظاهر بر آن جناب چند وجه به نظر آمده:

یکی - اینکه بعلاقه اول باشد یا به اعتبار یقین به حصول تشبیه بواقع شده باشد، و بنابر این تجوز در امر عقلی خواهد شد.

وجه دیگر - اینکه مراد از ظهور مذکور ظهور فعلی باشد به ملاحظه کثرت دلائل و وفور شواهد بر وجود آن جناب از عقل و نقل بر وجهی که اگر کسی اندک التفاتی کند آثار و امارات آن وجود مبارك را در جمیع اشیاء ملاحظه کند و تصدق به ظهور و وضوح وجود آن حضرت نماید، و این نظیر تفسیر " غالب " و " منصور " است در قول خدای تعالی " فان حزب الله هم الغالبون " [ ۵۵ المائدة ۵ ] و " انهم لهم المنصورون " [ ۱۷۲ الصافات ] و ان جندنا لهم الغالبون " [ ۱۷۳ الصافات ۳۷ ] چه مقصود غلبه به حجت و نصرت به برهان است.

وجه سوم - اینکه مراد ظهور برای قلوب شیعیان و تجلی در سر خواص مؤمنان باشد، چنانچه در حدیث علی بن مهزیار مروی از کتب کثیره قدماء رضی

(۱) ارشاد مفید، وغیبة طوسی، وعلل، بحار الانوار: ۵۱ / ۲۸ - ۳۰ ط  
تهران.

الله عنهم مروى است كه آن حضرت محجوب نيست " انما حجه سوء اعمالكم "

(١)

او را محجوب کرده بدی اعمال شما.

و در حديث ديگر وارد است كه مى بيند او را چشم هاى عارفين بفضيل  
او كه شاكر و كاملند، و مژده ميدهند بوجود، آنان را كه شاكند در وجود او (٢).

(١) الجنة المأوى المطبوع في البحار ٥٣ / ٣٢١، نواب الدهور ٣ / ٣٥٨.  
(٢) فقلت: يا مولاي وهل تجوز المراجعة في امرى؟ قال: لا، قلت يا مولاي  
وهل تأذن لي في ان احكى كلما قد رأيت وسمعت؟ قال: لا بأس ان تحكى  
للمؤمنين لتطمئن قلوبهم، الا كيت وكيت و عين ما لا اقله، بحار الانوار ٥٢ /  
١٧٢.

المفضل بن عمر: قال ابو عبد الله عليه السلام: قال امير المؤمنين على منبر الكوفة:  
وان من وراءكم فتننا مظلمة عمياء منكسفة لا ينجو منها الا النومة؟ قيل: يا امير  
المؤمنين و ما النومة؟ قال: الذى يعرف الناس ولا يعرفونه.  
واعلموا ان الارض لا تخلوا من حجة الله و لكن الله سيعمى خلقه منها بظلمهم  
وجورهم واسرافهم على انفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة الله  
لساخت باهلها و لكن الحجة يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف  
الناس وهم له منكرون ثم تلا " يا حسرة على العباد ما يأتيهم من رسول الا كانوا  
به يستهزؤن " [٣٠ يس ٣٦] - الغيبة للنعماني ١٤١، بحار الانوار ٥١ / ١١٢ -  
١١٣.

الامام الصادق (ع): صاحب هذا الامر يتردد بينهم ويمشى في اسواقهم  
وبطأ فرشهم ولا يعرفونه حتى يأذن الله ان يعرفهم نفسه - بحار الانوار ٥١ / ٥٥.  
سدير الصيرفي قال: سمعت ابا عبد الله الصادق عليه السلام يقول ان في صاحب  
هذا الامر لشبهه من يوسف فقلت: فكانت تخبرنا بغيبة او حيرة؟ فقال: ما ينكر هذا  
الخلق الملعون اشباه الخنازير من ذلك؟ ان اخوة يوسف كانوا عقلاء الباء اسباطا  
اولا أنبياء دخلا عليه فكلموا وخاطبوه وتاجروه ورادوه [راودوه - المصدر]  
و كانوا اخوته وهو اخوهم، لم يعرفوه حتى عرفهم نفسه، وقال لهم: انا يوسف  
فعرفوه حينئذ فما ينكر هذه الامة المتحيرة ان يكون الله جل وعز يريد في وقت  
[من الاوقات] ان يستر حجته عنهم، لقد كان يوسف اليه ملك مصر، وكان بينه  
وبين أبيه مسيرة ثمانية عشر يوما، فلو اراد أن يعلمه مكانه لقدر على ذلك والله لقد  
سار يعقوب وولده عند البشارة تسعة أيام من بدوهم الى مصر.

فما تنكر هذه الامة ان يكون الله يفعل بحجته ما فعل بيوسف ان يكون صاحبكم  
المظلوم المحجود حقه صاحب هذا الامر يتردد بينهم ويمشى في اسواقهم ويطأ  
فرشهم، ولا يعرفونه حتى يأذن الله ان يعرفهم نفسه، كما اذن ليوسف حتى قال له  
اخوته: انك لانت يوسف؟ قال: انا يوسف - الكافي: ١ / ٣٣٧ الغيبة للنعماني،  
دلائل الامامة للطبري، بحار الانوار: ٥٢ / ١٥٤ الرقم ٩ ومثله في البحار ٥١ / ١٤٢  
عن اكمال الدين والعلل.

اسحاق بن عمار سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: للقائم غيبتان احدهما  
طويلة، والاخرى قصيرة، فالاولى يعلم بمكانه فيها خاصة من شيعته، والاخرى

لا يعلم بمكانه فيها [الخاصة مواليه في دينه. - الغيبة للنعماني.  
اسحاق بن عمار قال أبو عبد الله (ع): للقائم غيبتان احدهما قصيرة، والآخرى  
طويلة [الغيبة] الاولى لا يعلم بمكانه [فيها الخاصة شيعته، والآخرى لا يعلم بمكانه  
فيها] الخاصة مواليه في دينه - الغيبة للنعماني، بحار الانوار ٥٢ / ١٥٢ الرقم ١٠ -  
السلام عليك يا أبا الامام المنتظر الظاهرة للعاقل حجته والثابتة في اليقين  
معرفة المحتجب عن اعين الظالمين، والمغيب عن دولة الفاسقين - زيارة  
الامام الحسن العسكري.  
غوطه در اشك زدم كه اهل طريقت گویند \* پاك شو اول پس ديده بر آن پاك انداز



وملايم اين كلام است قصص و اخباری که در نقل مشاهده آن جناب در زمان غيبت در متون کتب و بطون دفاتر مبثوث است، وفي الجملة بعد از التفات تفصيلی به تمام آن قصص متواتر است، اگر چه بعض آنها هم في نفسه بر وجهی است که افاده قطع میکند، پس ضعف سند بعضی و ضعف دلالت بعضی ديگر ابا مايه قدح در صحت مضمون مجموع آنها نخواهد شد، چنانچه حال جميع متواترات يا اکثر آنها ازین قبيل است.

نطق: بمعنی تکلم بصوت و حروفی است که مفهوم معنی باشد چنانچه در (قاموس) است، پس مطلق تکلم نیست بلکه ظهور في الجملة، و افهام معنی در او مأخوذ است، و اتصاف آن جناب به این وصف بملاحظه ارتفاع تقيه و ظهور کلمه وانکشاف استار و تبیین اسرار است در عصر آن جناب، چنانچه از ملاحظه اخبار

کثیره وارده در سیره و وتیره آن حضرت معلوم میشود به خلاف آباء اطهار آن جناب که به جهت غلبه ظالمین و عدم استعداد نفوس، اسرار علوم و لباب معارف را مکتوم داشتند، چنانچه جناب امیر المؤمنین علیه السلام اشاره به صدر مبارك فرمود و گفت: ان هيهنا لعلماء جما لو اصبت له حملة " (۱) و " لو " در این مقام برای

اتمنى

[تمنى - ظ] است.

وهو سيد الساجدين (ع) فرمود:

انى لا اکتُم من علمى جواهره \* کى لا يراه اخو جهل فيفتننا  
و رب جوهر علم لو ابوح به \* لقليل لي أنت ممن تعبد الوثنا

(۱) حکمة ۱۴۷ نهج البلاغة صبحی ص ۴۹۴.

وقد تقدم في هذا أبو حسن \* الى الحسين و وصى قبله الحسن (١) و اما ستر أحكام شرعية و ابقاء بر أحكام ظاهريه يا عدول به مقتضای تقیه که در اخبار اهل بيت عصمت بیش از آن استکه بتوان تعداد واحصا نمود، و این موانع تماما در عهد میمون و روزگار همایون آن امام مؤمل مأمون رفع خواهد شد " اللهم ارنا تلك الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة ".

بالجملة آنچه این فقره کریمه و فقره سابقه دلالت بر آن میکند از اختصاص جناب قائم آن محمد علیهم السلام به ولایت ثار و طلب خون ناکام گشتگان از اهل بيت اطهار مدلول

اخبار کثیره است که میتوان دعوی تواتر آنها کرد، و استقصای آنها مخالف مقصود اختصار است و ترك یکسره هم منافی وظیفه این شرح است پس به یکی دو حدیث در این باب از روی اقتصاد اقتصار میشود:

شیخ سعید موفق جعفر بن قولویه در (کامل الزیارة) و در (بحار) از (امالی) شیخ طایفه قدس سره روایت کرده که سند به ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهم السلام

میرساند که چون حسین (ع) شهید شد ملائکه ضحیح و ناله کردند بسوی عزوجل و گفتند پروردگارا آیا چنین میکنند با حسین که صفی تو و پیغمبر زاده

(١) يا رب جوهر علم لو ابوح به \* لقليل لي انت ممن تعبد الوثنا  
 ولا ستحل رجال مسلمون دمي \* يرون اقبح ما يأتونه حسنا  
 اني لا اکتتم من علمي جواهره \* کي لا يرى الحق ذو جهل فيفتتنا  
 وقد تقدم في هذا أبو حسن \* الى الحسين ووصي قبله حسنا  
 (الاتحاف بحب الاشراف) ط مصر - شرح ديوان امير المؤمنين ١٥ مخطوط  
 (غرائب الاغتراب) ٧٠ - (لطائف المنن) ٢ / ٨٩ ط مصر - (ينابيع المودة)  
 (احقاق الحق) ١٢ / ٨٤ - ٨٥.

تست؟ پس خدای تعالی ظل قائم را یعنی نور مکرم آن جناب را [یا شبح مقدس مخلوق قبل از خلق او را یا روح مکرم آن حضرت را بنابر اختلاف اقوال در این باب] بر پای فرمود گفت "بهذا انتقم له من ظالمیه" (۱) به این انتقام میکشم برای او از ظلم کنندگانش.

و در (علل الشرایع) از ابو حمزه ثمالی نقل شده که به حضرت باقر (ع) عرض کردم مگر شما ها قائم به حق نیستید؟ فرمود: چرا، گفتم بچه جهت قائم را قائم گفتند؟ فرمود چون جدم حسین (ع) کشته شد ضحیح ملائکه به گریه و ناله بلند شد، و گفتند ای إله ما و سید ما آیا واگذار میکنی کسی را که کشته است صفوه و پسر

صفوه تو را و خیره و برگزیده تو را از خلق تو؟ پس خدای عزوجل وحی فرستاد بسوی ایشان که بر جای باشید ای ملائکه من سوگند با عزت و جلال خودم که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بعد از زمان طویلی باشد، و پرده برداشت از روی ائمه از اولاد حسین ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز میکند فقال الله عزوجل بذلك القائم انتقم منهم (۲).  
تنبیه نافع

در محل خود تقریر یافته که وجود واحد تواند بود که مصداق عناوین متعدده و منشأ انتزاع مفاهیم مختلف باشد، و هر چه این وصف در وجود بیشتر باشد دلالت دارد بر کمال وجود و قوت تحقق، و برائت ساحت او از اعدام و تنزه ذیل او از لیسیات، پس اگر القاب چیزی زیاد باشد البته دلالت بر شرف و فضل او دارد و از این جهت در قرآن کریم بر سبیل تمسح و مباهات مفرماید "له الاسماء

(۱) بحار الانوار ۴۵ / ۲۲۱ رقم ۳ ط بیروت.

(۲) علل الشرایع ج ۱ / ۱۵۴، بحار الانوار ۴۵ / ۲۲۱ ط طهران.

الحسنی [ ۸ سورة طه ۲۰ ] و از این روی علمای اعلام بذل همت کردند در احصاء اسماء و تعداد القاب پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و قرآن، و در معانی آنها

و جهات اطلاق آنها، به قدر امکان و جوهی از عقل و نقل تقریر فرموده اند، و این معنی فی الجملة محل اشکال نیست، بلی باید این مطلب را بدست بیاوریم که میزان در اینکه لفظی را لقب ذکر کنیم، و دیگری را نکنیم چیست؟ و این میزان را در کلام کسی نیافتیم، و آنچه به تأمل در مطاوی کلمات علماء و مواضع ذکر این القاب معلوم میشود اینستکه:

لقب یا اسم بر چند قسم است:

یکی اینکه از قسم اعلام است، بمعنی اینکه به وضع شخصی وضع شده برای آن مسمی مثل " الله " مثلا و " محمد " و " قرآن " .

و دیگری - اینکه صریحا از او در کتاب و سنت به آن تعبیر شده باشد مثل نور در قرآن و ذکر در حق پیغمبر مثلا و از این قبیل است الفاظ و اراده در زیارات مخصوصه.

و دیگری اینکه اسمی انتزاع کنند از وصفی که از برای او در کتاب و سنت اثبات شده مثل اینکه خدای تعالی را ماکر گویند به اعتبار اینکه فرموده " و مکروا و مکر الله... " [ ۵۴ سوره آل عمران ۳ ] و در عداوی سحر است " ولا تمکر بی فی حیلتک " و در این نوع از اسماء الله شهید علیه الرحمة در (قواعد) اظهار تردد مفرماید (۱) ولی از تتبع موارد ذکر القاب معلوم میشود که در این مقام ذکر مسکنند.

---

(۱) قال الشهيد محمد بن جمال الدين العاملي في القواعد والفوائد ص ۲۷۰ ما ورد به السمع لكن اطلاقه في غير مورد يوهم النقص كما في قوله تعالى " و مکروا و مکر الله " وقوله " الله يستهزئ بهم " فلا يجوز ان يقال لله يا مستهزی او يا ماکر او يحلف به و کذا منع بعضهم من ان يقال اللهم امکر بفلان وقد ورد هذا في دعوات الصباح، اما اللهم استهزی به او اللهم لا تستهزی بی فیه کلام

قسم دیگر - اینکه لفظی را در کتاب یا حدیث استعمال میکنند و مأول به صاحب آن لقب باشد اگر چه در ظاهر عبارت اشاره به او نباشد مثل ماء معین، و رب الارض در القاب امام زمان (ع).

قسم پنجم - اینکه در السنه طائفه خاصه مشهور به او باشد اگر چه در کتاب و سنت نباشد، ولی دلیل بر فضل و مشعر بمدح باشد مثل " ابو الارواح " که به اصطلاح عرفا از القاب حضرت رسالت است، و فرق در این القاب نیست، بین اینکه عنوان عامی باشد که ملقب از مصادیق او باشد، و بقرینة اراده او شده، باشد مثل نبی و رسول یا اختصاصی داشته باشد مثل خاتم النبیین، و مفرد باشد یا مرکب

از جمله مثل " من لم يجعل الله له شبيها " در القاب حضرت حجت، و اگر آن مفرد هم به اطلاق ذکر شود و هم با مضاف الیه دو لقب در شمار آورند مثل صاحب و صاحب الزمان، و اگر لفظ واحد به اختلاف مضاف الیه متعدد شود هم دو لقب شمارند مثل صاحب الغيبة و صاحب الدار در القاب امام زمان، بلکه اگر مضاف الیه مختلف باشد لفظا و متحد باشد معنی هم متعدد حساب نمایند مثل صاحب الزان و صاحب العصر، و چون ملتفت این تفصیل شدی بدان که جماعتی در صدد استیفاء تعداد القاب امام زمان (ع) شده اند، و در بعضی کتب عدد القاب شریفه آن جناب را به صد و هشتاد رسانیده اند ولی با وجود این به حکم اینکه " وفي الزوايا خبايا " القابی چند از آن جناب با اینکه بعضی مشهور است، و بعضی در مآخذ وثیقه و اصول معتمده مذکور در جائی ثبت نشده، و این بی بضاعت چندی از آنها را در این مقام یاد میکنیم و با التفات به میزان مذکور متتبع متوسع در طول زمان میتواند بر این باب بسیاری بیفزاید (۱):

---

(۱) مؤلف (کتاب المفتاح الکتب الاربعه) در کتاب نفیس (یأتی علی الناس زمان...) شماره اسم ها را به ۱۸۵ رسانده.

اول - " ابو الوقت " و حقیقت ابوت در این مقام تدبیر و ریاست کلیه است چه متعارف است که عرب زعیم و مقیم امر هر چیزی را اب او میگویند، و از ابن باب است ابو الارواح در کنای حضرت ختمی مرتبت (ص) وینخرط فی سلکه قول الازری:

لم تكن هذه العناصر الا \* من هیولاه حیث کان ابها  
و این لقب " ابو الوقت " از القاب معروفه آن جناب است در نزد طایفه عرفا چنانچه در دعای مشتمل بر مدائح ائمه اثنی عشر که نسبت به محیی الدین عربی میدهند ذکر این لقب واقع شده است (۱).  
دوم " امام زمان " اشتهار آن جناب به این لقب محتاج به دلیل نیست، و فرقی نیست که ولی و خلیفه الله را در القاب آن جناب بشمارند، و این لقب را ذکر نکنند، بلکه از این قبیل است قائم الزمان و قیم الزمان که از القاب آن جناب شمرده شده.

سوم - " امام عصر " و تعدد این دو لقب مثل تعدد صاحب الزمان و صاحب العصر است، و توهم نکنند که استغنا مشود از این دو لقب به دو لقب مذکور به جهت اختلاف لفظ و معنی که هر یک کافی است چنانچه سبق ذکر یافت.  
چهارم " باب الله در زیارت " آل یسین " خطاب آن جناب به این لقب مذکور است، و این بابی است که از او ابوابی منفتح شود چنانچه در کثیری از آن القاب استدلال کرده اند به اشمال زیارتی بر او، و ما در میزان مذکوره اشاره به او کردیم، و با ملاحظه این معنی اگر مطالعه زیارات مأثوره شود آنچه در آن زیارات

---

(۱) رجوع شود به صلوات کبیره محیی الدین عربی و (گلزار بلاغی) او را نقل نموده.

در مقام مخاطبه و تعظیم آن جناب ذکر شده البته از القاب آن جناب خواهد بود مثل " خلیفه آباءه المهدیین " و " دلیل ارادة الله " و " ربانی آیات الله " و " حافظ حق الله " و " مقدم " و " مأمول " و امثال ذلك، و فرق نیست بین مأمول که استناد به این زیارت کرده اند و لقب شمرده اند و بین این الفاظ که اهمال شده، بالجمله هم چنین فرقی نیست بین اینکه در مقام تعبیر از آن امام بزرگوار در غیابش عبارتی بگویند یا بعنوان خطاب لفظی بگویند.

پنجم - " خلیفه آن الزمان " در (صحیح مسلم) از ابو سعید و جابر نقل شده که پیغمبر فرموده " یكون في اخر الزمان خلیفة یقسم المال ولا یعد عدا " (۱) واشتمال (صحیح مسلم) بر این حدیث شریف موجب قطع به صدور است  
کما قیل:

و مناقب شهد العدو بفضلها\* والفضل ما شهدت به الاعداء  
و به خاطر دارم که در کتاب عرفا مکررا از آن جناب تعبیر به خلیفه آخر الزمان یافته‌ام. ششم - " خاتم الاولیاء " این لقب شایع آن جناب است در اصطلاح صوفیه

چه ختم دوریه ولایت محمدیه و استکمال نفوس بشریه، و استتمام غرض از بعثت و ظهور صلاح مطلق و علو کلمة حق در زمان همایون آن جناب خواهد شد، و محیی الدین عربی در کلمات خود به این تصریح کرده است، و عبارت او در بشارت به آن جناب معروف است، و میدی در (شرح دیوان) مگوید خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدی است که از نسل آن حضرت، و هم چنین است ختم الاولیاء اگر چه فرق لفظی کافی است در تعدد، چنانچه سابقا ذکر شد، و شعر محیی

-----  
(۱) مسند احمد بن حنبل ۳ / ۳۸ و ۳۳۳ ط الیمینة بمصر، احقاق الحق ۱۳ / ۲۵۰ از کتب زیاد نقل نموده.

الدين که مگوید:

الا ان ختم الاولياء شهيد\* و عين امام العالمين فقيد

مشهور است.

هفتم - "طاوس اهل الجنة" در کثیری از کتب عامه و خاصه از فردوس دیلمی نقل شده که از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر فرمود: "المهدی طاوس اهل الجنة"

(۱)

و این معنی یا به ملاحظه آنست که آن جناب از اهل جنت به علو مقامات و ارتفاع درجات ممتاز است، چنانچه طاوس از سایر طیور بفروزیب مخصوص است یا اینکه مشاهد جمال آن حضرت مایه استیناس و تنزه اهل بهشت است، چنانچه مردم را در دیدن طاوس به جهت زائده و نشاط وافر دست مدهد.

هشتم - "ظاهر" چنانچه در عبارت زیارت شریفه شنیدی، و به این مناسبت ما این تنبیه را در اینجا درج کردیم، و فرق نیست بین "ناطق" که در القاب آن جناب ذکر شده با استناد به این زیارت شریفه و (ظاهر) که ترك شده.

نهم - "غایة النور" (۲).

دهم - "منقذ الامة" (۳).

یازدهم - "مصدر الامور" مسعودی علیه الرحمة در کیفیت بدء خلقت حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند مرسلا و آن جناب از آباء کرام ابا عن جد از حضرت

امیر المؤمنین (ع) روایت فرموده، و مگوید سند او را در کتب دیگر خود یاد کرده ام، و در آخر این حدیث است "و لم یزل الله یخبأ النور تحت الزمان الی ان وصل محمدا (ص) فی ظاهر الفترات فدعا الناس ظاهرا و باطنا و ندبهم سرا و اعلانا و استدعی علیه السلام التنبیه علی العهد الذی قدمه الی الذر قبل النسل فمن وافقه

(۱) الطرایف، بحار الانوار ۵۱ / ۱۰۵ الرقم ۴۱.

(۲) در روایت ذیل اسم یازدهم "غایة النور" و منقذ الامة " ذکر شده.

(۳) در روایت ذیل اسم یازدهم "غایة النور" و منقذ الامة " ذکر شده.



واقتبس من مصباح النور المقدم اهتدى الى سيره واستبان واضح امره ومن البسته الغفلة استحق السخط ثم انتقل النور الى غرائرنا ولمع في ائمتنا فنحن انوار السماء وانوار الارض فبنا النجاة ومنا مكنون العلم، والينا مصير الامور، وبمهدينا تنقطع الحجج خاتمة الائمة ومنقذ الامة وغاية النور ومصدر الامور فنحن افضل المخلوقين واشرف الموحدين وحجج رب العالمين فليهنأ بالنعمة من تمسك بولايتنا وقبض عروتنا (١).

و دور نيست اينكه فاضل متتبع ميرزا محمد رضاي مدرس قدس سره صاحب (جنات الخلود) خاتمة الائمة را از القاب آن جناب شمرده بواسطه اين روايت باشد، و در اين صورت تفكيك به هيچ وجه صحت ندارد، و مراد از " غاية النور " يا آنست كه منتهای فضل و كمال است چه كمال اشرف انواع نور است، يا اينست كه نور نبوت و ولايت كه مشرق شمس ارشاد و هدايت است به جناب وى منتهى شده، چه غايت بمعنى يا منتهى اليه الشئ است يا مقصود اينست كه غرض و فايده از خلق عالم انوار وجود مقدس آن بزرگوار است، چنانچه در حق جدش فرمود " لولاك لما خلقت الافلاك " (٢) ووجه انطباق منقذ الامة بر آن جناب ظاهر است، چه بعدل شامل او هر مبتلائي آسوده خواهد شد: سبزه زطرف و من چگونه برويد \* رويد از انسان اميد از دل حرمان لاله به صحن چمن چگونه بخندد \* خند داز آنگونه عدل در رخ احسان

(١) مروج الذهب ج ١ / ٤٣ باب المبدء و شأن الخليفة.

(٢) حديث لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك وحديث لولا رسول الله وعلى لما خلقت العالم وحديث لولا اهل البيت لما خلقت العالم وحديث لولا فاطمة لما خلقتكم):

روى ابن الحسن البكري استاذ شهيد الثانى (ره) في كتاب (الانوار) عن امير المؤمنين (ع) انه قال كان الله ولا شئ معه، فاول ما خلق نور حبيبه محمد قبل خلق الماء والعرش والكرسي والسموات والارض واللوح والقلم... والحق تبارك وتعالى ينظر اليه ويقول: يا عبدي انت المراد والمريد وانت خيرتي من خلقي وعزتي وجلالي لولاك لما خلقت الافلاك من احبك احبته، ومن ابغضك ابغضته... بحار الانوار: ١٥ / ٢٧ و ٥٧ / ١٩٨.

وفى حديث المعراج بعد تصريحه تعالى باختياره نبيه واوليائه الائمة المعصومين صلوات الله عليهم قال تعالى فلولا كم ما خلقت الدنيا والاخرة ولا الجنة والنار - بحار الانوار ٣٦ / ٣٠٢.

وفى الحديث القدسي المروي عن مولينا الصادق عليه السلام المروي في (معاني الاخبار) و (العلل) بعد بيان نبوة الرسول وامامة امير المؤمنين قال: لولاهما ما خلقت خلفي... بحار الانوار: ٣٨ / ٨١ و ١٥ / ١٢.

الامام علي بن موسى الرضا عن آباءه عليهم السلام عن امير المؤمنين قال قال رسول الله (ص) ما خلق الله عزوجل خلقا افضل مني ولا اكرم عليه مني... يا علي لولا نحن

ما خلق آدم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض - العلل، والعيون والاكمال، بحار الانوار ١٨ / ٣٤٥ و ٢٦ / ٣٣٥ و ٦٠ / ٣٠٣ و ٦٨ / ٦ . وفي النبوي العلوي (ص) ولولانا لم يخلق الله الجنة ولا النار ولا الانبياء ولا الملائكة... بحار الانوار ٣٦ / ٣٣٧ .

وفي رواية المفضل عن الصادق (ع) في وصف خلقة الارواح قبل الاجساد بعد ما رأي آدم اسماء النبي (ص) والائمة عليهم السلام على ساق العرش قال تعالى: لولادهم ما خلقتكما... بحار الانوار ٧ / ٣٥٠ و ١١ / ١٧٢ و ٢٦ / ٣٢٠ . وفي تفسير العسكري في حديث معجزاته (ص) قال للشجرة دعوتك لتشهد لي بالنبوة بعد شهادتك لله التوحيد ثم تشهدي بعد شهادتك لي لعلي هذا بالامامة وانه سندي وظهري وعضدي وفخري وعزي ولولاه ما خلق الله عزوجل شيئاً مما خلق... بحار الانوار ١٧ / ٣١٧ . ويشهد على ما تقدم ما في البحار ٣٩ / ٣٥٠ ورواية العيون عن الرضا (ع) كما في البحار ١٦ / ٣٦٢ .

وقال العلامة المجلسي (ره) ان الرسول وامير المؤمنين (ع) ابوا هذه الامة لصيرورتها سببا لوجود كل شئ وعلّة غائية لجميع الموجودات كما في الحديث القدسي لولا كما لما خلقت الافلاك...، بحار الانوار ٧٤ / ١١٦ . والروايات في ذلك اكثر من ان تحصى منها ما في مدينة المعاجز ١٥٣ رواية كريمة غريبة كادر في وصف خلقة النبي وآله المعصومين وجوامع فضائلهم وانه لولاهم ما خلق الله شيئاً فراجع اليه .

وروى العامة من طرقهم عن ابي هريرة عن النبي (ص) انه قال لما خلق الله تعالى آدم ابا البشر ونفخ فيه من روحه النفث آدم يمينا العرش فاذا في النور خمسة اشباح... قال تعالى هؤلاء خمسة من ولدك لولا ما خلقتك هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولاهم ما خلقت الجنة والنار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن... الغدير ط ٢ ج ٢ / ٣٠٠ وتمام الروايات في ذلك راجع احقاق الحق ٩ / ١٠٥ - ١٠٦ وكتاب الغدير ٥ / ٤٣٥ .

ابو الصلت الهروي عن الرضا - صلوات الله عليه - عن آباءه عن امير المؤمنين - صلوات الله وسلام عليهم - قال قال رسول الله (ص): ما خلق الله عزوجل خلقا افضل مني ولا اكرم علي مني، قال علي - صلوات الله عليه - فقلت: يا رسول الله فانت افضل او جبرئيل؟ فقال: يا علي ان الله تعالى فضل انبيائه المرسلين علي ملائكته المقربين وفضلني علي جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من ولدك، وان الملائكة لخدامنا وخدام محبيننا، يا علي الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون الذين آمنوا بولايتنا . يا علي لولا نحن ما خلق آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة، وقد سبقناهم الى معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه، لان اول ما خلق الله عزوجل خلق ارواحنا فانطلقنا بتوحيده وتحميده، ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا، فسيحنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون وانه منزّه عن صفاتنا، فسيحت الملائكة بتسييحنا ونزّهته عن صفاتنا، فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا لتعلم الملائكة ان لا اله الا الله وانا عبيد لسنا بالهة يجب ان يعبد معه او دونه فقالوا: لا اله الا الله، فلما شاهدوا اكبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة ان الله اكبر من ان ينال عظم المحل الا به، فلما شاهدوا ما جعله

لنا من العزة والقوة قلنا: لا حول ولا قوة الا بالله لتعلم الملائكة ان لا حول لنا ولا قوة الا بالله فلما شاهدوا ما انعم الله به علينا واوجبه لنا من فرض الطاعة، قلنا الحمد لله، لتعلم الملائكة ما يحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمته [نعمة - خ - ل] فقالت الملائكة: الحمد لله، فبنا اهدوا الى معرفة توحيد الله وتسيحه وتهليله وتحميده وتمجيده.

ثم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم فاودعنا صلبه، وامر الملائكة بالسجود له تعظيما لنا واكراما، وكان سجودهم لله عزوجل عبودية ولادم اكراما وطاعة لكوننا في صلبه، فكيف لا اكون افضل من الملائكة وقد سجدوا لادم كلهم اجمعون؟ وانه لما عرج بي الى السماء اذن جبرئيل مثني مثني واقام مثني مثني، ثم قال لي: تقدم يا محمد، فقلت له: جبرئيل اتقدم عليك؟ فقال: نعم لان الهل تبارك وتعالى فضل انبيائه على ملائكته اجمعين وفضلك خاصة فتقدمت فصليت بهم ولا فخر. فلما انتهيت الى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدم يا محمد، وتخلف عني فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضوع تفارقني؟ فقال: يا محمد ان انتهاء حدى الذي وضعني الله عزوجل فيه الى هذا المكان، فان تجاوزته احترقت اجنحتي بتعدي حدود ربي جل جلاله، فزخ بي في النور زخة حتى انتهيت الى حيث ماشاء الله من علو ملكه فنوديت: يا محمد فقلت: لبيك ربي وسعديك، تباركت وتعاليت فنوديت: يا محمد انت عبدي وانا ربك، فايى فاعبد وعلي فتوكل فانك نوري في عبادي ورسولي الى خلقي وحجتي على بريتي، لك ولمن اتبعك خلقت جنتي ولمن خالفك خلقت نارى، ولاوصياءك اوجبت كرامتي، ولشيعتهم اوجبت ثوابي، فقلت: يا رب، ومن اوصيائي؟ فنوديت: يا محمد اوصياءك المكتوبون اثني عشر نورا في كل نور سطر اخضر عليه اسم وصي من اوصيائي: اولهم علي بن ابيطالب وآخرهم مهدي امتي.

فقلت: يا رب هؤلاء اوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد (ص) هؤلاء اوليائي واوصيائي واصفيائي وحجتي (حججي - خ ل) بعدك على بريتي وهم اوصياءك وخلفاءك وخير خلقي بعدك، وعزتي وجلالي لاظهر بهم ديني، ولا عليين بهم كلمتي، ولا طهرن الارض باخرهم من اعدائي، ولامكنه (ولا ملكنه - خ ل) مشارق الارض ومقاربها ولا سخرن له الرياح، ولا ذلن له السحاب الصعاب ولا رقيه في الاسباب، فلا نصرنه بجندي، ولا مدنه بملائكتي حتى تعلوا دعوتي وتجمع الخلق على توحيدني ثم لادين ملكه ولاداولن الايام بين اوليائي الى يوم القيامة - عيون الاخبار ١ / ٢٧٢، العلل ١ / ٦، كمال الدين، بحار الانوار: ١٨ / ٣٤٥ و ٢٦ / ٣٣٥ و ٦٠ / ٣٠٤ الرقم ١٦.

وفي كتاب (مجمع النورين) للفاضل المرندي ص ١٤ قال وفي حديث القدسي لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك كما ذكره الوحيد البهبهاني و روى في (بحر المعارف) لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك.

وفي (ضياء العالمين) للشيخ ابي الحسن الجد الامي الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر بزيادة فقرة " ولو لا فاطمة لما خلقتكما " [ونحوه في ص ١٨٧ من كتاب المرندي]... انتهى ما في (مجمع النورين) وتقدم في ج ١ شفاء الصدور ص ٢٢٥ مصدر آخر لحديث لولا فاطمة لما خلقتكما فراجع ع.

و هم چنین " مصدر الامور " بودن آن جناب ظاهر است چه به برکت او دنیا برپاست، و رزق خلاق برجا.  
نطفه‌ای بی مهر او صورت نه بندد در رحم \* قطره ای بی امر او نازل نگردد از  
سحاب

خاصی بخش نباتات از سپندان تابعدو \* رنك پرداز جمادات از شبه تا در ناب  
واظهر در فقره " مصدر الامور " اینست که در زمان اشراق شمس سلطنت آن جناب  
کواکب سلاطین غارب است، و همه امراء مأمورند، و تمام ملوک مقهور  
کما قیل:

دس بکش بر درش هزار سکندر \* غایشه کش بر درش هزار سلیمان  
دوازدهم - " من یملا الارض قسطا وعدلا " ووصف آن جناب به این عبارت  
در اخبار خاصه و عامه متواتر است، و البته آنان که " من لم يجعل الله له شبيها "

را از القاب شمرده اند مستند به دلیل اقوی از این دلیل نیستند پس تفریق و جهی نخواهد داشت، بالجملة بعد از ملاحظه میزان مذکور و تتبع مطاوی اخبار و تأمل در آثار وارده معلوم میشود القاب آن جناب بیش از این ها اتس که ذکر شده، و ما محض تیمن به این عدد بر همین قدر اقتصار میکنیم:

" واسئل الله بحقکم وبالشان الذي لكم عنده ای يعطينی بمصابي بكم افضل ما يعطى مصابا بمصيبته "

ج - و مسئلت میکنم از خدا به حق شما و به شأنی که مر شما راست نزد او که عطا کند مرا بواسطه مصیبت زندگی من به شما بهتریم آنچه مدهد مصیبت زده را بواسطه مصیبتی.

ش - سؤال در این عبارت متضمن معنی قسم است، و باء در بحقکم متعلق به مقسما محذوف است، چه شك نیست که باء مذکوره برای قسم است که حقیقت او در طلب استشفاع و توسل است، و در خبر رهینه و گروگان است، چنانچه در محل دیگر تحقیق شده.

حق الشئ يحق حقا: واجب شد و واقع شد بلا شك چنانچه در (قاموس) است، و حقیقت حق ثبوت است، و از این جهت خدای تعالی را حق گویند، و هم چنین مقابل باطل را، و امر مقضی و عدل و اسلام و مال و ملك و واجب و موجود

و صادق و موت و جزم که حق در همه استعمال میشود به همین جامع است، و از این باب است حق مقابل حکم، مثل حق مطالبه عوض مثلا در بیع که اشاره به او کرده است در (قاموس) و گفته است و واحد الحقوق، و مراد به حق ائمة علیهم السلام

در این عبارت، یا شرف و فضل ثابت برای ایشان در نزد خدای عزوجل است به احقیقت که بر خدای تعالی دارند به جهت دین و نشر معارف، و زرع ایمان

در اراضی صدور مستعدین و سقاییت او به انهار بیان حقایق نشان، چنانچه در کثیری از ادعیه است (بحقک علیهم و بحقهم علیک) (۱) و معنی اول شاید در این فقره

-----  
(۱) اللهم بحقکم الیک اتوسل واسئل سؤال... دعاء سیم شعبان.  
اللهم انی اسئلك به نور وجهک الذی لایطفأ وبوجه محمد حبیبک المصطفی  
وبوجه ولیک علی المرتضی، و به حق اولیاءک الذین انتجتهم ان تصلی علی محمد  
وآل محمد - اعمال یوم المباهلة.  
فیحق من ائمتنک علی سره واسترعاک امر خلقه کن لی الی الله شفیعاً و من  
النار مجیراً... الزیارة المطلقة لأمیر المؤمنین (ع).  
واسئلك بحقهم لما استجبت لی دعوتی وقضیت لی حاجتی - زیارت الائمة  
فی سر من رأی.

عبد الله ابن مسعود: دخلت یوما علی رسول الله (ص) فقلت یا رسول الله  
اری الخلق لا تصل الیه فقال یا عبد الله الج المخدوع [ولج البیت: دخل، المخدوع:  
بیت داخل البیت الکبیر] فولجت المخدوع وعلی رضی الله یصلی وهو یقول فی  
سجوده و رکوعه: اللهم بحق محمد عبدک اغفر للخاطئين من شیعتی فخرجت  
حتى اخبر رسول الله (ص) فرأیته وهو یصلی وهو یقول: اللهم بحق علی بن ابیطالب  
عبدک اغفر للخاطئين عن امتی قال: فاخبرنی من ذلك الخلع العظیم فاجز النبی  
عبدک اغفر للخاطئين عن امتی قال: فاخبرنی من ذلك الخلع العظیم فاجز النبی  
علیه السلام فی صلاته فقال: یا بن مسعود أكفر بعد ایمان؟ فقلت: حاشا وكلا  
یا رسول الله ولكنی رأیت علیا سأل بك ورأیتك تسأل الله به فلا اعلم ایكم افضل  
عند الله؟ قال اجلس یا بن مسعود فجلست بین یدیه فقال لی: اعلم ان الله خلقني  
وعلیا من نور عظیم قبل خلق الخلق بالفی عام اذ لا تسبیح ولا تقدیس ففتق نوری  
فخلق منه السموات والارض وانا والله اجل من السموات والارض وفتق نور  
علی بن ابیطالب فخلق منه العرش والكرسي وعلی بن ابیطالب افضل من لاعرش  
والكرسي وفق نور الحسن فخلق منه اللوح والقلم والحسن والله اجل من اللوح  
والقلم وفتق نور الحسین وخلق منه الجنان والحدور والحسین والله اجل من الجنان  
والحدور، ثم اظلمت المشارق والمغرب فشکت الملائكة الی الله تعالی ان یکشف  
عنهم تلك الظلمة فتکلم الله جل جلاله بكلمة فخلق روحا ثم تکلم بكلمة فخلق من  
تلك الكلمة الاخری نورا... - ابن حنویه فی (در بحر المناقب)، احقاق الحق  
۵ / ۲۵۰ ونظیره فی ملحقات شرح نهج البلاغة ۴ / ۵۵۸، احقاق الحق ج ۷ / ۸۷  
عنه وبحار الانوار ۳۶ / ۷۳ و ۴۰ / ۴۴.

به جهت اطلاق و ملايimt با عبارت بعد (١) انسب باشد، و مناسب اين است خبر مشهور كه گروهی داخل بهشت میشوند و آنها را حقيه منامند، و از ايمان بيش از اين نمدايند كه قسم به حق امير المؤمنين ياد مكنند (٢).

(١) وبالشان الذي لكم.

(٢) جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن عبد الله بن جعفر، عن محمد بن احمد الانصاري قال: وجه قوم من المفوضة والمقصرة كامل بن ابراهيم المدني الى ابن محمد عليه السلام قال كامل: فقلت في نفسي اسأله لا يدخل الجنة الا من عرف معرفتي وقال بمقالتني، قال: دخلت على سيدي ابي محمد (ع) نظرت الى ثياب بياض ناعمة عليه فقلت في نفسي: ولي الله وحجته يلبس الناعم من الثياب، ويأمرنا نحن بمواساة الاخوان، وينهانا عن لبس مثله.

فقال متبسما: يا كامل وحسر [عن ذراعيه]، فاذا مسح اسود خشن على جلده فقال: هذا لله وهذا لكم، فسلمت وجلست الى باب عليه ستر مرخي، فجاءت الربح فكشفت طرفه فاذا انا بفتى كانه فلقة قمر من ابناء اربع سنين او مثلها، فقال لي: يا كامل بن ابراهيم، فاقشعرت من ذلك والهمت ان قلت: لبيك يا سيدي فقال: جئت الى ولي الله وحجته وبابه تسأله هل يدخل الجنة الا من عرف معرفتك وقال بمقالتك؟ فقلت: اي والله قال: اذن والله يقل داخلها والله انه ليدخلها قوم يقال لهم الحقية قلت: يا سيدي ومن هم؟ قال قوم من جهم لعلي يحلفون بحقه ولا يدرون ما حقه وفضله.

ثم سكت (عليه السلام) عني ساعة ثم قال: وجئت تسأله عن مقالة المفوضة كذبوا بل قلوبنا اوعية لمشيئة الله، فاذا شاء شئنا، والله يقول: "وما تشاؤون الا ان يشاء الله".

ثم رجع الستر الى حالته، فلم استطع كشفه فنظر الى ابو محمد (ع) متبسما فقال: يا كامل ما جلوسك وقد انباك بحاجتك الحجة من بعدي فقمتم وخرجت ولم اعينه بعد ذلك قال ابو نعيم: فلقيت كاملا فسألته عن هذا الحديث فحدثني به الغيبة للنعماني بسندين ودلالة الامامة للطبري بسنده بحار الانوار ٥٢ / ٥١ الرقم ٣٥.

شأن - چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و غیرهما است به معنی حال و امر است ولی در عرف عام به معنی فضل و شرف استعمال میشود، چنانچه مگویند " له شأن ولا شأن له " و این بر سبیل کنایه است چنانچه در لفظ " مقام " هم همین رعایت میشود، و مراد به شأن ائمه در نزد خدای اجمالاً معلوم است و اگر تفصیلاً بخواهم بیان کنم از طاقت بشر و مدارك خلق بیرون است. منقار بند کرده زسستی هزار جای \* تا اولین دریچه او طایر قیاس بلی به مراجعه اخبار و تامل در مطاوی آنها هر کسی به قدر حوصله خود و استعداد وجودش بهره ای از معرفت مقامات عالیه ایشان می یابد: گر بریزی بحر را در کوزه ای \* چند گنجد قسمت یگ روزه ای و این اختلاف اوعیه قلوب و تفاوت استعدادات نفوس است که منشأ تباین مشارب و تعدد مذاهب از علماء کبار میشود، چنانچه در ملاحظه حالات صحابه



و قدماء اصحاب از رمی به غلو و ارتفاع و تخلیط که در رجال مذکور است شرح این اجمال معلوم میشود، و این بی بضاعت در رساله (اصابه فی قاعدة الاجماع علی العصابة) و در (منظومه اجماع) شرحی لایق در این باب نوشته‌ام، و مناسب این باب است خبر شریف مروی در:

(کافی) - که ثقة الاسلام رضی الله عنه وارضاه - بسند صحیح از ضریس کنانی روایت میکند " قال سمعت ابا جعفر یقول وعنده اناس من اصحابه: عجبت من قوم یتولونا ویجعلونا ائمة، ویصفوننا ان طاعتنا مفترضة علیهم کطاعة رسول الهل، ثم یکسرون حجتهم ویخصمون انفسهم لضعف قلوبهم فینقصونا حقنا، ویعیبون ذلك علی من اعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا فینقصونا حقنا، ویعیبون ذلك علی من اعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا اترون ان الله تبارک وتعالی افترض طاعة اولیائه علی عباده، ثم یخفی عنهم اخبار السموات والارض، ویقطع عنهم مواد العلم فیما یرد علیهم مما فیہ قوام دینهم (۱). والحمد لله وله المنة که از مساعی جمیله علمای اسلام و نشر اخبار اهل بیت علیهم السلام در این زمان عموم مردم از اکثر ازمنه سالفه از حیث رسوخ ولایت ائمة واعتقاد اجمالی به علو مقامات فضل ایشان گوی سبق از میدان ربوده اند.

اعطاء: دادن چیزی است، و حقیقت عطا بذل بدون توقع مدح و شکر است و الا معاوضة خواهد شد، ولهذا اسم معطی علی الاطلاق شایسته مقام غیر خداوند نیست، و تکلیف به شکر از باب ادراک حسن و قبح عقلی، و به حکم عقل است و اوامر شرعیة محض ارشاد است نه بعنوان مجازات عطایای الهیه، و چگونه چنین باشد با اینکه خود توفیق شکر از عطایای سینه او است، و این مؤدی به تسلسل است.

(۱) ج ۱ / ۲۶۱ کتاب الحجة باب ۴۸ رقم ۴.

از دست و زبان که بر آید \* که از عهده شکرش بدر آید  
فضل: در اصل لغت به معنی فزایش است چنانچه تصریح کرده اند، و این  
گه به اعتبار کیفیت است، و گاه به اعتبار کمیت، و گاه به قوت سنخ وجود،  
و مراد از افضل متواند اکثر باشد، و متواند اکمل باشد، و جمع اولی است  
چنانچه ظاهر است.

مصاب: در اول مصدر مبنی للمفعول است، و در ثانی اسم مفعول، و تحقیق  
در لفظ او سابقا با فوائد متعلقه به او گذشت (۱) و اخبار در اجر مصیبت زدگان  
وصابران نه چندان است که بشود احصا کرد و آیه کریمه " ولنبلونکم بشئ من  
الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين الذين  
اذا اصابتهم مصيبة قالوا: انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم  
ورحمة واولئك هم المهدون " [البقرة ۱۵۷] فهرست کتاب سعادت، و دیباچه  
اوراق فضل و شرافت و موضع مثل معروف " کل الصيد في جانب الفرات " چه  
هر چه در اخبار است بمنزله شرحی از این اجمال خواهد بود.  
" مصيبة ما اعظمها واعظم رزيتها في الاسلام على جميع اهل  
السموات والارض "

ج مصیبتی که چه قدر عظیم است، و چه قدر بزرگ است بلای او در  
اسلام بر تمامیت اهل آسمان ها و اهل زمین ها.  
ش - نصب مصیبة در عبارت زیارت به تقدیر " اصف " و " اذکر " و " اعنی "  
و اشباه اینها است، و قطع وصف از موصوف در عربیت افاده مدح یا ذم میکند  
ولهذا غالبا در این مقام مگویند این کلمه منصوب به مدح است، و جهت افاده

-----  
(۱) ذیل لقد عظم مصابي بك ج ۱ ص ۳۸۵.

او این است که دلالت بر اشتها و تبیین اتصاف موصوف به صفت دارد بر وجهی که اگر مستقلاً ذکر شود به اعتماد بر موصوفی فهمیده نمیشود از او مگر موصوف از غایت وضوح اختصاص او به این صفت، و این نوعی است از مبالغه در غایت لطائف و فنی است از بیان در نهایت شرافت، اگر چه در کلام کسی به خواطر ندارم که تصریح به جهت مذکور کرده باشد.

ما اعظمها: اگر چه انشاء است ولی وقوع او در حیز صفت از برای موصوفی ضرری ندارد، چنانچه مشهور است که تقدیر قول میکنند.

رزیه: معنی او گذشت در اوائل زیارت (۱) ولی مطلبی که باید در این مقام متعرض شد آنست که وجه اضافه رزیه به مصیبت چیست با اینکه ظاهر لغویین این است که به معنای مصیبت است، و در این استعمال دو وجه به نظر می آید: یکی اینکه اضافه رزیه به مصیبت برای تأکید باشد بر این وجه که متعارف در لغت عرب اینست که چیزی را که بخواهند ادعای کمال او کنند در وصفی یا اینکه اعتبار اتصاف او به آن وصف کرده اند ثانیاً او را متصف به همان مبدء فرض مینمایند مثل "یوم ایوم" و "لیل اللیل" و "شعر شاعر" و "موت مائت" و هم ناصب، گویا تخیل میکنند که این روز روزی دیگر در ضمن خود منظوی دارد یا این شعر خود شاعر است از کمال اتصاف به صفت شعریت، و بنابراین دلالت این اضافه بر تأکید واضح است، چه مؤدی او آنست که این مصیبت چندان شدید است که خود دارای مصیبت دیگری است، و این نوع استعمال خالی از تعارف نیست.

وجه دیگر اینکه اصل رزء به معنی نقص است، و میتوان ملتزم شد که رزیه بر وزن و معنی نقیصه است اصلاً، و استعمال او در مصیبت به جهت آنست که مصیبت

---

(۱) ذیل یا أبا عبد الله لقد عظمت الرزیه ج ۱ ص ۲۶۰.

لابد به نقیصه در اموال یا انفس یا ثمرات خواهد شد، و بنابراین مصدری است که گاه در معنی اصل خود استعمال میشود، و این وجه چندان بعید نیست، اگر چه انصاف آنست که هر دو وجه خالی از نوع مسامحه و بی حاجت بقدری از عنایت نیست، شاید بتأمل یا مراجعه و جهی دیگر به نظر بیاید، و مراد از اهل سماوات

وارض مطلق موجودات است نه خصوص عقلاء چنانچه به تأمل در شواهد بعد معلوم میشود، و خود سموات وارض اگر چه از ظاهر این لفظ بیروت است، ولی در مناط حکم داخل و از مساق تعبیر معلوم میشود، بالجمله اشاره اجمالی قبل از این در فقره سابقه به عموم مصیبت آن جناب شد، و مناسب است در اینجا نیز اخباری چند از کتب شیعه و آثاری چند از کتب عامه یاد شود، چه اعتراف ایشان به این امور غریبه دلیلی است واضح بر حقیقت طریقه امامیه، کثر الله انصارها و ضاعف اقتدارها، و قبل از دخول در ذکر اخبار مذکوره باید بدانی که بر حسب عقل و نقل تألم عموم موجودات از سماوات وارضین از مصیبت جانگداز آن امام مظلوم غریب نیست، چه در محل خود از علوم ما فوق الطبیعة ثابت شده که صفات عارضه موجودات بر دو قسمند:

یک قسم مخصوص است به اینکه موجود تخصص طبیعی یا ریاضی پیدا کند و آن گاه عارض او شود مثل طول و عرض و عمق یا تحیز و یا حاجت به غذا و شراب و امثال ذلك.

و قسم دیگر عارض موجود بما هو موجود میشود به معنی اینکه نفس وجود و تحقق کافی است در عروض آن صفات از برای موجود مثل علم وسمع و بصر و البته این قسم ثانی لازمه وجود است، چه در عروض آنها صرف وجود با صرف نظر از همه چیز کفایت میکند، بلی چون وجود در موجودات مختلف است یک جا عین ذات است، و یک جا محتاج به علت است، و جائی قوی و دیگر

جای ضعیف است و در محلی غنی صرف، و در محل دیگر فقیر بحت است، لهذا بحسب اختلاف مراتب او و تفاوت مدارجش به غنا و فقر و کمال و نقص و شدت و ضعف و اصلیت و ظلیت آثار او نیز مختلف میشود، پس در کجا علم عین ذات وقوی و شدید و کامل بلکه غیر متناهی الشدة است، و در جای دیگر غایت ضعف و نهایت نقصان و تمام ظلیت است، اگر چه در هر دو جا علم باشد، و از این بیان معلوم میشود که کلیه اشیاء بهره ای از این صفات و نمونه ای از این معانی دارند، و هیچ چیز نیست که به قدر حظ خود از وجود و به اندازه نصیب خویش

از تحقق قسمتی از عوارض حقایق وجودیه نداشته باشد.

اگر خواهی که گردد بر تو آسان\* وان من شیء را یگدم فرو خوان و کریمه " قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شیء " [ ۲۱ فصلت ۴۴ ] اشعار به این معنی دارد، و حکمای اشراق اگر چه این قاعده را به این عموم ذکر نکرده اند ولی طایفه ای از ایشان و از دیگران قایل شده اند به اینکه حیوانات مدرک کلیاتند چنانچه در افاعیل آنها از تدابیر مگس عسل و هندسه ابابیل از ساختن خانه و سایر عجایب افعال آنها معلوم هر عاقل - غیر مسبوق الذهن بشبهه - میشود، بلکه در نباتات قائل به حظ ضعیفی از شعر شده اند، چنانچه از انصراف و توجه ریشهء درختی که بر لب نهر کاشته باشند بسوی نهر و از میل شاخ های او به جانب آب و از ملاحظه حال درخت خرما که به جائی رسیده که بعضی ادعاء کرده اند در او حالت عشق دیده اند، و از التفات به حال درخت انگور که بر دیواری شاخه ای او بالا رود چون تمام شود به جانب دیگر دیوار بر گردد، و اعجب از همه درخت کدو است که شاخه های او که قریب به دیوار میشود هنوز به دیوار نرسیده از آن

جانب بر مگردد و متوجه طرف دیگر میشود، از جمله اینها معلوم میشود که فی الجملة

شعوری دارند، و این قول مرضی حضرت استاد البشر و عقل حادی عشر خواجه

نصیر الدین طوسی - قدس الله سره القدوسی - است، و کفی به حجة، و این که مشهور است که ادراك کلیات فصل انسان است نظر به اینکه حیوان ناطق را در تحدید او ذکر کرده اند و جهی ندارد، چه قدمای حکماء ناطق به معنی متکلم بالغلبه را ممیز او قرار داده اند، چنانچه قیصری رومی در (شرح فصوص) تصریح به این کرده و متأخرین نطق را به معنی ادراك کلیات قرار داده اند، و دور نیست که مطابق صریح لغت نباشد، و توهم نکنند که تکلم عرض است، و فصل ذاتی پس چگونه او فصل شود، زیرا که همین اشکال در نطق به معنی ادراك کلیات وارد است، چه او هم عرضی است بالضرورة، و جواب مشترك است، و مقصود او هر دو اشاره به آن جوهر منشأ انتزاع این وصف است که تا به حال بدست نیامده و باید به لوازم اشاره به او کرد از این جهت است که شیخ رئیس در (رساله حدود) مفرماید ادراك حدود حقیقیه اشیاء به جهت اینکه موقوف است بر نیل حقایق آنها از طاقت بشریه بیرون است، و دعای شریف نبوی " اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی " (۱) معروف است و از این جهت است که هیچ تعریفی در

(۱) غوالی اللئای ج ۴ ص ۱۳۲ الرقم ۲۲۸ قال علیه السلام اللهم ارننا الحقایق کما هی وفي ذیله عن تفسیر الکبیر للرازی ج ۶ / ۲۶ سوره طه: رابعها رب اشرح لی صدری فان عین العقل ضعیفة، فاطلع یا الهی شمس التوفیق حتی اری کل شیء کما هو) وهذا فی معنی قول محمد (ص) " ارننا الاشیاء کما هی " وفي مرصاد العباد ۳۰۹ الباب الثالث من فصل السابع عشر، ولفظ ما نقله: (خواجه در استدعاء " ارننا الاشیاء کما هی ظهور انوار صفات لطف و قهر مطلبد. انتهى ما فی ذیل غوالی اللئالی.

وفي (کنوز الحقایق) للمناوی المطبوع فی هامش (جامع الصغیر السیوطی ط المصر " اللهم ارنی الدنیا کما تربها صالحی عبادک " .

وقال المولوی فی (المثنوی) ط علاء الدولة ص ۱۱۵ السطر ۱۵ طعمه بنموده بما وآن بوده شست \* آنچنان بنما بما آنرا که هست

ابواب علوم دیده نشده که خالی از مناقشه باشد، و درست و بی عیب بسر منزل برسد، خلاصه سخن و روح مسأله و لب مطلب، اینست که دلیل عقلی بر عدم شعور کلیه اشیاء و عدم ادراک کلیات در حیوانات قائم نشده است بلکه دلیل و حس بر خلاف او است، چنانچه اشاره اجمالی به او شد و آیات قرآنی و شواهد اخبار بر این معنی بسیار است مثل کریمه " وان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم " [ ۴۴ الاسراء ۱۷ ] و بنابر قرائت تفقهون به صیغه خطاب دلالت او اوضح است، و رجوع ضمیر ذوی العقول در این مقام مؤید این معنی است، چه حکم بر این حیثیت شده و اخبار عرض ایمان و عرض ولایت و اخبار مفاخره کربلا و کعبه، و اخبار ذکر حیوانات و اخبار ایمان بعضی و تکلم یا تألم ایشان بوقایع دینی مثل تسلیم غزال و ضب و شهادت شیر و تألم ناقه و فرس و اخبار شهادت امکانه برای عمل خیر و شر و اخبار فضل مسجد و مسرت و حزن او به عبادت و معصیت و اخبار تأثر جمادات در وقایع فوق حد تواتر است، و مقام مقتضی بسط و تعداد آنها نیست - در اثبات عموم مدعی کافی است، و از این جهت جماعتی

قائل شده اند که معجزه پیغمبر (ص) در تسبیح حصار این بود که اسماع صوت او کرد نه در احداث صوت او، و هیچ جهتی برای صرف این ظواهر و تأویل اینها نیست، و حجتی در رفع ید از اینها به نظر نیامده جز استیعاد و عدم انس به این معنی بلکه استیناس بفتح باب تأویل و تصرف در ظواهر منافیه با عقول جزئیة قبل از تأمل، و نعم ما قیل:

فاش تسبیح جمادات آیدت \* و سوسه تاویلها بر بایدت

جملگی اجزاء عالم در جهان \* با تو مگویند پیدا و نهان  
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم \* با شما نا محرمان ما خامشیم  
وفي نظیر ذلك اقول عن لسان قوم مشیرا الی برهانه:  
عشق الله ذاته فتجلی \* عشقه فی مظاهر الاشیاء  
لیس حاس كأس الهوية الا \* وهو یحسو سلافة الالهواء  
كلما فی الوجود قد نال حظا \* ونصیبا من هذه الصهباء  
واختلاف الهیولیات دلیل \* لاختلاف الحظوظ والانصباء (۱)  
بالجملة چون ان مقدمه فی الجملة در ذهن متقرر شد و جای گیر افتاد،  
مگوئیم اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات بر مصیبت جان گذار  
این امام مظلوم متألم شدند، و هر يك بر وضع مترقب از خود گریه کردند  
و انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان دست داد بواسطه ارتباط واقعی و مناسب  
حقیقی

که عبارت از تلقی فیض الهی است به توسط آن وجود مقدس و استمداد از بکرات  
آن ذات همایون در نیل ترقیات مترقبه هر يك در کمال طبیعی خود که با آن  
جناب دارند و او بر وجهی نمودار شد که پرده بر روی کار نتوان کشید، دوست  
و دشمن و مؤمن و بر همن همه شهادت دادن، و مشاهده کردند، و چون استیفای  
جمله این اخبار مستدعی وضع کتابی است مستقل لهذا این بی بضاعت در دو  
فصل از هر قسم طرفه و از هر نوع شمه‌ای ثبت مدارد:  
فصل اول

در ذکر بعض اخبار وارده از اهل بیت اطهار که مفید عموم مصاب آن  
جناب است بعضی بنفسه و بعضی به انضمام اخبار دیگر، و در این جا بر چند خبر

---

(۱) دیوان المؤلف ص ۱۲.



اقتصار میشود

اول - شیخ صدوق در (امالی) سند به حضرت سید الساجدین علیه السلام مرساتد که روزی امام حسین (ع) بر حضرت امام حسن (ع) داخل شد چون به آن جناب نظر کرد بگریید، فرمود گریه تو چه سبب دارد؟ گفت مگریم به جهت آنچه با تو میکنند، پس امام حسن (ع) فرمود کلماتی چند که ممتن واقعه کربلاست که در کتاب (امالی) مذکور است، و در ذیل خبر است که در آن هنگام یعنی بعد از شهادت تو فرود مآید در بنی امیه لعنت خدای، و آسمان خون مبارد، و گریه میکند بر تو همه چیز حتی وحوش در صحراها و ماهیها در دریاها (۱)

دوم - شیخ ثقة صدوق مقدم وابن قولویه در (کامل الزیارة) از عروة بن الزبیر مسندا نقل میکند که مگوید شنیدم از ابوذر رضی الله عنه وقتی که عثمان او را از مدینه نفی کرده بود، و منخواست روانه ربه کند، و مردم با گفتند خوشدل باش که این نحو مصیبت در جنب سبحانه اندک است، ابوذر فرمود بسیار کم است این مصیبت، و لیکن چونید شما گاهی که حسین کشته شود کشته شدنی، یا گفت

سر بریده شود سربریده شدنی - و تردید از راوی است - به خدای سوگند در اسلام بعد از قتل خلیفه یعنی امیر المؤمنین (ع) کشتهای اعظم از او نیست، و زودا که خدای شمشیر او را بر این امت مسلول کند، وابدای به غلاف باز نگرداند، و مفرستد منتقمی از ذریه او را تا انتقام بکشد از مردم، و اگر شما بدانید که چه وارد می آید بر اهل بحار و سکان جبال در بیشهها وتل ها و اهل آسمان از قتل او هر آینه مگریستید  
تا جان های شما بر آید، و هیچ آسمانی نیست که روح مقدس حسین بر او عبور کند

(۱) امالی الصدوق مجلس ۲۴ تحت رقم ۳، بحار الانوار ۴۵ / ۲۱۸  
رقم ۴۴.

مگر اینکه هفتاد هزار ملك از برای او به فزع آیند، بر مخیزند پبای ایستاده، و مفاصل ایشان تا روز قیامت از این دهشت در لرزه است، و هیچ ابری نیست که مرور کند ورعد و برق از او دیدار شود جز اینکه لعنت کند قاتل او را، و هیچ روز نیست مگر اینکه عرضه نمایند روح او را بر رسول خدای پس با یکدیگر تلاقی فرمایند (۱).

سوم - هم در کتاب شریف (کامل الزیارة) است که مسندا از زرارة سلام الله علیه (۲) نقل میکنند که صادق آل محمد صلی الله علیه و سلم به وی فرمود ای زراره آسمان خون گریست بر حسین چهل صباح، و زمین گریست چهل صباح بر حسین به سیاهی، و آفتاب گریست چهل صباح به کسوف و حمرت، و درستا که کوهها پاره پاره و پراکنده شدند، و دریاها شکافته شدند، و ملائکه چهل صباح گریستند بر حسین، و نه خضاب کرد از ما زنی، و نه تدهین کرد و نه سرمه کشید، و نه گیسوان خود را شانه زد تا سر عبید الله بن زیاد - لعنهما الله - نزد ما آمد، و همیشه

ما بعد از حسین (ع) گریان بودیم و جدم علی بن الحسین علیهما السلام هر وقت یاد او میکرد

چندان مگریست که آب چشمش محاسنش را ممتلی میکرد، و مگریست چندان که هر که مدید از گریه او بگریه می آمد از روی رقت برای او، و همانا که ملائکه نزد قبر حسین (ع) هستند، هر آینه گریه میکنند، و گریه میکند به گریه ایشان هر چه در هو است، و آنچه در سماء از ملائکه، و چون روح مقدس او بیروت رفت جهنم از عظم مصیبت بانك زد چنانچه نزدیک شد منشق شود از زفره او، و همانا جان پلید عبید الله و یزید چون بر آمد از شادمانی جهنم چنان شهبه بر آورد که اگر خدای تعالی حبس نمفرمود او را بدست خزان او هر آینه هر که بر پشت زمین است مسوخت، و اگر اذن به جهنم میداد نمماند چیزی

(۱) کامل الزیارات ۷۴، بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۹.

(۲) سلام الله علیه در حدیث نیست.

مگر اینکه او را بکام در مکشید لکن جهنم مأمور است و در بند است، و هر آینه چند بار عتو و سرکشی کرد بر خازنان خودش تا جبرئیل بیامد و به بال خود وی را بزد و ساکن شد، و بدرستی که او گریه میکند بر حسین و ندبه میکند او را، و افروخته میشود بر کشندگان او، و اگر نبودند آنانی که از حجت های حق سبحانه و تعالی بر پشت زمینند هر آینه زمین شکسته میشد، و آنچه بر او بود سرازیر میکرد، وزلازل بسیار نمیشود مگر وقت نزدیکی قیامت، و هیچ چشمی و اشکی نیست که احب باشد نزد خدای تعالی از چشمی که بگرید و اشک بریزد بر او، و هیچ کس نیست که بگرید بر او مگر اینکه صله کند فاطمه علیها السلام را و مساعدت میکند او را و صله میکند پیغمبر را و ادا میکند حق ما را (۱).

تا آخر حدیث شریف که در فضایل گریه کننده گان است.

چهارم - هم در (کامل الزیارة) است مسندا که ابو بصیر از حضرت باقر روایت میکند که فرمود: گریستند آدمیان و جنیان و مرغان و وحشان بر حسین ابن علی علیهما السلام تا اشک ایشان فرو ریخت (۲).

پنجم - هم در آن کتاب سند به حسین بن ثویر رساند که مگوید من و یونس بن ظبیان، و مفضل بن عمر، و ابو سلمه سراج در حضرت ابو عبد الله یعنی صادق آل محمد علیهم السلام نشسته بودیم و یونس از میانه ما مخصوص به مخاطبه بود، و از

ما بزرگتر بود، و در ذیل حدیث است که صادق آل محمد (ع) فرمود که چون ابو عبد الله (ع) شهید شد گریستند بر و آسمانها هفت گانه، و هر چه در آنها است و زمینهای هفتگانه، و هر چه در آن است، و آنچه ما بین آسمان و زمین است، و آنچه حرکت میکند در بهشت و در جهنم از خلق پروردگار ما و هر چه دیده

---

(۱) کامل الزیارات باب ۲۶ بحار الانوار ۴۵ / ۲۰۶ / رقم ۱۳.  
(۲) کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۷۹ بحار الانوار ۴۵ / ۲۰۵ / رقم ۸.

مشود، و هر چه دیده نمیشود گریستند بر ابو عبد الله مگر سه چیز که گریه نکردند،  
گفتم فدایت شوم کدامند این سه چیز؟ فرمود: نگریست بر او بصره و دمشق و آل عثمان بن عفان (۱).  
و مراد از آل عثمان ظاهرا خصوص بنی امیه باشد یا مطلق اصحاب وهو اخوهان او که آنها را عثمانیه مگویند.  
ششم - هم در کتاب مذکور است، از ابو بصیر مسندا که نزد صادق آل محمد بودم ناگاه فرزند وی در آمد و آن جناب وی را ترحیب فرمود و به خود چسباید و بوسید و فرمود خدای حقیر کند هر آنکه شما را حقیر کرد، و انتقام بکشد از هر که شما را کشت، و خدای ولی و ناصر شما باشد فقد طال بکاء النساء وبکاء الانبياء وبکاء الصديقين والشهداء وملائكة السماء، آنگاه بگریست و بفرمود ای ابو بصیر هر وقت نظر به اولاد حسین میکنم عارض میشود مرا آنچه مالک او نیستم از به یاد آوردن آنچه با پدر ایشان و با ایشان کردند، آنگاه ذکر گریه فاطمه علیهما السلام و ناله او را بر وجه مبسوط فرمود... (۲).  
هفتم - در (علل) و (امالی) سند به میثم تمار مرسناد که به جمیله مکیه فرمود والله هر آینه میکشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم بعد از ده روز از او و هر آینه دشمنان خدای آن روز را روز برکت مشمارند، و همانا که این کار شدنی است، و در علم خدای سبقت گرفته، بدانم این را از روی عهدی که مولای من امیر المؤمنین (ع) با من کرده، و همانا خبر داده به مه که مگریند بر او هر چیزی حتی وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغها در میانه زمین

(۱) کامل الزیارات باب ۷۷ بحار الانوار ۴۵ / ۲۰۶ رقم ۱۲.  
(۲) کامل الزیارات باب ۲۶ بحار الانوار ۴۵ / ۲۰۸ ط بیروت.

و آسمان، و مگرید بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین انس و جن و تمامت ملائکه آسمان و زمین و رضوان و مالک و حاملان عرش الهی و آسمان

خون و خاکستر مبارد... (۱).

تا آخر حدیث که انشاء الله بعد از این در محل خود نقل خواهد شد.

هشتم - در کتاب مذکور است و سند به یگتن از اهل بیت المقدس مرساند که گفت سوگند به خدای که ما اهل بیت المقدس شب قتل حسین را شناختیم بر نداشتیم از زمین سنگی یا کلوخی یا صخره ای مگر اینکه زیر او خون دیدیم که در غلیان است، و دیوارها مانند علقه سرخ شد، و تا سه روز خون تازه از آسمان بارید، و شنیدیم که منادی ندا مکرر در جوف لیل:

اترجو امة قتلت حسينا \* شفاعة جده يوم الحساب

معاذ الله لانلتم يقينا شفاعة احمد و ابي ترابي

قتلتم خير من ركب المطايا \* و خير الشيب طرا والشباب

و تا سه روز آفتاب منکسف بود، آنگاه باز شد و ستارگان مشتبه و در

هم آمیخته شدند (۲)...

نهم - هم در (کامل الزیارة) بسند معتمد از حضرت صادق (ع) حدیث میکند

که هشام کسی به طلب پدرم فرستاد، و گسیل شام کرد چون به روی در آمد عرض

کرد یا ابا جعفر تو را آوردیم تا پرسش کنیم از مسأله‌ای که صلاحیت

سؤال او را از تو غیر من ندارم، و نمودانم در روی زمین خلقی را که سزاوار باشد

که

بداند یا دانسته باشد این مسأله را اگر کسی باشد که بداند جز يك نفر، پس هشام

(۱) علل الشرایع: ۱ / ۲۱۷ امالی الصدوق مجلس ۲۷ تحت رقم ۱، بحار

الانوار: ۴۵ / ۲۰۲.

(۲) کامل الزیارات ص ۷۷، بحار الانوار: ۴۵ / ۲۰۴ رقم ۶.

گفت خبر ده مرا از شبی که کشته شد در او علی بن ابیطالب آنان که در کوفه نبودند به چه استدلال کردند بر قتل او و علامت او برای مردم چه بود اگر بدانی آیا آن علامت برای غیر علی در قتلش بود یا نه؟ پس پدرم فرمود همانا چون شب قتل امیر المؤمنین شد سنگی از روزی زمین بر نداشتند مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد تا فجر طلوع کرد، و هم چنین بود شبی که در او کشته شد یوشع بن نون، و هم چنین بود شبکه در او کشته شد

یوشع بن نون، و هم چنین بود شبی که در او عیسی بن مریم به آسمان رفت و همچنین بود شبی که کشته شد در او شمعون بن حمون الصفا، و همچنین بود شبی که کشته شد در او حسین بن علی علیهما السلام، فرمود پس روی هشام دگرگون گشت

تا رنگ او تیره شد و خواست تا خون پدرم را بریزد (۱).

و حدیث را ذیلی است که اهتمام به نقل او نبود، و نظیر این حدیث در کلام ابن عبد ربه خواهد آمد ص ۱۰۹.

دهم - سید اجل رضی الدین ابن طاوس قدس سره در (ملهوف) از سید الساجدین علیه السلام در طی خطبه ورود مدینه حدیث کرده که فرمود کدام چشم از شما مالک اشک خود است، و از فرو ریختن آب ضنت میکند با اینکه همانا سبع شداد برای قتل او بگریستند، و گریستند دریاها با امواج خودشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اطراف و نواحی خود و درختان با شاخهای خود و لجهای بحار و ملائکه مقربین و اهل سماوات یکسره (۲) تا آخر خطبه. که هر سطری از او در کوهی شکاف و در بحری جفاف می آورد، و از این مقوله اخبار عموما و خصوصا در بکاء انبیاء و خصوص آدم و عیسی و موسی و پیغمبر صلی الله علیهم در مواقع متعدده و امیر المؤمنین و فاطمة و حسن علیهم السلام

(۱) کامل الزیارات: ۷۵، بحار الانوار: ۴۵ / ۲۰۴.

(۲) الملهوف ص ۸۲، بحار الانوار ۴۵ / ۱۴۸، العوالم ۱۷ / ۴۶۹.

وانكساف شمس و خون باریدن از آسمان و سرخ شدن جامعه‌ها و خون از زمین جوشیدن و ناله ملائکه مطلقا و خصوص خدام قبر مطهر به حدی است که هر که بی غرض و شبه ملاحظه کند در اول دفعه قطع و یقین میکند، والحق از حد تواتر معنوی متجاوز است، و در زیارات شریفه کلماتی واقع شده که دلالت بر عموم دعوی دارد از قبیل اینکه که در زیارتی که در ذیل:

روایت حسین ابن ثویر در (کامل الزیارة) ایراد شده، وارد است " اشهد ان دمك سكن في الخلد واقشعرت له اظلة (۱) العرش وبكى له جميع الخلايق وبكت له السموات السبع والارضون السبع و ما فيهن و ما بينهن و من يتقلب في الجنة والنار من خلق ربنا ما يرى و ما لا يرى " (۲).

و در زیارتی که در (مصباح الزایر) مفرماید که سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه به او زیارت کرد سید الشهداء علیه السلام را - و مشهور است به زیارت ناحیه

مقدسه - مذکور است " لقد صرع بمصرعك الاسلام وتعطلت الحدود والاحكام و اظلمت الايام وانكشف الشمس و اظلم القمر و احتبس الغيث والمطر و اهتز العرش والسماء واقشعرت الارض والبطحاء و شمل البلاء و اختلفت الالهواء، و فجع

(۱) ظاهر اینست که اظله جمع ظلال است، و او جمع ظل است، و عالم ظل و اظله و ظلال در اخبار مذکور است، و مراد از او انوار مقدسه و ارواح علویه است، چنانچه " المصطفى في الظلال " در القاب حضرت رسالت ذکر شده و اظله عرش، بنابر این ارواح ملائکه مقربین و انوار قادسه مهیمین و کروبین است، و احتمالات دیگر مرود که مناسب سایر مقامات استعمال لفظی نیست اگر چه در مزار بحار [۱۰۱ / ۱۵۴] مذکور است منه (ره).

(۲) کامل الزیارات ۱۹۷، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۱۵۲.

بك الرسول و از عجب التبول وطاشت العقول (۱).  
و در زیارت دیگر وارد است بابی و امی من بکته لطیب وفاته سماء الله وارضه  
وملائکته (۲).

و از این قبیل یسار است، و همین قدر برای اشاره کفایت است.  
فصل دوم - در ذکر بعض اخبار و کلمات علمای اهل سنت که شهادت به وقوع  
آثار غریبه از این مصیبت عظمی در آسمان و زمین داده اند که از ملاحظه مجموع  
آنها قطع بدعوی عموم مصیبت متوان حاصل کرد، و بر سبیل تطفل واستطراد  
بعض عجایب اموری که از مقوله کرامت و در ملاک حکم مشارک با این وقایع  
است به جهت تسدید قلوب ضعفاء و شیعه، و تشیید عقاید از کلام ائمه ایشان  
ایراد میشود:

از آن جمله شیخ مقدم و امام معظم ایشان مسلم بن الحجاج النیسابوری در  
جامع صحیح خود - که اجماع کرده اند بر صحت روایات و عدالت روات او -  
در تفسیر آیه مبارکه " فما بکت علیهم السماء والارض... " [ ۲۹ الدخان ۴۴ ]  
روایت میکند لما قتل الحسین بکت السماء وبکائها حمرتها (۳).  
و قریب به این خبر در (تفسیر علی بن ابراهیم) است در ذیل این آیه کریمه  
که حسین (ع) بر پدر بزرگوار خود گذر کرد و علی (ع) فرمود این فرزند من  
کشته میشود، و همانا آسمان و زمین بر وی بگریند و نگریستند آسمان و زمین  
جز بر یحیی بن زکریا (۴).

(۱) مصباح الزائر: ۱۱۷، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۲۳۲.

(۲) بحار الانوار: ۱۰۱ / ۲۵۳.

(۳) صحیح مسلم اول جزء ۵، بحار الانوار ۴۵ / ۲۱۷.

(۴) بحار الانوار: ۴۵ / ۲۰۱.



و از (تفسیر ثعلبی) نقل شده قال: مطرنا دما بايام قتل الحسين (ع) (۱).  
 وأحمد بن عبد ربه قرطبي اندلسی در کتاب (عقد) به سند متصل متعدد از  
 محمد بن شهاب زهري معروف روایت میکند با قتیبه متوجه مصیصیه شدیم و بر  
 عبد الملك مروان وفود کردیم و او در ایوانی نشسته بود و دو سماط از خلق بر  
 در ایوان ایستاده بودند، وی را عادت چنان بود اگر حاجتی دست مداد هر کس  
 نزدیک او بود به هم دوش خود میگفت مترتبا تا بدر ایوان میرسید، و هر کس را  
 رخصت تمشی بین سماطین نبود، زهري مگوید من و قتیبه آمدیم و بر در ایوان  
 ایستادیم، عبد الملك از آنکه بر یمین او ایستاده بود پرسش کرد که مگر شنیده  
 باشید در بیت المقدس چه واقع شد در شب قتل حسین بن علي علیهما السلام پس هر  
 کس از صاحب خود سؤال کرد تا به در ایوان رسید، و هیچ کس جوابی رد نکرد  
 من گفتم نزد من در این امر عملی است، پس هر کس بافراتر از خود جواب  
 ادا کرد تا به عبد الملك رسید، آنگاه مرا خواند و من در بین سماطین راه رفتم  
 چون به عبد الملك رسید سلام گفتم، از من پرسید تو کیستی؟ گفتم: من محمد  
 ابن مسلم بن عبد الله بن شهاب زهري هستم مرا به نسب به شناخت، و عبد الملك  
 بسیار طالب حدیث بود، پس با من گفت چه واقع شد در بیت المقدس روزی  
 که حسین (ع) کشته شد؟ - و در روایت که سندش را ابن عبدربه ذکر کرده  
 چنین گفت در شبی که در صبح گاه او حسین کشته شد - زهري گوید گفتم بلی  
 مدانم، و گفتم خبر داد مرا فلان راوی - مگوید زهري اسم نبرد از راوی -  
 که برداشته نشد در صبحگاه آن شب که علي بن ابی طالب و حسین بن علي علیهم  
 السلام

کشته شدند سنگی از بیت المقدس مگر اینکه زیر او خون تازه یافتند، عبد الملك  
 گفت راست گفتمی خبر داد مرا آنکه تو را خبر داد، و همانا من و تو در این حدیث

(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۲۱۷.

متفردیم (۱) تا آخر قصه که مناسبتی تمام با مطلوب ما ندارد.

و ابن حجر در (صواعق) آورده که چون این حدیث با عبد الملك به پایان آورد عبد الملك گفت از آنان که این حدیث مدانستند جز من و تو کسی زنده نمانده، باید نشر این حدیث نکنی، و تا عبد الملك را زندگانی بر پای بود این خبر با کس در میان نیاوردم (۲).

و روایتی که از (کامل الزیارة) ایراد کردیم شنیدی، و ظاهراً هر دو این حدیث را از حضرت امام محمد باقر (ع) شنیده اند ولی حسد و تنافس و اعراض از اهل بیت موجب اخفای اسم مقدس آن جناب شد. (\*)

و هم در کتاب (عقد) سند به یسار بن عبد الحکم مرساند که چون لشکر گاه حسین (ع) را غارت کردند طیبی در او یافته شد، و هیچ زنی استعمال آن طیب نکرد مگر اینکه مبتلای به برص شد (۳).

و در سیره عبد الملك ابن هشام در ذیل قصه حاملین رأس شریف و حدیث راهب که در کتب فریقین مذکور است مگوید موافق نقل شمس الدین یوسف قترغلی در (تذکره) که چون آن جماعت سر مبارک را از راهب باز ستدند، و روانه جانب دمشق شدند چون نزدیک دمشق شدند با خود گفتند بیائید تا این دنانیر را قسمت کنیم مبادا یزید به بیند و بگیرد، پس کیسه ها را گرفتند و باز کردند و دیدند دینارها به خزف مبدل شده، و بر يك جانب آنها نوشته است " ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون " و بر جانب دیگر مکتوب است " وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون " از این روی آن دنانیر را در نهر بردی - که نهر دمشق

(۱) عقد الفرید: ۲ / ۳۱۵.

(۲) الصواعق المحرقة ۱۱۶.

(۳) عقد الفرید: ۲ / ۲۲۰ ط الشریة بمصر.

است - انداختند (۱).  
 و هم در (تذکره) سبط ابن جوزی است که زهری از ام سلمه رضی الله عنها  
 روایت میکند که نوحه جنیان را شنیده بودم مگر در شب قتل حسین که  
 شنیدم گوینده میگفت:  
 الا یا عین فاحتفلی بجهد \* ومن یبکی علی الشهداء بعدی  
 علی رهط تقودهم المنايا \* الی متجبر فی ثوب عبد  
 ام سلمه مفرماید پس دانستم که حسین کشته شد (۲).  
 و از شعبی نقل کرده که اهل کوفه شنیدند که قائلی میگفت:  
 ابکی قتیلا کربلا \* مضرح الجسم بالدماء  
 ابکی قتیلا الطغاة ظلما \* بغير جرم سوی الوفاء  
 ابکی قتیلا بکی علیه \* من ساکن الارض والسماء  
 هتک اهلوه واستحلوا \* ما حرم الله فی الاماء  
 یا بابی جسمه المعری \* الا من الدین والحياء  
 کل الرزایا لها عزاء \* و ما لذا لرزء من عزاء  
 و هم از زهری حکایت کرده که جنیان بر آن مظلوم نوحه گری کردند و این  
 ابیات خواندند:

(۱) التذکره: ۲۷۳ ط المطبعة العلمية في النجف، خرايج، بحار الانوار  
 ۱۸۶ / ۴۵.

(۲) امالی الصدوق المجلس ۲۹ الرقم ۲ بحار الانوار: ۴۵ / ۲۳۸ بدل  
 فاحتفلی فانهملی و بدل ثوب عبد ملک عبد، تاریخ ابن عساکر مسند ومرسلا  
 ۴ / ۳۴۱ والخصائص للسيوطي ۲ / ۱۲۷ مجموع الزوائد ۹ / ۱۹۹ تذکره الخواص  
 ۱۵۲.

خير (۱) نساء الجن تبكين شعجيات \* ويلطنن حدودا كالدنانير نقيات  
ويلبس ثياب السود بعد القصصيات  
و زهرى گفته از ابیاتی که از قول جنیان حفظ شده این است:  
مسح النبي جبينه فله بريق في الحدود \* ابواه من عليا قریش و جده خير الجدود  
قتلوك يابن الرسول فاسكنوا نار الخلود (۲)  
و از هشام بن محمد حدیث میکند که چون حسین کشته شد قاتلان او شنیدند  
که قائلی از آسمان مسرود:  
ايها القاتلون جهلا حسينا \* ابشروا بالعذاب والتنكيل  
كل اهل السماء تدعوا عليكم \* من نبى ومرسل وقبيل  
قد لعنتم على لسان بن داود \* وموسى وصاحب الانجيل (۳)  
وهم در (تذكرة) است که محمد بن سعد در (طبقات) گفته که این حمرت  
در آسمان دیده نمشد قبل از کشتن حسین (۴).  
و از ابو الفرج جد خود در کتاب (تبصره) نقل کرده چون حالت غضبان  
آنست که هنگام غضب گونه او سرخ میشود، و این سرخی دلیل غضب و اماره  
سخط اوست، و خدای تعالی از جسمانیت و عوارض اجسام منزّه است اثر  
غضب خود را در کشتن حسین به حمرت افق اظهار کرد و این دلیل بزرگی آن

- 
- (۱) در کثیری از نسخ کتب مختلفه صورت شعر بر وجه مذکور است، و این شعر موزون نیست و در بعضی کتب دیده شده بر این وجه: نساء الجن يبكين نساء الهاشميات، و این اوفق است منه (ره) و این اشعار را بحار الانوار ۴۵ / ۲۳۶ نقل فرموده.  
(۲) التذكرة ۲۸۰ ط مطبعة العلمية النجف.  
(۳) تذكرة ۱۵۳ مناقب آل ابی طالب ۴ / ۶۲ - ۶۳، بحار الانوار ۴۵ / ۲۳۶.  
(۴) تذكرة ط الغری ص ۲۸۳.

جناب است (۱).

و از این سیرین کرده که چون حسین علیه السلام شهید شد دنیا سه روز تاریک شد آنگاه این حمرت نمودار شد، و سند به هلال بن ذکوان مرساند که چون حسین علیه السلام کشته شد دو ماه و اگر دیوارها چنان بودند که که گفتی ملطخ به خون بودند از هنگام نماز فجر تا غروب آفتاب و به سفری رفتیم بارانی آمد که اثرش در جامهای ما مانند خون باقی ماند.

و از محمد بن سعد روایت کرده که سنگی در دنیا بر داشته نشد مگر اینکه به خون تازه زیر او دیده شد و آسمان بارشی کرد که اثر وی مدتی در جامه‌ها بماند تا پاره شدند.

و از سدی روایت کرده که چون حسین کشته شد آسمان گریست و کریه او حمرت اوست.

و از ابن سیرین نقل کرده که سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت نبوی که بر او به سریانیه نوشته بودند و به عربیت ترجمه کردند:

اترجوا امة قتلت حسينا \* \* شفاعة جده يوم الحساب

و از سلیمان بن یسار خبر میدهد که گفت سنگی یافتند که بر او مکتوب بود:

لا بد ان ترد القيامة فاطم \* \* وقميصها بدم الحسين نلطح  
 ويل لمن شفاعته خصمائه \* \* والصور في القيامة ينفخ (۲)

تا آن جا بود کلماتی که از (تذکره) سبط ابن جوزی بنقل خواستم بکنم و این فقره اخیره مشابتهی تمام دارد با واقعه مشهوره که در (مجموعه) ای - که به خط شیخ جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی جباعی جد شیخ

(۱) تذکره ص ۲۸۳ ط الغری، الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط مصر عنه.

(۲) تذکره الخواص ص ۲۸۴ ط الغری.

بهائی قدس سره است - مذکور است که فرموده عقیقی سرخ یافته شد که مکتوب بود بر او:

انا در من السماء نثرونی \* \* یوم تزویج والد السبطين  
كنت انقى من اللجين صفاء \* \* صبغونی بدم بحر الحسين  
و آنچه در (کشکگول) و (زهر الربیع) و غیر آنها است (۱) (صبغتنی دماء  
نحر الحسين) است و این اولی است.

و دیده شده در زرد نجفی که مرقوم بر او:  
صفرة لونی یبیک هن حزنی \* \* لسید الاوصیاء ابن الحسن  
و بر نگین سیاهی دیده شد:

لست من الحجارة بل جوهر الصدف \* \* حال لونی لفرط حزنی علی ساکن النجف  
و در (زهر الربیع) محدث مطلع سید نعمت الله جزائری مذکور است که  
یافتیم در شهر ششتر سنگک کوچک زردی که حفا ران از زمین بسر آورده  
بودند و بر آن سنک به همان رنک مکتوب " بسم الله الرحمن الرحيم لا إله  
الا الله محمد رسول الله علي ولي الله لما قتل الحسين بن علي بن ابيطالب كتب  
بدمه علی ارض حصباء (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون) (۲).

(۱) کنتا اصفی من اللجين بياضا \* \* صبغتنی دماء نحر الحسين  
زهر الربیع ج ۲ / ۴۵ ط النجف الاشرف.

(۲) رأیت صخرة مقدار الكف صفراء اخرجوها من قعر الماء في نهر من انهار  
شوشتر مکتوبا علیها من نفسها لما قتل الحسين الشهيد بارض كربلا كتب دمه  
علی ارض الحصباء " وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون " - زهر الربیع  
ج ۲ / ۴۵ ط النجف الاشرف

و وقوع نظیر این وقایع در زمان ما شده، چنانچه والد محقق من قدس سره  
خبر داد مرا از شیخ فاضل شیخ عبد الحسین طهرانی قدس سرهما که وقتی به  
حله رفته بود اتفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده بودند و طولاً او را به  
منشار تنصیف کردند در باطن او در هر شقی منقوش بود " لا إله الا الله محمد  
رسول الله علی ولی الله " و من خود در طهران قطعه الماس کوچکی دیدم که به  
قدر نصف عدسی بیش نیست و در باطن او بر وجهی که هر که به بیند قطع میکند  
که

به صناعت نیست منقوش بود لفظ مبارك علی به یاء معکوس با کلمه کوچکی که  
ظاهراً لفظ یاء باشد که مجموع یا علی بشود، و از این قبیل قصص در سیر و تواریخ  
بسیار دیده شده، از آن جمله در (نفح الطیب) از کتاب (نشق الازهار) نقل  
کرده که در جامع قرطبه سه عمود از رخام احمر است که بر یکی مکتوب است  
اسم محمد

و بر دیگری صورت عصای موسی و اهل کهف، و بر سومی صورت غراب نوح  
و هر سه به خلق خدای تعالی است نه به صنعت صانعی.

بالجملة غرض استیفای این باب نیست بلکه استیناس برای قصه مذکوره  
در کلام صاحب (تذکره) بود، و به همین قدر کفایت است، و متتبع مطلع را امکان  
تألیف رساله ای در این باب هست.

و در (صواعق محرقة) احمد بن حجر هیثمی شافعی مکی مذکور است از  
ام سلمه نقل کرده که در شب قتل حسین شنیدم که قائلی میگفت: ایها القاتلون  
جهلا حسینا... الی آخره (۱) و از سیره ملا عمر نقل کرده که علی علیه السلام در  
کربلا

-----  
(۱) ایها القاتلون جهلا حسینا \* \* ابشروا بالعذاب والتنکیل  
کل اهل السماء یدعو علیکم \* \* ونبی ومرسل وقبیل  
قد لعنتم علی لسان بن داود \* \* و موسی و صاحب الانجیل  
- البداية والنهاية لابن کثیر ۸ / ۲۰۰ ط مصر تاریخ ابن عساکر ۴ / ۳۴۱ ط  
روضه الشام، کفایة الطالب ۲۹۵ ط الغری، نظم درر السمطین ۲۱۷ مطبعة  
القضاء، ینابیع الموده ۳۲۰ ط اسلامبول، والصواعق المحرقة ۱۹۳ ط مصر  
تاریخ الامم والملوک ۴ / ۳۵۷ ط الاستقامة ومأخذ آخر فراجع احقاق الحق  
۱۱ / ۵۷۶.

عبور کرد، و فورمود اینجا مناخ رکاب و موضع رحال و جای ریختن خون های ایشان است جوانانی از آل محمد صلی الله علیه و اله کشته میشوند در این عرصه که گریه میکند

بر آنها آسمان و زمین (۱).

و هم به طریق دیگر روایت ام سلمه را نقل کرده و هم از آن حضرت روایت نقل کرده که صوت جن را شنید که میخواند " مسح النبی جبینه... الی اخره (۲) و نیاحه دیگری از جن شنیده شده " انعی حسینا جبلا کان حسین جبلا... " (۳). و از جن دیگر شنیده شده " الا یا عین فاحتفلی بجهد... الی اخره " (۴).

- 
- (۱) الصواعق المحرقة ۱۹۳ ط القاهرة.  
(۲) مسح الرسول جبینه \* \* \* فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش \* \* \* جده خیر الجدود الطبرانی فی المعجم الکبیر، مقتل الحسین ۲ / ۹۵ ط مطبعة الزهراء...  
(۳) انعی حسینا هبلا \* \* \* کان حسین رجلا محاضرات الابرار ۲ / ۱۶۰ ط مصر اتقی حسینا هبلا \* \* \* کان حسین جبلا الخصائص الکبری ۲ / ۱۲۷ ط حیدر آباد، ینایع المودة ۳۲۰ ط اسلامبول.  
(۴) الا یاعین فاحتفلی بجهد \* \* \* و من یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا \* \* \* الی متحیر فی ملک عبد المعجم الکبیر للطبرانی، کفایة الطالب ۲۹۴ ط الغری، مقتل الخوارزمی - ۲ / ۹۵ ط الغری...



و هم در (صواعب) است چون سر مبارك را به شام بردند در اول منزل بشرب نبیذ پرداختند ناگاه دستی از دیوار بر آمد و با او قلمی از آهن بود و این شطر نوشت " اترجوامة.. الی اخره. (۱)

منصور بن عمار این خبر را روایت کرده، و غیر او گفته است این بیت را در سنگی یافته اند به سیصد سال قبل از مبعث شریف نبوی اینکه این بیت مکتوب است در کلبسائی از ممالک روم که کاتب او مجهول است (۲) و از ابو نعیم حافظ در کتاب (دلایل النبوة) از نضره از دیه آورده که نقل کرد چون حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون بارید، و ما بر خواسیتم صبح را و در حال و جرار خود را از خون ممتلی یافتیم (۳). و در چند حدیث غیر از او است که آسمان سیاه شد به حدی که ستاره ها در روز دیدار شدند، و سنگی بر داشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر او دیده شد، و از ابو الشیخ روایت کرده که ورسی در عسگر ایشان بود به خاکستر متحول شد (۴).

و هم در (صواعق) است که سفیان بن عیینه از حربه نقل میکند که مردی که ورس او منقلب به رماد شده بود خود از حال خود خبر داد و گفت که ناچه را در عسگر ایشان نحر کردند گوشت او را مانند آتش یافتند، و چون او را طبخ کردند مثل علقم شد (۵).

و هم خبر داد - و ظاهر اینکه ضمیر در کلام ابن حجر راجع به سفیان باشد - که آسمان سرخ شد و آفتاب گرفت به حدی که ستارگان در نصف النهار نمودار شدند، و سنگی بر داشته نشد مگر اینکه زیر او خون تازه دیده شد.

(۱) الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

(۲) الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

(۳) الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

(۴) الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

(۵) الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

و از عثمان ابی شیبیه نقل کرده که آسمان هفت روز بگریست و سرخ شد و دیوارها دیدار شدند که و یا با عصف‌ر رنگین شده از شدت حم‌رت آسمان (۱).

و از ابن جوزی روایت کرده و وی از ابن سیرین حدیث می‌کند که دنیا تا سه روز تاریک بود، و بعد از او سرخی در آسمان پیدا شد. و از ابو سعید خدری نقل کرده که سنگی در دنیا بر نداشتند مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد و آسمان خون بارید که اثر وی در جامها بماند تا قطعه شدند (۲).

و از ثعلبی و ابو نعیم روایت کرده که آسمان خون بارید و از ابو نعیم آورده که گفتند " فاصبحنا رحالنا وجوارنا مملوۃ دما (۳) وقد سبق مثله. و می‌گویند در روایتی است که آسمان خون بارید بر خانه‌ها و دیوارها در خراسان و شام و عراق و سر مبارک چون به خانه ابن زیاد وارد شد رنگ دیوارهای قصر الاماره خون شد.

و از ثعلبی حدیث می‌کند که آسمان بگریست و گریه او سرخی او بود و از غیر ثعلبی نقل کرده که گفته آفاق آسمان تا شش ماه بعد از قتل حسین علیه السلام سرخ بودند،

و بعد از او علی الدوام سرخی مشاهده شد.

و از ابن سیرین روایت کرده که این حم‌رتی که با شفق مشاهده میشود قبل از قتل سید الشهداء علیه السلام نبوده آنگاه کلام ابن جوزی که در تعلیل آن سابقا در کلام

(۱) الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

(۲) الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

(۳) نضرة الازدية انها قالت لما قتل الحسين بن علي امطرت السماء دما فاصبحنا وجبابنا وجرارنا ملوثة دما ذخائر العقبى ۱۴۴ ط القدسی بالقاهرة، الصواعق المحرقة ۱۹۴ ط القاهرة.

سبط او مذکور شد حکایت کرده، و حدیث زهری را اجمالا هم ایراد کرده، و هم از او نقل کرده که از غیر عبد الملک این حدیث را شنیده چنانچه گذشت، و از سیره ملا عمر نقل کرده که ام سلمه نوحه جن را شنید (۱).  
و در (ینابیع) از (جواهر العقدين) سمهودی که از اکابر علمای مصریان است حدیث زهری را روایت کرده.

و هم از آن کتاب است موافق حکایت صاحب (ینابیع) که ابن برقی سند به صالح امام مسجد بنی سلیم مرساند که جماعتی از اشیخ او حکایت کردند که به غزای رومیان رفته بودند، و در کنیسه ای یافتند که نوشته بود " اترجوامة... الی آخره " و از اهل روم سؤال کردند که نویسنده این کیست گفتند نمدانیم، و از محمد بن سیرین نقل کرده که سنگی به سیصد سال قبل از بعثت یافتند که بر او عبارتی سریانی نوشته بودند که به عربی ترجمه کردند این بیت شد.  
و از سلیمان بن یسار نقل رکنه که حجری یافتند که این نظم بر او مکتوب بود " لا بد ان ترد القيامة فاطم (۲)... الی آخره. و این خبر را تأیید کرده به روایت حافظ ابن اخضر در کتاب (عتره طاهره) که حضرت رسالت فرمود انگیخته میشود دختر من فاطمه روز قیامت و با او جامهائی است که به خون رنگین است، پس معلق به قائمه‌ای از قوایم عرش میشود و مگوید یا عدل احکم بینی و بین قاتل

(۱) صواعق محرقة ۱۹۴.

(۲) لا بد ان ترد القيامة فاطمة \* \* \* وقميصها بدم الحسين ملطخ  
ویل لمن شفعاؤه خصمائہ \* \* \* والصور في القيامة ینفخ

التذكرة ۲۸۴ ط الغری، ینابیع المودة ۳۳۱ ط اسلامبول، نظم درر السمطین

ولدی، و حکم میشود برای دختر من قسم به پروردگار کعبه (۱).  
و در (ینابیع) است که آنچه از (صواعق) نقل شد تماماً در (جواهر العقدين)  
مذکور است.

و هم در (ینابیع) از (جمع الفوائد) - که جامع بین دو کتاب بزرگ است  
یکی (جامع الاصول) ابن اثیر و دیگری (مجمع الزوائد) نور الدین هیشمی نقل  
کرده که در او است که زهری گفته " ما رفع حجر بالشام الا وجد تحته دم عبيط  
و لم ترفع حصاة بيت المقدس الا وجد تحتها دم عبيط " (۲).  
و این عبارت با فقرات سابقه که به وجوه مختلفه در کلام شمس الدین بغدادی  
سبط أبو الفرج و کلام ابن حجر متأخر صاحب (صواعق) مذکور شد فرقی دارد.  
و از أبو قبیل حدیث میکند " لما قتل الحسين انكسفت الشمس حتى بدت  
الکواکب " و هم از أبو قبیل حدیث کرده که چون حاملان رأس شریف در اول  
مرحله به شرب نبیذ پرداختند قلمی از آهن نمودار شد، و با خون نوشت " اترجو  
امة قتلت حسينا... " پس بگریختند و سر مبارك را بگذارند آنگاه باز گشتند، و این  
جمله احادیث از مرویات طبرانی در (معجم کبیر) نیز هست چنانچه در جمع  
الفوائد مذکور است.

و در (مقتل أبو مخنف) که معتمد فریقین است و نسخه او هم در (ینابیع)  
منقول است، و فقیر به جهت دفع بعض احتمالات از عبارت (ینابیع) نقل میکنم  
مذکور است که در حال شرب دستی با قلمی بر آمد و با خون نوشت:  
اترجو امة قتلت حسينا \* \* شفاعة جده يوم الحساب

---

(۱) مقتل الحسين للحوارزمی ۵۲ ط الغری، ابن المغازلی، والفردوس،  
ینابیع المودة ۲۶۰، الشبلنجی فی نور الابصار ۱۲۵ ط مصر.  
(۲) ینابیع المودة ۳۲۱ ط اسلامبول.

فلا والله ليس لهم شفيع \* \* وهم يوم القيامة في العذاب  
لقد قتلوا الحسين به حكم جور \* \* وخالف حكمهم حكم الكتاب  
و در منزل دیگر ها تفی را شنیدند که انشاد مکرد:  
ماذا تقولون اذ قال النبي لكم \* \* ماذا فعلتم وانتم اخر الامم  
بعترتی وباهلی بعد مفتقدی (۱) \* \* منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم  
ما كان هذا جزائی اذ نصحت لكم \* \* ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی  
و چون از تکریت گذشتند جنیان را شنیدند که میخواندند " مسح النبی جبینہ...  
الی اخره " و جنی دیگر میگفت:  
الا یا عین جودی فوق خدی \* \* فمن یبکی علی الشهداء بعدی  
علی رهط تقودهم المنايا \* \* الی متکبر فی الملک وغد (۲)  
و چون به دیر راهب رسیدند سر مبارک را بر رمحی نصب کردند، و از هاتفی  
شنیدند که میگفت:  
والله ما جئتکم حتی بصرت به \* \* بالطف منعفر الخدین منحورا  
وحوله فتية تدمی نحورهم \* \* مثل المصابیح یغشون الدجی نورا  
کان الحسین سراجا یتضاء به \* \* الله یعلم انی لم أقل زورا  
مات الحسین غریب الدار منفردا \* \* ظامی الحشاشة صادی القلب مقهورا

(۱) عند ودیعتی - ینابیع المودة ۲۳۰ ط اسلامبول.

(۲) ینابیع المودة ۳۲۰ و ۳۵۱ ط اسلامبول.

وفی المعجم الکبیر هکذا:

الا یا عین فاحتفلی بجهد \* \* ومن یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنايا \* \* الی متحیر فی ملک عبد

وفی کفایة الطالب ۲۹۴ الی متحیر.

ام کلثوم علیها السلام پرسید که تو کیستی؟ خدای تو را پیامرزد گفت من ملک جنیانم به نصرت حسن آدمم و او را کشته یا فتم چون لشکر شنیدند یقین به هلاکت خویشان کردند (۱).

و در (ینابیع المودة) بلا واسطه از (تفسیر ثعلبی) روایت میکند که از سدی حدیث کرده " لما قتل الحسین بکت علیه السماء وبكاءها حمرتها، وحکی ابن سیرین ان الحمرة لم تر قبله، وعن سلیم القاضی مطر السماء دما أيام قتله، وعن ابراهیم النخعی خرج علی کرم الله وجهه فجلس فی المسجد، واجتمع أصحابه فجاء الحسین فوضع یده علی رأسه فقال یا بنی ان الله ذم اقواما فتلا هذه الاية " فما بکت علیهم السماء والارض وقال یا بنی لتقتلن من بعدی، ثم تبکیك السماء والارض قال ما بکت السماء والارض الا علی یحیی بن زکریا وعلی الحسین ابنی (۲).

و ترجمه (۲) این خبر در فصل اول از اخبار شیعه گذشت (۳).  
و هم در (ینابیع) از کثیر بن شهاب روایت کرده که نشسته بودیم در رحبه نزد علی علیه السلام که حسین بر آمد علی علیه السلام فرمود خدای تعالی گروهی را یاد کرده

و فرموده " فما بکت علیهم السماء والارض " قسم به خداوندی که دانه را خط کشیده

و آدمی را آفریده هر آینه کشته میشود این، و گریه خواهد کرد بر او آسمان و زمین (۴).

و در (حیوة الحیوان) است که این بیت " اترجوا... الی اخره " بر

(۱) ینابیع المودة ۳۵۲ ط اسلامبول.

(۲) ینابیع المودة ۳۲۲ ط اسلامبول.

(۳) فصل دوم ص ۱۰۸ از تفسیر قمی.

(۴) ج ۱ / ۶۰ ط القاهرة، تاریخ الاسلام والرجال ۳۸۶ عن حیوة الحیوان اخبار الطول ۱۰۹، تاریخ الخمیس ۲ / ۲۹۹ ط الروهبة.

دیوار دیر راهب دیده شد، و از او سؤال کردند، گفت به تاریخ پانصد سال قبل از بعثت دیدار شده، و برخی گفته اند که دیوار منشق شد و دست بر آمد و با قلم این بیت نوشت (۱).

و در (غرر الخصائص) وطواط وارد است که مگویند یعنی مشهور است که چون سر حسین علیه السلام را به مجلس یزید آوردند و پیش روی او نهادند دستی

از دیوار بر آمد و بر جبهه مشوم یزید نوشت این بیت را.  
و در (خطط مقریزی) این عبارت مذکور است " لما قتل الحسين بكت السماء وبكاءها حمرتها، وعن عطاء في قوله تعالى " فما بكت عليهم السماء والارض " قال بكاءها حمرة اطرافها، وعن الزهري بلغني انه لم يقلب حجر من أحجار بيت المقدس يوم قتل الحسين الا وجد تحته دم عبيط ويقال: ان الدنيا اظلمت يوم قتل ثلاثا، واصابوا في عسكر الحسين يوم قتل ابلا فنحروها وطبخوها فصارت كالعلقم، وما استطاعوا ان يسيغوا منها شيئا، وروى ان السماء امطرت دما فاصبح كل شئ لهم مملوءة دما انتهى كلامه.

و در (نور الابصار) معاصر شبلینجی مصری شافعی عبارت مذکوره منقول است (۲).

و در (فصول المهمه) حدیث نوحه جنیان از طریق ام سلمه و نوشتن " اترجو... " در دیوار دیر راهب مذکور است.

وسیوطی در (تاریخ الخلفاء) گفته که چون حسین کشته شد دنیا هفت روز چنان بود که آفتاب بر دیوارها مانند چادری معصفر منمود و ستاره ها بعضی بر بعضی زده مشد و قتل او در روز عاشوراء بود، و آفتاب در آن ورز منکسف

(۱) ابن شهر آشوب ۲ / ۱۸۳ فی آیاته بعد وفاته.  
(۲) نور الابصار ۱۲۳ ط مصر عن خطط المقریزی.

شد و آفاق آسمان سرخ شد تا شش ماه و بعد از آن این حمزه مستمره مرئی شد و قبل از و دیدار نمشد، و گفته شده که حجری در بیت المقدس آن روز رفع نشد مگر اینکه دم عبیط در زیر او دیده شد، و ورسی که در عسگر ایشان بود خاکستر شد و ناچه ای از عسگر ایشان نحر کردند در گوشت او مانده آتش دیدند و او را طبخ کردند و مانده صبر تلخ بود (۱).

و از ابو نعیم در (دلایل) حدیث ام سلمه و سماع نوحه جن را روایت کرده و هم از (امالی) ثعلب نقل حدیث کرده که ابو خباب کلبی گفته آمدم در کربلا و مردی را از اشراف عرب گفتم خبر ده مرا از آنچه به من رسیده که شما نوحه جنیان را مشنوید، گفت هیچ کس را نمی بینی مگر اینکه به تو خبر مدهد که سماع نوحه جنیان کرده، گفتم تو از آنچه شنیده ای با من بگوی، گفت شنیدم این شعر میخوانند " مسح النبی جبینه... الی اخره ".

و هم سیوطی در (عقود الجمان) در صنعت اسلوب حکیم گفته که علمای هیئت گمان کردند آفتاب منکسف نمشود مگر در بیست و هشتم یا بیست و نهم با اینکه در روز وفات رسول خدای که دهم ربیع الاول بود - یعنی به اعتقاد سنیان - منکسف شد بروایت زبیر بن به کار، و در روز قتل حسین که دهم محرم بود نیز منکسف شد، چنانچه در تواریخ مشهور است.

و در (شرح همزیه) ابن حجر است از جمله آیات ظاهره در روز قتل آن مظلوم آن بود که آسمان خون بارید، و اوانی به خون آکنده گشت و هوا چندان سیاه شد که ستارگان دیدار شدند، و تاریکی چنان شدت کرد که مردم را گمان این شد که مگر قیامت قیام کرد، و ستاره گان با یکدیگر بر خوردند و مختلط شدند، و هیچ سنگی برداشته نشد مگر اینکه از زیر او خون تازه جوشیدن گرفت

-----  
(۱) تاریخ الخلفاء ۸۰ ط المیمنة بمصر.



و دنیا سه روز تار و ظلمانی بود، آنگاه این حمرت در او نمایان شد، و گفته شده که تا شش ماه طول کشید، و علی الدوام بعد از او دیدار شد، و از این سیرین نقل شده که این حمرت که با شفق است دیدار نمشد تا حسین کشته شد. و در (کامل) مسطور است که مردی از اهل بیت المقدس میگفت بخدای سوگند که مقدسیان شهادت حسین را شبانگاه روز عاشورا دانستند، و آن چنان بود که هر سنك و كلوخ که بر گرفتند از بن آن خونی تازه بجوشید، و دیوارها چنان بود که گفتمی ملطخ به خون است، و نیم شبی منادی بدین شعر ندا کرد " اتر جوامة الی آخره " و سه روز پیوسته آفتاب منکسف بماند، و از آسمان خون تازه همی بارید، و ستارگان با هم در آمیختند، و با خویشتن در وقوع این واقعه گفتگوها مکرریم روزی چند بیش نگذشت که خبر شهادت امام مظلوم بما رسید. بالجملة از این مقوله کلمات در مطاوی کتب الهل سنت پیش از آنست که بتوان در حیطة حصر و احصا در آورد و از مجموع آنها استدلال بر عموم مدعی متوان کرد، و از برای منصف متدین در اعتقاد حقیقت این طریقه کفایت است.

تنبیه

آن چه در این مقام مکرر شنیدی که ظهور حمرت در آفاق آسمان از آثار قتل سید الشهداء علیه السلام است، و شاعر گفته است:

وعلی تالدهر من دماء الشهداءین \* \* \* علی ونجمله شاهدان  
وهما فی اواخر اللیل فجران \* \* \* وفی اولیاته شفقان

جون از اذهان متعارفه مأنوسه به تاویل سمعیان بعید می آید در مقام انکار آن مستند به براهین هیئیه میشوند، که مقرر در علم هیئت آنست که هر چه آفتاب متوجه افق میشود ظل ارض که بر شکل مخروط مستدیر است، و قاعده او در زمین و رأس او در فلك زهره است بر خلاف شمس از سمت رأس بجانب

مغرب متوجه میشود، وضوء کاذبی که شبیه بذب السرحان است در افق نمودار میشود اندک اندک فزونی مییابد و رفته رفته سرایت میکند که صبح صادق که فجر مستطیر

و فجر متعرض عبارت از او ست هویدا میشود و سرخی به حکم غلبه اختلاط نور با ظلمت بالطبع در افق حادث میشود و آهسته آهسته زیادت میکند تا آنگاه که آفتاب طلوع کند و حال در غروب به عکس این است که ولا حمرة ظاهر میشود به جهت قرب آفتاب به مغرب و میل ظل ارض به جانب مشرق آنگاه هر چه دور تر میشود سرخی به نقصان میشود تا خطی دقیق از بیاض که موازی ذنب السرحان است در طرف صبح حادث میشود، و منتفی میگردد و غسق و ظلمت قاهر بر نور میگردد و دلالت کرده تجربه صحیحه که مبدء حدوث این حمرة که اول فجر صادق است وقتی است که انحطاط شمس از افق به هیجده درجه باشد.

و هم تجنین در غایت شفق انحطاط او از افق یح خواهد بود چنانچه مفصلا در کتب هیئت مذکور است، و این بی بضاعت در منظومه - میزان الفلك اشاره به او کرده ام و این دو بیت از آن منظومه ذکر میشود:

والحتمال في الغروب تحت الافق \* \* بعكسه فالصبح عكس الشفق  
فيطلع الحمرة فيه اولا \* \* ثم معارض البياض يجتلي  
ثم بياض استطال واستدق \* \* فينتفی طرا ويقهر الغسق  
ودلت التجربة الصحيحة \* \* ان انحطاط الشمس في الصبيحة  
في الابتداء عند فجر قد صدق \* \* یح و كذاك عند غاية الشفق

و جواب از این اشگال اگر چه ندیده ام کسی متعرض جوابش شده باشد، اولاً این است که قواعد هیئت منتهی بضروبات و براهین مسلمه نیست بلکه غالب

آنها مناسبات بعد از وقوع و از قبیل علل نحویه است و فی الحقیقه استدلال از معلول عام بر علت خاص است، و لهذا حکمای اروپا منکر جمیع آن قواعد شده تأسیس قواعدی دیگر کرده اند ضبط حرکات و اختلاف فصول و حرکات لیلیه و نهاریه به آنها میشود اگر چه بعضی آن کلمات محل نظر و بعضی دیگر مخالف قوانین شرعیه باشند، ولی مقصود علمای هیئت بر قواعد ایشان نیز مترتب میشود و هیچ دلیلی بر وجوب حدوث در وقت حرکت آفتاب نیست، چه مانع دارد که نور هر چه قاهر شود بیاض فجر قسوت گیرد تا وقتی که طلوع شمس از مشرق بشود.

و شاهد صدق وقوع کسوف است در روز عاشوراء که البته نظر به اخبار فریقین دعوی تواترا و متوان کرد، با اینکه قواعد ایشان چنانچه در کلام سیوطی اشاره به آن شنیدی مقتضی آنست که تا قمر در عقده رأس و ذنب نشود که عبارت است از دو

نقطه تقاطع منطقه ممثل او با منطقه البروج که ملقند به جوز زهر، و آن جوز هر گاه چون

مرکز تدویر بر وی گذر کند به بجانب جنوب متوجه شود ذنب خوانند، و با این وصف

با آفتاب مجتمع شوند در يك برج در این صورت جرم فمر کاسف جرم شمس شود، و آفتاب از نشر پنهان شده جرم قمر که بالذات کثیف و مکدر است در انظار پدیدار شود، وقد اشرت الیه فی (المیزان) بقولی:

وهو با حدی العقدتین ان وقع \* \* و کانت اذ ذاک مع الشمس اجتمع یکسف جرم الشمس من جرم القمر \* \* ولا یری الا الاخیر فی النظر

و در این صورت لا محلاہ پا در بیست و هشتم یا در بیست و نهم باشد و الا

اجتماع این دو کوکب صورت نبندد والله اعلم (۱).  
ثانیا تسلیم کردیم یا تفضلتا که محسوس تقریبی که در تحریر ایراد کردیم،  
ولی لازم نیست حمرتی در واقع که حدوث حمرت در ظاهر باشد  
مستند به این حادثه عظیمه باشد وبالجملة شهادت خصوم و اعدای اهل بیت در  
این باب موجب یقین هر منصف خالی از شبهه است به وقوع این واقعه، و به  
این گونه تلفیقات در رد امور معلومه که موجب استیقان و مایه مزید اطمینان اهل  
ایمان است نباید گوش داد.

" اللهم اجعلنی فی مقامی بهذا ممن تناله منك صلوات ورحمة  
ومغفرة، اللهم اجعل محیای محیی محمد و آل محمد ومماتی ممات  
محمد و آل محمد "

ج - بارالها مرا در این مقام از آنان کن که مرسد ایشان را از جانب تو  
صلوات و رحمت و مغفرت بار الها زندگانی مرا مانند زندگانی محمد و آل محمد  
بفرما، و مردن مرا مانند مردن محمد و آل محمد بنما.  
ش - نیل بمعنی رسیدن است چنانچه در کتب لغت عربیه و فارسیه مذکور  
است.

-----  
(۱) تواند بود که بعد از تواتر نقل و تظاهر روایات عامه و خاصه بر وقوع  
ذ کسوف در عاشورا مراد کسوف اصطلاحی نباشد بلکه به جهت عظم واقعه و جلالت  
مصیبت خدای تعالی قبض نور شمس کرده بر وجهی که مظلم نموده و ستاره  
نمودار شدند و قواعد هیئت بنابر این محفوظ خواهد ماند (منه ره).

و صلوات: جمیع صلوة است و تحقیق در معنی او سابقا مذکور شد (۱) و در اشتقاق او وجوهی بعیده از علما صادر شده، و اشکالات زیاد بر کلمات ایشان وارد شده، و اولی آنست که مأخوذ از صلی بمعنی حرك الصلوین باشد که او خود مأخوذ از صلوین است که دو عرقی است که از دو جانب ذنب مروید، و دو استخوانی که نزدیک و یند، و منحنی میشوند در وقت انحناء آن دو، و مصلی که بعد از سابق در خیول حلبه معدود است مأخوذ از این معنی است، چه بصلوین است سابق مرسد.

و بالجمله چون تصلیه به این معنی مقتضی انعطاف و انحناء صوری است، گاهی در ارکان مخصوصه که مشتمل بر رکوع و سجود است مستعمل میشود به جهت اینکه نوعی است از انحناء و تحریک صلوین، و گاهی در تعطف و حنو باطنی

استعمال میشود مثل خود لفظ میل و انحناء و انعطاف و اشباه این که در افعال قلوب بر سبیل تمثیل یا توسع استعمال میشود و این طریقه که ما گفتیم مختار صاحب (کشاف) است اگر چه تقریر او بر وجهی که دفع بعض اعتراضات بشود از این بی بضاعت است و بنابر این آنچه مشهور است در السنه علمای اصول که لفظ صلوة در اصل به معنی دعا است وجهی ندارد اگر چه در بعض ذر اشعار اهل جاهلیت به این معنی استعمال شده ولی استعمال اعم است، و آنهایی که

علم به انساب لغات دارند و وجوه انتقالات از معانی به اشبه آنها را نیکو مطلعند البته موافقت صاحب (کشاف) خواهند کرد چنانچه غالب آنست که در فهم معانی الفاظ و استفاده خصوصیات عبارات و وجوه تحول در اسالیب لغات کمتر کسی از علمای ادب پیاپی او رسیده باشد.

و رحمت: موافق سطح ظاهر کتب لغت به معنی رقت قلب و انعطاف است

-----  
(۱) در ذیل صلی الله علیه و آله ج ۲ ص ۸.

که موجب تفضل مشبود و از خواص اجسام است و اشتقاق رحم از او است چه منعطف است بر آنچه در او است و اطلاق او بر واجب تعالی مثل سایر عوارض اجسام از غضب و رضا و جز اینها بر دو و چه ممکن است یکی آنچه شهید سعید قدس سره در (قواعد) فرموده، و جماعتی از اهل تحقیق با او مساعدت فرموده اند که اسماء الله تعالی مأخوذ از غایاتی هستند که افعالند نه از مبادی که انفعالند (۱) و حاصل این کلام آنکه این اوصاف را که ملاحظه میکنیم مبادی دارند که راجع به تأثرات و عوارض اجسام است مثل حیا، که مثلاً انفعال نفس است در مقام مخصوص و ثمرات و آثاری دارند که از مقوله فعل و تأثیر هستند از قبیل فضل و احسان در خصوص محل سؤال، و این الفاظ را به اعتبار ثانی استعمال میکنند نه به اعتبار اول، پس حقیقت الفاظ مذکوره در نتایج مخصوصه با قطع نظر از اسباب و علل طبیعی آنها استعمال میشوند، و بنابر این جمیع این الفاظ در این مقام مجازند.

و دیگری آنچه جماعتی از اکابر محققین قائل شده اند و تحریر او آنست که معنی واحد به اعتبار اختلاف نشئات و تعدد مواطن، لوازم مختلفه پیدا میکند بلکه خود حقایق مختلفه مشبود، با اینکه معنی عام مشترکی بین جمیع مراتب باشد که لفظ اسم آن معنی عام باشد مثل علم که در ماها عرض است، و اسباب و علل و لوازم متعدده دارد که هر که از افق ما متعالی باشد از آن امور منزله است و در عالم عقول و نفوس جوهر است، و در واجب تعالی نه جوهر و نه عرض بلکه عین ذات مقدسه متعالیه از شوائب اعدام و نقایص است - جل ذکره

---

(۱) قال الشهيد محمد بن جمال الدين العاملي في القواعد والفوائد ص ۲۶۵  
واسماء الله تعالی انما يؤخذ به اعتبار الغایات التي هي افعال دون المبادی التي هي  
انفعالات.

و عز قدره - و لفظ علم موضوع برای آن قدر مشترك بين مراتب ثلث است، و خصوصیات علل و معلولات و لوازم و حدود از حاق موضوع له بیرون است. و هم چنین رحمت اسم مرتبه خاصه درجه مخصوصه است که مستلزم فضل و احسان بر دیگران میشود، غایة الامر اینکه در بشر این عمل منبعث از صفت جسمانیه است که رقت قلب باشد، و این معنی کلام بعض محققین است که گفته "العوامل متطابقة فما وجد في الادنى من الصفات الكمالية يوجد في الاعلى على وجه اشرف و ارفع و ابسط".

و اختصاص کلام لغویین یا به جهت قصور علم و ضیق صدر و عدم سعه دائره تعقل است، چنانچه مترقب از امثال ایشان است از حیث لغویت ایشان یا به جهت آنست که از ذکر شیء به ذکر لوازم او قناعت کردند، چون بیش از این لازم التعرض نبود یا بیش از این نیافته‌اند، و ما اختلاف اهل لغت را در معنی لفظ واحد یا کثرت معانی لفظ واحد را در کلام بعضی منزل بر این کرده ایم، و به ملاحظه

این سر و بعض اسرار دیگر بابتی واسع در فهم لغت و اجتهاد در تعیین معانی الفاظ مفتوح میشود که مخصوص به ارباب قرایح لطیفه و اذهان دقیقه از ممارسین متأمل در مجاری استعمالات و مطلعین بر اسالیب لغت عرب است، والله الموفق لكل خیر.

و در این مقام اشگالی دیگر است که با عموم رحمت که صریح عقل و نقل است، و "وسعت رحمته کل شیء" از شواهد او است طلب نیل رحمت چه معنی دارد؟ و جواب آنست که رحمت الهیه بر دو قسم است: یکی عام است و او هر چه اسم شیء و موجود بر او مطلق میشود داخل در حیطة او شده حتی عدم به اعتبار وجود ذهنی که مفهوم او دارد، و این رحمت است که سبقت بر غضب دارد در جمیع اشیاء بلکه خود غضب هم مرحوم بوجود است.

و دیگری خاص، و او منوط به اختلاف استعدادات و تفاوت قابلیات و اولی رحمت رحمانیه است و اشاره ب او است " ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت " (۲ الملك ۶۷) به اعتقاد بعضی، و دوم رحمت رحیمیه است، و این اصطلاح مأخوذ از احادیث اهل بیت عصمت است، چنانچه از صادق آل محمد علیه السلام منقول است " الرحمن " اسم خاص لصفة عامة و " الرحيم " اسم عام لصفة خاصة (۱) یعنی رحمن اسم خاص است که بر غیر خدای عز و جل واقع نمیشود و موضوع است به ازاء صفة عامه که رحمت مبسوطه بر هیاکل موجودات باشد و رحیم اسم عامی است که بر غیر خدای تعالی جایز الاطلاق است، ولی معنی او صفة خاصه است که مخصوص بعض موارد است، و اختلاف کمالات اشیاء منوط به او است، پس مقصود از سؤال رحمت این مرتبه است و اگر چه از این رحمت هم نصیبی داشته باشد، و به کمالاتی مخصوص باشد ولی فیض الهی نا محدود، و وجود مبدء فیاض بر حدی موقوف نیست " لا یزیده العطاء الا جودا و کرمانه هو العزیز الوهاب " و از این جهت نظر به اینکه هر طبیعتی طالب استکمال خود است بتوسل به اسباب افاضه که ائمة هدی علیهم السلام باشند استزاده میکنند، و امید است که انشاء الله به مقصود برسند، و چون صلوات و رحمت به این معنی اسباب مغفرتند اگر چه آثار آنها بعد از غفران ظاهر شود در ذکر مقدم شدند، و تواند بود که مراد از صلوات قرب و کمال نفسانی در دنیا باشد، و مراد از رحمت کمال اخروی و ارتفاع درجه باشد، و منافی او نیست اینکه " فی مقامی هذا " گفته است چه شاید مقصود این باشد که فعلا در این مقام حالی

---

(۱) الرحمن اسم خاص بصفة عامة، والرحيم اسم عام بصفة خاصة - مجمع البيان، نور الثقلین ۱ / ۱۲.



پیدا کنم که به ملاحظه او در آخرت مرحوم شوم، نظیر تعقل واجب تعلیقی که علی التحقیق مطلق واجبات مشروطه راجع به او یند، یا مقصود طلب استحقاق و اهلیت محققه است، والله اعلم.

مغفرت: مصدر میمی از غفران است، و او در اصل چنانچه در شرح (صحیفه) و سایر کتب لغت از (قاموس) و (صحاح) و غیرهما یافت میشود به معنی ستر است ولی استعمال شده در ستر مخصوصی که از قادر بر مؤاخذه باشد با تجاوز، و نمگویند غفر زید ذنب مولاه ولا عیبه، و این قید تجاوز قیدی است از خارج معتبر در این لفظ، بلکه اکمل مراتب ستر آنست که آثار وجودیه او بر داشته بشود که دیگر استدلال بر وجود او نتوان کرد، چه هر چه اثری دارد فی الحقیقه مستور نیست، و با عدم تجاوز البته عقاب مرتب میشود و وجود ذنب معلوم میشود پس حقیقه مستور نیست، به خلاف اینکه یکسره از او گذشته باشند و عفو و اغماض کرده باشند که اطلاق ستر در آنجا احق و اولی است، و باید دانست که مجموع این دعا تا این جا مناسب آیه کریمه "الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا: انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون" (البقرة ۲) است چه بعد از ذکر عظم مصیبت سید الشهداء علیه السلام و ابتلای خود به آن مصیبت و اظهار صبر و التزام به امر خداوند مستحق اجر خواهد شد، و آن اجر مخصوص صابترین که در کتاب کریم وعده کرده اند از کرم نامتناهی خواستار شده و به تبطل و ضراعت پرداخت

محبی: مصدر میمی از حی یحیی است چنانچه ممت مصدر میمی از مات یموت وبعیدا احتمال مرود که هر دو لفظ اسم مکان باشند، و بنابر اول مفعول مطلقند و بنابر ثانی مفعول فیه و مراد از آنها بنابر این حد و رتبه است که بر آن حد و رتبه حیات و ممت محمد و آل محمد علیهم السلام واقع شده و حاصل هر دو

وجه یکی است، چه غرض آنست مرا پیروانشان کن و در جمیع مراتب از موت و حیات بر عقاید شریفه و اخلاق کریمه ایشان بدار، و به درجه متابعت مطلقه که به حکم " اتبعونی یحییکم الله " مستجلب محبوبیت تواست و اصل کن (۱) و البته

وظیفه من اراد حیوة محمد وآل محمد ومماتهم:

(۱) حدیث امیر المؤمنین علیه السلام:

ما جیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم وابن ناتانه جمیعا عن علی عن ابیه عن محمد بن علی التمیمی قال: حدثنی سیدی علی بن موسی الرضا عن آباءه عن علی علیه السلام عن النبی صلی الله علیه وآله و سلم انه قال: من سره ان ینظر الی القضیب الیاقوت الاحمر الذی غرسه الله عز وجل بیده ویکون متمسکا به فلیتول علیا علیه السلام والائمة من ولده فانهم خیرة الله وصفوته وهم المعصومون من کل ذنب وخطیئة العیون ۲۱۹ بحار الانوار ۳۶ / ۲۴۴ ط طهران حدیث ۵۶ امالی الصدوق ۳۴۷ مثله.

احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن ابی العلاء الخفاف عن الاصبغ بن نباته عن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: من احب ان یحیی حیاتی ویموت مماتی ویدخل جنة عدن التي وعدنی ربی قضیب من قضبانہ غرسه بیده ثم قال له: کن فکان (وهی جنة الخلد) فلیتول علیا (علی بن ابیطالب المصدر) والاوصیاء من بعده فانهم لا ینخرجونکم من الهدی ولا یدخلونکم فی ضلاله.

عبد الله بن محمد عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن ابراهیم بن محمد ابن میمون مثله - بصائر الدرجات ۱۵ بحار الانوار ۳۶ / ۲۴۸. حدیث الامام محمد الباقر علیه السلام.

محمد الحمیری عن ابیه عن ابن ابی الخطاب عن محمد بن حماد الکوفی عن ابراهیم بن موسی الانصاری عن مصعب عن جابر عن محمد بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من سره ان یحیی حیاتی ویموت مماتی ویدخل جنتی: جنة عدن غرسها ربی بیده فلیتول علیا ویکفر فضلہ والاوصیاء من بعده (بعدی - خ) ویتبرأ من عدوی اعطاهم الله فهمی وعلمی هم عترتی من لحمی ودمی أشکو الیک (الی - المصدر) ربی عدوهم من امتی المنکرین لفضلهم القاطعین فیهم صلتی والله لیکتلن ابنی ثم لا تنالهم شفاعتہم کامل الزیارات ۷۱ البحار ۴۴ / ۲۶۰ عوالم العلوم ۱۳۸.

حدیث الامام الصادق علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم:

أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن فضالة عن ابی المعزا عن محمد بن سالم عن ابان بن تغلب قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: من أراد أن یحیا حیاتی ویموت میتی ویدخل جنة ربی جنة عدن غرسها ربی بیده فلیتول علی بن ابیطالب ولیتول ولیه ولیعاد عدوه ولیسلم الاوصیاء من بعده فانهم عترتی من لحمی ودمی اعطاهم الله فهمی وعلمی الی الله أشکو من امتی المنکرین لفضلهم والقاطعین فیهم صلتی (والقاطعین صلتی - المصدر) وایم الله لیکتلن ابنی لا انالهم الله شفاعتی - بصائر

الدرجات ١٤ بحار الانوار ٣٦ / ٢٤٧ المرقم ٦١ كامل الزيارات ٦٩ حديث ٣  
وفيه عن ابي جعفر بحار الانوار ٤٤ / ٢٥٩ و ٣٠٢ عوالم العلوم ١٣٦ عن ابي  
عبد الله.

ابن الوليد عن الصفار عن البيهقي عن زكريا المؤمن عن ابي  
ابن عبد الرحمن وزيد ابن الحسن وعباد جميعا عن سعد الاسكاف قال: قال  
ابو عبد الله عليه السلام (ابو جعفر - المصدر) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سره ان يحيا  
حياتي (محيى - المصدر) ويموت مماتي ويدخل جنة عدن (فيلزم) قضيب غرسه  
ربي بيده فليتول عليا والاوصياء من بعده وليسلم لفضلهم فانهم الهداة ابلمرضيون  
اعطاهم الله فهمى وعلمى وهم عترتى من لحمى (خلقى - الاصل) ودمى، الى  
الله أشكو عدوهم من امتى المنكرين لفضلهم القاطعين فيهم صلتى والله ليقتلن  
ابنى " لا انالهم الله " (لا نالهم خ وبحار) شفاعتى - كامل الزيارات ٦٩ البحار  
٤٤ / ٣٠٢ عوالم العلوم ٥٩٧.

أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن الحسين بن بشار (يسار - المصدر)  
عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:  
من أحب أن يحيا حياتى ويموت مماتى ويدخل جنة عدن التى وعدنى ربي  
قضيب من قضبانه غرسه بيده ثم قال له: كن فكان فليتول علي بن ابيطالب والاوصياء  
من بعده فانهم لا يخرجونكم من هدى ولا يدخلونكم في ضلاله.  
عبد الله بن محمد عن ابراهيم بن محمد عن عبد الرحمن بن ابي مثله...

بصائر الدرجات ١٥ بحار الانوار ٣٦ / ٢٤٨ الرقم ٦٤.

أحاديث الصحابة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
ابن عباس وأبو هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم م سره ان يحيا حياتى ويموت  
ميتتى ويدخل جنة عدن منزلى منها غرسه ربي ثم قال له كنه فيكون فليتول علي  
ابن ابيطالب وليا ثم الاوصياء من ولده فانهم عترتى خلقوا من طينتى ... بحار  
الانوار ٣٩ / ٢٥٩ مناقب ابن شهر آشوب ٢ / ٤ في محبته عليه السلام.

بالاسناد عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم م سرده ان يحيا حياتى ويموت ميتتى  
ويدخل جنة عدن منزلى ويمسك قضيبا غرسه ربي عز وجل ثم قال له كنه فكان  
فليتول علي بن ابي طالب عليه السلام وليا ثم بالاوصياء من ولده فانهم عترتى خلقوا  
من طينتى الى الله أشكو أعداءهم من امتى المنكرين لفضلهم القاطعين فيهم  
صلتى وايم الله ليقتلن ابنى بعدى الحسين لا انالهم الله شفاعتى امالى الصدوق ٢٣  
بحار الانوار ٣٦ / ٢٢٧ و ٤٤ / ٢٥٨ ط طهران عوالم العلوم الامام الحسين ١٣٥.

ابن شهر آشوب قال عبد الله بن موسى تشاجر رجلان في الامامة فتراضيا  
بشريك بن عبد الله فجاء اليه فقال شريك حدثنى الاعمش عن شقيق عن سلمة عن  
حذيفة اليمان قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم ان الله عز وجل خلق عليا قضيبا من الجنة فمن تمسك  
به كان من أهل الجنة فاستعظم ذلك الرجل وقال هذا حديث ما سمعناه نأتى ابن  
دراج فاتيها فاخبراه بقصتهما فقال أتعجبان من هذا؟

حدثنى الاعمش عن ابي هرون العبدى عن ابي سعيد الخدرى قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق قضيبا من نور فعلقه بيطان عرشه لا يناله الا علي ومن تولاه  
من شيعته فقال الرجل هذه اخت تلك نمضى الى وكيع فمضيا اليه فاخبرناه بالقصة  
فقال وكيع أتعجبان من هذا؟

حدثنى الاعمش عن ابي صالح عن ابي سعيد الخدرى قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
ان أركان العرش لا ينالها الا علي ومن تولاه من شيعته قال: فاعترف الرجل

بولاية علي عليه السلام.  
لقد غرس الاله بدار عدن \* \* قضيبا وهو خير الغارسينا  
من الياقوت يستعلى وينمو \* \* على قضبانها حسنا ولينا  
فان شئتم تمسكتم فكونوا \* \* بحبل أخي من المتمسكينا  
قاله خطيب منيح. وقال الصفر البصرى:  
يروى بان أبا هريرة قال لي \* \* اني ملات من النبي مسامعا  
من رام أن يتمسك الغصن الذي \* \* من أحمر الياقوت أصبح لامعا  
من غرس رب العالمين وزرعه \* \* من جنتى عدن تبارك زارعا  
فليلقين لولاية الهادي أبى \* \* حسن على ذى المناقب تابعا

مناقب ابن شهر آشوب ٢ / ٤ في محبته عليه السلام  
حذيفة بن اليمان قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره ان يحيى حياتى ويموت ميتتى  
ويتمسك بالقصة الياقوتة التى خلقها الله ثم قال لها كوني فكانت فليتول على بن  
أبى طالب من بعدى... بحار الانوار ٣٩ / ٢٦٧ الرقم ٤٢.

زيد بن أرقم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: من أحب ان يحيى حياتى ويموت ميتتى  
ويسكن جنة الخلد اليت وعدنى ربي عز وجل غرس قضبانها بيده فليتول على  
ابن أبيطالب عليه السلام فانه لم يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة.

حلية الاولياء وفضائل أحمد وخصائص النطنزي بحار الانوار ٣٩ / ٢٥٩ كشف  
الغمة ٢٨ - ٣١ بحار الانوار ٣٩ / ٢٧٦ الرقم ٥٢ كتاب الاربعين للحافظ أبى بكر  
محمد بن أبى نصر عن زياد بن مطرف عن زيد بن أرقم...، بحار الانوار ٣٩ / ٢٧٥  
ومناقب ابن شهر آشوب ٢ / ٤ في محبته عليه السلام.

جماعة أبى عن المفضل عن عبد الله بن أبى ياسين عن محمد بن عبد الرحمن بن  
كامل على بن جعفر الاحمر عن يحيى بن يعلى عن عمار بن زريق عن ابى اسحاق  
عن زيد بن مطرف عن زيد بن أرقم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحب ان يحيى حياتى  
ويموت موتى ويدخل الجنة التى وعدنى ربي فليتول عليا بعدى فانه لن يخرجكم من  
هدى ولا يدخلكم في ردى - أمالى الشيخ ٣١٤ بحار الانوار ٣٨ / ١٢٠ رقم ٦٦.  
وبالاسناد عن مطرف عن زيد بن أرقم... بشارة المصطفى ١٩٤ بحار الانوار  
٣٩ / ٢٨٥ الرقم ٧٥.

محمد بن الحسين (محمد بن الحسن - المصدر) عن يزيد بن شعر (يزيد شعر  
المصدر) عن هارون ابن حمزة عن أبى عبد الرحمن عن سعد الاسكاف عن محمد بن  
على بن عمر بن على بن أبيطالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره ان  
يحيى حياتى ويموت ميتتى ويدخل جنة ربي التى وعدنى جنة عدن منزلى قضيب  
من قضبانه غرسه ربي تبارك وتعالى بيده فقال له: كن فكان فليتول على بن  
أبيطالب عليه السلام والاوصياء من ذريته انهم الائمة من بعدى هم عترتى من لحمى  
ودمى زرقهم الله فضلى وعلمى وويل للمنكرين فضلهم من امتى القاطعين صلتى  
والله ليقتلن ابني لا انا لهم الله شفاعتى - بصائر الدرجات ٥٠ بحار الانوار  
٤٤ / ٢٥٨ عوالم العلوم ١٣٦.

" من أراد الله ان يظهر قلبه عرفه ولاية على بن أبيطالب ولم  
يبلغ ابراهيم وموسى وعيسى بالمرتبة الا بذلك "

سليم بن قيس سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ان الله توحد بملكه فعرف أنواره  
نفسه ثم فوض اليهم وابعدهم جنته فمن أراد أن يظهر قلبه من الجن والانس  
عرفه ولاية على بن أبيطالب، ومن أراد أن يطمس على قلبه أمسك عنه معرفة  
على بن أبيطالب والذى نفسى بيده ما استوجب آدم أن يخلقه الله وينفخ فيه من روحه  
ان يتوب عليه ويرده الى جنته الا بنبوتى والولاية لعلى بعدى والذى نفسى بيده  
ما أرى ابراهيم ملكوت السموات والارض ولا اتخذه خليلا الا بنبوتى والاقرار  
لعلى بعدى والذى نفسى بيده ما كلم الله موسى تكليما ولا أقام عيسى آية للعالمين  
الا بنبوتى ومعرفة على بعدى والذى نفسى بيده ما تنبأ نبي الا بمعرفتى والاقرار  
لنا بالولاية ولا استأهل خلق من الله النظر اليه الا بالعبودية والاقرار لعلى بعدى

كتاب سليم بن قيس ١٦٨ بحار الانوار ٤٠ / ٩٦ - ٩٧ .  
(تفسير حيوة محمد وآل محمد ومماتهم عليهم السلام)  
أحمد بن مهرا عن محمد بن علي عن أبي الحكم عن عبد الله بن ابراهيم  
الجعفرى وعبد الله بن محمد بن عمارة عن يزيد بن سليط قال: لما اوصى ابو ابراهيم  
عليه السلام اشهد ابراهيم بن محمد الجعفرى واسحق بن محمد الجعفرى واسحاق  
ابن جعفر بن محمد وجعفر بن صالح ومعاوية الجعفرى ويحيى بن الحسين  
ابى زيد بن على وسعد بن عمران الانصارى ومحمد بن الحارث الانصارى  
وزيد بن سليط الانصارى ومحمد بن جعد بن سعد الاسلمى وهو كاتب الوصية  
الاولى (أي وصية آبائه عليهم السلام كما سيشير اليه قوله عليه السلام وقد " نسخت " قبل ذلك  
في صدر الكتاب أو تحت الختم وقيل: المراد ان هذه الوصية موافقة لوصاياهم  
فالمعنى نسخت بعين كتابة هذه الوصايا التي وصيا به بحار الانوار ٤٩ / ٢٢٨).  
اشهدهم انه يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله  
وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور وان البعث بعد  
الموت حق وان الوعد حق وان الحساب حق وان القضاء حق وان الوقوف  
بين يدي الله حق وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم حق وان ما نزل به الروح الامين  
حق على ذلك احبى وعلى أموت وعليه أبعث انشاء الله - الكافي ج ١ / ٣١٦ - ٣١٩  
بحار الانوار ٤٩ / ٢٢٤ الرقم ١٧٠ . ابن ادريس عن محمد بن ابى الصهبان عن عبد الله بن محمد الحجال  
ان

ابراهيم بن عبد الله الجعفرى حدثه عن عدة من اهل بيته ان ابا ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام  
اشهد على وصيته اسحاق بن جعفر بن محمد.. بعد أن أشهدهم - : انه يشهد أن  
لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله وان الساعة آتية لا ريب  
فيها وان الله يبعث من في القبور وان البعث بعد الموت حق وان الحساب  
والقصاص حق وان الوقوف بين يدي الله عز وجل حق وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم  
حق حق وان ما نزل به الروح الامين حق على ذلك احيا وعلى اموت،  
وعليه ابعث انشاء الله... العيون ج ١ / ٣٣ يحار الانوار ٤٨ / ٢٧٧ .  
حمدويه و ابراهيم معا عن ايوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن عاصم  
ابن حميد عن سلام بن سيعد عن عبد الله بن عبد ياليل (عن) رجل من اهل  
طائف قال: اتيا ابن عباس رحمة الله عليهما نعوذه في مرضه الذى مات فيه قال:  
فاغمى عليه في البيت فاخرج الى صحن الدار قال فأفاق فقال ان خليلي  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثال: انى سأهجر هجرتين وانى سأخرج من هجرتى فهاجرت  
هجرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهجرة مع على عليه السلام وانى سأعمى فعميت وانى  
سأغرق

فاصابنى حكة فطرحنى اهلى في البحر فغفلوا عنى فغرقت ثم استخرجونى بعد  
وامرنى ان ابرأ من خمسة من الناكثين وهم اصحاب الجمل ومن القاسطين وهم  
اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان ومن القدرية وهم الذين  
ضاهوا النصرارى في دينهم فقالوا لا قدر ومن المرجئة الذى ضاهوا اليهود في  
دينهم فقالوا الله اعلم قال ثم قال: اللهم انى احيا على ما حى عليه على بن  
ابيطالب عليه السلام واموت على ما مات عليه على بن ابيطالب عليه السلام قال ثم مات فغسل  
وكفن ثم صلى على سريره قال فجاء طائران ابيضان فدخلا في كفنه فرأى الناس  
انما هو فقعه فدفن معرفة اخبار الرجال - كشي ٣٨ ، بحار الانوار ٤٢ / ١٥٢  
الرقم ٢٠ ط طهران.



(۱۳۴)

به حكم حديث قدسى كه " لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احبته صرت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشى بها " (١) كما في بعض الطرق چون خدای او را بخواهد کارهای خدائی از او صادر میشود، وروح رحمن از جانب او استنضاق میشود كما في الحديث الصحيح المتفق عليه في حق أويس رضی الله عنه اني وجدت روح الرحمن من طرف اليمن (٢) ونعم ما قيل:

(١) الكافي ٢ / ٣٥٢ كتاب الكفر والايمن ٥ باب ١٤٥ .  
(٢) اويس القرني كان ممن شهد له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالجنة ولم يره وشهد مع امير المؤمنين صفين واستشهد بها.  
روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه اخبره النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه يدرك رجلا من امته يقال له اويس القرني يكون من حزب الله يموت على الشهادة يدخل في شفاعته مثل ربيعة ومضر.  
روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يقول تفوح روائح الجنة من قبل قرن واشوقاه اليك يا اويس القرني الا ومن لقيه فليقرئه منى السلام فليل يا رسول الله ومن اويس القرني قال ان غاب عنكم لم تفقدوه وان ظهر لكم لم تكثر ثوبه يدخل الجنة في شفاعته مثل ربيعة ومضر يؤمن بى ولا يرانى ويقتل بين يدى خليفتى امير المؤمنين على بن ابيطالب في صفين.  
قيل لاويس القرني كيف اصبحت قال كيف يصبح رجل اذا اصبح لا يدرى ايمسى واذا أمسى لا يدرى ايصبح....  
سفينة البحار ١ / ٥٣ ذيل اوس  
قال امير المؤمنين بذى قار وهو جالس لاخذ البيعة - : يأتكم من قبل الكوفة الف رجل لا يزيدون رجلا ولا ينقصون رجلا يبايعونى على الموت قال ابن عباس: فجزعت لذلك وخفت ان ينقص القوم من العدد او يزيدوا عليه فيفسدوا الامر علينا وانى احصى القوم فاستوفيت عددهم تسع مائة رجل وتسعة وتسعين رجلا ثم انقطع مجئ القوم فقلت انا لله وانا اليه راجعون ما ذتا حمله على ما قاله؟ فبينما انا مفكر في ذلك اذا رأيت شخصا قد اقبل حتى دنا وهو رجل عليه قباء صوف ومع سيف وترس واداة فقرب من امير المؤمنين عليه السلام فقال: امدد يدك لابيعك، قال على عليه السلام: وعلى ما تبايعنى؟ قال على السمع والطاعة والقتال بين يدك او يفتح الله عليك فقال ما اسمك؟ قال اويس القرني قال نعم الله اكبر فانه اخبرنى حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انى ادرك رجلا من امته يقال له اويس القرني يكون من حزب الله يموت على الشهادة يدخل في شفاعته مثل ربيعة ومضر قال ابن عباس فسرى عنا -  
الخرايج بحار الانوار ٤١ / ٣٠٠ في اخباره عليه السلام بالغايات.



چون اویس از خویش فانی گشته بود \*\* \* آن زمینی آسمانی گشته بود  
آن هلیله پروریده در شکر \*\* \* چاشنی تلخیش نبود دگر  
آن هلیله رسته از ما و منی \*\* \* از هلیله شکل دارد طعم نی  
" اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امیة "

ج - بار الها این روز - یعنی روز عاشورا - روزی است کات مبارک شمردند  
او را بنی امیه.

ش - تبرک به میمنت گرفتن چیزی است چنانچه در (منتهی الارب) است موافق  
آنچه در (قاموس) و (صحاح) و غیرهما مذکور است، واو مشتق از برکت

است که به معنی نماء و زیادت و ذخیره سعادت است، و اصل در معنی برکت: خواییدن شتر است که بروك مأخوذ از او است، و چون خواییدن شتر مستلزم ثبوت و دوام اوست نسبت به حال حرکت و شیء مسعود باقی متزاید البته ثابت باشد استعمال در او شده چنانچه وادم له ما اعطیت من التشریف والکرامة " و حوض را از آنچه بر که گفته‌اند که آب در او باقی میماند کما فی (الصحاح) حیث قال فی ذلك " و يقال سمیت بذلك لاقامة الماء " و سایر استعمالات نیز راجع به این معنی است و این اثیر در (نهایة) - بعد از ذکر معنی بروك و معنی زیاده و نما - گفته " و الاصل الاول " و وجه آنست که بیان کردم و در (شرح صحیفه) از راغب اصبهانی که از مهره این صناعت است حکایت کرده که " البركة ثبوت الخیر الالهی " و این کلام شاهد تحقیقی است که گذشت و از این قبیل توسعات در لغت عرب

نه چندان است که بتوان بدست آورد از این جهت است که جماعتی از تا؟؟ بین لغات انکار اشتراك لفظی - که قشرین از لغوین متعدد المعنی گمان کرده اند و سطحین

از اهل صنایع جری بر ظواهر کلمات آنها نموده اند - راجع به اشتراك معنوی و مناسبات بعیده و انتقالات خفیه است که در نظر اهل لسان و در بدو انتقال ظاهر قریب بوده و بجهت تطاول زمان و تناسی قراین مناسبات فراموش شده و اشتراك بنظر می آید، لهذا کسیکه با ذهن وقاد در کتب ادبای حقیقت شناس دقیقه یاب صاحب جودت و تصرف مثل سیدین اجلین - رضی الله عنهما - مرتضی و رضی و نجم الائمة و سید علیخان و زمخشری و مطرزی و خطیب تبریزی و راغب اصفهانی و گاه گاه جوهری و فیومی و ابن اثیر و غیر ایشان از اهل معرفت لباب معانی بیان و نیل حقایق مقاصد کلام تتبع نماید و وجوه استفادات و بیانات

ایشان را متنبه شود و طریقه عرب را در تحول اسالیب معانی و فنون تعبیر بدست بیاورد خود به مساعدت ملکه قویه و طریقه سویه متواند در کثیری از مواضع مناسباتی بدست بیارد، و نسابه لغت و محقق در فن ادب شود.

بالجملة تبرک بنی امیه به این یوم مشئوم بر چند وجه است:

اول: آنکه ذخیره قوت و آذوقه در این روز را که مسرور به قتل امام مظلوم شدند و این ثلمه بزرگ را در اسلام - که مایه خیبت و خسار و سر چشمه ننگ و عار بود - فتح و ظفر خود دانستند سنت شمردند و آن آذوقه را تا سال دیگر مایه سعادت و سعه رزق و رغد عیش دانستند چنانچه در اخبار مأثوره از اهل (۱) عصمت علیهم السلام از باب تعریض به بنی امیه علیهم اللعنه نهی از این مطلب مکررا وارد شده است:

در (امالی) و (عیون) و غیره سند به حضرت رضا علیه السلام مرسد که فرموده هر کس

در روز عاشورا سعی در حوائج خود را ترک کند، خدای تعالی تمام حوائج دنیا و آخرت وی را قضا کند، و هر که روز عاشورا روز حزن و مصیبت و گریه او باشد خدای عز و جل روز قیامت را روز فرحت و سمرت او قرار دهد، و هر که روز عاشورا را روز برکت نام کند و به ذخیره به منزل خود چیزی برد خدای برکت ندهد برای او در آنچه ذخیره کرده در روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر ابن سعد لعنهم الله به اسفل درکات جحیم محشور شود (۲).

و شیخ طایفه - قدس الله نفسه الزکیه - در (مصباح کبیر) سند به حضرت أبو جعفر باقر علوم النبیین علیه السلام مرساند در ضمن خبر طویلی در آداب اعمال

(۱) بیت ظ.

(۲) امالی الصدوق: ۱۱۲ المجلس ۲۷ بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۴ عوالم العلوم مجلد الامام الحسین: ۵۴۰ عن الامالی.

عاشورا که در باب اول در شرح سند شریف زیارت مقدسه علی التمام فرو خواندیم  
مگوید که به علقمه فرمود اگر بتوانی که در تحصیل حاجتی بیرون نیائی چنان  
کن چه او روز نحسی است ککه حاجت مؤمنی در او قضاء نشود و اگر منقضی  
شود

به برکت نخواهد بود، و در او رشاد نخواهد دید و البته کسی از شما در آن  
روز برای منزل خود چیزی ذخیره نکند چه هر که در آن روز چیزی ذخیره  
کند خدای برکت ندهد در آنچه ذخیره کرده، و خدای در اهل خانه او برکت  
نیاورد، کنایت از آنکه آنان که از آن ذخیره تناول کردند خدای تعالی برکت  
از هر جهت از علم و عمل و رزق و معاش و دین و دنیا از ایشان بردارد و شامت  
و نحوست دامن گیر ایشان شده از خزی دینا به عذاب آخرت منتقل شوند (۱)،  
والله أعلم بمراد اولیاءه علیهم السلام.

و اخبار دیگر در این معنی وارد شده که متتبع میابد و در کتب عامه اخباری  
بر طبق آنچه ائمه علیهم السلام منع فرموده اند که تبرک باشد و ادخار وارد شده که  
فایده

در ذکر آنها نیست.

دیگری از وجوه تبرک اقامه مراسم عید است از توسعه رزق بر عیال و تجدید  
ملابس و قص شارب و تقسیم اظفار و مصافحه و تعییدات دیگر که مرسوم است در  
اعیاد مردم میکنند که طریقه بنی امیه و اتباع ایشان - که عموم اهل سنت باشد - بر  
او

جاری است چنانچه فعلا در بلاد ایشاه خاصه بلاد بعیده از بلاد شیعه مثل مکه  
و مدینه متعارف است که روز عاشورا را عید عاشورا منامند، و چنان که ملتزم به  
اقامه رسوم عیدیه در او هستند در هیچ عیدی نیستند، و هر که در مدینه مشرفه در  
روز

عاشورا حالت اهل آن بلده را که موافق حدیث معتبر شرار خلق الله اند ملاحظه کند

---

(۱) مصباح الطوسی ۵۳۸ - ۵۴۲ کامل الزیارات ۱۷۴ بحار الانوار ۹۸ / ۲۹۰  
ط ۲۹۶ لبنان.

مداند چه اندازه از طرب و مسرت در خواطر مکنون دارند، و چگونه اظهار فرحت و نشاط در این مصیبت عظیمه میکنند.

عبد الملك بن حبيب السلمی که عالم اندلسین است، و مگویند هزار کتاب تألیف کرده در تهنیت به روز عاشورا یکی از خلفای امویین اندلس را خطاب کرده این ابیات را سروده:

لا تنسی لاینسك الرحمن عاشورا \* \* واذکره لا زلت في التاريخ مذکورا

قال النبی صلوة الله یشمله \* \* قولاً وجدنا علیه المحق والنورا

فیمن توسع فی انفاق موسمه \* \* ان لا یزال بذاك العام میسورا

در (نفخ الطیب) مگوید الفاظ بیت آخر را خود تلفیق کردم چون معنی را به خاطر داشتم و لفظ فراموش شده بود ملاحظه کن چگونه تحریص و تحریک در توسعه انفاق در روز عاشورا کرده و نسبت به رسول خدای تعالی داده که فرموده که هر که

در این روز توسعه در انفاق کند تا آخر سال با یسر و آسایش خواهد گذراند نعوذ بالله از این گونه اکاذیب که در شریعت افزودند و بدین خدای و رسولش بستند، چه خوب گفته یکی از دانشمندان موزون الطبع:

دین تو را در پی آرایشند \* \* در پی آرایش و پیریشند

بسکه بر او بسته شضده برك و ساز \* \* گر توبه بینی شناسیش باز

و شاعر فاضل احمد بن منیر الطرابلسی رحمهم الله علیه در قصیده تتریه که در مخاطبه سید شریف اجل مرتضی رازی که صدب سال تقریباً متأخرا از سید اجل اعظم

مرتضی ذو المجدینی - قدس الله سره الزکی والحقه بالمقام العیل العلوی - بود \*، و بر

اکثر اشتباه شده گمان مخاطبه آن جناب کرده اند خوب عقاید اهل سنت را به نظم آورده و عجب تر آنکه جمعی از اهل سنت مثل تقی الدین ابن حجهخ در (ثمرات الاوراق) وغیره اعتراف کرده اند که آن شنایع مذکوره در آن قصیده موافق عقاید

ایشان است و در آن قصیده در باب امور متعلقه به عاشورا اشاره به جمی مطالب مذکوره کرده مگوید:

وحلقت في عشر المحرم ما استطال من الشعر \* \* ونويت صوم نهاره وصيام ايام اخر  
وليست فيه اجل ثوب للملابس يدخر \* \* وسهرت في طبخ الحبوب من العشاء الى  
السحر  
وغدوت مكتحلا اصافح من لقيت من البشر ووقفت في وسط الطريق اقصر شارب من  
عبر

امر سوم - از وجوه تيرك - التزام به استحباب صوم اين روز است که اخبار  
كثيره در فضل او وضع کرده اند، و ملتزم به صيام اين روزند، چنانچه در متون  
و شروح كتب فتاوى و اخبار ايشان من غير وجه تصريح به استحباب و تأكد ندب  
او کرده اند، اگر چه در اين باب مناقشه بر طريق ايشان با ايشان دارم که در آخر  
مبحث منويسم انشاء الله، و در شعر اين منير اشاره به او شنيدى و ظاهر کذاهب  
اربعه متطابق بر استحباب و فضيلت او يند، و خلافي در مسأله نيست چه راجع  
به امر اصول است که عداوت و اعراض از اهل بيت باشد و آن قدر مشترك بين  
طوايف

اربعه است و اختصاص به طايفه اى دون طايفه ندارد و بايد دانست که بر مذهب  
ما نيز اخبار كثيره در استحباب صوم يوم عاشورا وارد شده و اخبار ديگر در مذمت  
او و مناسب است در اين مقام ماشطرى از اخبار طرفين برنگاريم و وجهى چند  
در مقام رفع تنافى که علمای - رضوان الله عليهم - فرموده اند ذکر کنيم، و آنچه  
به توفيق ملك علام و استمداد از اهل بيت رسالت عليهم السلام به نظر قاصر مرسد  
مذکور

بداريم پس مگوئيم:

شيخ قدس سره در (تهذيب) سند به ابو همام مرساند که از حضرت ابو الحسن

الرضا حدیث میکند که فرمود صام رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یوم عاشوراء (۱).

و هم سند به مسعدة بن صدقة مرساند که از حضرت صادق روایات کرده که آن جناب از حضرت باقر حدیث کرده که علی علیه السلام فرموده روزه بگیرد عاشورا

را در نهم و دهم که او کفاره ذنوب سنه مشود (۲).

و هم سند به عبد الله بن میمون قداح مرساند از حضرت صدق که آن جناب از پدر خود روایت کرده که فرموده صیام یوم عاشورا کفارة سنة (۳).

و سند به جعفر بن عثمان مرساند که از صادق آل محمد نقل کرده که " کان رسول الله كثيرا ما يتفل يوم عاشورا في افواه الاطفال المراضع من ولد فاطمة عليها السلام

من ريقه فيقول: ما نطعمهم شيئا الى الليل و كانوا يروون من ريق رسول الله صلی الله علیه وسلم و كانت

الوحش تصوم يوم عاشورا على عهد داود (۴).

و هم سند به زهری مرساند که از علی بن الحسین نقل میکند که روز عاشورا از ایامی است که آدمی مختار است در صوم و افطار او (۵).

و هم سند به کثیر نوامیرساند که از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود

سفينة نوح بر جودی به گل نشست روز عاشورا و نوح علیه السلام امر کرد همراهان خود

از جنیان وانسیان را که روزه بگیرند (۶).

این مجموع اخباری است که برای استحباب صوم یوم عاشورا شیخ - شرف

(۱) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۰ الرقم ۱ ص ۳۳۷.

(۲) وسائل الشیعة باب ۲۰ الرقم ۲.

(۳) وسائل الشیعة باب ۲۰ الرقم ۳.

(۴) وسائل الشیعة باب ۲۰ الرقم ۴.

(۵) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۰ الرقم ۶.

(۶) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۰ الرقم ۵.

الله قدره - ایراد فرموده و در کتب استدلال و اخبار معتبره مثل (وسائل) اقتصار بر آنها شده.

اما اخبار منع پس صدوق قدس سره سند از زرارة و محمد بن مسلم - رضی الله عنهما - نقل کرده " انهما سألا ابا جعفر الباقر علیه السلام عن صوم یوم عاشورا فقال کان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان ترك (۱) و کلینی - روح الله رمسه - سند به عبد الملک مرساند که گفت سؤال کردم از حضرت ابو عبد الله از صوم تاسوعا و عاشورا فرمود تاسوعا روزی است که محاصره شدند در او حسین و اصحابش - رضی الله عنهم - در کربلا و مجتمع شدند بر او لشکر اهل شام و فرود آمدند بر او، و فرح کردند ابن مرجانه و عمر ابن سعد به توافر خیول و کثرت جنود و حسین و اصحابش را - کرم الله وجوههم -

ضعیف کردند و یقین کردند که دیگر ناصری برای حسین نخواهد آمد و مدد نخواهند کرد او را اهل عراق آنگاه از غایت تفجع و اشتیاق مفرماید " بابی المستضعف الغریب " یعنی پدرم فدای آن مظلوم بکس باد، فرمود اما روز عاشورا روزی است که حسین علیه السلام کشته بیفتاد و اصحاب حول او کشته افتادند، مگر

روزه است در آن روز؟ کلا و رب البیت الحرام که آن روز صوم نیست و نیست او مگر روز حزن و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان و اهل زمین و جمیع اهل ایمان و روز فرح و سرور است برانی پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام که خدای غضب کناد بر ایشان و بر ذریات ایشان و او روزی است که گریه کرده اند بر حسین

در او جمیع بقاع ارض جز بقعه شام هر که روزه بگیرد در او یا تبرک کند به او خدایش با آل زیاد حشر کند با قلب مسخ شده و سخط خدای بر او واقع شود، و هر که در آن روز ذخیره بسوی منزل خود جلب کند خدایش در قلب

-----  
(۱) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۱ الرقم ۱.



نفاق نتیجه دهد تا روز قیامت و برکت را از خود او و اهل بیت او و اولاد او  
انتزاع کند، و شیطان با او در در همه آنها شراکت کند (۱).  
و هم در (کافی) و (تهذیب) سند به جعفر به عیسی یقطینی مرساند که حضرت  
رضا علیه السلام را سؤال کردم از صوم یوم عاشورا و از آنچه عامه در باره او  
مگویند؟

فرمود مگر از صوم ابن مرجانه سؤال میکنی مرا؟ او روزی است که حرم زاده گان؟  
آل زیاد در آن روز روزه گرفتند به جهت قتل حسین علیه السلام و او روزی است  
که تشأم میکند به او آل محمد و تشأم میکند به او اهل اسلام روزه نباید گرفت  
و تبرک نباید به وی کرد، و روز دو شنبه روز نحسی است که خدای پیغمبر را در  
او قبض روح کرد، و هیچ بلائی به آل محمد نرسید مگر روز دو شنبه پس  
ما تشأم به او کردیم و تبرک کردند به او دشمنان ما و روز عاشورا روزی است  
که کشته شد در او حسین و تبرک کرده به او ابن مرجانه و تشأم کردند به او آل  
محمد پس هر کس روزه گیرد این دو روز را خدای تبارک و تعالی را ملاقات  
کند در حالتی که ممسوخ القلب باشد و حشروی با آنانی باشد که روزه آن  
دو را، و تبرک به آن دو را سنت شمردند (۲).

و در (اصل زید نرسی) که از اصول معتبره است - و ما در محل خودش از  
علم رجال در مواضعی از آن جمله (حاشیه رجال نجاشی) به اجمال و تفصیل اثبات  
اعتبار او کرده ایم - منقول است و در (کافی) و (تهذیب هم از او نقل  
کرده اند که شنیدم از عبیده بن زراره هنگامی که سؤال مسکرد از حضرت صادق  
علیه السلام از صوم یوم عاشورا فرمود هر که روزه بگیرد آن روز را نصیب  
او از صوم آن روز نصیب ابن مرجانه و آل زیاد خواهد بود، گفتم حظ ایشان

-----  
(۱) وسائل الشیعة باب ۲۱ الرقم ۲.

(۲) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۱ الرقم ۳.

از آن روز چه بود؟ فرمود آتش، خدای پناه دهد ما را از آتش و از عملی که نزدیک میکند به آتش (۱).

و همین حدیث را شیخ مفید - قدس سره السعید - در کتاب (مقنعه) به ارسال اعتماد روایت فرموده.

وهم ثقة الاسلام - ضاعف الله قدره - و شیخ طائفه - رفع الله ذكره - از نجیة بن الحارث العطار مسندا حدیث میکنند که گفت از حضرت باقر پرسیدم حال روزه

عاشورا را فرمود روزه ای است که ترك شده به نزول شهر رمضان و متروك بدعت است پس از آن از حضرت صادق بعد از پدرش پرسش کردم جوابی داد مانده جواب پدرش آنگاه فرموده سوگند او روزه ای است که نه کتابی به او نازل شده و نه سنتی به او جاری جز سنت آل زیاد به قتل حسین بن علي علیهما السلام (۲).

و هم در (کافی) و در (تهذیب) است مسندا از زراره - رضی الله عنه - که از صادقین علیهما السلام نقل کرده که هر دو امام ابو جعفر و ابو عبد الله فرمودند روزه نگیر نه

در روز عاشورا و نه در عرفه به مکه و نه در مدینه و نه در وطن خود و نه در شهری از شهرها، و نهی از روزه عرفه در صورتی که با دعا منافی باشد (۳) چنانچه در اخباری دیگر این تقیید رسیده.

و در (تهذیب) و - مجالس شیخ - اعز الله شأنه - سند به ابی غندر (۴) مرسد

(۱) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۱ الرقم ۴.

(۲) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۱ الرقم ۵.

(۳) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۱ الرقم ۶.

(۴) ابو غندر به ضم غین معجمه و سکون نون چنانچه علامه در (ایضاح) فرموده (منه رحمه الله).

که از صادق آل محمد علیهم السلام پرسیدم صوم یوم عرفه را فرمود " عید من اعیاد المسلمین " گفتم صوم یوم عاشورا چگونه است؟ فرمود او در روزی است که حسین در او کشته شده پس اگر تو شماتت کنی روزی را، آنگاه فرمود هما تا آل امیه نذری کردند که اگر حسین کشته شود آن روز را عید قرار دهند و به شکر این نعمت روزه گیرند و اولاد خود را مسرور نمایند و این سنتی شد در آل ابی سفیان تا امروز و از این روی روزه گیرند او را و بر اهل و عیال خود ادخال فرح کنند آنگاه فرمود روزه برای مصیبت نمیشود و نیست مگر برای شکر سلامت همانا حسین کشته شد در روز عاشورا هان اگر تو از مصیبت زدگان او هستی روزه بگیر و اگر از شماتت کنندگانی و از آنانی که به سلامت بنی امیه مسرور شدند روزه بدار به شکر خدای تعالی (۱).

این است جمله از اخبار وارده در منع از روزه روز عاشورا و اختلاف بین دو طایفه از اخبار ظاهر است لهذا علمای شیعه - رضوان الله علیهم - در صدد جمع و توجیه بر آمدند و وجه در رفع منافات و اختلاف به تتبع در مطاوی کلمات أصحاب به نظر آمده:

وجه اول

اینکه صوم بر دو قسم واقع میشود یکی صوم تبرکی که بعنوان تعیید و شادمانی است و دیگر حزنی که برانی مصیبت زدگان، اخبار ناهیه منزل بر قسم اولند و اخبار مرخصه ناظر به قسم ثانی، پس اختلاف مرتفع شد و این جمع را نسبت به مشهور داده اند بلکه دعوی اجماع کرده اند، چنانچه عبارت غنیه شامل او است و در (ریاض) و (جواهر) نفی وجدان خلاف از استحباب

-----  
(۱) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب ۲۱ الرقم ۷ بحار الانوار ۴۵ / ۹۵.

حزنی کرده اند.

و اینصاف اینست این جمع به هیچ وجه راهی در مشرب استدلال و مسرحی در وادی صحت ندارد چه اولاً اخبار طایفه اول مقاومت سندی با اخبار مانعه ندارد چه خبر مسعده البته در این مقام حجت نیست چه او به اعتراف کشی و شیخ در (فهرست) و (اختیار) (۱) و علامه قدس سره در (خلاصه) و غیرهم عامی المذهب است و از طایفه خبیثه بتریه که از اخبث فرق زیدیه اندهم هست علاوه بر اینکه هرون بن مسلم که راوی از او است به تصریح نجاشی و علامه - قدس سرهما - قائل به مذهب اهل جبر و تشبیه است و این کاشف از فساد مذهب است، اگر چه توثیق او کرده اند و در خبر ثانی عبد الله بن میمون قدام است که و تضعیف این سند وجهی ندارد چه جبرئیل بن أحمد معتمد کشی است و این اماره جلالت بلکه وثاقت است و محمد بن عیسی از اجله ثقات است و سیاق روایت عبد الله که از امام صادق علیه السلام تعبیر به جعفر کرده در خصوص این خبر

شهادت اجمالیه بر مدعی دارد، چنانچه در کثیری از مواضع علماء استدلال به این تعبیر بر انحراف کرده اند.

و در خبر ثالث جعفر بن عثمان مشترك است و یونس بن هشام مجهول و در خبر رابع کثیر النوا است که از اخبث طوائف یعنی عامه بتریه است و در خبر خامس زهری است که فسق او با کفر ابلیس هم عنان است و عجب است که

---

(۱) اگر چه موجود در دست ما از زمان علامه تا به حال اختیار کشی است ولی ما در (رساله قاعده اجماع) مشروحا ثابت کرده ایم که جمیع آنچه در اختیارات است مذهب شیخ است، و از این جهت نسبت به شیخ هم دادیم در (اختیار) منه ره.

این اخبار را با قلت عدد و ضعف سند با اخبار ناهیه مقابل گیرند، و در صدد جمع بر آیند و روایات ناهیه تماما معتبرند به اعتضاد و تعدد در کتب معتبره و اصول معتمده و سلامت اسانید غالبا پس علی التحقیق تکافؤ بین اخبار نیست چنانچه جماعتی تصریح به این کرده اند.

وثانیا اخبار مانعه موافق عمل و اصول شیعه است و اخبار مجوزه موافق مذهب اهل سنت وثالثا اخبار مجوزه ضعیف الدلاله بر مطلوبند چه خبر اول با نسخ جمع مشهود و عما قریب بیان میکنیم که جماعتی قائلند صوم یوم عاشورا قبل از ماه رمضان واجب بود و بنابر این "صام رسول الله یوم عاشورا" دلالت بر بیش از وقوع - فی جمله - ندارد و خبر ثالث دلالت بر عموم اصطلاحی ندارد چه نسبت به اطفال و وحش ثابت شده و قریبا محتمل است که منزل بر وجه مختار شود چنانچه خواهی شنید و حدیث کثیر نواء دلالت بر استحباب ندارد چه حکایت فعل نوح علیه السلام شده به علت خاصه و او مبنی بر صحت استصحاب احکام شرایع سابقه است بعد از تسلیم خصوصیت فعل در مقام مخصوص دلالت بر شرعیت مطلقه ندارد و حدیث زهری ظاهر در استصحاب بر وجه خصوصیت نیست چه معنی اباحه در عبادات آنست که فعل بر همان حد از ثواب مقرر برای طبیعت باقی باشد نه زیادتر باشد تا مستحب شود نه کمتر تا مکروه و اخبار مانعه هر يك به صد زبان منع از روزه میکند و روزه گیران را در جند ابن زیاد و یزید محسوب مدارند و کفی به خزیا و هوانا.

ورابعا در مواضعی از اخبار مانعه که به اعتراف این طایفه که این جمع کرده اند نصاب حجیت در آنها به کمال است تنصیص و تصریح بر خلاف این جمع شده چنانچه در حدیث عبد الملك است "ما هو یوم صوم و ما هو الا یوم حزن" و این تصریح است که حزن مناسبت با صوم ندارد بلکه چنانچه در اخبار

کثیره از فریقین وارد شده صوم از وظایف اعیاد و لوازم شکر و امتنان است، و در خبر جعفر بن عیسی مذکور است که عنوان تبرک غیر از عنوان صوم است، پس حمل صوم منهی عنه هم بر تبرک خلاف ظاهر دیگری است. و در خبر اُبی غندر (۱) تصریح به این شده که صوم برای مصیبت نمیشود بلکه برای شکر سلامت است بلکه فرموده " فان كنت شامتا فصم " و این فقره صریح است که صوم معلول شماتت است و اگر و چه دیگر برای او متصور بود این تعلیق که صریح در علیت منحصر است و ضعا یا اطلاقا - چنانچه در اصول فقه

تقریر کرده ایم - صورت صحت نداشت چنانچه بر ارباب دانش و هوش چون سفیده صبح و پر تو آفتاب روشن است و با وجود این تصریحات این جمع به منزله طرح است و بالجمله این جمع به هیچ وجه صحیح نیست و نسبت به شهرت و اجماع هم صحتی ندارد بلکه قائل متبعی تا اواخر به او نیافته ام چنانچه خواهم شرح داد.

وجه دوم

آنچه محقق اردبیلی - قدس سره - احتمال داده که اخبار مجوزه نسخ شده باشند و این احتمال مؤید است به بعض اخبار که دلالت دارند بر اینکه صوم یوم عاشورا اولاً واجب بوده و بعد ترك شده چنانچه در صحیح زراره و خبر نجیه بن الحارث شنیدی (۲) و در کتاب صحاح اهل سنت و تواریخ وارد شده که صوم یوم عاشورا در سال اول هجرت فرض شد و در سال دوم به آمدن رمضان نسخ شد اگر چه در و چه فرض او مختلف نقل کرده اند.

-----  
(۱) گذشت در ص ۱۵۲.

(۲) گذشت در ص ۱۵۲.

(بخاری) و (صحیح مسلم) و (ترمذی) به بعض طرق نقل کرده اند که به عرض حضرت رسالت رساندند که یهود چون گمان کردن اند که اهلاك فرعون و جنودش در این روز است به جهت شادمانی روزه گرفتند پیغمبر فرمود شما هم روزه بگیرید که ما احقیم به احیای سنت موسی و در بعض طرق مسلم و ترمذی نقل کرده اند که چون در جاهلیت رسم بود که روز عاشورا روزه مگرفتند پیغمبر نیز صوم یوم عاشورا را سنت کرد یعنی واجب شمرد.

ولی آنچه متأمل در اخبار واقعه کربلا و اخبار صوم بدست می آورد آنست که روز عاشورا از به دو عالم روز مصیبت و غم و اندوه بوده بلکه از بعض اخبار معلوم میشود که وحوش و طیور نیز در آن روز از طعام و شراب ممنوع میشدند چنانچه در خبر عبد الله بن میمون قداح (۱) شنیدی که وحوش از عهد داود در روز عاشورا روزه گرفتند و منع اطفال از طعام و شراب منزل بر همین معنی است نه صوم اختیاری و روایات دیگر در ابواب کتب مقاتل در این معنی بسیار است، و قصص بسیار در کتب تواریخ مذکور است از آن جمله آنست که در (انسان العیون) نقل کرده که کسی متعود بود که هر روزه مورچگانی را نان و دانه بدهد، چون روز عاشورا رسید و نزد مورچگان دانه برنخوردند (۲) و این قصه را شاهد استحباب صوم یوم عاشورا شمرده است ولی فی الحقیقة از غایت شقاوت و نصب خود پرده برداشته.

و خبر دیگری که عامه نقل کرده اند " اول طایر صام یوم عاشورا را صرد (۳) " و حاکم

- 
- (۱) خبر جعفر بن عثمان از جعفر بن محمد گذشت در ص ۱۴۹.
- (۲) مقتل الحسین للخوارزمی ۲ / ۹۱ ط الغری احقاق الحق ۱۱ / ۴۹۰.
- (۳) قال القرطبی و یقال له: الصرد الصوم روینا فی معجم عبد الغنی بن قانع عن ابیس غلیظة امیه بن خلف الجمحی قال: رأنی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و علی یده صرده فقال: هذا طایر صام عاشوراء، و كذلك اخرجہ الحافظ ابو موسی، و الحدیث مثل اسمه غلیظ.
- قال الحاکم وهو من الاحادیث التي وضعها قتلة الحسين عليه السلام رواه ابو عبد الله ابن معاوية بن موسى بن ابي غليظ نشیط بن مسعود بن امیه بن خلف الجمحی عن ابیه عن ابی غلیظ قال: رأنی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و علی یده صرده قال: هذا اول طیر صام عاشورا - بحار الانوار ۶۱ / ۲۹۱ مستدرک السفینة ذیل صرد.

در (مستدرک) حکم به وضع او کرده (۱).  
اگر کذب نباشد اشاره به این معنی است که سرداول مرغی است که ملتفت  
بزرگی سوک سید الشهداء شد منع لذایذ از خود کرد در روز عاشورا (۲).

(۱) چنین مطلبی را در مستدرک حاکم نیافتم و شاید مؤلف بزرگوار آن را  
از بحار الانوار اخذ کرده و در او است: " قال الحاکم وهو من الاحادیث التي  
وضعها قتلة الحسين " و همین عبارت سبب شده که گفته " حاکم در مستدرک... "

(۲) تأیید میکند این حدیث را روایات شیعه:  
حسین بن ابی غنندر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول في البومة فقال:  
هل احد منكم رآها نهارا؟ قيل له: لا يكاد تظهر بالنهار ولا تظهر الا ليلا، قال:  
اما انها لم تزل تأوى العمران ابدا فلما ان قتل الحسين عليه السلام آلت على نفسها ان لا  
تأوى العمران ابدا ولا تأوى الا الخراب فلا تزال نهارها صائمة حزينة حتى  
يجنها الليل فاذا جنها الليل فلا تزال ترن على الحسين حتى تصبح كامل  
الزيارات ۹۸ بحار الانوار ۴۵ / ۲۱۳ عوالم العلوم ۴۹۲.  
ابن فضال عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ان البومة لتصوم النهار فاذا  
أفطرت تدلته (اندبت - المصدر) على الحسين عليه السلام حتى تصبح - كامل الزيارات  
۹۹ بحار الانوار ۴۵ / ۲۱۴.

الحسن بن علی المیشمی قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: يا أبا يعقوب رأيت  
بومة قي تنفس بالنهار؟ فقال لا قال: وتدرى لم؟ قال: لا لانها تظل  
يومها صائمة (على ما رزقها الله) فاذا جنها الليل افطرت على ما رزقت ثم لم تزل  
ترنم (ترن - خ) على الحسين عليه السلام حتى تصبح كامل الزيارات ۹۹ بحار  
الانوار ۴۵ / ۲۱۴ عوالم العلوم ۴۹۲.

حکیم بن داود بن حکیم عن سلمة عن الحسين بن علي بن صاعد البربري قيما لقبر  
الرضا عليه السلام قال: حدثني ابي قال دخلت على الرضا عليه السلام فقال لي  
ترى هذه البومة ما يقول الناس؟ قال: قلت جعلت فداك نسئلك، قال: فقال  
(لي): هذه البومة كانت على عهد جدی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تأوي المنازل والقصور  
والدور وكانت اذا اكل الناس الطعام تطير فتقع امامهم فيرمي اليها الطعام  
وتستقي ثم ترجع الى مكانها ولما قتل الحسين بن علي صلوات الله عليهما  
خرجت من العمران الى الخراب والجبال والبرارى وقالت بئس الامة انتم  
قتلتم ابن نبيكم ولا آمنكم على نفسى - كامل الزيارات ۹۹ بحار الانوار ۴۵ / ۲۱۴  
عوالم العلوم ۴۹۳.



و چون از اخبار صوم از کتب فریقین معلوم میشود که مخصوص تشکر و استسعاد به اعیاد و تشریف قدر ایام مخصوصه است ظاهر میشود از ملاحظه این دو که در روز عاشورا از به دو عالم هر گز روزه اصی لاحی مستحب نبوده چنانچه از بعض اخبار تشریح او که اشاره به او کردم هم معلوم میشود که به جهت سرور یهود

بوده و متابعت پیغمبر ایشان را به جهت موافقت با مسرت ایشان بود و هم علامت دیگر

بر کذب اخبار مذکوره آنست که از اخبار کثیره معلوم میشود که غرق فرعون و جنود او روز عاشورا نبوده و این خبر از موضوعات است چنانچه انشاء الله در خبر میثم خواهی شنید و خبر نجیه بن الحارث که فرودند " اما انه صوم ما نزل

به کتاب ولا جرت به سنة " شاهد عدل صدق این مدعی است. و مؤید این معنی است که سید اجل اعظم رضی الدین بن طاووس - نفعنا الله بعلمه - در کتاب (اقبال) از کتاب (تاریخ نیشابور حاکم) در ترجمه نصر بن عبد الله نیشابوری نقل فرموده که او سند به سعید بن المسیب مرساند از سعدانه که گفت " ان النبي لم يصم عاشورا " و این صریح است که کذب دعوی تشریح صوم با آنکه راوی از معتمدین اهل سنت است.

بالجملة ظاهر آنست که اخبار نسخ هه از روی تقیه باشد چنانچه اشاره کردیم که طریقه ایشان بر این مشعر است و از این جهت است که جماعتی از علمای ما - رضوان الله علیهم - انکار کرده اند اصل تشریح صوم یوم عاشورا را مطلقا و عمل به مقتضای این اخبار نکرده اند چنانچه در (مجمع الفائده) و (ذخیره) و غیرهما به این مطلب اشاره شده پس از آنچه نوشتیم متحصل شد که احتمال نسخ چون مبنی بر وجود سابق است ضعیف است.

علاوه بر اینکه این احتمال اگر جاری باشد در خبری است که حکایت صوم رسول شده و بر فرض تعدی در خبری که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده هم جاری است به این وجه که بگوئیم این هر دو متعلق به حکایت قبل از نسخ باشند ولی در دو خبر دیگر این احتمال جاری نیست مگر در صورتی که در اخبار ائمه هم علیهم السلام ما ملتزم به نساخ و منسوخ شویم و این معنی را ما اگر چه در اصول در توجیه تأخیر تخصیص و تقیید از عام تقویت کرده ایم بع تقریبی که ذکر او در این مقام شایستگی چندان ندارد ولی این توجیه در اخبار مجوزه متمشی نیست چه قطعا قبل از صدور این اخبار شیعه و خواص محیین در روز عاشورا بعنوان استحباب خاص روزه نمگرفتند و حکم بری بق این نبود چنانچه از اخبار ناهیه بالصراحة مفهوم میشود.

وجه سوم

حمل اخبار تجویز است بر تقيه امام عليه السلام در بیان حکم، یا بر بیان حکم واقعی برای مبتلی به تقيه و بنابر این بعضی از متأخرین فتوی به حرمت صوم یوم عاشورا داده اند و بعضی فتوی به حرمت صوم به قصد خصوصیت روز عاشورا و اشکال بر این قول به مخالفت اجماع و شهرت محققه و جهی ندارد اگر چه در (ریاض) و (جواهر) اصرار بر این کرده اند نظر به آنچه در وجه اول گذشت که قول به استحباب مشهور است و اجماع هم در غنیه بر او مدعی است و این هر دو محل اشکال است چه محقق ثانی در (جامع المقاصد) و شهید ثانی در (مسالك) عبارت محقق و علامه را - قدست اسرارهم - که فرموده اند از جمله مستحبات صوم یوم عاشور است بر وجه حزن بر این وجه تفسیر کرده اند که مراد آنست که امساک کند زمانی از روز تا بعد از ظهر و بعد از آن افطار کند. قال في (جامع المقاصد) ای صومه لیس معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نية الصوم لان صومه متروك كما وردت به الرواية فيستحب الامساک فيه الى بعد العصر حزنا وصومه شعار بنی امیه سرورا بقتل الحسين عليه السلام. وقال في (المسالك) اشار بقوله على وجه الحزن الى ان صومه لیس صوما معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نية الصوم لان صومه متروك كما وردت به الرواية وينبه على ذلك قول الصادق صمه من غير تبییت و افطره من غير تشمیت و لیکن فطرك بعد العصر فهو عبارة عن ترك المفطرات اشتغالا عنها بالحزن والمصيبة وينبغي ان يكون الامساک المذكور بالنية. و در (مجمع الفایده) و (ذخیره) احتمال داده اند که مراد این معنی باشد، بلکه در (ذخیره) تقریب کرده است و ظاهر عنوان (وسائل نیز موافقت بر این

مکند چنانچه بر ناظر معلوم است. و شیخ فاضل علی بن شاه محمود الباقفی که از معاصرین از معاصرین مروج مجلسی است و شرح حالش در کتاب (امل الامل) مذکور است (۱) در کتاب (منهاج الفلاح) مفرماید: " و مراد از روزه امساکی است بی نیت از روی غم و اندوه زیرا که بنی امیه روزه مگرفتند روز عاشورا را برای خوشحالی به قتل حسین علیه السلام تمام شد عین عبارت. و بعض متأخرین که گفته‌اند منافی احتمال (مسالك) تصریح عبارت (معتبر) است بر خلاف بعد از فحص تام عین و اثری از او در (معتبر) نیافتیم بلی در (معتبر) اخبار مختلفه را نقل میکند و جمع او را که مطابق ظاهر عبارت (شرايع) است از شیخ در (تهذیب) نقل کرده است و تأویل عبارت شیخ خواهد آمد و بعد از تصریح این دو قدوه مقدم و دو استاد معظم که لسان فقهاء و ترجمان اصحابند به مراد ایشان عبارت (معتبر) و (تهذیب) هر دو معلوم المراد میشوند، و دلیل این تفسیر عبارت شیخ است در (مصباح) که فرموده " فاذا كان يوم عاشورا امسك عن الطعام لای بعد العصر ثم تناول شيئاً يسيراً من التربة " (۲) چه ظاهر است که کلام (تهذیب) را باید به معونه این دو عبارت چنان فهمید که این دو محقق تحریر فرموده اند. و از جمله أدله معنی مذکور آنست که در کتاب (مسار الشیعه) که از مصنفات

(۱) قال في (امل الامل) مولانا علی بن شاه محمود الباقفی فاضل صالح عابد معاصر له كتب منها منهاج الفلاح في اعمال السنة و كتاب (مجمع المسائل) في الفقه خرج منه الطهارة والصلوة يجمع الفروع والادلة والاقوال والاحاديث انتهى (منه رحمه الله).

(۲) المصباح ۵۴۷ بحار الانوار ۴۵ / ۶۳.

مشهوره شیخ مفید - قدس سره السعید - است یافتیم که مفرماید در روز دهم محرم مقتل سید الشهداء و او روزی است که اندوه آل رسول را تازه کرد و روایت شده از ائمه علیهم السلام که احتنا ب لذایذ کنند و اقامت عزاء و امساک طعام و شراب تا زوال آفتاب و تغذی کنند به آنچه مصیبت زدگان غذا خورند چون البان و مانند آنها نه طعامهای لذیذ و نص عبارته: " وفي اليوم العاشر منه مقتل سيدنا ابي عبد الله الحسين بن علي بن أبي طالب

عليهم السلام من سنة احدى وستين من الهجرة وهو يوم تجدد فيه احزان آل محمد و شيعتهم وقد جاءت الرواية عن الصادقين عليهم السلام باجتنا الملاذ فيه واقامة

سنن المصائب والامساک عن الطعام والشراب الى ان تزول الشمس والتغذي بعد ذلك بما يتغذى به أهل المصائب كالالبان وما أشبه بها دون الملاذ من الطعام والشراب " انتهى بالفاظه.

و این کلام صریح است که فتوی شیخ مفید امساک بر این وجه است نه صوم اصطلاحی و چون شیخ طوسی - قدس سره - توجیه مذکور را از شیخ مفید نقل کرده معلوم میشود که مراد آن جناب از صوم حزنی همین معنی است که شیخ در (مصباح) تصریح به او کرده و محقق و شهید ثانیین تفسیر کلام أصحاب را به آن فمروده اند بنا بر این جمیع عبارات أصحاب الاطایفه که به خلاف تصریح کردن اند منزل بر این معنی است پس مشهور عدم استحباب صوم یوم عاشورا است و عمل بر طبق روایت (مصباح) از عبد الله بن سنان است چنانچه عمل شیعه امامیه و سیره قطعیه ایشان مقرر بر این است و در (مجمع الفائده) اجمالا دعوی شهرت و عمل بر طبق این روایت کرده و محدث کاشانی - قدس سره - و مروج مجلسی - قدس سره - فتوی به اولیوت ترك صوم داده اند که ظاهر کراهت او است و در (مجمع الفایده) و (ذخیره) تقویت یا تردید کرده اند،

و از متأخرین محقق نراقی و فقیه ورع کلباسی اولی ترک را شمرده اند بلکه محقق نراقی فتوی به حرمت به قصد خصوصیت داده است با این همه (اختلاف ظ) اجماع و شهرت از کجا پیدا شد.

و عجب تر اینکه بر فرض که ما در استفاده مراد اصحاب متابعت محقق ثانی و شهید ثانی نکنیم خلاف خوئد ایشان و محدث کاشانی و علامه مجلسی و محقق اردبیلی و محقق سبزاوری بلکه نیست محقق اردبیلی روایت (مصباح) را به عمل و شهرت که ظاهر در عدم استحباب صوم یوم عاشور است و فاضل بافقی و صاحب (رسائل) در مسأله چطور میشود مهجور کرده " به غیر خلاف آنچه " بگوئیم چنانچه در (جواهر) و ریاض) است و وقوع این نوع مطالب بر فقیه لازم میکند تتبع و عدم اعتماد بر نقل دیگران را بالجمله خبر (مصباح) را اولی آنست که بعینه نقل کنیم تا بعد از ملاحظه او ناظرین را حاجت به کتاب دیگر کمتر اتفاق افتد.

روی الشيخ في (المصباح) عن عبد الله بن سنان رضي الله عنه قال دخلت على أبي عبد الله في يوم عاشورا فألفيته كاسف اللون ظاهر الحزن ودموعه تنحدر من عينيه كاللؤلؤ المتساقط فقلت يا بن رسول الله ما بكاؤك لا أبكي الله عينيك فقال لي: أفي غفلة أنت أما علمت ان الحسين بن علي أصيب في مثل هذا اليوم؟ فقلت يا سيدي فما قولك في صومه؟ فقال صمه من غير تبويت وافطره من غير تشميت ولا تجعله يوم صوم كامالا (كملا - الوسائل) وليكن افطارك بعد (صلوة - الوسائل) العصر بساعة على شربة من ماء فانه في ذلك تجلت الهيحاء (عن آل رسول الله صلى الله عليه وآله - وسائل) وانكشف الملحمة عنهم (١).

(١) مصباح المتعهد ٥٤٧ وسائل الشيعة باب ٢٠ ابواب صوم المندوب الرقم ٧.

قال في (الذخيرة) والعمل بمضمون هذه الرواية متجه وكأنه المقصود كما قاله بعض الاصحاب الا انه خلاف ما صرح به جماعة منهم.

حاصل سخن آنست که دعوی شهرت بر استحباب صوم یوم عاشورا وجهی ندارد بلکه قائلی معلوم از ما عدای متأخرین ندارد و آنچه وظیفه شرعیه و مستحب مخصوص باشد بدعت است و محرم و اگر به عنوان تبرک باشد کفر است، و خروج از دین و اگر به جهت فضیلت مطلق صوم عملا به اطلاقات الصوم باشد و ناقص الثواب است چنانچه از جماعت مذکوره شنیدی و در کلام ایشان دیدی و اگر هیچ نباشد جز فتوای این فحول و اساطین متوان حکم به کراهت کرد بنا بر عموم تسامح در أدله سنن برای مکروهات و اکتفای به فتوای فقیه در بلوغ چنانچه جماعتی قایلند.

وجه چهارم

آنچه به نظر این بی بضاعت رسیده که اخبار صوم را حمل کنیم بر امساک ناقص و اخبار نهی را بر امساک صومی و خیر (مصباح) را که مجبور به عمل طایفه و یقینا حجت است شاهد جمع قرار دهیم و تصرف در مدلول چون اولی است از تصرف در جهت صدور شاید این وجه اقرب محامل باشد اگر چه فی نفسه خلاف ظاهر است ولی در مقام جمع با شاهد دور نیست که عرف مساعدت بر او یکند به هر حال حکم مسألة همان است که گذشت صوم یوم عاشوراء مردد بین کفریت و حرمت و کراهت است و به هیچ وجه در مذهب اهل بیت وفقه آل محمد علیهم السلام جای احتمال استحباب ندارد و تحقیق حال صوم عاشورا

بر این وجه از بسط و تتبع از غنائم این کتاب است که در هیچ جا ندیده ام،

والحمد لله والله أعلم بحقایق أحكامه.

امر چهارم - از وجوه تبرک بیوم عاشورا اینکه دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته‌اند و به جهت این کار مناقب و فضایلی برای این روز به جعل و وضع

افترا کردند و دعاهائی چند تلفیق کرده تعلیم عاصیان نمودند تا امر ملتبس و کار مشتبه

شود چنانچه در خطبه که در بلاد خود در این روز سخنوارند برای هر نبی و سیله و شرفی در این روز زیاد میکنند مثل اخمداد نار نمرود و قرار سفینه نوح و اغراق جند فرعون و انجاء عیسی از دار یهودان و گاهی به جهت تدلیس و عام فریبی و گول زدن ساده لوحان مگویند " هذا یوم اختاره الله لقتل ابن بنت نبیه " چنانچه از عبد القادر جیلانی در شرح فقره آتیه حکایت میکنم (۱).

مگویند این روزی است مبارک که خدای اختیار کرد برای قتل پسر دختر پیغمبر خود یا للعجب چگونه شده که نسبت به همه انبیاء باید فضل و انعام و نجات باشد و نسبت به پیغمبر ما بلا و قتل و اسیری آل و عترت او باشد مگر اینکه این را هم نعمتی بر اسلام شمارند و گویند - العیاذ بالله - هلاک خارجیان در این روز شد.

چنانچه شیخ صدوق - قدس الله لطیفه و اجزل تشریفه - در کتاب (امالی) و کتاب (علل) مسندا از بجلیه مکیه نقل کرده که شنیدم از میثم رض الله عنه که فرمود والله مکشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم در روز دهم و هر آینه اعدای حق سبحانه تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا این کار شدنی است.

و پیش گرفته است در علم خدای تعالی و من مدانم او را به عهدی که از مولایم رسیده و متا شطری از این حدیث را از این پیش یاد کرده ایم تا آنجا که بجلیه مگوید - گفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار دهند؟ پس بگریست میثم و گفت حدیثی وضع کنند که او روزی است که خدای تعالی در او توبه آدم

(۱) ذیل وهذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین.



را قبول کرد با آنکه خدای تعالی در ذی حجه توبه آدم را قبول کرد و گمان میکنند که او روزی است که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی کشید با اینکه خدای تعالی یونس را در ذی قعدة از شکم ماهی بر آورد و گمان میکنند که او روزی است که سفینه نوح بر جودی قرار گرفت با اینکه استواء سفینه در روز هیجدهم ذی حجه بود و گمان میکنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی در او بشکافت یا اینکه این کار در ربیع الاول بود (۱) در اینجا لطیفه ای بخاطرم در حال تحریر رسید که استقرار سفینه نوح در هیجدهم مناسبت تمام با وقوع امارت الیه علی علیه السلام در روز هیجدهم چه حقیقت

سفینه نوح آن جناب است به حکم اینکه " مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق " و تا قبل از آن روز از خوف منافقان و بیم کافران سفینه

ولایت مطلقه متزلزل و مضطرب بود چون وعده عصمت الهیه رسید و فرمان " بلغ ما انزل الیک .. والله یعصمک من الناس " (۶۷ المائده) گوش زد سفیر الهی شد سفینه نوح بر جودی تنصیص و تصریح حضرت رسال تمتسقر شده را کبین آن سفینه آسوده خاطر شدند.

بالجمله با این همه تصریح و تأکید که در خبر میثم شده و در حقیقت از علایم نبوت و امامت است و دلیل حقیقت طریقه شیعه است که اخبار یقینی چنان داده است و خبر مذکور به جهت مطابقت مضمون او با واقع محسوس و مکررا در دو کتاب صدوق - با اینکه او ملتزم است در کتب خود ننویسد مگر آنچه شیخ بزرگوار محمد بن الحسن بن الولید - قدس سره - او را صحیح شمرده باشد - البته معتمد وموثوق الصدور است.

-----  
(۱) علل الشرایع ۱ / ۲۲۷ امالی الصدوق ۱۱۰ البحار ۴۵ / ۲۰۲ عوالم العلوم ۴۵۷.

و عجب است که با این روایت بعضی اصحاب غفلت کرده حدیث کثیر النوا را اعتماد کرده شاهد استحباب صوم عاشورا شمرده اند و حدیث این است که: شیخ در (تهذیب) ایراد کرده مسندا عن کثیر النوا عن ابي جعفر قال: لزقت السفينة يوم عاشورا على الجودی فامر نوح من معه من الجن والانس ان يصوموا ذلك اليوم قال ابو جعفر اتدرون ما هذا اليوم؟ هذا اليوم الذى تاب الله عز وجل فيه على آدم وحواء وهذا اليوم غلب فيه موسى فرعون وهذا اليوم الذى ولد فيه ابراهيم وهذا اليوم الذى تاب الله فيه على قوم يونس وهذا اليوم الذى ولد فيه عيسى ابن مريم وهذا اليوم الذى يقوم فيه القائم (۱).

و آثار کذب و وضع و افتراء از این حدیث ظاهر است و تکذیب تمام این فقرات از خبر میثم ظاهر میشود و هر یک هر یک از فقرات را به تتبع از اخبار و تواریخ میتوان ثابت کرد که خلاف واقع است مثلاً:

در چند خبر وارد شده که ولادت حضرت ابراهیم در اول ذی حجه است و حال کثیر النوا را اگر چه اجمالاً شنیدی (۲) ولی در این مقام الولی تر اینکه تفصیلاً گوشزدت شود:

شیخ در رجال او را بتری خوانده و بتریه بضم باء موحد و سکون تاء مثناة اتباع کثیر النواء هستند که ابتر بوده یعنی دست بریده و این کثیر و حسن ابن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عینه و سلمة بن کهیل و ابو المقدم ثابت حداد - چنانچه در اختیار شیخ طوسی از رجال کشی است - مذهبی اختراع کردند که ولایت امیر المؤمنین را با ولایت ابو بکر و عمر مخلوط کردند و ملتزم

---

(۱) تهذیب الاحکام ج ۱ / ۴۳۷ و سائل الشیعة باب ۲۰ ابواب الصوم المندوب  
الرقم ۵.  
(۲) گذشت ج ۲ / ص ۱۵۴.

به امامت آن دو نفر شدند و دشمنی عثمان و عایشه و زبیر و طلحه را اظهار کردند و گمان کرده اند که امامت از اولاد علی علیه السلام با آنان است که خروج کرده اند

پس زید بن علی اما است و پدرش سید الساجدین علیه السلام و برادرش حضرت باقر و سایر ائمه غیر از حسنین علیهما السلام امام نیستند.

و به سند معتبر نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرموده " لو ان البترية صف واحد ما بین المشرف والمغرب ما اعز الله بهم دینا " .

و هم از زید بن علی علیه السلام نقل کرده که آن جناب روی با بتریه کرد و فرمود بتری کردید از فاطمه علیها السلام و دنباله کار ما را بریدید خدای دنباله کار شما را به

براد و از این جهت ایشان را بتریه نامیدند و از این جهت بعضی قاصرین توهم کرده اند که این لفظ بتریه به تقدیم تاء مثناة است و تشدید راء که نسبت به بتری باشد ولی علاوه بر اینکه خلاف صریح ائمه این فن است خود حدیث دلالت بر خلاف دارد چه لفظ حدیث این است که " بترتم امرنا بترکم الله فسموا البترية " و در سایر کتب مذکور است که چون کثیر " ابتر الید " بود این طائفه خبیثه را بتریه نام گذاردند و در (خلاصه) و (فهرست) و سایر کتب متأخرین آمده که کثیر عامی است چنانچه از " برقی " نقل شده و بعضی اقتصار بر بتریت او کرده اند، و در (رجال کشی) که مراد همان (اختیار) است به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام

نقل کرده که فرموده " اللهم اني اليك من كثير النواء برئ في الدنيا والاخرة " . و هم از محمد بن یحیی نقل کرده که به کثیر نواء گفتم چرا چندین استخفاف به حضرت أبو جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام میکنی؟ گفت به جهت اینکه من

خبری از او شنیده ام که او را ابداء دوست ندارم شنیدم از او که میگفت که اراضی هفت گانه به محمد و عترت او مفتوح میشود.

و هم بسند معتبر از أبو بصیر نقل کرده قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ان

الحکم بن عیینہ وسلمه و کثیر النواء وأبا المقدم والتمار یعنی سالما أضلوا کثیرا ممن ضل من هؤلاء وانهم ممن قال الله عز وجل " و من الناس من يقول آمنا بالله والیوم الاخر و ما هم بمؤمنین " (۱).

و در (تکملة نقد الرجال) از (عوالم) از تفسیر عیاشی همین خبر را نقل کرده با این همه مذمت که در اخبار از او شده، و این عداوت که با ائمه علیهم السلام داشته از

کجا که محض تنفیر قلوب شیعه از ایشان وضع ابن اکاذیب نکرده باشد تا بمراد خودش که نفی امامت ایشان است در انظار بعض جاهلان و غافلان برسد و بر فرض تسلیم صدق البته خبر مذکور از روی تقیه صادر شده چه بالضرورة از مذهب شیعه معلوم است که روز عاشورا روز مشئومی است چنانچه در خبر (مصباح) گذشت (۲) نه روز مبارکی که انعام های خداوندی در آن روز بر انبیاء شده باشد و عجب تر از همه آنست که دعائی بر طبق این اکاذیب تلفیق کرده اند و به دست عوام داده اند و در کتب بعض بی خبران که غافل بوده اند مذکور شده، و البته خواندن آن دعا بدعت و محرم است، و ما محض اینکه مردم متنبه شوند آن دعا را در اینجا ذکر میکنیم تا هر کس بر او مطلع شود احتراز و اجتناب کند و هو هذا:

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الله ملا الميزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا  
وزنة العرش لا ملجأ ولا منجا من الله الا اليه سبحانه الله عدد الشفع الوتر و عدد  
كلماته التامات وهو العفو للمعاصي برحمته لا حول ولا قوة الا بالله العلي  
العظيم وهو حسبي و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير و صلى الله على خير  
خلقه محمد وآله أجمعين.

---

(۱) رجال الكشي و تنقيح المقال ذیل کثیر النواء و حکم بن عتیبة.

(۲) ص ۱۶۴.

بعد از او ده مرتبه صلوات بفرستید و بگوئید: یا قابل توبه آدم یوم عاشورا  
یا رافع ادريس الى السماء یوم عاشورا یا مسکن سفینه نوح علی الجودی یوم  
عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع شمل یعقوب یوم عاشورا  
یا فارح کرب ذی النون یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر  
ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی وهرون یوم عاشورا یا زائد الخضر فی  
علمه یوم عاشورا یا رافع عیسی بن مریم الی السماء یوم عاشورا ویا ناصر محمد صلی  
الله علیه وآله وسلم

یوم عاشورا یا خالق الجنة یوم عاشورا صلی علی محمد وآله الطاهرين والانبیاء  
والمرسلین والملائكة والمقربین یا رحمن الدنيا والاخرة وطول عمري فی طاعتك  
ورضاک

بحرمة یوم عاشورا یا ولی الحسنات را دافع السيئات والبلیات یا حی ویا قیوم یا ذا  
الجلال والاکرام یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین اکفنی ما أهمنی من  
أمر الدنيا والدین برحمتك یا أرحم الراحمین و صلی الله علی محمد وآله الطیبین  
و عترته الطاهرين أجمعین والحمد لله رب العالمین.

و شك نیست که این دعا را یکی از نواصب مدینه یا خوارج مسقط یا مثل  
اینها جعل کرده و تتمیم ظلم بنی امیه را نمده و بعض مباحث متعلقه به حکایت  
حال أهل سنت و نقل أقوال ایشان در این باب واستحباب اقامه مراسم عزا در  
این روز در شرح فقرة آتیه بیاید (۱) و چون مباحث این شرح با مباحث او  
منظم شود تواند بود که در این مسأله رساله مستقله بیرون بیاید.

" وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين علی لسانك ولسان نبيك

في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله "

ج - وتبرک جسته به او پسر هند جگر خواره که ملعون پسر ملعون است بر

---

(۱) هذا یوم فرحت به آل زیاد وآل مروان.

زبان تو و زبان پیغمبر تو در هر موطن و موقفی که ایستاده در او پیغمبر تو، صلوات بر او و آلش باد.

ش - اکل: در لغت عربی در اصل به معنی خوردن چیزهایی است که مایع نباشند و استعمال شرب در او صحیح نیفتد چه خوردن در لغت فارسی اعم است از آشامیدنی چنانچه در استعمال فصحای ایشان وارد شده نظما و نثرا (شصت کلمه دامغانی) مگوید:

اسبی که صغیرش نرین می نخورد آب \* \* نه مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست

و گاهی استعمال در معنی مطلق استیلاء و تصرف مشود به جهت اینکه غالب افراد او در مأکولات اکل است یا أظهر افارد استیلاء اتلاف به نحو اکل است به این ملاحظه در کلیه تصرفات استیلائی که نسبت به اشیاء غیر منقوله غیر مأکوله باشد استعمال شده و به ازاء او در فارسی مگویند خانه فلان را مثلا خورد و هم چنین آنچه از این قبیل باشد.

کبد: به معنی جگر است که مقابل شش که عربان ریهء مگویند باشد و این کلمه اگر چه مفرد است و هر مفردی از اجزاء بدن انسان مذکر است ولی این و بعضی ألفاظ دیگر مستثنی هستند و این یکی از آن سی لفظ است که در اجزاء انسان مصدر به کاف است و هی هده:

الكف والكرسوع والكوع والكتف والكاهل والكبد والکكتد والكلية  
والكمرة والكعب والكذوب والكعبرة: " عقده مكبله حائدة عن الرأس ".  
والكثفة: " محرکه دائرة من الشعر عند الناصية تثبت صعدا والرسمه الوجه ولا يقال  
الا في الشتم والكر واصل العنق والكر اویس: " ما شخص من عظام البدن كالمنكبين

والمرفقين " والكعاش: " عظام السلامي " والكاتبه ما بين الكتفين الى اصل العنق والكمكل الصدر والكشح الجنب وهو من لدن الورك الى الخصر والكفل والكاذة لحم مؤخر الفخذ والكراع من الانسان ما دون الركبه والكرشلة الذكر والکطر ركب المرئة والکلثوم والکعث وهما الفرج فاما اسمه المشهور فهو على الصحيح تعريب مولد ولا حجة في شعر من نظمه في (كافات الشتاء) بقوله: جاء الشتاء وعندی من حوائجه \* \* سبع اذ المقطر عن حاجاتنا حبسا الى آخره

والين لحم باطن بالفرج والکراض حلق الرحم.

و از ابن خالويه نقل شده که جزئی تصنیف کرده در الفاظ مصدره به کاف از اجزا انسان و عدد را به صد رسانده و این بغایت غریب است و دلالت بر توسع و اطلاعی وافر دارد.

لعین: به معنی ملعون است و معنی لعن در سابق گذشته (۱) است.

لسان: در اصل به معنی جارحه مخصوصه است و در معنی لغت بمناسبت او استعمال میشود مثل اختلاف السننکم و در مطلق تکلم هم استعمال میشود و در این مقام این معنی انطباق است و نمیشود مراد معنی اول باشد چه در باره باری تعالی اثبات جارحه ممکن نیست مگر اینکه اسناد حقیقی نباشد و ظاهر از کلمه علی همین است آنچه اگر به معنی کلام بود لفظ فی اولی بود چنانچه صرفان معانی و نقادان الفاظ بدانند و باید دانست که لفظ لسانک در بعض نسخ (مصباح) موجود است و در بعضی نیست و نسخه (زاد المعاد) و (بحار) که مطابق با نسخه (مصباح) است خالی از او است ولی چون در بعض نسخ که بی اعتبار نبودند دیدم در متن زیارت نوشتیم و احوط خواندن او است.

(۱) ذیل فلعن الله امة اسست اساس الظلم... ج ۱ / ۲۶۹.

نبی علی الظاهر مأخوذ از نبأ به معنی خبر است و نبوت در اصل نبوءت بود مثل مروئد و مروت و اشتقاق از نبأ به معنی ارتفع خلاف ظاهر است و قرائت نافع در تمام قرآن نبی به همزه است و ما اگر قرائات را متواتر از پیغمبر ندانیم چنانچه مشهور بدانند بلکه دعوی اجماع در کلام اساطین از قبیل علامه و شهیدین و محقق ثانی و غیرهم بر او شده بلکه در (روض) و (مقاصد العلیة) دعوی اجماع علماء بر نقل اجماع بر او شده لیکن شکی نیست که قرائات از قراء سبعة متواتر است و همه بر طبق قوانین عربیت و موافق قواعد نحو و صرف و لغت است پس قرائت نبی دلیل صحت اشتقاق او از نبأ است و احتمال تعدد این لفظ که گاهی از نبوت که ناقص و او ای است مشتق باشد و گاهی از نبأ و هر دو به یک معنی اطلاق شوند نه چندان بعید است که بتوان شرح داد و فرق بین نبی و رسول به اعتبار ملاحظه کتاب و شرع داشتن است در دوم پس نبی اعم خواهد بود.

کل: بر دو وجه استعمال میشود یکی عموم مجموعی که موضع قضیه و ملحوظ بالاستقلال باشد و دیگری عموم مرآتی که سور و آینه سرایا نمای افراد عموم مضاف الیه باشد و ظاهر از او في الجملة با قطع نظر از قرائن محفوفه به کلام معنی ثانی است.

موطن: جای باش چیزی است چنانچه در (منتهی الادب) است و این معنی موافق (قاموس) و (صحاح) است و از عبارت (اساس البلاغة) معلوم میشود که حقیقت

وطن رخت اقامت انداختن در جائی است چنانچه معروف در معنای او همین است و استعمال او در مواضع دیگر مثل موطن حرب و موطن نسك در حج تجوزی است مبنی بر ادعای اینکه در این مقامات ثبات و قرار مطلوب است بر وجهی که تعبیر از آنها به موطن میشود و این معنی ادق والطف و با ظواهر استعمالات



اوئفق است.

وقف هم متعدی می آید وهم لازم چنانچه در (صحاح) و (قاموس) وغیرهما تصریح به او شده و در اینجا مأخوذ از معنی لازم است و مراد از موقف جای وقوف یعنی ایستادن گاه است.

و در شرح این فقره در دو موضع باید تکلم کنیم:

موضع اول - آكلة الاكباد - هند مادر معاویه است و او دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است و او در عداوت پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله و سلم کوششها کرده

و در جنك احد حاضر بود و این رجز میخواند:

نحن بنات طارق نمشی علی النمارق \* \* ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق  
فراق غیر وامق

و کفار را در قتال اسلام به سوة فطرت تحریض مسکرد و او چنانچه ابن ابی الحدید وابن عبد ربه گفته اند متهم به زنا بوده است بلکه از کتب تواریخ معلوم میشود که در مکه از زوانی معروفه بشمار سرفت بلکه در بعض کتب معتبرة دیده شده که از ذوات الاعلام بوده، چنانچه در (نهج الحق) از هشام بن سایب کلبی نقل کرده وابن رزوبهان تقریر کرده و ما در شرح نسب معاویه اشاره به این جمله خواهیم کرد (۱) و چون وحشی غلام جبیر بن مطعم حمزه سید الشهداء را

در جنگ احد کشت وی بر سر نعش شریف بیامد و کبد آن حضرت را بر آورد و در دهن گذاشت به قدری خدای تعالی سخت شد و دندان در او اثر نکرد از آن پس حمزه علیه السلام را مصله کرده و اعضاء گوش و دماغ و مذاکیر آن حضرت را به

رشته کشیده به جای قلاده به گردن آویخت زنان قریش به او اقتدا کرده با سایر شهداء چنین کردند و این کار بر رسول خدای تعالی به غایت گران و جگر شکاف

---

(۱) ذیل و معاویه بن ابی سفیان.

آمد و خون هند را هدر فرمود، این بیود تا در عام الفتح چون ابو سفیان از اضطرار اسلام نفاقی اظهار کردوی نیز اظهار اسلام کرد و رسول خدای به حکم عموم رحمت قبول فرموده عفو فرمود و چون با رسول بیعت کرد به عادت سایر زنان یکی از شرایط بیعت که زنا نکردن بود ذکر فرمود ذکر فرمود هند گفت " و هل

تزنی الحرة؟ " پیغمبر روی با عمر کرد و به خندید کنایت از آنکه با آن طهارت ذیل و تفاوت جیب از در تعجب سؤال میکند که آیا زنان آزاد هم زنا میکنند؟ و تواند بود که مواجهه با او از آن جهت باشد که تو از این خارجی چه مادر تو اگر زانیه بود کنیز بود و از تعجب او بیرون است. سبط ابن الجوزی از کتاب (مثالب) هشام بن محمد الکلبی النسابة نقل کرده بعد از ذکر زنان هند که شعبی گفته " وقد أشار رسول الله الى هند يوم فتح مكة بشئ من هذا فنقل الخبر كما نقلناه "

بالجملة بعد از اسلام هند نفاق به زیست تا در خلافت عمر در آن روز که او قحافة از دنیا رفت به مشایعت روح او به جانب دوزخ رخت بر بست، و از آن روز که جگر مبارك سید الشهداء را بمکید " آكلة الاكباد " لقب گرفت و این طعن تا دامنه قیامت دامن گیر فرزندانش شد (۱) چنانچه عقیده خدر رسالت و هدایت و رضیعه ثدی نبوت و ولایت زینب بنت علی علیهما السلام در خطبه شریفه که

قطع نظر از اعتبار سندش خود دلیل صدق خود است بلکه بسر حد اعجاز رسیده و از شواهد صدق طریقه جد و پدر و برادر بزرگوار آن مکرمه علیها السلام است  
منفرماید:

و کیف یرتجی مراقبة من نبت لحمه بدماء الشهداء و لفظ فوه اکباد الازکیاء.

(۱) زود بیاید در حدیث ج - ضمن احادیث لعن رسول خدا و انبیاء یزید. و قاتلان امام حسین را - خبائث هند و لعن رسول خدا او و نسلش را.

و حسان بن ثابت بعد از آن روز از این شعرها در هجو وی سروده:  
اشرت لكاع و كان عادتها \* \* لؤما اذا اشرت مع الكفر  
اخزى الاله وزوجها معها \* \* هند الهنود طويلا البظر  
و هم در هجو او آورد:

لمن سواقط ولدان مطرحة \* \* باتت تفحص في بطحاء اجياد  
باتت تفحص لم يشهد قوابلها \* \* الا الوحوش والاحبة الواوى

و در این دو مقطوعه حسان هم اشاره به زنای هند کرده هم به فساد نسب او و از جمله مقررات است - چنانچه شیخ مفید علیه الرحمة در (ارشاد) و ابو جعفر نقیب در (نقض عثمانیة) گفته اند - که به شعر مثل نثر باید احتجاج کرد و این معنی عبارت معروفه است که "الشعر ديوان العرب" والعمائم تيجانها والاحتباء حيطانها " چه به شعر انساب واحساب و مناقب و مراتب خود را تعیین میکند، چنانچه به رجوع به دیوان مراتب عسگر و مناصب امراء جيش وسائر امراء و اعیان به حسب اختلاف شؤون و تفاوت مقادیر ظاهر میشود بالجملة اهاجی هند و ابو سفیان و اولاد ایشان بیش از آن است که بتوان به نطق بیان احاطه به او کرد و ما در هر باب که در این کتاب سخن برانیم جز نمودار نمونه در نظر نداریم.

موضع ثانی

مراد از اینکه ابن آكله الاكباد - که ظاهرا مقصود در این مقام یزید لعنه الله است - بر لسان خدای عز وجل ملعون است یا اشاره به آن آیهء کریمه " والشجرة

الملعونة " (٦٠ الاسراء ١٧) است که مفصلا بقدری که شایسته این مختصر بود

گذشت (۱) و با اشاره به لعن او ست بر لسان انبیای خدای تعالی چنانچه از این پس انشاء الله خواهد مذکور شد و با اشاره به احادیث قدسیه است که در لعن او وارد شده و یکی از آنها را در این مقام ذکر میکنیم:

در (کامل الزیارة) سند به ابن ابی یعفور مرسد که حضرت صادق فرمود: رسول خدای در منزل فاطمه بود و حسین علیه السلام در کنار او نشسته که ناگاه پیغمبر بگریست و به

سجده در افتاد چون سر برداشت فرمود ای فاطمه دختر محمد علی اعلی جل شأنه به غایت ظهور علمی و تجلی شهودی برای دل من نمودار شد با بهترین جمالی و نیکوترین صورتی از صفات جلالیه و جمالیه و با من گفت آیا حسین را دوست داری؟ گفتم قره العین من است و ریحانه من و ثمرة الفؤاد و واسطه ما بین دو چشم من است و دست رحمت بر سر حسین علیه السلام گذارد و بفرمود فرزندی است

مبارك برکات و وصولات و رحمت و رضوان من بر او باد و لعنت و سخط و عذاب و خزی و نکال من بر آنکه وی را بکشد و عداوت و رزد و مدافعه و منازعه نماید، همانا او سید شهیدان است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت و سید جوانان اهل بهشت از خلق یکسره و پدر او افضل از او است سلام مرا به او برسان و بشارت ده او

را که او علم هدایت و منار ارباب ولایت من است و او حافظ و شاهد من است بر خلق من، و خازن علم من و حجت من است بر اهل سماوات و اهل ارضین و ثقلین که جن و انس اند (۲).

و مراد از اینکه در جمیع موطن و موافق رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بر لسان مبارك

آن جناب یزید ملعون بوده بر چند وجه تصویر میشود:

اول - اینکه مقصود مطابق ظاهر باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر جای که به ایستاد

---

(۱) ذیل ولعن الله بنی امیه قاطبة ج ۱ / ۳۲۹.  
(۲) کامل الزیارات ۷۰ البحار ۴۴ / ۲۳۸ عوالم العلوم ۱۳۲ الرقم ۲.

و بیود؟؟ بر نحو استغراق شمولی و به عموم اصولی - بدون استثناء هیچ موضع - یزید

را در اول یا آخر لعن کرد باشد صریحا و این مطلب اگر چه چنانچه اشاره کردیم مقتضای ظاهر کلام است و لیکن في الجملة استبعادی دارد. دیگر اینکه مقصود عموم برای مواقف و مواطن بحسب انواع باشد نه بر حسب افراد و خلاصه معنی چنان باشد که رسول خدای در تمام احوال بر حسب انواع به این معنی که چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن چه در سفر چه در حضر چه در سمل و چه در حرب چه در رکوب چه در مشی چه در خانه چه در بیرون چه در بلد چه در بیابان چه در منبر چه در زمین چه در خلأ چه در سر و چه در علن بحسب هر حالی و هر جائی که فرض توان کرد یگدفعه لا اقل یزید را یا بتصریح یا به کنایه یا آهسته یا بلند لعن فرموده.

و این اگر چه في الجملة بیرون از حد ظهور است چه ظاهر عموم شمول ذوات افراد است نه اراده انواع ولی اقرب از معنی اول - بتصدیق - است. سوم - اینکه چون غرض هر نبی در هر حال به حکم اینکه بالکلیه منصرف به عالم قدس و متوجه به تحصیل وجوه امراض حضرت احدیت جل ذکره است ترویج شرع و ابلاغ اوامر و نواهی و هدایت خلق است و هر که با حکمی از احکام الهی منافاتی داشته باشد و مانع از اجراء شود در حال تبلیغ آن حکم البته یا به لسان یا بحسب حال ضمیر از آن کس دوری دارد و وی را لعنت کند یا به طلب از خدای یا دوری خود از او چه لعن او دوری از رحمت خدائی است و پیغمبران رحمت خدایند و پیغمبر آخر الزمان رحمه للعالمین ملقب شده به جهت عموم نبوت و کمال رأفت او و چون یزید ك / اری کرد که خواست تمام شرع را به تمام اجزائه از میان بردارد بکشتن سید الشهداء به جهت اینکه او خود في الحقيقة

تمام دین بود چنانچه گفته‌اند:

نزد کو ته نظران ماشطه صورت دین \* \* نزد ارباب نظر معنی بدینند همه  
یا به جهت اینکه ولایت آن جناب شرط صحت تمام اعمال بود پس به عداوت  
و برداشتن آن حضرت از میان افساد تمام شریعت مشد و پیغمبر صلی الله علیه وآله  
و سلم در

تمام احوال به تبلیغ حکمی مسکرد اگر چه به سکوت و خواب باشد که دلالت  
بر رجحان یا وجوب آن دو دارد در هر وقت که مقتضی وجوب پیدا شود پس  
هیچ آنی از آنات وجود شریف نبوی نبود که بحسب حال کمال نبوت دشمنان  
أهل بیت را که قوام شرع و تمام دین و بیان احکام او بودند لعن نکند خاصه  
یزید و اقران او را که بیشتر در اطفاء نور و اخفاء ظهور او بر خلاف حق و به عداوت  
خدای عز و جل کوشش کردند و این معنی اگر چه اولاً بعید از أذهان متعارفه می  
آید ولی أهل ذوق و أرباب سلیقه شاید که به اندک توجهی جزم به او نمایند،  
و از دو احتمال سابق یکسره صرف نظر کنند (۱) واللہ أعلم بمراد اولیائہ  
علیہم السلام.

علی الجملة شایسته چنان منماید در این موضع اخبار چند که متضمن لعن  
یزید بر لسان رسول خدای بلکه سایر انبیاء بلکه عموم موجودات باشد مذکور  
شود:

۱ - شیخ صدوق قدس سره در (امالی) سند به صفیه بنت المطلب مرساند که چون  
حسین علیه السلام متولد شد من او را به پیغمبر دادم و پیغمبر زبان خود را در دهان  
وی بگذارد و حسین زبان وی را مکیدن گرفت و گمانم چنان بود که رسول  
خدای وی را از شیر و عسل غذا دهد ناگاه حسین بر جامه وی بول کرد پس پیغمبر

---

(۱) تواند بود که معانی ثلثه همه مراد باشند بنابر اینکه حدیث قدسی نیز  
بطونی داشته باشد که هر کس به قدر گنجایش فهم و حوصله استعداد خود چیزی  
بفهمد و مطلبی در یابد والعلم عند الله (منه ره).

میانہ دو چشم وی را ببوسید آنگاه او را به من داد مگفت خدای خدای لعنت کند قومی را که ایشان قاتلان تواند ای پسرک من صفیه مگوید عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد که وی را مکشد؟ فرمود بازمانده گروه باغیان از بنی امیه لعنهم الله (۱).

و ظاهر اینست که لفظ لعنهم الله از حدیث است.

ب - در (بحار الانوار) از (امالی) حدیث کرده که اسماء بنت عمیس در شرح قصه ولادت امام مظلوم علیه السلام که جمله‌ای از او را در اوائل کتاب در اثبات

اینکه اطلاق لفظ ابن رسول بر آن جناب روا است شنیده ای (۲) مگوید چون حسین علیه السلام را به خدمت حضرت رسالت بردم روی با وی کرد و فرمود زودا که

برای تو خبری باشد خدایا لعنت کن قاتل او را (۳).

و هم در آن خبر است که چون روز هشتم شد او را بگرفت و در کنار خود گذاشت و فرمود " یا ابا عبد الله عزیز علی " پس بگریست من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو امروز و روز اول چنین کردی چه شده است؟ فرمود برای فرزندم مگریم که فتنه باغیه کافره از بنی امیه وی را مکشند خدای شفاعت مرا به ایشان نرساناد کسی او را مکشد که در دین ثلمه افکند، و به خدای کافر شود ثم قال: " اللهم انی استلک فیہما ما سئلک ابراهیم فی ذریته، اللهم احبهما واحب من یحبهما والعن من یبغضهما ملا السماء والارض " (۴).

ج - در (بحار الانوار) از (مناقب ابن شهر آشوب) روایت کرده وی از ابن عباس حدیث میکند که هند از عایشه خواستار شد که تعبیر رؤیای او را سؤال

(۱) امالی بالصدوق ۱۱۷ البحار ۴۳ / ۲۴۳ عوالم العلوم ۱۳.

(۲) ج ۱ / ۱۶۲ حدیث نهم از تاریخ خمیس نقل شده.

(۳ و ۴) امالی الصدوق عیون اخبار الرضا بحار الانوار ۴۴ / ۲۵۰.

کند پس عایشه گفت قصه خود را نقل کن تا عرضه داشت کنم گفت چنان به خواب دیدم آفتاب از بالای سر من طلوع کرد و فمر از فرج من بر آمد، و گویا ستاره سیاهی از این ماه بر آمد و حمله ور شد بر آفتابی کوچک تر از آفتاب که از آن آفتاب بر آمده بود و او را به بلعید و آفتاب به غروب آن آفتاب سیاه شد و ستارگانی از آسمان دیدم و ستارگانی در زمین لیکن آنان که در زمین بودند سیاه نبودند و این ستارگان سیاه به آفاق زمین احاطه کردند از هر طرف چون این خواب را پیغمبر شنید اشک از دیده فرو ریخت و دو مرتبه باهنگام فرمود " اخرجی با عدوة الله " که اندوه مرا تازه کردی و خیر مرگ دوستان مرا به من دادی چون بیرون رفت فرمود " اللهم العنهما والعن نسلها " آنگاه تعبیر رؤیا کرد و فرمود آفتاب علی بود و آن ستاره سیاه که مانند ماه منمود معاویه است و آن آفتاب کوچک که از آفتاب بر آمد حسین بود و پسر معاویه او را مکشد و آفتاب سیاه میشود و آفاق تاریک میشوند و آن ستارگان سیاه زمینی که احاطه بر زمین کردند بنی امیه اند (۱).

د - در (کامل الزیارة) مسندا وهمم در (بحار) از (تفسیر فرات) بن ابراهیم نقل کرده که وی متصلا از حضرت صادق حدیث کرده که حسین علیه السلام با فاطمه

بود وی را حمل کرده بود پس پیغمبر وی را بگرفت و فرمود " لعن الله قاتلك ولعن الله سالك " و خدای هلاکت دهد آنها که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو و خدای حکم کناد بین من و بین آنان که اعانت بر ظلم کردند (۲).  
ه - از ابن نما در (مشیر الاحزان) نقل کرده اند که وی از ابن عباس حدیث

-----  
(۱) مناقب آل ابی طالب ۴ / ۷۲ بحار الانوار ۴۴ / ۲۶۳.  
(۲) تفسیر فرات ۵۵ کامل الزیارات ۶۸ البحار ۴۴ / ۲۶۴ عوالم العلوم ۱۴۰ - ۱۴۱.



مکند که چون مرض رسول خدای شدت کرد حسین را به سینه به چسبانید، و عرق بر جبین مریخت و جان مقدس وی آهنگ شاخسار حظایر قدس داشت در این حال مفرمود " مالی ولیزید لبارک الله فيه اللهم العن یزید " مرا چه با یزید خدایش برکت ندهد و پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن پس از شدت مرض بتوان شد چون با خود آمد حسین را بوسید و اشک از دیدگان فرو مریخت و مفرمود

همانا مرا و قاتل تو را معاملتی است در نزد خدای تعالی کنایت از آنکه مجازات این عمل در محکمه عدل مالک یوم دین و جبار روز جزا خواهد گذشت (۱).  
ونعم ما قیل:

این انتقام گر نفتادی بروز حشر \* \* با این عمل معامله دهر چون شدی و - در (خصال) سند به سید الساجدین مرساند که رسول خدای فرمود شش نفرند که خدای و هر مستجاب الدعوه ای آنها را لعنت کرده اند: زیاد کننده در کتاب خدای، و کذب به قدر، و تارک سنت من، و آنان که بی احترامی عترت مرا حلال شمارد و متسلط به جبروت که عزیز خدای را ذلیل کند، و ذلیل خدای را عزیز و آنکه فعی مسلمین را تصرف کرده بر خود حلال شمارد (۲).  
ز - در (کامل الزیارة) از کعب الاحبار نقل میکند که اول کسی که قاتل حسین بن علی را لعن کرد ابراهیم خلی الرحمن بود، و اولاد خود را امر به این فرمود و عهد و میثاق این کار را بر ایشان گرفت آنگاه موسی بن عمران وی را لعنت کرد، و امتش را به این کار فرمان داد آنگاه داود او را لعن کرد، و بنی اسرائیل را به این مأمور فرمود، آنگاه عیسی وی را لعن کرد و فرمان داد بنی اسرائیل که لعن کنید قاتل او را و اگر ایام او را دریافت کردید از نصرت وی

-----  
(۱) بحار الانوار ۴۴ / ۲۶۶ الرقم ۲۴.  
(۲) الخصال: ۱ / ۳۳۸ البحار ۴۴ / ۳۰۰ عوالم العلوم ۵۹۷.

نشینید چه شهید با او جون شهید با پیغمبران و مقبل غیر مدبر است (۱) تا آخر حدیث (۲).

ح - شیخ جلیل فخر الدین بن طریح نجفی در (منتخب) به ارسال روایت میکند که چون آدم در طلب حوا در اطراف زمین برفت به زمین کربلا رسید و در آنجا اندوهی بی سبب او را عارض شد و چون به قتلگاه حسین رسید پایش بلغزید و خونش جاری شد از در مناجات گفت خدایا ای نعقوبت به ازاء گناهی بود که کردم؟

وحی الهی آمد که گناهی نکرده ای لیکن فرزند تو حسین در این زمین کشته میشود بظلم و خون تو به موافقت خون او ریخته شد آدم گفت پروردگارا حسین پیغمبری است؟ فرمود نه و لیکن فرزند زاده پیغمبر ما محمد است، گفت قاتل او کیست؟ جواب آمد یزید ملعون اهل سماوات و زمین است، آدم گفت من چه باید بکنم؟ جبرئیل عرض کرد ای آدم وی را لعن کن پس چهار بار یزید را لعن کرد و چهار گام برداشت و به عرفات رسید و حوا را یافت (۳).

ط - هم در (منتخب) است که سفینه نوح چون به کربلا رسید زمین وی را

---

(۱) مجلسی علیه الرحمة در بیان این عبارت " فان الشهيد مع كالشهيد مع الانبياء مقبل غير مدبر " فرمود که صواب آنست که مقبلا باشد چه حال است از شهید و بنابر آنچه در نسخ است از صورت رفع صفة كالشهيد است چه او در قوه نکره است و آنچه به نظر این بی بضاعت مرسد آنست که خبر آن مقبل غیر مدبر است و كالشهيد حال است از اسم آن چه مانع ندارد حال از مبتداء نزد ما و اظهر آنست که خبر بعد از خبر باشد، و احتمال حالیت مقبل وجهی ندارد نه لفظا و نه معنا و وصف بودن هم ركیک است (منه ره).

(۲) کامل الزیارات ۶۷ البحار ۴۴ / ۳۰۱ عوالم العلوم ۵۹۳.

(۳) بحار الانوار: ۴۴ / ۲۴۳ الرقم ۳۷.

بگرفت و بیم غرق شد خدای را خواند و از سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح گفت قاتل او کیست؟ جبرئیل گفت ملعون اهل هفت آسمان و هفت زمین است پس نوح وی را چهار بار لعن کرد و سفینه در گذشت (۱).  
ی - هم در (منتخب) مرسلا ایراد شده که خلیل به کربلا در گذشت و اسبش به لغزید و بر زمین افتاد و سرش بشکست و خون سیلان کرد وی استغفار نمود و از این زمین فرزند زاده خاتم انبیاء پسر خاتم الاوصیاء کشته میشود و خون تو به مشایعت وی سیلان گرفت از جبرئیل پرسید که قاتل او کیست؟ گفت لعین اهل آسمانها و زمین ها و قلم بر لوح جاری شد به لعن او بدون فرمان پروردگار خدای وحی فرستاد قلم را که به این لعن کردن مستحق ثنا شدی پس ابراهیم دو دست خود برداشت و یزید را بسیاری لعن کرد و اسبش به زبان فصیح آمین گفت (۲).

یا - هم در (منتخب) است مرسلا که گوسفندان اسماعیل در کنار شط فرات بودند چون به شریعه که در کربلا است رسیدند آب و علف نخوردند شبانش خبر آورد از سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد و فرمان آورد که از گوسفندان پرس آنها را مخاطب کرد که چرا از این آب نیاشامید؟ گفته چنان شنیده ایم که سبط محمد صلی الله علیه وآله و سلم در این مشرعه شهید شود تشنه و ما از این آب نیاشامیم  
به جهت اندوه بر او، پرسید کشنده او کیست؟ گفتند ملعون اهل سماوات و ارضین

(۱) بحار الانوار ۴۴ / ۲۴۳ الرقم ۳۸.

(۲) بحار الانوار ۴۴ / ۲۴۳ الرقم ۳۹.

و خلائق یکسره پس اسماعیل گفت اللهم العن قاتل الحسین (۱).  
یب - هم در (منتخب) است که موسی علیه السلام چون به کربلا رسید موزه اش  
بدرید و خسک در پایش خلید و خونش سائل شد و گفت خدایا از من چه صادر  
شده؟ وحی آمد که اینجا حسین کشته شود و خونش بریزد خون تو به موافقت  
خون او سیلان کدر گفت حسین که باشد؟ جواب آمد که سبط محمد مصطفی  
و پسر علی مرتضی گفت قاتل او کیست؟ جواب آمد لعنت شده ماهیان در بحار  
و وحوش در قفار و مرغان در هوا پس موسی دست برداشت و یزید را لعن کرد  
و بروی نفرین نمود و یوشع بن نون آمین بگفت (۲).

یح - هم در (منتخب) است که سلیمان بر بساط خود سوار بود چون به کربلا  
رسید باد بساط او را بگردانید سه بار چندان که بیم سقوط شد پس ساکن  
شد و بساط بر زمین آمد باد را مخاطب ساخته سؤال فرمود که این سکون را  
سبب چه بود؟ با گفت در این زمین حسین گشته میشود گفت حسین کی  
است؟ گفت فرزند احمد مختار و علی کرار گفت قاتل او کی است؟ گفت ملعون  
اهل سماوات و ارض یزید پس سلیمان هر دو دست برداشت و یزید را لعنت کرد  
و نفرین گفت، انسیان و جنیان آمین گفتند (۳).

ید - هم در (منتخب) آورده که روایت شده که عیسی در براری سیاحت  
مکرد و حواریون با او بودند چون به کربلا رسید شیری شکننده سر راه بر او بگرفت  
عیسی پیش آمد و به فرمود از چه روی در اینجا نشسته‌ای و نمگذاری ما را که  
به راه برویم شیر با زبان فصیح جواب داد که راه را و نمگذارییم تا یزید قاتل

-----  
(۱) بحار الانوار ۴۴ / ۲۴۳ الرقم ۴۰.

(۲) بحار الانوار ۴۴ / ۲۴۴ الرقم ۴۱.

(۳) بحار الانوار: ۴۴ / ۲۴۴ الرقم ۴۱.

حسین را لعن کنید عیسی گفت حسین کیست؟ گفت سبط محمد نبی امی و پسر علی ولی است فرمود قاتل او کیست؟ گفت قاتل او لعنت شده وحشیان و گرگان و شیران است خصوصا در ایام عاشوراء پس عیسی بر داشت و یزید را لعن و نفرین کرد، و حواریین آمین گفتند و شیراز سر راه برفت و عیسی و حواریین به راه خود برفتند (۱).

و این مقوله اخبار در کتب مقاتل و مناقب فراوان است و استقصاء آنها در عهده مطولات است و اخبار از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم " لا انالهم الله شفاعتی

ولا تنالهم شفاعتی والویل لمن قتله واللهم اخذل من خذله واقتل من قتله " واز این گونه تعبیرات

که در حقیقت مؤدی مفاد لعن است در (عیون) و (علل) و (امالی) و (مناقب) و (کامل الزیارة) و (بحار) و غیرها بیش از حد احصاء است و آنچه ذکر کردیم در این مقام کفایت است و بعضی مباحث متعلقه به لعن یزید انشاء الله در فقره آتیه بیاید.

" اللهم العن ابا سفیان "

ج - بار الها لعنت کن ابو سفیان را.

ش - ذکر لعن ابو سفیان به جهت تذکر مساوی بنی امیه و افعال شنیعه یزید است که یکی از فروع آن شجره ملعونه و ثمرات آن اصله غیر میمونه است، و ابو سفیان اسم او صخر بن عرب بن امیه است.

و مادر او صفیه دختر مزن الهالیه است و ندانم کجا دیدم اندر کتاب که وی زانیه بوده و ابو سفیان تبه زنا متولد شده ده سال قبل از عام الفیل متولد شد و تا بود در عداوت رسول خدای واجلاب حروب و سوق جنود و قود عساکر بر

(۱) بحار الانوار: ۴۴ / ۲۴۴ الرقم ۴۳.

آن حضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در قریش بر پا نشد مگر اینکه وی را در او قدمی راسخ و سعیی بالغ بود تا اینکه در عام الفتح قهرا اسلام آورد و با نفاق بزیست و در طایف ملازم رکاب بود یگ چشم او به زخم تیز نابینا شد و چشم دیگر در یرموک و یکسره کور به ماند و در حرب هوازن که به مؤلفه القلوب بذل عطایا شد او را صد شتر و چهل اوقیه نقره بهره افتاد و پسران او یزید و معاویه را نیز چنین بخش دادند، و پسر دیگرش حنظله که به وی هم مکنی مشد و بواسطه وی او را ابو حنظله مخواندند در بدر به دست امیر المؤمنین علیه السلام طلیعه جیش پدر و برادر و اقربای خود بسوی دوزخ شد.

و اولاد ابو سفیان معاویه و عمر و عتبه و صخره و هند و رمله و آمنه و ام حبیبه و جویریة و ام الحکم و حنظله و عنبسه و محمد و زیاد باستلحاق معاویه چنانچه گذشت - (۱) و یزید و رمله الصغری و میمونه بوده اند چنانچه ابن قتیبه در (معارف) آورده وی در سال سیم هجرت هشتاد و دو ساله به دوزخ روانه شد در ایام مهاجاة بین مسلمین و کفار حسان بن ثابت در هجوا ابو سفیان شعر بسیار سروده که ما به جهت تزیین این کتاب یگ دو مقطوعه آنها را یاد میکنیم در جنگ احد گفته:

عضضت باير من ابيك و خاله \* \* وعضت بنو النجار بالسكر الرطب  
فلست بخير من ابيه و خاله \* \* ولست بخير من معاذلة الكلب  
ولست بذی دین ولا ذی امانة ولست بخير من لوی ولا کلب  
و لكن هجين ذو دناة لمقرف \* \* مجاجة ملح غير صاف ولا عذب  
وله ايضا:

ولست من المعشر الاكرمین \* \* لا عبد شمس ولا نوفل

وليس ابوك باقى الحجيج \* \* فاقعد على الحسب الارزى ولكن هجين منوط بهم كما  
نوطت حلقة المحمل

تجيش من اللوم احسابكم \* \* كجيش المشاشة في المرجل  
و اين ابیات صريح در خبث مولد و فساد نسب او است چه او را از عبد شمس  
نفى کرده و منوط به ایشان شمرد و حال ابو سفیان در نفاق و معاداة خانواده  
رسالت واضح تر از آن است که نوشته آید و روشن تر از آن است که انکار  
تواند شد در (نهج البلاغة) مکرم رسول خدای را در قبال او ذکر کرده مفرماید  
" منا النبى ومنکم المكذب " (۱) ابن قتیبہ که مرکز دایره نصب و اعراض است اسم  
او را در مؤلفه القلوب ذکر کرده، و بر عادت خود که بعد از ذکر بعض ایشان  
مگوید اسلام او نیکو شد نگفته و این دلیل آنست که نفاق او را نمیتوانست  
به پرده پوشاند و الا البته به جهت اصلاح شرف معاویه علیه الهاویه - ذکر این  
فقره هم مکرد و جاحظ لعنه الله که عدو مجاهر امری المؤمنین است در (رساله  
مفاخره) بین بین هاشم و نبی امیه مگوید:

" قد عرفنا كيف كان ابو سفیان في عداوة النبى وفي محاربتة له واجلابه عليه  
وغزوه اياه و عرفنا اسلامه حيث اسلم و اخلاصه كيف اخلص و معنى كلمته يوم  
الفتح حين رأى الجنود و كلامه يوم حنين و قوله يوم صعد بلال على الكعبه  
فاذن على انه اسلم على يدى العباس هو الذى منع الناس من قتله  
وجاء به رديفا الى رسول الله و سأله فيه ان يشرفه وان يكرمه وان ينوه به وتلك  
يد بيضاء و مقام مشهود و يوم حنين غير مجحود فكان جزاء بيته ان حاربوا عليا  
وسموا الحسن و قتلوا الحسين و حملوا النساء على الاقتاب حواسر و كشفوا  
عن عورة علي بن الحسين حين اشكل عليهم بلوغه كما يصنع بذرارى المشركين

-----  
(۱) الرسائل عدد ۲۸.

إذا دخلت دورهم عنوة " إلى ان قال " واكلت هند كبد حمزة فمنهم آكلة  
الأكباد ومنهم كهف النفاق، ومنهم من نقر بين ثنيتي الحسين عليه السلام بالقضيب  
انتهى (۱).

می بین با این عصبیت و مروانیت و عثمانیه و سفیانیت که در فضایل هر سه  
رساله نوشته است شهادت داده که ابو سفیان کهف نفاق بوده و در اسلام اخلاص  
نداشته است پس ما را شهادت این دو ناصب - که ابن قتیبہ و جاحظ باشند،  
و البته در نزد نواصب از اعظم عدولند - کفایت میکند در اثبات نفاق و استمرار  
کفر ابو سفیان علاوه بر اینکه دخول او به نفاق در اسلام و بودنش از مؤلفه  
القلوب محل اتفاق کل است و دلیل رافعی برای او اثبات نشده.

پس جمیع احکام شرعیه نفاق: از جواز لعن و وجوب تبری و غیرها به  
حکم استصحاب مترتب میشود و نص کتاب کریم در آیه رؤیا که سابقا گذشته (۲)  
شاهد لعن او است چه او فی الحقیقه اصل این شجره ملعونه است و مورخین  
عامه و خاصه در کتب خود ثبت کرده اند و در فرمان معتضد که سابقا نوشتیم (۳)  
اشاره شده است که بعد از استقرار امر خلافت بر عثمان چون به سرای خویش  
در آمد جماعت بنی امیه به شادمانی گرد او فراهم شدند و در خانه را از اجنبیان  
مسدود داشتند، این وقت ابو سفیان بانگ برداشت که آیا بیرون بنی امیه کسی  
در سرای حاضر است؟ گفتند نه فقال یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكرة فوالذي  
يحلف به ابو سفیان ما من عذاب ولا حساب ولا جنة ولا نار ولا بعث ولا قیامة".  
یعنی هان ای بنی امیه چنانچه گوی را در میدان در میر بایند خلافت را

(۱) ابن ابی الحدید ج ۱۵.

(۲) در ذیل ولعن الله بنی امیه قاطبة ج ۱ / ۳۲۹.

(۳) ذیل لعن الله بنی امیه ج ۱ / ۳۲۹.



بربائید و غنیمت شمارید سوگند به آنکه ابو سفیان را سوگند به او رواست یعنی لات و عزی نه عذابی است و نه حسابی است و نه بهشتی است و نه دوزخی و نه حشری است و نه قیامتی، عثمان چون این کلمات بشنید بیمناک شد که مبادا مسلمان بشنوند و انگیزش فتنه کنند، بگفت تا ابو سفیان را از مجلس بیرون کنند از اینجا نکنته شناسان توانند بدست آورد که سومی (عثمان) هم در مکنون ضمیر خود در عقیده کفر و نفاق با ابو سفیان شریک بوده ولی مصلحت را از ابو سفیان تأدیبی کرد و اگر نه مجازات مرتد قتل است نه اخراج بالجمله از اخبار مشهوره است وابن ابی الحدید نقل کرده و از بیهقی و زمخشری روایت شده و در فرمان معتضد بالله عباسی از ثقات روایت کرده که روزی ابو سفیان بر حماری سوار بود و معاویه زمان او را در دست داشت ویزید از عقب سر میراند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود " لعن الله الراكب والقائد والسائق " (۱).

و از کتاب (مفاخرات زبیر بن به کار) ابن ابی الحدید نقل میکند که مجلسی شد در منزل معاویه که عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه در آنجا مجتمع شدند و امام حسن علیه السلام را طلبیدند، و چون تشریف آورد، هر يك جسارتی کردند به شرحی که در آن کتاب مذکور است پس آن سید جوانان بهشت تکلم فرمود، و معاویه را مخاطب داشت و در اثنای مخاطبه فرمود " انشدك الله يا معاوية اذ ذكر يوما جاء ابوك على جمل احمر وانت تسوقه واخوك عتبة هذا يقوده فراكم رسول الله فقال: اللهم العن الراكب والقائد والسائق " آنگاه روی به آن جماعت کرده فرمود شما را قسم به خدای مدهم بدانید که رسول خدای در هفت موطن که کسی نمیتواند رد آنها کند ابوسفیان را لعن فرمود:

---

(۱) گذشت ذیل لعن الله بنی امیه ج ۱ / فرمان معتضد.

اول - روزی که رسول خدای را دید که از مکه بیرون مرفت و ثقیف را دعوت مسکرد و سب و شتم و بدگوئی از آن حضرت کرد پس خدا و رسولش او را لعن کردند.

دوم - روزی که قافله از شام من آمد و ابو سفیان ایشان را راند و معارضه کرد و مسلمین ظفر نیافتند و رسول خدای او را لعن کرد و واقعه بدر از آن سبب شد.

سیم - روز احد که او زیر کوه ایستاد بود و رسول خدای بالای کوه بود و او میگفت " اعل هبل، اعل هبل، اعل هبل " پس پیغمبر ده مرتبه او را لعن کرد و مسلمانان متابعت نمودند.

چهارم - روزی که احزاب و غطفان و یهود را آورد و پیغمبر او را لعنت فرمود.

پنجم - روزی که ابو سفیان با قریش آمد و پیغمبر را از مکه منع کردند در روز حدیبیه پس پیغمبر ابو سفیان و قاده لشکر و اتباع را لعن کرد و قال ملعونون کلهم.

ششم - روزی که سوار شتر سرخ بود.

هفتم - روز عقبه که خواستند ناقه پیغمبر را بر مانند و ایشان دوازده نفر بودند از آن جمله یکی ابو سفیان بود آنگاه شروع در مثالب دیگران فرمود.

و تقی الدین بن حجه کا از اکابر ادبای سنت است فصلی از این در (ثمرات الاوراق) نقل کرده مگوید فرمود " وانشدکم بالله أتعلمون ان معاوية كان يقود بابيه علي جمل واخوه هذا يسوقه فقال رسول الله: لعن الله الجمل وقائده وراكبه

وسیاقه (۱).

بالجمله حال ابو سفیان بر منصف با تتبع ظاهر است، اگر چه اهل سنت از روی قول به عموم عدالت صحابه به باید ملتزم شوند که عداوت با رسول و استمرار نفاق و گفتن به عباس " لقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما " و سایر کفریات منافی عدالت نباشد، و اتفاق غریبی افتاد که ابو سفیان به ازاء پیغمبر است و معاویه به ازاء امیر المؤمنین و یزید با ازاء سید الشهداء و عداوت هر يك با دیگری نه چندان است که در حیظه بیان در آید.

" و معاویة بن ابی سفیان "

ج - و لعنت کن معاویه پسر ابو سفیان را.

ش - معاویه پسر هند است از ابو سفیان به حسب مشهور ولی محققین نسب وی را ولد الزنا دانند.

راغب اصفهانی در (محاضرات) گفته و ابن ابی الحدید از (ربیع الابرار) زمخشری نقل کرده که معاویه را نسبت به چهار کس ممدادند: مسافر ابن ابی عمرو و عمارة بن الولید بن المغیره و عباس بن عبد المطلب و صباح که سرودخان و مغنی عمارة بن الولید بود، و ابو سفیان بسی زشت و کوتاه بود، و صباح که مزدوری ابو سفیان مکرد جوانی خوش سیما بود هند را باوی الفتی افتاد و به خویشتن دعوت کرد و با وی در آمیخت، و علماء نسب گفته‌اند که عتبة بن ابی سفیان هم از صباح است و هم گفته‌اند که چون هند به معاویه بارور شد مکروه داشت که وی را در خانه بزاید کنار کوه؟؟ اجیاد (۲) آمد در آنجا وضع حمل کرد اینست که حسان در ایام مهاجرات اشاره به حال معاویه کرده مگوید:

(۱) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۲ / ۱۰۲ ط مصر.

(۲) اجیاد کوهی است زینتی در مکه معظمه شرفها الله تعالی و او در اصل جمع جواد است بمعنی است خوب چون تتبع اسبان خود را در آنجا نگاه مداشت این موضع را ایجاد گفتند و از موارد استعمال او شعر این فارص است در تائیه صغری که مگوید:

سقی بالصفی الربیعی ربعا له \* \* الصفا و جاد با جیاد ثری فیه ثروتی  
و آنچه ما گفتیم مأخوذ است از صحاح و غیره و صاحب قاموس در ماده  
" جید " گفته: " و اجیاد ارض بمکه او جبل بها لخیل لتتبع کان بها " و این عبارت  
با اغلاق و اند مای که منافی وضع کتاب لغت است چنانچه اکثر عبارات قاموس  
در این حکم شریکند خالی از غلط نیست چه دانستی که او جمع جواد است  
و واوی، نه جمع جید و یائی علیهذا باید در جود یاد شود در تعداد جموع  
جواد چنانچه اسماعیل بن عباد نیشابوری که جوهری لغت است در صحاح  
چنین کرده، و از نوادر اینکه در جمع جواد اجیاد را ابا ذکر نکرده اگر چه  
هیچ غلط و اشتباهی از او نادر و عجیب نیست چه او هر نوعی از اغلاط در این

کتاب بی اندازه دارد قاموس است محیط به انواع اشتباهات واغالیط والله العاصم  
(منه ره)

لمن الصبي بجانب البطحاء\* \* في الترب ملقى غير ذى مهد  
نجلت به بيضاء النسته\* \* من عبد شمس صلته الخد  
وآية الله العلامة - نضر الله وجهه - از کلبی نسابه رحمه الله که از ثقات نزد  
علماء عامیه است نقل کرده، و این روز بهان تقریر میکند که معاویه فرزند چهار  
نفر بود عماره و مسافر و ابو سفیان و مردی دیگر که نام وی نبرده و هند مادر او  
از ذوات الاعلام بوده و بیشتر شهوت او در آمیزش با غلامان سیاه بوده، و هر گاه  
بچه سیاه میزاد او را مکشت، و حمامه که یکتن از جدات معاویه است رایتی

در سوق ذی المجاز داشته و در زنا به نهایت رسیده بود و از اینجا نسب ابو سفیان هم معلوم میشود که خود او بنفسه حرام زاده بوده. و سید محقق شهید ثالث قدس سره در (احقاق الحق) از کتاب (نزهة القلوب) قطب شیرازی که علامه علمای امامیه است آورده که گفته است اولاد زنا نجیند چه آدمی را در زنا شهوت و نشاطی تمام است که فرزند او با وی کمالی قوی خواهد بود و آنچه از حلال است به تصنع و تکلف واقع میشود و از این جهت عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان از دهائة ناس معدود میشدند آنگاه نسب ایشان را چنانچه زمخشری در - ربیع الابرار) آورده سیاق میکند (۱). و شرحی مبسوط و مفصل در این مقام سبط این جوزی از کتاب کلبی آورده در ذیل کلام حضرت امام حسن علیه السلام که به معاویه فرمود "وقد علمت الفراش الذی

-----  
(۱) روایت کرده عالم جلیل شیخ یوسف بحرانی ره و غیر او از محمد بن السایب کلبی و ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی در (صلابة در معرفت صحابه) و کتاب (التنقیح در نسب صریح) و آنها روایت کرده اند از عبد الله ابن سیابه که او گفت نکاح شبهه از اقسام نکاح است و متولد از شبهه و زنا نجیب تر است از ولد فراش و گاه اتفاق می افتد در نسبتها از کرامات که مناسب حال و سزاوار شان او است از ارتباط نسبت بعضی به بعضی و عرب فخر می کرد اگر رو میداد از برای آنها این قسم نسبت در خودشان یا در چهار پایان ایشان (سپس شروع کرده اند در بیان نسب رمع مراجعه شود) - شجرة طوبی علامه نوری ص ۲  
علامه شیرازی در (نزهة القلوب) مگوید:

اولاد زنا نجبایند زیرا که مرد زنا میکند به شهوت و نشاط پس بیرون می آید فرزند کامل و آنچه از حلال است به تکلف مرد است بزنی، و از این جهت است که معاویه و عمرو بن العاص از زیرك های مردم بودند - شجرة طوبی ورقة ۱۶۸

ولدت عليه " که موافق با اجمال مذکور است و چون اطلاع بر او بعد از نقل کلمات سابقه حاصل شد نقل او موجب تکرار است و هر که طالب آن فوائد است به کتاب (تذکره) رجوع کند وبالجملة فما احقه بقول ابن الحجاج: يا بن النساء الزواني لعاهرات ومن \* \* سلقلياتهم قد حضن من خلف يا بن التي نتفت من بعض شعرتها (۱) \* \* بيتا من الشعر يغني جملة السلف انتقال وی در نیمه رجب پنجاه و نه هجری است به قولی و شصت به قولی دیگر که مورخ معاصر وی را تضعیف کرده نظر به اینکه قتل سید الشهداء علیه السلام

در روز جمعه دهم محرم الحرام است و چون به قهقری حساب ماه ها را نگرییم جمعه دهم محرم شصت و يك میشود نه شصت ولی مشهور و معتمد قول اول است و بعضی گفته اند که وقت وفات عمر او هشتاد و هفت بوده و بنابر این هفت سال قبل از بعثت متولد شده و این قتیبه گوید هشتاد و دو سال داشته و بنابر این سیزده سال قبل از بعثت که بیست و هفت سال بعد از عام الفیل باشد متولد شده، اولاد وی: عبد الرحمن ویزید و عبد الله و هند و رمله و صفیه بودند و در عام الفتح به صولت اسلام اظهار مسالمت کرده و به نفاق مماشات مکرد و در حرب حنین از سهام مؤلفة القلوب چنانچه اشاره کردیم (۲) چهل اوقیه سیم نصیب یافته به روایت مشهور اهل سنت. و در (نهج الحق) فرموده که چون پیغمبر خون او را هدر کرد در فتح مکه و بعد به اضطرار پنج ماه قبل از وفات رسول آمد و هود را بر روی عباس انداخت و وی را شفیع

(۱) الشعرة شعر العانة.

(۲) ص ۱۸۷ ذیل اللهم العن ابا سفیان.

کرد و اسلام اظهار کرد هم به شفاعت عباس اذن کتابت یافت (۱) و گاه گاهی مکتوبی برای پیغمبر علیه السلام منوشت و این که وی را از کتاب وحی شمرده اند از افتراء

واختلاق است و جماعتی از مورخین عامه و خاصه تصریح به آنچه ما گفتیم کرده اند.

بالجملة چون ابو بکر تسبیح جیش و ارسال عساکر به جانب شام کرد یزید ابن ابی سفیان را امیر کرد و معاویه و ابو سفیان هر دو را در تحت رایت او مأمور داشت چون وی به پدران خود ملحق شد معاویه را امیر کرد و حکومت شام داد، و در بقیه زمان ابی بکر و تمام خلافت عمر و عثمان منصوب و والی بالاستقلال بود و در احداث بدع و احیای سنن کسروانیت و قیصرانیت و اظهار معالم تجبر و تنمر و تبختر چندان سعی کرد که روزی عمر باوی گفت: " انت کسری العرب " و در شرب خمور و انحاء فجور به اتفاق مورخین مولع و مجد بود تا قبل از ایام خلافت و از آن پس گروهی گفته اند یکسره ترك کرد و جماعتی بر آن رفته اند که سرا در تناول کاسات عقار و تداول اسباب عهار همراهی داشت چون علی علیه السلام

زیب

او رنك خلافت شد و دست غاصبین و ناصبین في الجملة کوتاه شد معاویه را که به ظلم و طغیان و فسق و عصیان شهره آفاق بود تقریر نکرد وی هم به بهانه طلب خون عثمان با حجت خدای و امام زمان طریق محاربت سپرد و شمشیرها کشید و جنگهای با امیر المؤمنین علیه السلام نمود تا آن حضرت با قلب محزون و سینه پر خون

از مفساد و مکاید او و عمرو عاص شربت شهادت چشید امام حسن علیه السلام آغاز جنگ

کرد تا صلح واقع شد، این جمله بیست سال بود که امیر بود بیست سال دیگر بالاستقلال خلیفه به باطل و والی بی مقابل بود پس چهل سال امارت او طول

(۱) شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ۲ / ۱۰۲ نهج الحق للعلامة الحلبي  
۳۱۰



کشید علی الجملة از رسول خدای حدیث لعن او را در ذیل حال ابو سفیان شنیدی (۱).

و در (ربیع الابرار) زمخشری است و موافق آنچه در (نهج الحق) حکایت فرموده که روزانه پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم مشغول کار خطبه بود معاویه دست پسر خود یزید را بگرفت و بیرون آمد و خطبه را نشنید، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم: " لعن الله القائد

والمقود ای یوم یكون لهذه الامة من معاوية ذی الاسائة " (۲).  
واظهر آنست که لفظ اخیه در عبارت کتاب (نهج الحق) مشتبه شده باشد به ابنه چه خط شریف علامه - رضی الله عنه - که چند سطری از او در کتب این بی بضاعت موجود و مایه افتخار است به غایت ضعیف است و این گونه اشتباهات سهل است، و الا بسی مستبعد منماید که یزید در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم متولد شده

باشد چه تاریخ عمر او معلوم است و شاید که نسخه (ربیع الابرار) غلط بوده و حضرت علامه - ادام الله اکرامه - ملتفت به تصحیح او نشده باشد، پس طعن ابن روزبهان از این جهت صحیح نیست علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم قبح حدیث از جهت حال یزید متشابه میشود ولی لعن معاویه که قدر متیقن مضمون خبر است نباید از او رفع ید کرد و تفکیک در حجة - خاصة بر این وجه که احکام مختلفه از الفاظ متعدده استفاده میشود که بعضی حجت باشند و بعضی نباشد چنانچه در اصول اثبات کرده ایم مانعی ندارد.  
هم در (کتاب - ظ \* (نهج الحق) مفرماید و ابن روزبهان اعتراف کرده به فضل الهی که پیغمبر دائما او را لعن میکرد و مفرمود " اللعین بن اللعین الطلیق بن

(۱) ج ۲ ص ۱۸۷.

(۲) نهج الحق ص ۳۱۰.

الطليق " (۱).

و هم از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در (کتاب معتضد) نقل شده که فرمود " اذا رأیتم معاویة

علی منبری فاقتلوه " (۲) چون معاویة را بر منبر من بینید بکشید. و هم از صحاح اهل سنت منقول است که " الخلافة بعدی ثلثون ثم يعود ملکا عضوضا (۳) از این جهت این روزبهان اعتراف کرده که معاویة از خلفاء نیست، بلکه از ملوک است و سایرین در ضیق خناق تأویل افتاده اباطیلی چند تلفیق کرده اند که محصل پاره آنها اینست که ملک درجه نازله خلافت است و منافی با اینکه صدق خلافت هم کند نیست این کلام ابن خلدون و ابن حجر است و ظاهر حدیث منادی بر خلاف است:

چه او لا ملک را با خلافت مقابل کرده، و ثانیاً ملک را عضوض یعنی سخت و شدید قرار داده و این منافی است با اینکه خلافت ناقصه باشد یعنی بر حق باشد اگر چه به کمال زمان سابق نرسد و در اخبار دیگر ملک و جبریت و ملک و جبریت وارد است و اینها قابل تأویل نیستند و ثالثاً دلالت دارد بر بطلان این وجه آنچه:

(۱) الطليق بن الطليق اللعين بن اللعين - نهج الحق ص ۳۰۹.

(۲) گذشت مکتوب معتضد ج ۱ ص ۳۴۵.

(۳) رواه الصواعق المحرقة ص ۲۱۷ عن ابی داود والترمذی والنسائی والجمع بین الصحیحین عن مسند انس بن مالک و ابی عامر ان النبي صلی الله علیه وآله و سلم قال: او دینکم نبوة ورحمة ثم ملك ورحمة ثم ملك جبرية ثم ملك عض يستحل فيه الحر والحررة - راجع تاریخ الخلفاء للسيوطی ۹ و نهاية اللغة لابن الاثير ج ۳ / ۳۵۳ مع تفاوت يسير و احمد بن حنبل في المسند ج ۱ / ۴۵۶ و تطهير اللسان لابن حجر ۱۶ و نهج الحق للعلامة ۳۱۶.

سیوطی در کتاب (تاریخ مصر) از (طبقات محمد بن سعد) نقل کرده مسندا که عمر به سلمان گفت من ملکم یا خلیفه؟ سلمان فرمود اگر جبايت درهمی یا بیشتر یا کمتر از ارض مسلمین بکنی و در غیر حق بگذاری ملکی، نه خلیفه. و هم سند به سفیان بن ابی العوجاء مرساند که عمر گفت (والله ما ادري أخلیفة انا ام ملك، فان كنت ملكا فهذا امير عظیم قال قائل یا امیر المؤمنین ان بینهما فرقا، قال ما هو؟ قال: الخلیفة لا يأخذ الا حقا ولا یضعه الا فی حق وانت به حمد الله كذلك،

والمملك یعتسف الناس فیأخذ من هذا ویعطي هذا.

و این دو خبر اول قول صحابی است و حجت است، و ثانی تقریر عمر را دارد علاوه بر اینکه مبطل خلافت عمر است به جهت اظهار شك و قسم یاد کردن بر جهل

بواقع حال خود مبطل خلافت معاویه و متأخرین است، چه معلوم شد که مراد به ملك ظالم و عاسف است، پس توجیه این طایفه باطل شد، و تنبه این جواب از خصایص

این کتاب است.

بالجمله در (اسد الغابه) از عبد الرحمن زبیری نقل میکند که عمر گفت ان هذا الامر فی اهل بدر ما بقی منهم احد، ثم فی اهل احد ما بقی منهم احد، ثم فی کذا و کذا

ولیس فیها طلیق ولا لولید طلیق ولا لمسلمة الفتح شیء.

به حمد الله که عمر به سه عنوان نفی خلافت از معاویه کرده چه هم طلیق بود و هم ابن الطلیق و هم از مسلمة فتح - \* اگر اسلام آورده باشد -، و این استدلال هم از متفردات این بی مقدار است.

و هم ابن اثیر در (اسد الغابه) و سایرین نقل کرده اند از ابن عباس مسندا که گفت من با صبیان مشغول لعب بودم که ناگاه رسول خدای بیامد و در پشت دری متواری شدم رسول خدای دست بر پشت من زد فرمود معاویه را طلب کن نزد من،

آمدم و برگشتم و گفتم مشغول اكل است فقال (لا اشبع الله بطنه) (۱) خدای  
شكمش  
را سیر نکند.

و ابن خلكان در ترجمه نسائی صاحب (خصایص) آورده که از او پرسیدند  
در فضائل معاویه چه روایت داری گفت (لا اعرف له فضيلة الا لا اشبع الله  
بطنك).

و نسائی را ابن خلكان به حافظ و امام عصر في الحديث ستوده، و از ابو سعید  
صاحب تاریخ مصر نقل کرده (كان اماما في الحديث ثقة ثبتا) و این نحو از مسائل  
او البته حجت است، و او از اصحاب سنن است، و کتاب او یکی از صحاح سته  
است بنابر مشهور.

و ابن حجه حموی در (ثمرات الاوراق) از حضرت امام حسن علیه السلام در مجلس  
مفاخره نقل کرده (انشدكم الله و الاسلام اتعلمون ان معاوية كان يكتب الرسائل  
لجدى فارسل اليه يوما، فرجع الرسول وقال: هو يأكل، فرد الرسول ثلاث مرات  
كل ذلك وهو يقول: هو يأكل، فقال النبي لا اشبع الله بطنه اما تعرف ذلك في  
بطنك يا معاوية).

و سید شهید قدس سره السعید از (تاریخ یافعی) آورده که معاویه به دعاء  
پیغمبر مبتلا شد به مرض جوع، و این از مسلمات و متواترات است که معاویه  
چندان منخورد که خسته مشد و سیر نمشد، مگویند يك شتر درست منخورد.  
قال الراغب وابن ابی الحديد وغيرهما كان معاوية يأكل حتى يربع، ثم يقول:  
ارفع ما شبع، اكلت حتى مللت، وقال الشاعر:  
و صاحب لي بطنه كالهواية  
كأن في امعائه معاوية  
وقال السنائي:

-----  
(۱) صحیح مسلم ج ۴ / ۱۹۴.

هست چون معاوية آز  
که به خاک از تو دست بردارد باز  
در مختصر (ربیع الابرار) که موسوم به (روض الاخبار) است مگوید کانت  
العرب لا يعرف الالوان انما طعامهم اللحم يطبخ بماء وملح حتی کان زمن معاوية  
فاتخذ الالوان وتنوق فيها، و ما شیع مع کثرة الوانه لدعاء رسول الله.  
و عجب است که مسلم در (صحیح) خود این خبر را نقل کرده، و احادیثی  
چند نقل کرده متقاربة المضمون که رسول خدای فرمود خدایا من بشری هستم که  
عرضه رضا و غضیم اگر بر امت خود نفرینی کنم او را رحمت و برکت برای  
ایشان کن.

و این فقره ظاهر است که وضع شده به جهت اصلاح حال معاویه - ولن یصلح  
العطار ما افسد الدهر - چه نمیتواند شد که پیغمبر معصوم از خلل و زلل بر کسی  
نفرین کند و نفرین او برکت و رحمت برای او باشد، و البته آن وجود قدسی  
و هیکل نورانی به اتمام تجرد و کمال تأله بر کسی بی استحقاق غضب نخواهد  
کرد،

چنانچه صریح (ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحي یوحی) [ ۴ النجم ۵۳ ] دلیل  
عموم این دعوی است، بر فرض تسلیم صدق این اخبار به جهت جدل مگوئیم  
اگر راست باشد باید معاویه و حکم از امت بیرون باشند، چه اثر دعای آن جناب  
در حق هر دو ظاهر شد به بدی، چنانچه در حال حکم گذشت (۱) و از یافعی و  
زمخشری

و صاحب (روض الاخبار) وابن حجه وغیرهم در حق معاویه شنیدی (۲) بنا بر این  
باید این دو نفر از کافران باشند، و شدت اهتمام عثمان به حال حکم و برگردانیدن  
او به مدینه کشف از حال او خواهد کرد، والحر یکفیه الاشارة.  
و در (نهج الحق) از ابن عمر روایت کرده که به حضرت پیغمبر آمدم

(۱) ذیل وآل مروان ج ۱ / ۳۱۹.

(۲) ذیل ومعاوية ابن ابی سفیان ص ۱۸۷.

شنیدم که فرمود بر آید بر شما مردی که بر غیر سنت من بمیرد، پس معاویه بر آمد (۱).

و اخبار متواتره متکثره در کفر و نفاق مبغض امیر المؤمنین وارد شده که در طرق صحیحة اهل سنت هم منقول است، و ذیل حدیث متواتر غدیر خم (اللهم وال من والاه وعاد من عاداه) کافی است، و عداوت و سب او از امیر المؤمنین اظهر از آنست که بتوان شرح داد و هیچ کس از اهل سنت ندیده ام که منکر این عمل باشند جز ابن خلدون در مقدمه تاریخ که استبعادی تمام میکند از سب معاویه امیر المؤمنین علیه السلام را، و این اگر چه انکار متواتر است، چه این بی بضاعت باقلت

اطلاع و عدم اسباب در زیاده از صد کتاب از کتب اهل سنت به نقل و رؤیت دیده ام و شنیده ام که معاویه سب امیر المؤمنین کرد، بلکه خود ابن خلدون در ذیل اخبار معاویه تصریح به این کرده که مغیره بن شعبه سب کرد، و در قتل حجر بن عدی نوشته که سب قتل معاویه او را ابای از سب امیر المؤمنین بوده، ولی با این همه معلوم میشود که اعتراف دارد که سب منکر، و موجب خروج از اسلام است، چون صغری ثابت شد تواتر کبری را به شهادت او اثبات میکنیم و کفر معاویه برهانی و مسلم الطرفین میشود، والحمد لله علی وضوح الحجة.

و این مقام اگر چه جای بسط زیاد دارد ولی رعایت اختصار موجب سکوت است، و در اخبار کثیره به طرق معتبره بلکه دعوی تواتر میشود کرد که پیغمبر فرمود به عمار (تقتلك الفئة الباغية) (۲) و ابو العالیه جهنی از لشکر معاویه او را کشت،

(۱) کتاب صفین لنصر بن مزاحم ۲۴۷، تاریخ الطبری ۱۱ / ۳۵۷، نهج الحق ۳۱۰.

(۲) الاصابة ج ۲ / ۵۱۲، الاستیعاب ۴۸۰، تهذیب التهذیب ۷ / ۴۰۹ قالوا وقد تواترت الاحادیث ان عمارا تقتله الفئة الباغية.

و چون در جماعت شامیان غوغا شد معاویه گفت عمار را او کشته که او را طعمه سیوف و رماح کرده، و آن علی است، چون این سخن به سمع همایون رسید فرمود که اگر چنین است باید حمزه را هم رسول خدا کشته باشد.

بالجمله اخبار و آثار بر ذم معاویه بیش از حد احصا است، و از بعض متبعین فضیلتی هند حکایت شده که دوستان خبر از طرق معتمده اهل سنت نقل کرده، و خلاف بین او و بین امیر المؤمنین علیه السلام چون خلاف بین ابو جهل و پیغمبر بالضرورة

ثابت است، و جمع بین متضادین محال است، پس یا باید محبت او داشت و عداوت علی علیه السلام، یا به عکس، ولی اهل سنت اختیار شق اول کرده اند، چنانچه

از کتب علمای ما وراء النهر نقل شده که در تسنن شرط است که به قدر نارنجه عداوت علی در قلب باشد (۱).

و ابن خلکان در (وفیات الاعیان) پرده از روی کار بر داشته در ترجمه علی ابن جهم ناصبی از خطیب بغدادی نقل کرده که وی متدین فاضل بود آنگاه مگوید و کان مع انحرافه عن علی ابن ابیطالب و اظهاره التسنن مطبوعا مقتدرا علی الشعر (۲).

و از اینجا دو فایده بدست میآید: یکی اینکه نصب منافی تدین نیست، و دیگر اینکه اظهار تسنن به انحراف از امیر المؤمنین علیه السلام است، چه ظاهر اینست که لفظ (واظهاره التسنن) عطف تفسیر انحراف است، پس معلوم میشود که تسنن مشروط به انحراف و بغض آن جناب است، و این استفاده است لطیف، و از این جهت سید محقق شهید ثالث نضر الله وجهه در (مجالس المؤمنین) نسبت داده به ابن خلکان در ترجمه مذکوره که عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام شرط

(۱) راجع الاحقاق ۷ / ۴۴۷ فیه ما یفید للمقام.

(۲) احقاق الحق ۱ / ۲ و ۶۴ و احقاق الحق ۷ / ۴۴۸ عن وفیات الاعیان.

تسنن است (۱).

ومتأخرین اهل سنت مثل صاحب (تحفه) در باب مکاید از کتاب مذکور راه استفاده را نفهمیده تخطئه نقل و تکذیب ناقل کرده، و بنابر این البته دعای حدیث متواتر (اللهم عاد من عاده) شامل حال عموم اهل سنت میشود، مگر اینکه متشبه به ذیل حدیث مسلم شده (۲) مدعی شوند که نفرین پیغمبر از اسباب مغفرت است نه مایه بعد از رحمت الهی، چه پیغمبر العیاذ بالله به غلبه غضب و طبیعت بشریت که دست خوش سهو و نسیان و عرضه ملاعب شیطان است کار فرماید، چون با خود آید تدارک نماید.

وفي الحقیقه این اخبار را به جهت توجیه فعل عمر که موافق نقل (بخاری) و (مسلم) منع از دوات و قرطاس کرد، والعیاذ بالله نسبت هذیان به عقل کل و امام رسل داد افتراء و وضع کردند تا معلوم شود که پیغمبری مانع از هجر و هذیان نیست، قلم اینجا رسید و سر به شکست، آدمی چون به این حد از جهل برسد و کارش در عناد و تعصب به این مقام بکشد دیگر تخاطب او مناسب اهل علم و دانشمندان نیست.

بالجملة معاویه را اولیاتی چند است که از کتب تواریخ بدست می آید اول کسی است که وضع برید کرد، و اول کسی است که بنیاد دیوان خاتم گذارد و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود مکتوب را باز کردند و دویست هزار کردند از این جهت دیوان خاتم را قرار داد و سایر خلفا متابعت کردند، و اول کسی است که اتخاذ مقصوره در مسجد کرد به بدعت، و اول کسی است که خطبه نشسته خواند به بدعت، و اول کسی است که بر منبر در ملأ ناس اخراج

(۱) و در احقاق الحق ج ۱ / ۶۴ و ج ۷ / ص ۴۴۸ نیز بیان نموده.

(۲) روایاتی که گذشت ج ۲ ص ۲۰۲.



ریح کرد چنانچه راغب مگوید، و اول کسی است که نقض عهد را بمحا با اظهار کرد چنانچه بعد از مصالحه با امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه بر فراز منبر

گفت: (انی شرطت للحسن شروطا و کلها تحت رجلی).

و اول کسی است که با حدیث (الولد للفراش وللعاهر الحجر) مخالفت کرد، و اول کسی است که سب امیر المؤمنین علیه السلام را ترویج کرد، و اول کسی است

که در قتل ذریه پیغمبر اقدام کرد و امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، چنانچه در کتب تواریخ معتمده اهل سنت است و در قصیده ابن عبدون است که مگوید:

وفي ابن هند وفي ابن المصطفى حسن

ات بمعضلة الالباب والفکر

فبغضنا قائل ما اغتاله احد

وبغضنا ساکت لم یؤت من حصر

و اول کسی است که بیعت برای پسر خود گرفت که یزید را خلیفه کرد، ووزر او را

بر گردن گرفت، و اول کسی است که خواجه گان به جهت خدمت خاص خود مقرر

کرد، و اول کسی است که طیب معروف را غالیه نام نهاد، و اول کسی است که اذن داد که کعبه را مجرد از کسوت کنند چه قبل از او رسم چنان بود که جامه کعبه

را به تدریج میپوشانیدند بدون اینکه او را تجرید نمایند، و اول کسی است که احیای رسم اکاسره کرد و در مجلس بر سریر نشست، و اول کسی است که رعیت او با او بازی کردند و حشمت او را نگاه نداشتند، و اول کسی است که در اسلام قتل بصبر کرد چنانچه با حجر بن عدی نمود، و اول کسی است که در اسلام سری را به نیزه زد چنانچه با عمرو بن حمق کرد، و اول کسی است که در بیعت استخلاف

کرد، و حجاج متابعت او کرده ایمان بیعت را اختراع نمود، چنانچه این جمله از تواریخ اهل سنت معلوم میشود، و در همین مذکورات بدع و فتن وی آن قدر ظاهر میشود که حاجت به بیان نیست، و من لم یستضیئ بمصباح لم یستضیئ با صباح.

تذییل و تسجیل

چون جواز لعن معاویه بلکه لعن سایر منافقین از صحابه محل نزاعی عظیم و خلافی بزرگ است ما بین طایفه شیعی و سنی، و ما اگر چه در مطاوی این کتاب به طریق احتجاج به قدری که در تصدیق منصف مستبصر کافی باشد ذکر کرده ایم ولی در این باب رساله‌ای از بعض قدمای زیدیه نقل شده که جامع مجامع کلام و محیط به اطراف مقصود است، و هیچ دقیقه فرو گذاشت نکرده که به مناسبتی فاضل‌نحیر عبد الحمید بن ابی‌الحدید ذکر کرده در اول جزء بیستم (شرح نهج البلاغه) در تفسیر این کلمه که در خطاب به عمار وقتی که گفت گوئی با مغیره بن شعبه مکرد فرمود (دعه یا عمار فانه لن يأخذ من الدین الا ما قاربه الدنیا و علی عمد لبس علی نفسه لیجعل الشبهات عاذرا لسقطاته) (۱).

و ما در اینجا مجمل کلام ابن ابی‌الحدید و نخب معانی آن رساله را به جهت اتمام حجت و اکمال نعمت ایراد میکنیم و اگر به تفصیل او کسی را رغبتی باشد یا به عین عبارات حاجتی افتد به موضع مذکور از کتاب او مراجعه نماید. ابن ابی‌الحدید مگوید یک روز در محضر نقیب ابو جعفر محمد بن یحیی العلوی البصری بودم در بغداد در سنه ششصد و یازده و گروهی در آنجا حاضر بودند

یک تن از ایشان قراءت (آغانی) مکرد، نام مغیره بن شعبه برده شد، مردم در حق او مختلف گفتند از مدح و ذم و توقف، فقیهی که بر طریقه اشاعره تحصیل کلام مکرد قد برافراخت و منع از سب صحابه کرد و کلامی از ابو‌المعالی جوینی شاهد آورد که مشتمل بر فضائل صحابه بود مثل (اصحابی کالنجوم وایاکم و ما شجر

بین صحابتی و دعوا لی اصحابی و خیرکم القرن الذی انا فیه، ولعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم).

(۱) شرح ابن ابی‌الحدید ۲۰ ص ۸ ط بیروت.

و از این گونه مفتریات که به آن جناب بر بسته‌اند، و آیتی چند که در مدح مؤمنین صحابه از مهاجرین و انصار نازل شده به استشهاد تلاوت کرد، آنگاه خطابه‌ای چند از قبیل ترهات قلندریه، و خرافات صوفیه بر هم بافت که ما از آن طبقه دوریم ما را چه به کار ایشان، و باید پاس حرمت پیغمبر را در حق عایشه که زوجه او بود وزیر که پسر عمه او بود، و طلحه که خواری خاص او بود نگاه داشت، و چرا جانب ام حبیبه را در ترك لعن معاویه مراعات نمودند. علاوه بر اینکه لعن از واجبات نیست، و اگر آدمی ابلیس را هم لعن نکند در قیامت مسؤولیت نخواهد داشت، و اگر بجای لعن استغفار کند اولتر است و از این گونه یاوه سرائی کرد.

ابو جعفر گفت مرا در سابق ایام کلامی از یکی از زیدیه بدست آمده که نوشته‌ام و او کفایت مهم کرده، و آن جزوه را بر آورد و به خواند و حاضران استحسان

کردند و خلاصه او چنان است که:

اگر نه چنان بود که خدای تعالی معادات اعدای خود را واجب کرده چنانچه ماده اولیای خود را، و کار را بر مسلمین از این جهت تنگ کرده، و قطع عذر از هر جهت نموده - چه عقل صریح و نقل صحیح هر دو را بر ما گماشته در کتاب کریم مفرماید (لا تجد قوما يؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا أبناءهم أو اخوانهم أو عشیرتهم) [۲۲ المجادلة ۵۸] وهم فرموده (لا تتولوا قوما غضب الله علیهم) [۱۳ الممتحنة ۶۰] واجماع مسلمین هم منعقد است بر اینکه عداوت اعداء الله و ولایت اولیاء الله واجب، وحب فی الله و بغض فی الله فریضه است - هر آینه ما متعرض معادات وبراءت از کسی نمشدیم و اگر گمان داشتیم که این عذر که به طول عهد و بعد زمان از آن امور ما دور افتاده ایم مسموع مشد، البته تکلیف نمکردیم.

ولی بیم آن است که عتاب بر ما متوجه شود که اگر چه از ابصار شما دور شده اند ولی از قلوب شما غایب نبوده اند اخبار صحیحه که قطع عذر و الزام حجت کند به شما رسیده، چنانچه در اعتراف به نبوت و اشباه او به او ملتزمید، و تدبر قرآن کفایة مؤنه این کار میکند چرا نیندیشید از این آیه (ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السببلا) [۶۷ الاحزاب ۳۳] اما لفظ لعن که خدای تعالی در قرآن او را واجب فرموده به قوله (أولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون) [۱۵۹ البقرة ۲] و جمله خبریه اینجا مفید طلب است مثل (والمطلقات یتربصن) [۲۲۸ البقرة ۲] و هم خدای عز و جل خود عاصیان را لعنت کرده فرموده (لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود (۷۸ المائدة ۵) و فرموده (ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة) [۵۷ الاحزاب ۳۳] و فرموده (ملعونین اینما ثقفوا) [۶۱ الاحزاب ۳۳] و به ابلیس فرموده (ان علیک لعنتی الی یوم الدین) [۷۸ ص ۳۸] و فرموده (ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا) [۶۴ الاحزاب ۳۳].

و این سخن که گفته ترک لعن موجب مسؤلیت نیست، و استغفار اولی تر از او است اگر آدمی در طول عمر ابلیس را لعنت نکند مأخوذ نخواهد بود، کلام جاهلی است که نمیداند چه مگوید چه لعن اعداء خدا طاعتی است که اگر به قصد قربت نه از در عصبیت واقع شود مایه اجر و ثواب خواهد بود، و اگر نه به این وجه بود تعبد به او واقع نمیشد چنانچه در نفی ولد فرموده (والخامسة ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین) [۷ النور ۲۴] و هم خدای در حق قاتل عمدی مگوید (و غضب علیه ولعنه) [۹۳ النساء ۴] و مراد از این البته لعن سایرین است.

و اگر نه چنین بود چون خدای لعنت کرده کسی را چه مانع دارد که ما هم لعن کنیم، تواند بود که خدای کسی را لعن کند یا ستایش نماید و ما را لعن و ستایش نباشد، هرگز چنین نباشد، و هیچ عقلی تجویز نخواهد کرد که خدای عز و جل

مفرماید (قل هل نبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله) [٦٠ المائدة ٥] و هم مفرماید (ربنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعنا كبيرا) [٦٨ الاحزاب ٣٣] و در حق یهود فرمود (لعنوا بما قالوا) [٦٤ المائدة ٥].

و چگونه مگویند ترك لعن موجب مواخذه نیست مگر ندانسته‌ای که خدای موالات اولیاء و معادات اعدای خود را فریضه کرده، و چنانچه از تولى سؤال کند از تبری هم، مگر نمی بینی که چون یهودی اسلام آورد و بعد از کلمه شهادتین باید اظهار برائت از سایر ادیان کند، مگر نشنیده است که شاعر مگوید:

تود عدوی ثم تزعم اننی

صدیقك ان الرأى عنك لعازب

و اگر نه دشمنی دشمنان خدا لازم بود باید دوستی ایشان واجب باشد، چه به اجماع مسلمین مرتبه بین عداوت و ولایت نیست، و التالی باطل بالضرورة فالمقدم مثله، و اگر به جای این لعن استغفار کند اگر معتقد و جوب لعن نباشد البته توبه او مقبول نگردد، چه تائب از بعض معاصی با ارتکاب دیگری تائب و نادم بر گناه خود نیست، و اگر کسی در طول عمر خود ابلیس را لعن نکند اگر بی اعتقاد و جوب باشد کافر است و مخالف نصوص کتاب و سنت، و اگر به اعتقاد و جوب باشد البته خطا کرده که از متابعت خدای و رسول غفلت ورزیده، با اینکه در این مقام فرقی ظاهر است چه حال ابلیس معلوم و کفرش ضرب المثل و امساک از لعن او موجب شبهه نیست، به خلاف رؤسای باطل و أهل ضلال که سکوت مایه اشتباه گروهی از مسلمین است، و اجتناب از او مورث شبهه و موجب ضلال است.

و اگر کسی دعوی کند که حال زیاد و حجاج بر ما معلوم نشده و خوض در امر ایشان سزاوار نیست، چه فرق دارد با این سخن که حال معاویه و مغیره نیز بر ما معلوم نیست، و بعد عهد و تطاول زمان و تمادی ایام مانع از اطلاع شد

چون اول بالاتفاق باطل است ثانی مثل او خواهد بود. و هم مگوئیم چرا شما خود را در امر عثمان اقام کردید و از اعداء وقتله او برائت جستید و لعنت کردید، و حفظ حرمت ابی بکر صدیق به اعتقاد خودتان در حق محمد پسر او نکردید، و لعن و تفسیق او نمودید، و ملاحظه عایشه در باره برادرش نکردید، با این همه ما را از مداخله در امر علی و حسنین و معاویه که بر ایشان ظلم کرد و متغلب بر حقوق ایشان شد مانع هستید، چگونه لعن ظالم عثمان سنت شد و لعن ظالم علی و حسن و حسین کلفت، و چگونه عموم مردم که شایسته نیست که در کار بزرگان مداخلیت کنند به اعتقاد در کار عایشه مداخلیت کردند و برائت جستند از هر که به او نظر کرده، و هر که به او یا حمیراء خطاب کرده، با اینکه حمیرا لقب او بوده، و هر که کشف ستر او کرده لعنت کردید با وجود این ما را از مداخله در امر فاطمه و لعن ظالمین او منع میکنید.

اگر بگوئید که دخول خانه فاطمه و هتک ستر او به جهت حفظ نظام ملت و رعایت قوام امر امت بود - که امتناع از بیعت موجب تفریق جماعت مسلمین میشد، پس مصلحت مقتضی بود - موجب لعن و برائت نخواهد شد، ما نیز گوئیم که کشف ستر عایشه و دخول هودج به دست محمد بن ابی بکر آن وقت شد که بر امام زمان خروج کرد و جماعت اسلام را پراکنده و خون صلحاء و اکابر مسلمین را بریخت، و با عثمان بن حنیف و حکم بن حکیم آن کرد که در متون تواریخ و بطون کتب مشهور است.

اگر دخول بیت فاطمة به ترقب و احتمال فساد جایز باشد چرا کشف ستر عایشه بعد از وقوع حرام باشد، و چگونه هتک ستر عایشه از کبایر شد، و برائت از کاشف ستر او از او کد عرای ایمان و اوجب فرایض شد، و کشف ستر فاطمه و دخول در خانه و جمع حطب بر در خانه وی و تهدید او به احراق عروة وثیقه

دین و دعامة ثابتة اسلام شد و مایه عزت مسلمین و اطفاء نایره فتنه محسوب افتاد با اینکه حرمت هر دو یکسان است و انتساب به پیغمبر مایه احترام هر دو است. و ما نمخواهیم (۱) به شما بگوئیم حرمت فاطمة اعظم و مکانت او ارفع است چه این بعض و بضعه و پاره از گوشت و خون پیغمبر است، و آن زن اجنبیه و وصله مستعاره است، و عقدی است که جاری مجرای اجاره منفعت است، و فایده زناشوئی بر ملك یمین هم مترتب میشود، و حاشا که سبب هم به پایه نسب برسد و چگونه عایشه به رتبه فاطمه خواهد رسید با اینکه دوست و دشمن در حق او اعتراف کرده اند که سیده نساء عالمیان است، و چگونه حفظ رسول خدای بر ما در حق عایشه فریضه، و حفظ ام حبیبه در جانب معاویه لازم است؟ (۲) با اینکه صحابه

خود رعایت این حقوق نکردند يك دسته اهل بیت او را مظلوم داشتند و پاس مراتب رعایت نکردند، و طایفه دیگر عثمان را بکشتند و ملاحظه مصاهرت نمودند و کثیری

از صحابه او را لعن مکردند در زمان حیوة، از آن جمله عایشه میگفت (اقتلوا نعثلا لعن الله نعثلا) و از آن جمله است عبد الله بن مسعود بلکه لعن في الجملة فاش و مشهور بین مسلمین بوده است، بلکه اجماع صحابه منعقد است بر او اجمالا، چه علی علیه السلام معاویه و عمرو عاص را لعن کرد، و معاویه العیاذ بالله علی و حسن و حسین را بر منبر شام لعن کرد، و ابو بکر و عمر سعد بن عباده را لعن کردند، و عمر خالد و ولید را لعن کرد، و اگر چنین بود که بملاحظه اقربا بایستی از استحقاق لعن مردم چشم فرو پوشید لازم آید که عمر بن سعد و یزید و عبید الله ابن عمر قاتل هر زمان به رعایت سعد و معاویه و عمر لعن نشوند. هم مگوئیم اگر محبت رسول با صحابه چون محبت دیگران بود از هوا و شهوت نه به ملاحظه رضای خدا و متابعت شریعت این سخن وجهی داشت، ولی

(۱) نمخواهیم (ظ).

(۲) لازم نیست (ظ).

بالضرورة محبت آن جناب با هر کس محبت خدائی است، و البته با منافقانش میلی نخواهد بود، و اگر العیاذ بالله از اهل بیت او منافی رضای خدا دست میداد حبل مودت منصرم و ماده محبت منحسم میشد، چنانچه فرمود (ولو سرق فاطمة لقطعنها) و اگر رعایت انبیا در حق صحابه لازم است، باید به رعایت موسی پیغمبر جلیل القدر در باره اصحاب عجل که مرتد شدند امساک کرد، و صحابه خود این مکانت را برای حق صحبت هرگز نمدانند، این علی است و عمار و ابو الهیثم ابن التیهان و خزیمه که با طلحه و زبیر مقاتلت و مقابلت کردند، و این عایشه است و طلحة و زبیر و دیگران که شمشیر بر روی علی کشیدند و هم معاویه و عمرو عاص با علی آن رفتار بکردند که سوقه و عوام به اجیران و اصدقای خود کنند، و معاویه - العیاذ بالله - علی و اولاد او را لعن کرد، و اصحاب او را کشت و علی نیز معاویه و عمرو عاص و ابو الاعور سلمی و ابو موسی اشعری که هر چهار از صحابه بودند لعنت کرد، و از این گونه اعمال بین صحابه بسیار واقع شد. و عمر در قصه دعوی میراث علی و عباس مگوید که شما یعنی علی و عباس من و ابو بکر را کاذب و ظالم و فاجر شمردید، و آن دو اعتذار نجستند و انکار نکردند، و هیچ کس از صحابه انکار نکرد، چگونه میشود علی و عباس عمر و ابو بکر

را ظالم و فاجر و کاذب بدانند، و هم علی و عباس (نحن معاشر الانبیاء لا نورث) را انکار و ابو بکر را تکذیب فرمودند، و عمر در حق عبد الرحمن ابن ابی بکر گفت (دویبة سوء و لهو خیر من ابیه) و ابو هریره را شتم و تکذیب نمود و خالد را شتم و معاویه و عمرو عاص را به خیانت در فیئ مسلمین نسبت داد، و در حق اهل شوری نا شایسته گفت و هیچ کس از صحابه از شر لسان او محفوظ نماند. محصل کلام و روح مسأله آنست که صحابه هم قومیند مثل سایر مردم اگر اطاعت خدای کنند محترمند و الا فلا، بلی بر فرض اول از کسی که در عرض



ایشان باشد افضلند، چنانچه گناه ایشان هم چون حجت بر ایشان تمام است، و مشاهده آثار نبوت و اعلام رسالت کردند بیشتر است.

و هم باز بر سر سخن می آئیم و مگوئیم این عایشه بود که جامه رسول خدای را بر آورد و گفت هنوز جامه پیغمبر کهنه نشده و عثمان سنت او را کهنه کرد، آنگاه میگفت (اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا) بلکه به این راضی نشد و گفت گواهی مدهم که عثمان جیفه است بر صراط، پاره ای گفتند که این حدیث است، و بعضی گمان کرده اند کلام خود او است، و عموم صحابه عثمان را محاصره کردند و هیچ کس انکاری نکرد، و کف اعدای او از او نمود، و مغیره بن شعبه زنا کرد و بر وی سه نفر شهادت دادند، و چهارمی مضطرب شد، و عمر به این واسطه اقامه حد بر او نکرد، و هیچ کس نگفت رعایت صحابه باید کرد و حد نباید زد.

وعلي عليه السلام در حق أبو هريرة میفرمود (لا أحد أكذب من هذا الدوسي) و أبو بکر در وقت مرگ گفت (لیتني ترکت بیت فاطمة و لم أكشفه) و ندم بر غیر معصیت روا نیست هم عاقل را بایستی تاملی پیش آید که علي عليه السلام شش ماه از بیعت أبو بکر تخلف کرد، أبو بکر در این مدت بر خطا بود یا علي عليه السلام، به هر صورت کار تمام صحابه صواب نخواهد شد (۱) و طلحه با أبو بکر عتاب کرد که چرا عمر را که فظ غلیظ القلب است والی کردی، و اگر خدای از تو این سؤال کند چه خواهی گفت؟ و عثمان به علي عليه السلام گفت أبو بکر و عمر بهتر از تو بودند، علي فرمود دروغ گفتی من از تو و آن دو بهترم (عبدت الله قبلهما و عبدته بعدهما) و ابن عباس گفت متعه حلال است، جبیر بن مطعم که صحابی بود گفت عمر حرام کرده، ابن

-----  
 (۱) چه خوب گفته شاعر اهل بیت: صحابه گر چه ایشان کالنجومند  
 ولی بعض کواکب نحس و شومند  
 زهر الربیع ۳۴۸ ط بیروت

عباس گفت ای دشمن نفس خود، از این جا گمراه شدید من از رسول خدای تو را  
خبر مدهم تو از عمر حدیث میکنی، وعلی فرمود (لولا ما فعل ابن الخطاب  
في المتعه ما زنى الا شقي).

علی الجملة از این گونه کلمات بین صحابه کثیرة الدوران بود و تخطئة صحابه  
در احکام فقهیه و احکام شرعیة زیاد است شطری وافر در این مقوله را این عالم  
زیدی که تا اینجا کلام او را بر وجه تحصیل [تفصیل ظ] نقل کردیم نقل میکند  
آنگاه مگوید: اگر حدیث (أصحابي كالنجوم) راست بود ما مگوئیم در صحابه  
شراب خور و زنا کار نیز بوده، چون محجن ابن ابي محجن و مغيرة بن شعبه  
وقدامة بن مظعون، و ظالم چون معاوية وعمرو عاص و بسر بن ارطاة و حبيب بن  
مسلمة، و معروف به فسق و الحاد چون ولید بن عقبة و حکم بن ابي العاص و اگر  
اینها مهتدی بودند باید اقتدای به ایشان جایز باشد، بلکه بعض صحابه مرتد  
شدند مثل طلحة بن خویلد و اقتدای به او هم اهتدا است، و این حدیث از موضوعات  
متعصبین بنی امیه است، چون از نصرت ایشان به سیف و سنان عاجز شدند نصرت  
به بنان و بیان را اختیار کردند.

و اما آیات مدح صحابه البته منزلند بر سلامت عاقبت و حسن خاتمت، و شك  
نیست که در صحابه منافقین بودند که حذیفه ایشان را مشناخت، چه شدند بعد  
از رسول خدای و کجا رفتند؟ و عجب است که حشویه در اثبات معاصی انبیا  
مکوشند، و مگویند آدم عصیان کرد، و مگویند یوسف بر زانوی زلیخا نشست،  
(و داود (اوریا را) کشت تا زنش را تزویج کند، و پیغمبر قبل از بعثت ضال و کافر  
بود

و اگر کسی مباحثه کند و مانع شود مگویند قدری معتزلی است یا مخالف رافضی  
و اگر کسی نسبت معصیت به یکی از صحابه بدهد گونه‌ها سرخ و گردنها دراز  
و چشمها تند میکند که این رافضی است و سب صحابه میکند و شتم سلف، و مگوید  
ما در ذکر معاصی انبیا متابعت ظواهر کتاب را کردیم.

با اینکه ما هم در ذکر معاصی صحابه بظواهر کتاب متوانیم استناد کنیم خدای تعالی مفرماید (فان بغت أحديهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيئ الي امر الله) [٩ الحجرات ٤٩] وهم فرموده (لا تجد قوما يوادون من حاد الله...) [٢٢ المجادلة ٥٨] وهم فرموده (وأطيعوا الله وأطيعوا الرسول و اولى الامر منكم) [٩٢]

المائدة ٥] و چون ما را مقاتلت یاغیان ایشان که أصحاب جمل وصفینند ممکن نیست براءت ایشان را - بدل مقاتلت - فریضه مشماریم، این خلاصه کلام این شخص زیدی است.

والحق کلامی متین و متقن و بر قانون مناظره و از روی کمال دیانت و تمام نظر و اطلاع است، و بعد از ملاحظه او حجتی در امساک از سب صحابه از قبیل معاویه و اضراب او نخواهد داشت، اگر چه به حکم انصاف مگوئیم که لعن معاویه محتاج به دلیل نیست، چه هر کس تأمل او و پدر و مادر و فرزند او را بکند بالمجبوریه او را لعن خواهد کرد، وقد أجاد الحكيم السنائي زاد الله أسنائه حيث قال:

داستان پسر هند مگر نشنیدی  
که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید  
پدر او در دندان پیمبر به شکست  
مادر او جگر عم پیمبر بمکید  
او بنا حق حق داماد پیمبر به ستاد  
پسر او سر فرزند پیمبر بیرید  
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد  
لعن الله یزیدا وعلی آل یزید  
تنبيه

اهل سنت از ضیق مجال و غایت اضطرار خواستند برای معاویه اختراع منقبتی کنند به هیچ وجه نتوانستند چنانچه در رساله (صمصام قاطع) از عبد الحق دهلوی در شرح (سفر السعادة) حکایت کرده که در باب فضایل معاویه حدیثی صحیح

ثابت نشده، و گفته اند آنچه ثابت شده است کتابت او است در حضرت رسالت

و کتابت او نیز ثابت نشده کذا فی (جامع الاصول) و غیره، تمام شد کلام عبد الحق.

و حدیث (اللهم اجعله هادیا مهدیا) که روایت کرده اند دائر بر سه طریق است، در دو طریق او محمد بن اسحق بن حرب اللؤلؤی البلخی مذکور است و ابن جوزی در رساله (رد علی المتعصب العنید) گفته (کان کذابا یبغض أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب) و قتیبه او را بذکر سوء یاد مسکرد، و مسگفت شنیدم او در کوفه أمیر المؤمنین را شتم کرد، و خواستند او را بگیرند فرار کرد، و أبو علی صالح بن محمد حافظ گفته که محمد بن اسحاق کذاب وضاع بوده، و أحادیث منکره روایت کرده، و ابن حبان گفته که از ثقات چیزی روایت میکند که نباید حدیث شود.

و در طریق دیگر اسماعیل بن محمد است و ابن جوزی از دارقطنی روایت کرده که اسماعیل کذاب است، علاوه بر اینکه به اعتراف ابن جوزی معقول نیست که محارب أمیر المؤمنین هادی مهدی باشد چنانچه حدیث (حربك حربي) شاهد مقصود است.

بالجمله به جهت عجز از اثبات فضایل معاویه متمسک به کریمه (النبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم) [۶ الاحزاب ۳۳] شده معاویه را خال المؤمنین لقب دادند، و فساد این تخیل ظاهر است، چه مراد از (ام) در آیه کریمه (ام) حقیقی نیست بالضرورة، بلکه چنانچه سید أجل مرتضی سلام الله علیه در شرح (قصیده مذهب حمیری) و فخر رازی - خذله الله - در تفسیر کبیر تصریح کرده اند یا مراد حرمت آنها است بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه تزویج

امهات محرم است یا وجوب احترام آنها است ما دام که بر جاده مستقیمه شریعت سلوک نمایند، چنانچه حال امهات نیز چنین است (وان جاهداک علی أن تشرک بالله فلا تطعهما) [۸ العنکبوت ۲۹] و بنابر این مؤدای این کریمه تنزیل و تشبیه

خواهد بود یا بر سبیل استعاره که علی التحقیق حقیقت ادعائیه است و مجاز در امر عقلی یا بر سبیل تشبیه بلیغ از قبیل زید اُسد بنابر مذهب مشهور، اگر چه او هم علی التحقیق راجع به اول است، و جوهری گوهر شناس، ممیز بین اقسام تعبیرات و انحاء محاورات، البته به ادنی التفات اذعان به مدعای ما خواهد کرد.

و بر هر تقدیر لوازم و احکام (أم) بر او مترتب نخواهد شد لهذا دخترهای ایشان خواهر مسلمانان نخواهند شد مادر ایشان جده و خواهر ایشان خاله نیست، و هیچ يك به اتفاق مسلمین حرام نیستند بر سایر اهل اسلام با این حال چگونه میشود که برادر ایشان دائی مؤمنین باشد، اگر چنین بود بایستی چنانچه سید اشاره فرموده هند را جده المؤمنین بگویند، و ابو سفیان را جد المؤمنین یا به عموم منزلت جمیع احکام را باید مترتب کرد یا از همه قطع نظر باید نمود، فارق در میانه چیست که مایه تفکیک و موجب این اعتبار رکیک باشد؟ از همه گذشته میخواهیم بدانیم که عایشه افضل بود یا ام حبیبه لا علاج اول را خواهند اختیار کرد، در این صورت خواهیم گفت چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نخواندند، مگر اینکه بگویند محمد موافقت علی کرد و او در حق وی شهادت داد که کان (لله عبدا صالحا وولدا ناصحا) از رتبه اعتبار افتاد، بلکه وی را معاویه بن خدیج به امر عمرو عاص در فتح مصر بکشت و جسد او را در پوست الاغی گذاشت و به سوخت، چنانچه در (ادب المحاضرة سیوطی) و غیر او از کتب تواریخ عامه و خاصه مذکور است، و اینک در مصر قبر او که مدفن بقیه اعضاء آن ولی صالح یا موضع قتل او است مهجور است،

و شیعیان تقیه زیارت میکنند، اگر چه این بی بضاعت بتوفیق الهی مکرر به زیارت او موفق شدم، و عادت سنیان چنین است که چون به قبر او میرسند پشت بجانب قبر او میکنند و فاتحه برای پدر او میخوانند، و مثلی در عوام عجم معروف است که

مگویند خیر در خانه صاحبش را مداند.  
بالجملة بر فرض تسلیم خوالت این نسبت عارضی چه ثمر خواهد داشت با خیانت  
ذاتی، حکیم سنائی خوالت کرده یا به غفلت از تحقیق متقدم مگوید و خوب  
مگوید:

پسر هند اگر چه خال من است  
دوستی ویم بکاری نیست  
ورنوشت او خطی زبهر رسول  
به خطش نیز افتخاری نیست  
در مقامی که شیر مردانند  
به خط و خال اعتباری نیست

و این بی بضاعت خلاصه دو شعر آخر او را بضمیمه تحقیق متقدم با رعایت  
جناس تام و لزوم مالا یلزم بمناسبتی در سفری که به شام رفته بودم در راه حج در  
دمشق

نظم کرده ام و گفته ام:  
قیل لی فیم لا تعد ابن هند  
لك خالا فقلت لیس بخال  
واذن هند جدة وابو سف  
یان جد وذاك اکذب خال  
ولئن خط للرسول کتابا  
فهو خط عن السعادة خال  
واذا عدت الفحول المزایا  
لم تکن عبرة بخط وخال (۱)  
(ویزید بن معاویه)

ج - و لعن کن یزید پسر معاویه را.

ش - یزید بن معاویه حالات و مقامات پدر وجد و جدده او را چندان که فراخور  
حال این مختصر بود شنیدی، مادر او میسون دختر بجدل کلبی است در (بحار) از  
(الزام النواصب) و غیر او آورده که میسون غلام پدر خود را بر نفس خود متمکن

-----  
(۱) دیوان المؤلف ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

ساخت، و به خویشتن راه داد، و به یزید ملعون بارور شد (۱) و نسابه کلبی اشاره به این نسب کرده مگوید:  
فان یکن الزمان اتی علینا  
بقتل التریک و الموت الوحی  
فقد قتل الدعی و عبد کلب  
بارض الطف اولاد النبی

و مراد وی از دعی ابن زیاد است، و از عبد کلب یزید، و مؤید اینست اخباری که در (کامل الزیارة) به دو سند از کلیب بن معاویه و از اسماعیل بن کثیر و از عبد الخالق و از داود بن فرقد و از عبد الله بن مسکان نقل کرده که جمیعا از حضرت

صادق روایت کرده اند که فرمود (قاتل الحسین بن علی ولد زنا) (۲).  
و این خبر بر اصول شیعه اگر متواتر نباشد مقطوع الصدور است، چه بعض طرق او صحیح، و بعض دیگر مشتمل بر اصحاب اجماع مثل زرارة و محمد بن ابی عمیر است، و از این جمله پنج روایتند که پنج نفر از اصحاب صادق علیه السلام نقل کرده اند (۳)

و قاتل حسین عنوانی است که شامل شمر و ابن سعد و ابن زیاد و یزید لعنهم الله میشود، و ما حرام زاده گی همه را اشارت کردیم (۴) دیگر به تکرار نمی پردازیم.

بالجملة در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت و چهارم هجری بوده، و مشهور موافق تاریخ (کامل) و (تاریخ الخلفاء) و (مختصر ابو الفداء) و (تتمة ابن الوردی) و غیر ذلك آنست که در شب چهاردهم ربیع الاول به درکات دوزخ

(۱) بحار الانوار ۴۴؟ ۳۰۹، عوالم العلوم ۶۰۱.

(۲) کامل الزیارة ۷۸، بحار الانوار ۴۴ / ۳۰۳ عوالم العلوم الامام الحسین ۶۰۰.

(۳ و ۴) در ذیل هر یک از شمر و ابن سعد... لعن الله عمر بن سعد ج ۱ / ۳۷۰ و ذیل لعن الله شمرا ج ۱ / ۳۷۵.

شتافته، و بعضی هفدهم گفته‌اند، و در تاریخ عمر او خلاف است که سی و پنج یا شش یا هشت است، و تولد او را سیوطی در سال بیست و پنجم و اگر نه بیست و ششم هجری نوشته، و این مطابق سی و هشت سالگی آن مخذول است.

اولاد او موافق آنچه در معارف است: معاویه، و خالد، و عبد الله اکبر، و ابو سفیان، و عبد الله اصغر، و عمر، و عاتکه، و عبد الرحمن، و عبد الله اصغر الاصغر و عثمان، و عتبه اعور، و یزید، و محمد، و ابوبکر، و ام مزید، و ام عبد الرحمن و رمله بودند، و یزید علیه اللعنه در ایام عمر خود از لعب به قرود و فهود و شرب عقار و انواع قمار و هتك حرمت اسلام از قتل ذریه طاهره، و کشف ستر نساء مهاجر و انصار، و توهین حرم شریف نبوی، و سفك دماء اهل مدینه، و استرقاق احرار کبار تابعین، و هدم بیت، و احراق ثوب کعبه معظمه، و جز این ها آنچه کرد جای بسط بیان نیست، و هر يك در محل خود در غایت اشتها و انتشار است، و اول کسی است که تشییع و تشهیر فنون فسق کرد و اعلان شرب خمر و سماع اغانی نمود.

ابن جوزی در رساله تجویز لعن یزید مگوید وفدی از مدینه به شام رفتند و چون باز گشتند اظهار شتم او کردند، و گفتند: (قدمنا من عند رجل لیس له دین یشرب الخمر، و یعرف بالطنابیر، و یلعب بالکلاب). و از عبد الله پسر حنظله غسیل الملائکه نقل کرده که در حق یزید مگوید: (ان رجلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة، و الله لو لم یکن معی احد من الناس لابلیت لله فیه بلاء حسنا). از اینجا شطری از فضائل این خلیفه و امام سنیان معلوم شد که شرب خمر و ترک صلوة و لعب کلاب و محاوله طنبور و نای و ووطی مادران و خواهران و دختران



باشد لعنه الله ولعن اشياعه.  
و در (مروج الذهب) است مکرر بعد از قتل سید الشهداء بر بساط شراب بنشست  
و مغنیان احضار کرد و ابن زیاد را به جانب دست راست خود بنشانند، و روی به  
ساقی نمود و این شعر مشئوم قرائت کرد:  
اسقنی شربة تروی مشاشی  
ثم صل فاسق مثلها ابن زیاد  
صاحب السر والامانة عندی  
ولتسدید مغنمی و جهادی  
و در (کامل التواریخ) مذکور است که یزید در ایام معاویه به عزیمت حج  
وارد مدینه شد و بر سفره شراب نشست، حسین علیه السلام و ابن عباس خواستند که  
به روی  
داخل شوند، بعضی گفتند ابن عباس بوی شراب را مشناسد وی را اذن نداد  
و حسین علیه السلام وارد شد بوی طیبی که استعمال مکرر با شراب منتشر شد، امام  
فرمود این چه بوئی است؟ یزید گفت عطری است که در شام مسازند، آنگاه  
قدحی شراب طلبید و خورد، باز قدحی دیگر طلب کرد فقال: (اسق ابا عبد الله  
فقال له الحسين: عليك شرابك ايها المرء لاعين عليك (۱) منی، فقال یزید لعنه  
الله:  
الا يا صاح للعجب دعوتك ذا و لم تجب  
الى القينات والشهوات والصبهاء والطرب  
وباطية مكللة عليها سادة العرب  
وفيهن التي تبلت فؤادك ثم لم تتب  
فنهض الحسين فقال بل فؤادك يا بن معاوية.  
از این قصه سخت روئی و بی شرمی و سوء فطرت و فرط دنائت آن پلید  
هویدا شود.

(۱) لا يخفى ما في هذا الخبر من قوله لاعين عليك... وانه من الاكاذيب  
و لكن نقله من باب الالزام للنواصب والتفكيك في الحجة في الاصول وفي  
الاقارير في الفقه غير عزيز ولما فيه من الاستهجان اغمضنا عن ترجمته (منه ره).

وهم در (مروج الذهب) گوید که یزید را بوزینه‌ای بود که او را ابو قیس نام گذاشته در مجلس منادمه خود حاضر مکرد و متکائی برای او در محفل خود طرح منمود

و گاه گاه او را بر گورخری که رام و آرام کرده بود و ریاضت شده برای این کار بود

سوار منمود و بر او زین و لگام می بست و در حلبه سبق مسابقت خیول منمود،  
يك روز

چنان افتاد که گورخر ابو قیس سبقت گرفت و قصب السبق بر بود، وهم چنان سواره و نیزه بدست گرفته به حجره یزید داخل شد و ابو قیس را در این حال قبائی از دیبای سرخ و زرد در بر بود قلنسوه ای از حریر ملون رنگارنگ بر سر داشت و گورخر را زینی از حریر احمر منقوش و ملمع به الوان کرده بودند آن روز يك تن از شعرای شام اشاره به این قصه کرد و گفت:

تمسك ابا قیس بفضل عنانها

فلیس علیها ان سقطت ضمان

الا من رأى القرد الذی سبقت به

جیاد امیر المؤمنین اتان

الحق این مؤمنین که خون فرزند پیغمبر بریزند، و با دختران صحابه او در یوم حره در آویزند و اسب در حرم او به بندند و مدینه را چنان خالی گذارند که بر منبر

پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم - العیاذ بالله - سگان بول نمایند امیری چنین را محتاجند که گاه با یوز

به شکار رود و گاه با بوزینه مسابقت نماید، و گاه حلیف مقامر و خمور و گاه رفیق نای و طنبور باشد،

بالجملة سیوطی در (تاریخ الخلفاء) از (مسند ابو یعلی) روایت میکند که ابو عبیده جراح از رسول خدای نقل کرده (لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی یکون اول من ثلمه رجل من بنی امیه یقال له یزید (۱)).

(۱) تاریخ الخلفاء و تطهیر اللسان لابن حجر ص ۶۴ ط القاهرة، الصواعق المحرقة ص ۲۲۱.

و از (مسند رویانی) روایت میکند که ابو الدرداء گفت سمعت النبي يقول اول من يبدل سنتي رجل من بني امية يقال له يزيد (۲).  
و اخبار لعن يزيد را بالخصوص در شرح فقره سابقه شنیدی و ادله جواز لعن او را در کلام آن شخص زیدی مشروحا دیدی (۱) و سزاوار چنان منمود که در امت

پیغمبر خلافی واقع نشود در اینکه اگر کسی جگر گوشه او را بکشد و عیال او را اسیر کند و به اطراف و نواحی چون اسیران کفار بی رعایت احترام بگرداند، و آنچه شایسته هیچ مسلمی نیست در حق ایشان بکند، البته چنین کس سزاوار لعن است با وجود این:

غزالی - که لاف متابعت شریعت پیغمبر مزند بلکه دعوی وصول و شهود دارد خود را سر چشمه علم و عمل و و اصل به اقصی مراتب منی و اهل مداند - از خدای و رسولش شرم نکرده منع اکید و تحریم شدید از لعن يزيد کرده گروهی بعد از او از نواصب که این کینه دیرینه در خزینه سینه داشتند و جرأت اظهار نمکردند و از سر پوشیده بر زبان آورده اظهار تخلف از عترت نموده تحریم لعن يزيد مینمایند، چنانچه در مدت اقامت سامرا از جماعتی از قضاة و متعصبین این طایفه دیده و شنیده شده، اکنون صواب آنست که به جهت رسوائی این پیر ضال که عمده اهل جهل و ضلال است کلام او را نقل کنیم و به جواب شبهه او، و از ثواب لعن او که سر حلقه اتباع يزيد است عموم اهل ایمان را بهره‌ور سازیم: فنقول: قال ابن خلکان في ترجمة علي بن محمد الطبري المشهور به الكيائ الهراسی بعد نقل کلام له في المنع عن لعن يزيد سنشیر الیه، وقد افتی الامام ابو حامد الغزالی في مثل هذه المسألة به خلاف ذلك، فانه سئل عن صرح بلعن

(۱) الصواعق المحرقة ۲۲۱.

(۲) ذیل و معاویة بن ابی سفیان ج ۲ ص ۲۰۷.

يزيد هل يحكم بفسقه ام لا؟ وهل يكون ذلك مرخصا له فيه؟ وهل كان يزيد قتل الحسين ام كان قصده الدفع؟ وهل يسوغ الترحم عليه ام السكوت عنه افضل؟ تنعم بازالة الاشتباه منا.

فاجاب لا يجوز لعن المسلم أصلا، ومن لعن المسلم فهو الملعون، وقد قال رسول الله المسلم ليس بلعان، وكيف يجوز لعن المسلم ولا يجوز لعن البهائم وقد ورد النهي عن ذلك، وحرمة المسلم أعظم من حرمة الكعبة بنص النبي ويزيد صح اسلامه، وما صح قتله الحسين ولا أمره به ولا رضاه بذلك، ومهما لم يصح منه لا يجوز أن يظن ذلك به، فان اسائة الظن بالمسلم أيضا حرام، وقد قال الله تعالى (اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم) [ ١٢ الحجرات ٤٩ ] وقال النبي ان الله حرم من المسلم ماله ودمه وعرضه وان يظن به ظن السوء. ومن زعم أن يزيد أمر بقتل الحسين أو رضي به فينبغي أن يعلم أن به غاية الحماسة فان من قتل من الاكابر والوزراء والسلاطين في عصره لو أراد أن يعلم حقيقة من قتله، ومن الذي أمر بقتله، ومن الذي رضي به، ومن الذي كرهه لم يقدر على ذلك وان كان قد قتل في جواره وزمانه وهو يشاهده فكيف لو كان في [مكان ظ]

بعيد وزمن قديم قد انقضى، فكيف يعلم ذلك فيما انقضى قريب من أربعمائة سنة في مكان بعيد، وقد تطرق التعصب في الواقعة فكثرت فيها الاحاديث من الجوانب فهذا أمر لا يعرف حقيقته أصلا، واذا لم يعرف وجب احسان الظن بكل مسلم. وعلى هذا فلو ثبت على مسلم أنه قتل مسلما فذهب أهل الحق انه ليس بكافر والقتل ليس بكفر بل هو معصية، واذا مات القاتل فربما مات بعد التوبة والكافر لو تاب من كفره لم تجز لعنه فكيف من تاب عن قتل، وبم يعرف أن قاتل الحسين مات قبل التوبة، وهو الذي يقبل التوبة عن عباده، فاذن لا يجوز لعن أحد ممن مات من المسلمين، ومن لعنه كان فاسقا عاصيا لله تعالى، ولو جاز لعنه فسكت

لم يكن عاصيا بالاجماع، بل لو لم يلعن الابليس طول عمره لا يقال له في القيامة  
لم لم تلعن ابليس، ويقال للاعن لم لعنت، ومن أين عرفت انه مطرود ملعون  
والملعون هو البعيد من الله، وذلك غيب لا يعرف الا فيمن مات كافرا فان ذلك  
علم بالشرع.

وأما الترحم عليه فهو جازم مستحب بل هو داخل في قولنا في كل صلوة اللهم  
اغفر للمؤمنين والمؤمنات فانه كان مؤمنا والله أعلم، كتبه الغزالي، انتهى كلام  
(الوفيات).

وقريب باين معانى وألفاظ را در كتاب (آفات اللسان) از مجلد ثالث (احياء  
العلوم) ذكر کرده ولي تجويز لعن عنوان قاتل را کرده اگر مقيد بكنند و بگویند  
(اللهم العنه ان مات قبل التوبة).

و خلاصه این خرافات که حاصل نشأة بنگ و نتیجه شرب حشیش است آنست  
که در جواب سائل از جواز لعن یزید و از صحت قتل سید الشهداء بدست او  
و از جواز ترحم بر او منویسد لعن مسلمانان جازم نیست، و یزید مسلمان است  
و نسبت قتل یا امر یا رضای بقتل حسین به او کردن سوء ظن به مسلمین است  
و به حکم کتاب و سنت حرام و هر کس گمان صحت این نسبت کند در غایت  
رعونت (۱)

است چه اگر سلطانی یا وزیری یا امیری در این زمان کسی را بکشد پی بردن  
به حقیقت آن که قاتل یا امر یا رضی که بود اگر چه آن سلطان مثلا نزدیک  
او باشد و مشاهده او نماید مقدور نیست، فکیف به اینکه زمان بعید و مکان شاسع  
(۲)

باشد، و قریب چهار صد سال گذشته باشد که این امری است که حقیقت او هرگز  
معلوم نخواهد شد، و با عدم علم باید حسن ظن به أهل اسلام داشت.

---

(۱) الرعونة: الحمق.

(۲) شاسع: دور.

و بر فرض که بر مسلمی قتل مسلمی ثابت شود نزد اشاعره موجب کفر نیست و تواند بود که قاتل بعد از توبه بمیرد، و لعن کافر بعد از توبه جایز نیست فکیف بقاتل، و چگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده پس لعن هیچ مسلمان جایز نیست، و هر که لعن کند او را فاسق و معصیت کار خواهد بود، و اگر لعن او هم جایز بود و سکوت مسکرد از شما عاصیان محسوب نمشد، و اگر در تمادی آیام حیوة، لعن ابلیس نکند مسئولیت نخواهد داشت، و اگر لعن کند سؤال دارد، چه ملعون بعید از رحمت الهی است و از کجا معلوم میشود که او دور است، و اخبار به او تخرص به اخبار به غیب است مگر در حق کسی که به کفر مرده باشد.

و اما ترحم بر یزید جایز است بلکه مستحب است، بلکه داخل در عموم اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات است که در هر نماز میخوانیم و یزید مؤمن بوده این است ما حصل این تحقیق غزالی که به استمداد از باطن یزید بن معاویة در عالم مکاشفه شیطان به حکم (ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم) بر قلب ظلمانی او القا کرده است.

و حقا که بر مسلم موالی اهل بیت بسیار گران می آید که کسی دعوی ایمان یزید کند که فرزندان پیغمبر را بکشت و زنان و دختران ایشان را بر شترهای برهنه از شهر به شهر و صحرا به صحراء، ماننده اسیران ترك و کابل شهره آفاق و انگشت نمای حجاز و عراق کرد، و سر پسر پیغمبر را در ملاء عام گاهی بر در خانه آویخت و گاهی بر طشت نهاد و شراب خورد و فضله شراب را کنار او ریخت و اظهار مسرت

کرد و شادمانی نمود، و لب و دندان او را از در استهزاء و تخفیف با چوب خیزران بکوفت که أعظم مصائب است نزد انسان غیور، یا للعجب چنین کسی مؤمن است و دعاء برای او مستحب است، لمؤلفه:

قل لمن لا يحز لعن يزيد  
أنت ان فاتنا يزيد يزيد  
زادك الله لعنة وعذابا

وله الله ضعف ذاك يزيد (۱)

در جواب هفوات غزالی جزئیات کلام او را بر نحو اجمال تعرض مسکنیم  
اگر چه این کلام از غایت ضعف ورکاکت و توغل در فساد و سخافت قابل رد  
و ایراد نیست، بلکه برای هیچ مسلمانی بلکه کافری با التفات به اصول و قواعد  
اسلام شبهه‌ای از این کفریات و اباطیل پیدا نخواهد شد، ولی ما برای تنصیص  
بر اینکه این سخنان از محض عصبیت و عناد و صرف زندقه والحاد صادر شده  
متعرض ابطال فقرات او يك يك مشویم:

اما اینکه گفته لعن مسلمانان جایز نیست، جوابش اینست که اگر مراد لعن  
مسلمان به عنوان اسلام باشد البته جایز نیست بلکه کفر است، و اگر مراد لعن  
مسلمان است بی سببی و باعثنی البته جایز نیست و فسق است، و اگر مراد لعن  
مسلمان است مطلقا اگر چه بعنوان دیگر باشد مثل ظلم و فسق و شرب خمر و قتل  
نفس و امثال اینها، این مخالف نصوص کتاب و سنت است، بلکه منافی ضرورت  
دین اسلام است چه لعن بر عناوین مذکوره در قرآن (۲) و حدیث متواتر بیش از  
حد احصا است.

و استشهاد بان المسلم ليس بلعان، يظهر جوابه مما حكى ابن الجوزى عن  
خط القاضي أبي الحسين محمد بن القاضي أبي يعلى وتصنيفه، فانه صنف كتابا في  
بيان من يستحق اللعن و ذكر فيهم يزيد، وقال الممتنع من ذلك اما أن يكون غير  
عالم بجواز ذلك أو منافقا يريد أن يوهم بذلك، وربما استفز الجاهل بقوله: المؤمن  
لا يكون لعانا، وهو محمول على من لا يستحق اللعن.

(۱) دیوان المؤلف ص ۲۸۰.

(۲) حدود صد واندی است.

اما اینکه گفته یزید مسلمان است، اول کلام است چه اقوال و افعال او هر دو دلیل کفر او است، با اینکه سببی برای انتقال او به اسلام نیست، چه پدر و جد او را به تفصیل شنیدی که بکفر زیستند، و از جمله مسلمین نیستند، و دیگر کی و از کجا اسلام در خانواده ایشان آمده تا محکوم به اسلام شوند.

اما دلالت اقوال او ظاهر است مثل این شعر معروف که در صفت خمر گفته:

شمیسة کرم برجها قعر دنها

ومشرقها الساقی ومغربها فمی

فان حرمت یوما علی دین أحمد

فخذها علی دین المسیح بن مریم

و مثل این شعر که متضمن انکار معاد است و کیاء هراسی از او نقل کرده:

أقول لصحب ضمت الکاس شملهم

وداعی صبايات الهوی یترنم

خذوا بنصیب من نعیم ولذة

فکل وان طال المدی یتصرم

و مثل این شعر که جماعتی از مؤرخین گفته‌اند بعد از ورود اهل بیت به مجلس

از گفته ابن الزبیری تمثیل کرده گفته:

لیت أشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

و اول ابیات اینست:

لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء ولا وحي نزل

لست من خندف ان لم انتقم

من بني أحمد ما كان فعل

لیت أشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لا تشل

قال ابن الجوزي الحنبلي في رسالته الموسومة ب (الرد على المتعصب

العنيد المانع من لعن یزید) أنبأنا علي بن عبد الله بن الزاغولي، قال أخبرنا أبو

جعفر بن المسلمة عن أبي عبد الله المرزباني، قال أخبرنا محمد بن أحمد الكاتب،

قال أخبرنا عبد الله بن أبي سعد الوراق، قال حدثنا محمد بن يحيى الاحمری،





قال أنبأنا ليث عن مجاهد قال جرى برأس الحسين بن علي فوضع بين يدي يزيد بن معاوية فتمثل بهذين البيتين:

ليت أشياخي ببدر شهدوا

جزع الخزر ج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحا

ثم قالوا لي بغيب لا تشل

قال مجاهد: نافق فيها ثم والله ما بقى في عسكره الا تركه أي عابه ولامه،

قلت هذه الابيات لابن الزبيري ثم نقل شيئا منها وقال وذلك ان المسلمين قتلوا

يوم بدر منهم خلقا فقتلوهم يوم احد خلقا فاستشهد به يزيد وكأنه غير بعضها،

ويكفي استشهاده بها خزيا انتهى.

وسبط او در (تذكرة) هر چهار شعر را نسبت به يزيد و دو شعر اول را که

(لعبت هاشم) تا آخر باشد از شعبي روايت کرده که نسبت به يزيد داده، قدس الله

روح الرضى حيث قال وأجاد ما شاء:

طلبت تراث الجاهلية عندها

وشفت قديم الغل من احقارها

زعمت بان الدين سوغ قتلها

أو ليس هذا الدين من أجدادها

بالجملة و در (مروج الذهب) نقل میکند که اين بيت به عبد الله بن زبير

نوشت:

ادعوا الهك في السماء فاني

ادعوا عليك رجال عك واشعرا

كيف النجاة ابا خبيب منهم

فاقبل لنفسك قبل آتى العسكرا

و از ديوان او منقول است، وسبط ابن جوزی شهادت به او داده، و در کتب

مقاتل معروف است که بعد از ورود أهل بيت به شام و اشراف بر محله جيرون که

مجاز در جامع اموی است اين دو بيت که از کفر ديرين و نفاق پيشين خبر مدهد

انشاد کرد:

لما بدت تلك الحمول وأشرق

تلك الشموس على ربي جيحون

نعب الغراب فقلت نح أو لا تنح  
فلقد قضيت من النبي ديوني  
قال في (التذكرة) قال الزهري لما جاءت الرؤوس كان يزيد في منظره على  
جيرون فأنشد لنفسه: لما بدت... الى آخره.  
هم سبط ابن جوزي از ابن عقيل روايت کرده که از جمله ادله کفر وزندقه  
يزيد اين أشعار است که از خبث ضمير و سوء اعتقاد وی خبر مدهد:

اعليه هاتي وأعلني وترنمي  
بذلك اني لا احب السناجيا  
حديث ابي سفيان قد ما سما بها  
الى احد حتى أقام البواكيا  
الاهات سقيني على ذاك قهوة  
تخيرها العنسي كرما شاميا  
اذا ما نظرنا في امور قديمة  
وجدنا حلالا شربها متواليا  
وان مت يا ام الاحيمر فانكحي  
ولا تأملي بعد الفراق تلاقيا  
فان الذي حدثت عن يوم بعثنا  
أحاديث طسم يجعل القلب ساهيا  
ولا بد لي من ان أزور محمدا  
بمشمولة صفراء تردي عظاميا  
قال القزغلي ومنها:  
ولو لم يمس الارض فاضل بردها  
لما كان فيها مسحة للتيمم  
ومنها - لما بدت تلك الحمل... وقد ذكرناها.  
ومنها قوله:

معشر الندمان قوموا  
واسمعوا صوت الاغاني  
واشربوا كاس مدام  
واتركوا ذكر المعاني  
شغلتنني نغمة العيدان  
عن صوت الاذان  
وتعوضت عن الحور  
عجوزا في الدنان

الی غیر ذلک مما نقلته من دیوانه انتهى.   
 واما از أفعال او کفایت میکند قتل سید الشهداء علیه السلام که ریحانه پیغمبر و سید

شباب أهل جنت و محبوب حبيب خدا است، و البته قتل آن جناب هتك احترام پیغمبر است، علمای سنت و جماعت چنانچه در (صواعق) است فتوی داده اند که القای مصحف در قاذورات چون راجع به هتك حرمت شرع است کفر است سبحان الله چگونه قتل جگر گوشه رسول و بضعه طاهره بتول هتك حرمت شرع نبوی نیست، و موجب کفر نباشد، و لله در منصور النمیری وهو شاعر هرون چهارا، و مادح امیر المؤمنین سرا بل کان یکنی بهارون عن امیر المؤمنین لقول النبي فيه (أنت مني بمنزلة هرون من موسى) كما ذكره السيد في (الغرر والدرر) قال:

لا شك عندي في كفر قاتله  
لكنني قد أشك في الخاذل  
يقتل ذرية النبي

ویرجون جنان الخلود للقاتل

علاوه بر آن استخفافاتی که به عترت طاهره - بعد از قتل، از نهب و اسر و جلب بدیاریس معهن من حماتهن حمی ولا من ولاتهن ولي يتصفح وجوههن القرب والبعید والشریف والوضیع - کرد که البته با رعایت حدود اول مرتبه اسلام مناسب نیست.

ابن جوزی در رساله (رد بر متعصب عنید) مگوید: ليس العجب من فعل عمر بن سعد وعبید الله بن زیاد، وانما العجب من خذلان یزید وضربه بالقضیب علی ثنية الحسين واغارتة علی المدينة، أفيجوز أن يفعل هذا بالخوارج أو ليس في الشرع انهم يدفنون، أما قوله: لي أن أسبيهم فامر لا يقنع لفاعله ومعتقده باللعة ولو أنه احترام الرأس حين وصوله وصلی عليه ولم يتركه في طست ولم يضربه بقضيب ما الذي كان يضره وقد حصل مقصوده من القتل، ولكن أحقاد جاهلية ودليلها ما تقدم من انشاده: ليت أشياخي بيدر شهدوا... و همچنین دلیل کفر او است واقعه حره وانتهاك حرمت رسول در او چنانچه

اجمالاً اشاره کردیم، وفي الجملة بیانش آنست که عبد الحق دهلوی که از اکابر متأخرین و سنیان هندوستان است در کتاب (جذب القلوب الی دیار المحبوب) که در تاریخ مدینه وضع کرده گفته قرطبی مگوید سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعض احادیث واقع شده همین واقعه حره است که در زمانی که این بلده مطهره در رونق و عمارت به مرتبه حسن و کمال رسیده و بوجود بقایای اصحاب و مهاجرین و انصار و علمای عالی مقدار از تابعین و اخیار مملو و مشحون بود، حوادث وقتی بر سیل تواتر و توالی رو بدان آورد اهل مدینه از مخافت این آفات اختیار رحلت کرده از آن موضع که محل رحمت و موضع برکات است بیرون آمدند، و یزید بن معاویه مسلم بن عقبه مزی را با لشگری عظیم از شام به قتل اهل مدینه فرستاد تا ایشان را در غایت شناخت و قباحت به قتل رسانید، مدت سه روز هتك حرمت حرم نبوی نموده و اباحت دادند، و از این جهت این واقعه حره نام آمده.

وقوع این واقعه در حره واقم که بر مسافت يك ميل از مسجد سرور انبیاء است و يك هزار و هفت صد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علمای اخیار بقتل رساندند

و از عموم ناس - و رای نساء و اطفال - ده هزار کس را کشتند، و هفت صد تن حاملان قرآن مجید و نود و هفت از اقوام قریش در تحت تیغ ظلم آوردند و فسق و فساد و زنان را مباح ساختند تا به حدی که آورده اند هزار زن بعد از این واقعه اولاد زنا

زائیدند، و اسبان در مسجد پیغمبر جولان دادند، و در روضه شریفه - که نام موضعی است در میان قبر و منبر شریف، و حدیث شریف ورود یافته که روضه‌ای است از ریاض جنت - اسبان روث و بول کردند، و مردم را بر بیعت یزید بر عهد عبودیت بلکه اگر خواهند بفروشد و خواهند آزاد کنند و خواه به طاعت خدا و خواه به معصیت جبر و اکراه کردند.

و چون یزید بن عبد الله بن رفاعه ذکر بیعت بر حکم قرآن و سنت بر زبان آورد در حال گردنش را زدند، این بنده گوید این عمل نتیجه ابای عبد الرحمن ابن عوف از بیعت امیر المؤمنین علیه السلام از روز شوری آنگاه که دست فراز کرد که بیعت کند بر کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین و علی علیه السلام موافقت نکرد

بلکه فرمود بر کتاب خدا و سنت رسول، عبد الرحمن از بیعت آن جناب ابا کرد و با عثمان بیعت نمود در حقیقت وزر کار یزید بر گردن عبد الرحمن است، چنانچه عاقل متأمل بی غرض میابد.

بعد از این عبد الحق گفته هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه در آن زمان مطلق از مردم خالی ماند و ثمرات و فواکه او نصیب و حوش و بهائم شد، و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرامگاه ساخت و مصداق آنچه مخبر صادق بدان خبر داده بود به ظهور آمد تمام شد کلام (جذب القلوب) (۱). دیگر با این قدر هتک و استخفاف از حرم پیغمبر اگر کسی در کفر یزید شک

(۱) ویناسب للمقام نقل کلام السعد التفتازانی وابن حجر:

قال السعد: والحق ان رضاء یزید بقتل الحسین واهانته أهل البيت مما تواتر معناه وان كانت تفاصيله آحادا فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه، فلعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه وفي (المسائرة): واختلف في كفر یزید فقیل: نعم و قیل لا و قیل بالتوقف، وقد أجاز لعنه أحمد بن حنبل والقاضي أبو يعلى، وحرمة الغزالي وابن عربي.

وقال ابن حجر: وصح أيضا انه صلى الله عليه (وآله) وسلم رأى ثلاثين منهم ينزون على منبره نزو القردة فغاضه ذلك وما ضحك بعده الى أن توفاه الله سبحانه وتعالى ولعله هؤلاء ويزيد بن معاوية فانه من أفتحهم وأفسقهم، بل قال جماعة من الائمة بكفرهم - راجع تطهير اللسان وتذييله ص ۵۳ ط القاهرة.

کند البته خودش کافر است فلعنة الله عليه وعلى من نصره أو مال اليه. وقریب به این معانی را ابن جوزی در رساله (رد علی المتعصب) از مدائنی صاحب تاریخ نقل کرده و او را توثیق نموده، و ابن حجر نیز نقل این وقایع به تفصیل کرده، و گفته و اخیفت أهل المدينة أياما فلم يمكن أحدا دخول مسجدها حتى دخلته الكلاب والذئاب وبالت علی منبره صلی الله علیه وآله وسلم تصدیقا لما اخبر انتهى موضع الحاجة.

سبب دیگر هتك كعبه است چنانچه ابن جوزی مگوید در (مقاتلة ابن الزبير) وقذفت الكعبة بالمحانيق يوم السبت ثالث ربيع الاول وأخذ رجل قباء (كذا) من رأس رمح فطارت به الريح واحترق البيت. و شرح این دو قصه در تواریخ معتمده أهل سنت مثل (كامل ابن اثير) و (تاریخ أبو الفداء) و (تاریخ ابن وردی) و غیر اینها موجود است، و غرض از این کتاب تاریخ نویسی و واقعه نگاری نبوده، بلکه محض اشاره و اتمام حجت نقل مختصری از وقایع - گاه گاهی بالمناسبه - میشود، والله الموفق. و جماعتی از اهل سنت و جماعت با ما در دعوی کفر یزید موافقت کرده اند چنانچه ابن حجر در (صواعق) گفته است أهل سنت اختلاف کرده اند در کفر یزید، طایفه ای وی را کافر دانسته اند به جهت کلام سبط ابن جوزی و جز او که گفته

اند مشهور آنست که چون سر مبارك را آوردند أهل شام را فراهم کرد و با خیزران همی زد و این ابیات بخواند: لیت أشیاخی... الی آخر (۱) آنگاه کلام ابن جوزی را بتوسط کتاب (تذکره) سبط ابن جوزی نقل کرده که ما از عین کتاب او نقل کردیم، و ظاهر عبارت مذکوره اینست که مذهب مجاهد هم چنین بوده است، و از امام معتمد ایشان أحمد نیز نقل شده.

-----  
(۱) الصواعق المحرقة ص ۲۲۰ ط القاهرة.



و از ملا علی قاری در (شرح فقه اکبر) حکایت شده که در جواب سؤال کفر یزید موافقت کرده ولی به یکی از وجوه سابقه متمسک شده قال: قیل نعم لما روی عنه ما يدل علی کفره من تحلیل الخمر وتفوهه عند قتل الحسین وأصحابه انی جازیتهم ما فعلوا بأشیاخ قریش وصنادیدهم و أمثال ذلك، ولعله وجه ما قال الامام أحمد بكفره لما ثبت عنده نقل تقريره لا لما وقع منه من الاجتراء علی الذرية الطاهرة كالامر بقتل الحسین علیه السلام انتهى كلامه.

و کلام تفتازانی عما قریب انشاء الله ذکر خواهد شد، و چه خوب مگوید عماره فقیه یمنی شاعر مشهور در تعریض به این کلام یزید و حالت بنی امیه، و لله دره و علی الله بره:

غصبت امیة ارث آل محمد

سفها و شنت غارة الشنان

وغدت تخالف في الخلافة أهلها

وتقابل البرهان بالبهتان

لم تقتنع حکامهم بر کوعهم

ظهر النفاق وغارب العدوان

وقعودهم في رتبة نبوية

لم بينها لهم أبو سفیان

حتى أضافوا بعد ذلك انهم

أخذوا بثار الكفر في الايمان

فأتى زياد في القبيح زيادة

ترکت یزید یزید في النقصان

و بالجمله این مذهب از بدع روافض نیست، وان زعمه الغزالی - خذله الله ان مات علی کفره وزندقته والحاده وتعصبه وجحوده وعناده - و ما از اخبار اهل سنت در کفر یزید به عموم و خصوص مثل کفر منکر ولایت اهل بیت و مبغض ایشان و محارب ایشان، و مبغض حسنین، و استلزام ایذاء نبی که موجب کفر است به حمد الله از طرق صحیحه ایشان میتوانیم ایراد نمائیم، ولی چون این طایفه از غایت عناد و تعصب شایسته مکالمه و قابل توجیه خطاب نیستند، و غشاوة قلب و سماع ایشان نه چنان است که به این بیانات و الزامات مرتفع شود زیاده بر این

تطويل مقال با ضيق مجال لزومی ندارد و فايده نمی بخشد، در خانه اگر كس است يك حرف بس است، با اينكه مطالعه سابق ولاحق اين كتاب مغنی از بسط بيان در اين مقام است، والله الهادي.

اما اينكه گفته و نسبت قتل... تا اخر كلام او ملا سعد تفتازانی كه صيت فضل او بين سنين گوش جهان را پر کرده، در (شرح عقايد نسفيه) و (شرح مقاصد) كفايت مؤنه اين جواب را از ما کرده و تلويحا حكم غزالی را معلوم نموده.

در كتاب اول مگويد الحق ان رضا يزيد بقتل الحسين عليه السلام واستبشاره بذلك واهانة أهل بيت رسول الله مما تواتر معناه وان كان تفصيلا آحادا، فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه لعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعدائه.

خلاصه آنكه رضا و استبشار وفرح او بقتل سيد الشهداء و اهانت أهل رسول خدای از جمله اموری است كه متواتر معنوی است اگر چه تفصيل او به خير آحاد نقل شده باشد نظير شجاعت علي عليه السلام، و ما در شأن و عدم ايمان او توقفي نداريم

يعنی او را كافر مبدانيم، لعنت خدای بر او باد و بر ياوران و معينان او، آمين. و در (شرح مقاصد) مگويد: ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق، وكان الباعث له الحقد والعناد والفساد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل الى اللذات والشهوات، اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل من لقي النبي صلى الله عليه وآله وسلم

بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله ذكروا لها محامل وتأويلات بها تليق، وذهبوا الى أنهم محفوظون عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقائد المسلمين عن الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين منهم والانصار والمبشرين بالثواب في دار القرار.

وأما ما جرى بعدهم من الظلم على أهل بيت النبي فمن الظهور بحيث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحيث لا اشتباه على الآراء اذ يكاد يشهد به الجماد والعجماء ويكي له من في الارض والسماء، وينهد منه الجبال، وتنشق الصخور، ويبقى سوء عمله على كثر الشهور ومر الدهور فلعنة الله على من باشر أو رضى أو سعى، ولعذاب الآخرة أشد وأبقى، فان قيل فمن علماء المذهب من لا يجوز اللعن على يزيد مع علمهم بأنه يستحق ما يربوا على ذلك ويزيد، قلنا تحاميا على أن يرتقي الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار الروافض على ما يروى في أدعيتهم ويجرى في أنديتهم فرأى المعتنون بأمر الدين الجام العوام بالكلية طريقا الى الاقتصاد في الاعتقاد بحيث لا تنزل الاقدام عن السواء، ولا تضل الافهام بالاهواء، والا فمن يخفى عليه الجواز والاستحقاق؟ وكيف لا يقع عليهما الاتفاق... الى آخر ما قال.

منت خدای را که این علامه عظیم الشأن أهل سنت در کتاب خود اعتراف کرده بظهور فسق و ظلم ناشی از حقد و عناد از صحابه، و به اینکه ظلم بر أهل بیت به حدی است که جمادات و حیوانات را بگریه در آورده، و علماء سنت متفقند بر لعن یزید، و منع به جهت این است که از یزید به معاویه و از معاویه به عثمان، و از عثمان به عمر، و از عمر به أبو بکر تعدی نکنند (۱)، چه اینها يك سلسله و يك رشته‌اند، لعن أول و ترحم بر آخر شایسته نتواند بود، و لعل الى هذه السلسلة اشار تعالى بقوله (خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه، ثم في سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه) [۳۲ الحاقه ۶۹] و ما توضیح این مقاله را در ذیل شرح همین فقره به قدر وسعت وقت و اندازه کتاب خواهیم نمود، بمنه تعالى، و از اینجا حال غزالی

(۱) شاهد این مطلب است گفتار غزالی و غیر او: ويحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين و حکایاته و ما جرى بين الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه يهيج على بعض الصحابة والظعن فيهم... الصواعق المحرقة ص ۲۲۳.

معلوم شد که منکر متواتر است یا به جهت مصلحتی منع میکند، وفي الحقیقة خود او از مجوزین است، والحمد لله علی وفاق.

و این که گفته اگر سلطانی... تا آخر کلام او، اگر مقصود اینست که تعیین واقعه با بعد عهد و تطاول زمان مشکل است مسلم است، و اگر بگوید ممکن نیست سد باب اثبات شرایع است، و انکار امکان تواتر، چه بنابر این یهود و نصاری به او خواهند گفت با طول مدت و تمادی آیام از کجا دانستی شخصی محمد نام از ارض تهامه انگیزخته شد و دعوی نبوت کرد و بر طبق مدعای خود اقامه معجزات نمود، آنچه او جواب به آن یهودی بدهد ما نیز به این یهود امت - که خود را حجت الاسلام لقب داده، و در حقیقت شبهة الکفر است - مگوئیم حذو النعل بالنعل، چه معلوم است جوابی جز دعوی تواتر نقل و تظافر اخبار ندارد، و بعینه همین نوع تواتر در قتل یزید و رضای او بقتل سید الشهداء برای ما ثابت است چنانچه شارح (عقاید نسفیه) اعتراف کرده بود.

و این که گفته چگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده جواب او آنست که ظهور اصرار او در توهین اهل بیت بعد از قتل و استبشار او و مجالست او در مجلس شراب با ابن زیاد و امر ساقی به سقاییت او، و مدح او به امانت و صاحب سر بودن در اشعار سابقه کافی است در اثبات اصرار او.

وسبط ابن جوزی شرح این قصه را چنان نقل میکند که بعد از قتل حسین علیه السلام یزید علیه اللعنة کس فرستاد به طلب ابن زیاد و اموال کثیره و تحف عظیمه به وی داد و جای وی در مجلس نزدیک خود قرار داد، و مکانت و منزلت او را رفیع داشت و او را بر زنان خود داخل کرد، و ندیم خود قرار داد يك شب مست شد و به مغنی گفت غنا بخوان و یزید این شعر بدیهة انشاء کرد:

اسقني شربة تروي مشاشي  
ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السر والامانة عندي  
ولتسدید مغنمی و جهادی  
قاتل الخارجی أعنی حسینا  
ومیبید الاعداء والحساد

و از (فتاوی کبیر) که از اصول معتمده أهل سنت است روایت شده که گفته:  
(اکتحل یزید یوم عاشورا بدم الحسین وبالاثم لیقر عینه) و از اینجا معلوم میشود  
که سنت اکتحال یوم عاشورا مستند به فعل یزید است - لعنه الله ولعن من استن  
بسنته - با اینکه توبه از او نقل نشده، و حکم کفر او ثابت است تا دلیل بر خلافش  
اقامه شود، و دلیل بر وجوب قبول توبه هر گناه کاری نداریم، چه وجوب قبول  
توبه علی التحقیق عقلی نیست بلکه به موجب وعده است، وابن وعده در  
حق یزید نیست چنانچه:

در (عیون) به سه سند از حضرت رضا علیه السلام آورده که پیغمبر فرمود موسی بن  
عمران از خدای مسئلت کرد، و گفت پروردگارا برادر من هارون مرد تو پیامرز  
او را، پس خدای وحی رساند بسوی او که ای موسی اگر در حق اولین و آخرین  
مسئلت کنی اجابت کنیم تو را جز قاتل حسین که همانا من از او انتقام خواهم  
کشید (۱).

وحدیث وحشی و گفتن پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم که نزد من نیا تا تو را نه  
بینم شاهد مدعی  
است. چنانچه در:

(أسد الغابة) از خود وحشی نقل میکند که پیغمبر فرمود ويحك غيب وجهك  
عني لئلا أرى وجه قاتل الاحبة (۲).  
و البته اگر چشم پیغمبر بر یزید بیفتد بدنش بلرزه در آید و دلش بسوزد  
و اشکش فرو ریزد.

(۱) عیون اخبار الرضا ۲ / ۴۷ بحار الانوار ۴۴ / ۳۰۰ عوالم العلوم ۶۰۶.  
(۲) اسد الغابة در ترجمة وحشی.

وقد أجاد ابن الجوزي حيث قال: وأين العباس وهو مأسور بيد منع النبي النوم فكيف بانين الحسين، ولما أسلم وحشي قاتل حمزة قال له النبي غيب وجهك فاني لا أحب أن أرى من قتل الاحبة، وهذا الاسلام يجب ما قبله فكيف بقلبه أن يرى من ذبح الحسين وأمر بقتله وحمل أهله على أقتاب الجمال انتهى لفظه في رسالة (الرد على المتعصب العنيد).

كدام مسلمان راضی مشود بر فرض محال اگر یزید توبه کرده باشد خدای او را بیامرزد با اینکه حق هر مسلمانی در این واقعه بر او ثابت است، و توبه بر فرض نفع، مسقط حق الله است، نه مسقط حق الناس، و آیه (وآخرون مرجون لامر الله) [۱۰۶ التوبة ۹] معلوم نیست در حق وحشی نازل شده باشد - چنانچه از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم مشود - و بر فرض تسلیم شاهد عدم وجوب

قبول توبه است، و امتنان به خلق نار و عذاب جهنم در سوره رحمان (۱) بر مطلوب ما دلیل است، چه اگر جزائی نبود و حق مظلوم از ظالم گرفته نمشد، و عذاب جهنم را نصیب ظالمان نمکردند البته بر مظلومین ستم بود. و این که گفته لعن هیچ مسلمانی جایز نیست کفر والحاد وزندقه است، و تدلیس و تلمیع ومخرقه، چه خدای تعالی در قرآن مجید طایفه ای چند را لعن کرده اگر چه به صورت مسلمان باشند، و جمیع عناوین ملعونه بر یزید منطبق است، و معلوم مشود از آنها جواز لعن یزید و اشاره به بعضی از آنها در کلام فاضل زیدی مذکور شد (۲) و ما سه آیه از قرآن مجید که تام الانطباق بر حال یزید است، و صریحا مشتمل لعن بر او با قطع نظر از کریمه (والشجرة الملعونة في القرآن) [۶۰]

(۱) يرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران فباي آلاء ربكما تكذبان  
فاذا انشقت السماء فكانت وردة.

(۲) ج ۲ / ۲۰۷

الاسراء ۱۷] که مجوز لعن جميع بني اميه است ذکر میکنیم:

آیه اولی

(ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه ولعنه  
و أعد له عذابا عظیما) [۹۳ النساء ۴] یعنی هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزای او  
جهنم است و در او مخلد است، و خدای بر او خشمناک شده و لعنت کرده او را و  
مهیا

کرده برای او عذابی عظیم، و چون یزید جماعتی از مؤمنین بلکه سید جوانان  
أهل جنت را به عمد وقهر و ظلم کشته البته ملعون و مغضوب علیه و مخلد در جهنم  
و مبتلای به عذاب عظیم خواهد شد.

آیه ثانیه

(فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین  
لعنهم الله واصمهم واعمی ابصارهم) [۲۳ محمد ۴۷] یعنی آیا نزدیک شده که فساد  
کنید در روی زمین و قطع نمائید ارحام خود را اینان کسانیند که خدای لعنتشان  
کرده

و کر نموده ایشان را، و کور کرده چشمهای ایشان را.

در (رد علی المتعصب) ابن جوزی سند به صالح بن احمد بن حنبل مرساند که  
مگوید با پدرم یعنی احمد بن حنبل گفتم که گروهی مرا به موالات یزید نسبت  
میدهند،

پدرم گفت ای پسرک من مگر یزید را مؤمنی دوست مدارد؟ گفتم چرا لعنت نمکنی  
او را گفت کی مرا دیدی که چیزی را لعنت کنم (۱) آیا تو لعنت نمکنی کسی را  
که

خدای تعالی در کتاب خود لعنت کرده؟ گفتم کجای خدای تعالی او را در قران  
لعنت

کرده؟ این آیت مبارک تلاوت کرد (فهل عسیتم... ) آنگاه گفت آیا فسادی اعظم

-----  
(۱) گفتم - ظ.

از قتل هست؟ و بر این وجه عبد المغیث بغدادی ایرادی کرده که در رساله (منع لعن یزید) نوشته مگوید این آیه در حق یهود نازل شده، و ربطی به دیگران ندارد.

ابن جوزی در رساله رد بر او مگوید که راوی این خبر اختصاص به یهود مقاتل است، و اجماع محدثین مثل (بخاری) و وکیع و ساجی و رازی و نسائی و غیرهم بر کذب او منعقد است و با وجود قول احمد به نزول او در حق مسلمین چگونه قول

غیر او قبول خواهد شد، علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم نزول آیه در حق یهود خصوصیت مورد موجب خصوصیت حکم عام نمشود، چنان چه در اصول مقرر شده است.

آیه ثالثه

(ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة واعد لهم عذابا مهینا) [۵۷ الاحزاب ۳۳] یعنی بدرستی که آنان که اذیت میکنند خدای و رسولش را خدای لعنت کرده ایشان را در دنیا و آخرت یعنی در هر دو سرای از رحمت خود دورشان کرده، و اعداد فرموده برای ایشان عذابی مهین را، و شك نیست که یزید اذیت

رسول خدای کرد و اذیت امیر المؤمنین و اذیت فاطمة علیها السلام که به حکم روایت صحیحین

و روایت احمد بن حنبل در (مسند) چنانچه در اوائل کتاب گذشته (۱) اذیت ایشان اذیت رسول خدای است، پس لعنت او از قرآن صریحا استفاده میشود، شاید از این جهت است که علمای سنت و جماعت در لعن او بیشتر مساعدت کرده اند از تکفیر.

---

(۱) ج ۱ ص ۲۸۶ ذیل (لعن الله امة اسست اساس الظلم... و گذشت ج ۱ / ص ۳۰۹ از عامه جنگ با علی و حسن و حسین جنگ با رسول خدا است و تسلیم بودن با آنها تسلیم با رسول خدا است.



قال علي بن برهان الشافعي فيما حكى عنه في سيره ناقلا عن الكيأ الهراسي ما لفظه:

وقد استفتى الكيأ الهراسي - من اكابر ائمتنا معاشر الشافعية، وكان من رؤس تلامذة امام الحرمين - عن يزيد هل هو من الصحابة، وهل يجوز لعنه؟ فاجاب بانه ليس من الصحابة لانه ولد في ايام عمر بن الخطاب، وللامام احمد قولان في لعنه تلويح وتصريح، وكذا للامام مالك، وكذا لابي حنيفة، ولنا قول واحد التصريح دون التلويح، وكيف لا يكون كذلك وهو اللاعب بالنرد، والصيد بالفهد، ومدمن الخمر، وشعره في الخمر معلوم انتهى.

و هم چنین ابن خلکان در ترجمه کیاء هراسی که اسم او علی بن محمد بن علی الطبری است این جمله را از کیاء مذکور نقل کرده، و محصل اینست که ائمه اربعه اهل سنت متفقند بر جواز لعن او و اجماع دارند علیهذا غزالی خرق اجماع ائمة اربعة کرد، علاوه بر اینکه مخالفت نص کتاب مجید بلکه مخالفت نصوص صحیحه خود نموده است، چنانچه ابن جوزی نقل کرده که رسول خدای فرمود (من اخاف اهل المدينة اخافه الله، وعلیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین، ولا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا).

و در اینجا لطیفه‌ای است مناسب مقام که از ذکر او چاره ای نیست، معجیر الدین حنبلی در کتاب (انس الجلیل) که در تاریخ قدس و خلیل تصنیف کرده و از کتب جلیله این جماعت است در ذیل بلاد و قرای بیت المقدس مگوید یکی از آنها اقطاع تمیم داری است که رسول به وی برسم اقطاع و تیول داد، و آن زمینی است که بلد ابراهیم خلیل علیه السلام در او است، و این اقطاع را در قطعه ادیمی از خف امیر المؤمنین علی

ابن ابیطالب علیه السلام به خط آن حضرت نوشته و مورخین لفظ آن اقطاع را بوجوه مختلفه

نقل کرده اند، و من هنگام تکلم در حال این اقطاع آن قطعه ادیمی که از خف امیر

المؤمنين علي ابن ابيطالب است ديدم كه كهنه شده بود، و اثر كتابتي در او بود، و با او ورقة ديدم مكتوب و محفوظ در صندوقى كه آن اديم را در او گذاشته بودند، و آن

خط منسوب به امير المؤمنين مستنجد بالله العباسى است كه نسخه آن اقطاع را نوشته

است، و صورت خط مستنجد اين است حكايت مشود:  
الحمد لله هذه نسخة كتاب رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم الذي كتبه لتميم الداري

واخوته في سنة تسع من الهجرة بعد منصرفه من غزوة تبوك في قطعة اديم من خف امير المؤمنين علي وبخطه نسخته - رضي الله تعالى عنه وعن جميع الصحابة - :  
بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما انطا محمد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لتميم الداري واخوته جيرون والمرطوم وبيت عينون وبيت ابراهيم وما فيهن نظية بت بينهم ونفذت وسلمت ذلك لهم ولا عقابهم فمن اذاهم الله فمن اذاهم لعنه الله شهد عتيق بن ابي قحافة وعمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وكتب علي بن ابيطالب وشهد.

قال: وقد نسخت هذا من خط المستنجد بالله كهيته، ولعل هذا اصح ما قيل فيه والله اعلم.

و اين اقطاع در دست ذريه تميم دارى مستمر است تا امروز و بعض ولاة آل، تميم را تعرض کردند، و خواستند انتزاع کنند اين اراضى را و رفع امر بقاضى ابى حاتم هروى نمودند، و احتجاج به اين فرمان کردند قاضى گفت اين نوشته لازم نيست، چه پيغمبر چيزى را كه مالك نبوده اقطاع کرده و تيول داده، و ابو حامد غزالى اين وقت در بيت المقدس بود و گفت اين قاضى كافر است، فان النبي قال زويت لي الارض

كلها و كان يقطع في الجنة فيقول قصر كذا لفلان.  
چون چنين بگفت قاضى ووالى خار شدند، و آل تميم بر حال خود باقى ماندند

وقوع این واقعه در حدود چهار صد و هشتاد و پنج هجری بوده، این بود کلام صاحب

تاریخ بیت المقدس و تمیم بن اوس داری که مذکور است در این کلام در (اسد الغابة) و در (السحابة) و غیر آنها از کتب متعلق بذکر حالات صحابه مذکور است. و این کلام مشتمل است بر سه فایده: یکی اینکه انسان متنبه ملتفت شود چگونه پیغمبر لعنت فرموده کسی که اولاد تمیم داری را اذیت کند، و لعنت نمسکند کسی را که اذیت کند اولاد خود را، هذا لا یجوزہ عاقل فضلا عن فاضل وان جوزه الخبیث الجاهل.

دیگر اینکه حالت علمای سنت و ولایة ایشان معلوم مشود که چگونه صریحا با نص صریح نبوی مخالفت میکنند، و مقابل نص اجتهاد و حکم به خطای شارع شرایع

در اقطاع اراضی مذکوره مینمایند، و این اجتهاد را از خلیفه خود - که صریحا حکم به هدیان پیغمبر نمود، و از آوردن دوات و قلم منع کرد، و در جای دیگر گفت: (متعنان محللتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب علیهما) - به ارث برده اند.

سوم - آنکه غزالی اینجا حکم بکفر این قاضی کرده، و یزید که قطع اغصان شجره نبوت نموده و صریحا منکر شرع و شارع شده و نفی بعث و وحی و کتاب کرده

کافر نمیداند، بلکه خود دعوی اسلام میکند با اینکه دشمن خدا و رسول و قاتل ذریه بتول را مسلمان مشمارد، یا لله و یا للمسلمین زهی شریعت و ملت، زهی طریقت و کیش.

و این که گفته هر که لعن کند فاسق و معصیت کار است، اولاً: شنیدی که خدا و رسولش او را لعنت کرده اند، و ثانیاً ائمه اربعه او، ثالثاً همه علمای ایشان، چنانچه در کلام شارح (مقاصد) بود اگر این حکم را عموماً بگویند کفر صریح است، و اگر نسبت به علمای مذهب خودش بگویند در اصل دعوی فسق و عصیان ایشان ما با او

موافقت میکنیم، اگر چه در دلیل مخالفت داریم.  
و این که گفته اگر لعن او هم جایز بود الی اخره... سخیف و منهدم الاساس است  
چه ترك لعن بر كفار و منافقین از كفر و نفاق ناشی است، و هم چنین ترك لعن ابلیس  
بلکه لعن یزید و اشباه او لازمتر است، چنانچه فرق در کلام آن شخص زیدی  
گذشت (۱).

و این که گفته از کجا معلوم میشود الی اخره... هم ضعیف و ظاهر الفساد است  
چه اولاً مراد از لعنت کسی دعای به لعنت است مثل (لعنه الله، واللهم العنه)  
و این معنی اخبار نیست بلکه انشاء است، و طلب آن است که خدای عزوجل  
او را از رحمت خود دور کند، و اخبار بغیب نیست، و ثانیاً بعد از رحمت الهی  
معلوم میشود به اخبار انبیاء که سفراء بین خالق و خلقند، چه بهشت دار قرب  
است، و جهنم محل بعد پس هر که را خیر دهند که از بهشتیان است قریب خواهد  
بود، و هر که را گویند از دوزخیان است از رحمت خدای بعید است، و فهم این  
مطلب به رجوع به شرع آسان میشود.

و این که گفته ترحم بریزید جایز است و داخل در عموم (اللهم اغفر للمؤمنین  
والمؤمنات) است از باب (زاد في الشطرنج بغله) و (زاد في الطنبور نغمه)  
است، و الا هیچ يك از علمای اسلام جز عبد المغیث بغدادی که رساله در منع  
لعن یزید نوشته، و محیی الدین عربی و عبد القادر جیلانی و عامه نواصب که هیچ  
يك از اینها مسلمان نیستند نباید به این امر ملتزم شوند، اگر چه لازمه مذهب ایشان  
باشد چنانچه خواهی دانست، و کیف کان قد انتقض - و لله الحمد - غزل الغزالی  
وانصرم جبل کیده و ضلالتة و دمرنا علی بنیان بیانه المؤسس علی شفا جرف هار  
من غیه و جهالتة.

---

(۱) ذیل و معاویة ابن ابی سفیان ذیل تذیل و تسجیل ص ۲۰۷.

نادرة

از عجایب امور آنست که غزالی با این همه اصرار در منع لعن یزید و انکار رضای او به قتل سید الشهداء در کتاب (سر العالمین) استعجاب میکند از اشخاصی که

منکر نسبت قتل به یزید شده اند بعد از اینکه کلماتی چند در رد خلافت خلفای ثلثه و بیان غلبه هوا و عصبیت بر ایشان، مگوید: - و مناسب آنست که ما عین عبارت او را در این کتاب بنویسیم تا تهافت صریح و تناقض واضح بین دو کلام او ظاهر شود و این اعتراف في الحقيقة از برکات این مذهب حق است که مخالفین او قهرا به جهت اتمام حجت الهی و مدد فیض حضرت ولایت پناهی گاه گاه بلوازم و مؤیدات او اعتراف کنند (لیهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة) [٤٢ الانفال ٨].

قال الغزالي في كتابه المسمى ب (سر العالمين و كشف ما في الدارين) - المقالة الرابعة في ترتيب الخلافة، اختلف العلماء في ترتيب الخلافة وتحصيلها لمن آل امرها اليه فمنهم من زعم انها بالنص، ودليلهم قوله تعالى (قل للمخلفين من الاعراب استدعون الى قوم اولي بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا يؤتكم الله اجرا حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا اليما) [١٦ الفتح ٤٨] وقد دعاهم ابو بكر الى الطاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاجابوه، وقال

بعض المفسرين في قوله تعالى (واذ اسر النبي... الاية) [٣ التحريم ٦٦] قال في الحديث ان أبك هو الخليفة من بعدي يا حميراء، وقالت امرأته اذا فقدناك فالى من نرجع فأشار الى أبي بكر، ولانه أم بالمسلمين على بقاء رسول الله، والامامة عماد الدين، هذه جملة ما يتعلق به القائلون بالنصوص، وقالوا لو كان علي أول الخلفاء لاسحب عليهم ذيل الفناء ولم يأتوا بفتوح ولا مناقب ولا يقدر في خلافته كونه رابعا للخلفاء كما لا يقدر في نبوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه كان آخرًا.

والذين عدلوا عن هذه الطريقة زعموا ان هذا تعلق فاسد جاء على زعمكم  
واهويتكم فقد وقع ميراث في الخلافة والاحكام مثل داود وسليمان وزكريا ويحيى  
قالوا كان لازواجه ثمن الخلافة فبهذا تعلقوا، وهذا باطل، اذ لو كان ميراثا لكان  
العباس اولى.

لكن اسفرت الحجة عن وجهها واجمع الجماهير على متن الحديث عن  
خطبة يوم غدیر خم باتفاق الجميع، وهو يقول: من كنت مولاه فعلي مولاه،  
فقال عمر: بخ بخ يا أبا الحسن لقد اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة،  
وهذا تسليم ورضا وتحكيم، ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرياسة وحمل عمود  
الخلافة وعقود البنود وخفقان الهوى في قعقة الرايات واشتباك ازدحام الخيول  
وفتح الامصار سقاهم كأس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول فبنذوه وراء ظهورهم  
واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون، ولما مات رسول الله قال قبل وفاته ايتوني  
بدوات وبياض لازيل عنكم اشكال الامر واذكر لكم من المستحق لها بعدي،  
قال عمر: دعوا الرجل فانه ليهجر وقيل يهذي، فاذا بطل تعلقكم بتأويل النصوص  
فعدتم الى الاجماع، وهذا منقوض ايضا فان العباس وأولاده وعليا وزوجته وأولاده  
لم يحضروا حلقة البيعة، وخالفكم أصحاب السقيفة في مبايعة الخزرجي، ودخل  
محمد بن أبي بكر على أبيه في مرض موته فقال يا بني ائت بعنك عمر لاوصي له  
بالخلافة فقال: يا ابة اكنت على حق أو باطل؟ فقال على حق، فقال اوص بها  
لاولادك إن كان حقا، ثم خرج الى علي عليه السلام وجرى ما جرى.  
وقوله على منبر رسول الله اقبلوني اقبلوني فلست بخيركم، أفقاله هزلا ام  
جدا ام امتحانا؟ فان كان هزلا فان الخلفاء منزهون عن الهزل، وان كان جدا فهذا  
نقض للخلافة، وان قاله امتحانا فالصحابة لا يليق بهم الامتحان لقوله تعالى (ونزعنا  
ما في صدورهم من غل...) [٤٣ الاعراف ٧] فاذا ثبت هذا فقد صارت اجماعا

منهم وشورى بينهم هذا الكلام في الصدر الاول.  
واما في زمن علي ومن نازعه فقد قطع المشرع قولكم في الخلافة بقوله (اذا بويح  
الخليفتان فاقتلوا الاخر منهم) والعجب كل العجب من حق واحد كيف ينقسم ضربين،  
والخلافة ليست بجسم ينقسم ولا بعرض يتفرق ولا بجوهر يحد فكيف تباع او  
توهب،

وفي حديث أبي حازم اول حكومة تجري في المعاد بين علي ومعاوية، فيحكم  
لعلي بالحق والباقون تحت المشيه، وقول المشرع لعمار بن ياسر (تقتلك الفئة  
الباغية) فلا ينبغي للامام ان يكون باغيا والامامة ضيقة لشخصين كما لا يليق الربوبية  
لاثنين.

اما الذين بعدهم طائفة تزعم ان يزيد لم يكن راضيا بقتل الحسين عليه السلام فاضرب  
لكم مثلا في ملكين اقتتلا فملك أحدهما الاخر، افتراه يقتله العسكر على غير  
اختيار صاحبها الا غلطا، ومثل الحسين لا يحتمل حاله الغلط لما جرى من القتل  
والعطش والسبي وحمل الرأس اجماعا من جماهير المسيرين وقتل الامة المغنية  
حيث مدحت عليا في غناءها أفتراه قتلها بغضا لعلي ام لها، وقول يزيد بن معاوية لعلي  
بن الحسين زين العابدين انت ابن الذي قتله الله فقال ابن الذي قتله الناس  
ثم تلا قوله تعالى (ومن يقتل مؤمنا متعمدا) [٩٣ النساء ٤] افتراك يا يزيد تجعل جهنم  
لربك جزاء وتخلده فيها وتغصب عليه وتلعنه وتعذله عذابا عظيما، فان قلت هذه  
البراهين معطلة لا يحكم بصحتها حاكم الشرع، فنقول في حججكم مثل ما تقولون.  
ثم اجماع الجماهير بشتم علي على المنابر الف شهر امركم الكتاب ام السنة  
ام الرسول؟ ثم الذين بعدهم من غيرهم اخذوها نصا ام سنة ام اجماعا، لكن  
اخذوها بسيف أبي مسلم الخراساني فانظروا الى قطع اجماعكم بسيف الشرع  
حيث قال لكم الخلافة بعدي ثلثون ثم يتولى ملك جبروت، وبقوله للعباس يا أبا  
الاربعين ملوكا ولم يقل خليفة، والملوك كثير، والخليفة واحد في زمانه انتهى.

و به نفض ابرامه، فیا عجا من تهافت قولیه و تنافر کلامیه، و از این جهت است که بعضی نسبت تشیع به او داده اند، بلکه مگویند با سید اجل مرتضی - رضی الله عنه - ملاقات کرده و ایمان آورده، و این شعر را نسبت به او داده اند: یار بر من عرض ایمان کرد و رفت پیر کبری را مسلمان کرد و رفت

و تولد غزالی سالها بعد از وفات سید است لهذا احتمال داده اند که مراد سید مرتضی رازی صاحب (تبصرة العوام) باشد، و چنان به خاطر دارم که فاضل محقق آقای کرمانشاهی ابن الاستاد الاعظم در (مقامع) انتصاری از این احتمال فرموده و سید محقق شهید - بر عادت جاریه خود در تکثیر عدد شیعه در مقابل دعوی باطل اهل سنت که نسبت اختراع این مذهب را به صفویه داده اند - وی را از علماء شیعه بشمار آورده، و آن محقق دانشمند اگر چه در این کار معذور، و البته در حضرت اجداد اطهار مأجور است، ولی به حمد الله ما را حاجت به غزالی نیست، چه صد چون غزالی از حکماء راسخین و عرفای شامخین و فقهاء راشدین و صلحای زاهدین در علمای شیعه هستند، چه حاجت به بودن چون اوئی.

در طایفه‌ای که مثل استاد البشر خواجه نصیر - رضی الله عنه - باشد که مؤلف و مخالف طوعا و کرها او را به استادی مسلم دارند گاهی افضل المحققین لقبش میدهند، و وقتی عقل حادی عشرش مخوانند، و جائی سلطان الفقهاء والحکماء

والوزرائش منامند، چنانچه در اجازه شهید ثانی برای حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی است، و موضعی در حق او مگویند افضل أهل عصره في العلوم العقلية والنقلية چنانچه علامه و محقق ثانی در حق وی شهادت داده اند. و گاهی در باره او مگویند افضل من شاهدناه في الاخلاق چنانچه علامه در اجازه بنی زهره فرموده، و مصنف زیج خاقانی که بنام میرزا لغ به يك تصنيف



کرده ثنائی بلیغ بر او کرده که علم و علما را از خود مسرور و خورسند نموده (۱).

(۱) قال فيه هم چنین در مقامات بعض کواکب تقدیم و تأخیر بود به قدر وسع خسوفات را رصد کردیم و تعدیلات قمر را تصحیح کردیم در باقی کواکب بحسب رصدی که فیلسوف به حق و حکیم مطلق، المولی الاعظم، والحبر الاعلم، مظهر الحقایق، مبدع الدقایق، استاد البشر اعلم اهل البدو والحضر متمم علوم الاوائل والواخر، کاشف معضلات المسائل والمثائر، سید الحکماء افضل العلماء سلطان المحققین، برهان المدققین، ینوع الحکمة، نصیر الملة والدين، محمد بن محمد ابن الحسن الطوسي - قدس الله نفسه وزاد في حظاير القدس انسه - فرموده است وضع کردیم چه معلوم است حضرت نصیر الدین را جمیع علوم به کمال بود به تخصیص فن ریاضیات بلکه متمم و مکمل این فن بوده، بلکه اگر از سر انصاف نظر فرمائید خلاق علومش خوانند الی ان قال او آفتاب اوج کمال وهنورریست ما ذره ایم ای غلط از ذره کمتریم انتهى.

و عبارت قوشچی در اول شرح - با کمال معادات ومخاصمه در مذهب که نسخه او معروف است - شاهد مدعا است و محقق علیه الرحمة در رساله (تیاسر) مفرماید: (حري في نثار الفرايد المولى أفضل علماء الاسلام وأكمل فضلاء الانام نصیر الدنيا والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي اید الله بهمته العالیة قواعد الدین ومدار کاته ومهد بمباحثه السامیة بنیانه الی ان قال وفرض من یقف علی فواید هذا المولى الاعظم من علماء الانام ان یسطوا لیدیه الانقیاد والاستسلام وان یکون قصارهم التقاط ما یدر عنه من جواهر الکلام فانه شفاء الانفس وجلاء الافهام غیر انه - ظاهر الله اجلاله ولا اعدم اولیائه فضله وافضاله - سوغ لی الدخول فی الباب واذن لی ان اورد ما یخطر فی الجواب) فانظر الی اعتراف المحقق الذی انعقدت علیه الخاصة بفضله ووجوب الاستسلام لیدیه وانه أفضل علماء الاسلام (منه ره)

و چه خوب مگوید استاد اعظم آقای بهبهانی قدس سره در تعلیقه رجال میرزا لا یتحتاج الی التعریف لغایة شهرته مع ان کلما یقال فیه فهو دون رتبه. والحق هزار غزالی و بهتر از غزالی خوشه چین خرمن تحقیقات آن محقق نامدار و علامه بزرگوار باید باشند، بلکه اگر به انصاف نظر کنی، و عصبانیت را به جانبی بگذاری توانی گفت که حضرت خواجه رضی الله عنه أفضل علمای بنی آدم است از به دو دنیا الی یومنا هذا، و بس است در فضل او که علمای فرنک در رد اسلام و انکار اعجاز قرآن به جهت عجز از اتیان به مثل او نقض کرده اند که مثل خواجه در (مجسطی) نیامده و در (کشف الظنون) و غیر او وی را اول مرتبه طبقه اولی مصنفین قرار داده، و اعتراف کرده که او را بر جمیع اهل علم از هر ملتی حقی است ظاهر که رعایت او واجب است، و درجه فضل و تحقیق او به جائی رسیده که به یک اشکالی بر عبارت (تجرید) او در مبحث ماهیت که توهم کرده اند ملا

سعد تفتازانی راضی نشده که کلمه مخالف تحقیق از او صادر شود، و مگوید این مصدق نسبت این کتاب است به غیر آن محقق، با اینکه شأن کتاب (تجرید) اجل از آن است که منسوب به غیر او شود، این کلام تفتازانی است با ظهور عداوت و منافست او با حضرت خواجه که هنوز اتباع او از صدمه بنان و بیان و ضرب سیف و سنان او در ناله و خروشنند، والحمد لله علی وضوح الحججة. و صفدی در (شرح لامیة العجم) خواجه را از کسانی شمرده که هیچ کس برتبه ایشان نرسیده در فن مجسطی، و تخصیص به جهت عناد است.

خجسته رهنمونی ذو فنونی

که در هر فن بود چون مرد یک فن

لمؤلفه: فی کل فن بارع کانه

لم یتخذ سواء یوما فنه

بالجملة فضایل این بحر مواج که در ظلمات جهالت سراج وهاج است

بیش از آن است در این صفحه بگنجد.

ويا عجباً مني احوال وصفه

وقد فنيت فيه القراطيس والصحف

ونعم ما قيل:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري

با وجود چنین دریای شگرف بیکران که استاد تمام علمای جهانیان است

ما را از امثال غزالی چه افتخار است، و با اشباه او چه کار.

و تخصیص ذکر علامه طوسی - قدس الله سره القدوسی - به جهت قوت امتیاز او  
بجامعیت فنون کمالات و اخذ به اطراف صنوف علوم و جمع شتات انحاء فضائل  
و تسالم کل بر رجحان وزن و جلالت قدر او است، و الا به حمد الله تعالی در جمیع  
علوم عقلیه از حکمت عملیه و نظریه از الهی، و طبیعی، و ریاضی، و طب و غیره  
و تمامت علوم اسلامیة از حدیث و تفسیر و رجال و فقه و اصول و کلام و ادب و  
لغت

و نحو و صرف و شعر و تاریخ و غیر ذلك آن قدر از صناید و اساتید در این طایفه  
بیرون آمده اند که از قیروان تا قیروان (۱) پرتو آفتاب فضائلشان تابیده، و هر يك  
در فن خود از غزالی به صد مرتبه اجل و اعظم هستند، چنانچه در کتب تواریخ و  
رجال

موضوعه برای این فن ذکر اسماء شریفه و القاب کریمه ایشان شده، و این سخن  
اگر چه به طول انجامید ولی البته از فایده مجرد نبود.

و به هر وجه در حق غزالی مکنون همان نصب و عداوت است، خصوصاً با  
ملاحظه سایر مواضع همین کتاب (سر العالمین) و اعلان به این گونه مطالب و  
تصریح

به این نوع مناقب و مثالب از باب تأیید الهی است که بر لسان اعداء، حق را جاری

---

(۱) قیروان بر وزن شیروان اطراف مجموع عالم را گویند، و نام شهر است  
در مغرب، و مشرق و مغرب را نیز گویند - برهان قاطع.

مکند تا حجت بر ایشان تمام شود، و قلوب مؤمنین مطمئن گردد، و ما بفتوی خود او در حق خودش رفتار میکنیم، و ختم کلام به این دعا میکنیم، اللهم العن الغزالی ان مات علی ضلالتہ و لم یرعو عما کان علیہ من غیہ و جهالتہ.

الزام وارغام

مقتضای اصول و قواعد اهل سنت همان است که غزالی گفته است و آنچه ما ذکر کردیم در این مقام بر سبیل الزام و جدل بود نه با التزام بجمیع مقدمات مذاهب ایشان چه لازمه اساس طریقه ایشان آنست که یزید خلیفه بر حق و امام واجب الاطاعة باشد،

والعیاذ باللہ سید الشهداء را به حق کشته باشد چنانچه بعض علماء ایشان اعتراف کرده اند، و توضیح این مقام چنان است که شارح (مقاصد) مگوید:

امامت به چند طریق منعقد میشود یکی بیعت اهل حل و عقد از علماء و رؤسا و وجوه

ناس که حضور شان میسر باشد، و شرط نیست عدد مخصوصی و نه اتفاق اهل سایر بلاد، بلکه اگر حل و عقد با یک نفر مطاع باشد بیعت او کافی است، و این سخن از آن جهت مگوید که از مقطوعات متواتره است، و در صحاح سته اجمالا نقل شده

که امیر المؤمنین و حسنین و عباس و کافه بنی هاشم و جماعتی از صحابه چون سلمان

و مقداد و ابو ذر و ابو الهیثم بن التیهان و خالد بن سعید وزیر و جماعتی دیگر تا مدتی تخلف کرده اند و بنابر این اجماع بر خلافت ابو بکر از اول امر منعقد نشده، و تصدی او در آن مدت برای خلافت فسق بوده، و این هدم اساس خلافت و ابطال قیاس خلافت (۱) است.

دفع این اشکال را عضدی در (مواقف) و بیضاوی در (طوابع) و تفتازانی در (مقاصد) و شرحش و مرسید شریف در (شرح مواقف) و غیر ایشان چنین کرده اند

---

(۱) خلافت: بیخردی - فرهنگ جامع عربی فارسی.

که مراد از اجماع اهل حل و عقد اجماع همه نیست بلکه به بیعت دو نفر و يك نفر هم

واقع میشود چنانچه اجماع منعقد شد بر خلافت ابو بکر به بیعت عمر و لازم شد بر سایرین متابعت او، و در کلام شارح (مقاصد) دقیقه زایده ایست که اشاره به این است که غیر از عمر داخل در حل و عقد نبوده و امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه و جوه

بنی هاشم و سایر اکابر صحابه از مهاجر و انصار که متابعت کرده بودند از اهل حل و عقد نبوده اند، سبحان الله جبرئیل در خانه علی نازل میشود، و اسلام به تیغ او قائم میشود، او را در بست و گشاد کار اسلام دخلی نیست، سبحانک هذا بهتان عظیم،

بالجملة شارح مقاصد مگوید:

طریق دوم از طرق اثبات خلافت استخلاف و نص امام سابق است بر امام لاحق.

و طریق سوم قهر و استیلاست چون امام سابق بمیرد و کسی که مستجمع شرایط امامت باشد تصدی امر کند و بشوکت خود قاهر شود، خلافت او منعقد گردد، و چنین است اگر جاهل و فاسق باشد، بنابر اظهر [شرح المقاصد ۲ / ۷۱ - ۲۷۲] تمام شد کلام تفتازانی، و روشن است که هر سه طریق در امامت یزید محقق است:

اما اجماع به جهت اینکه تمامت اهل شام با وی بیعت کردند بلکه معاویه در زمان خود کس به اطراف فرستاد و از برای او بیعت گرفت چنانچه از تواریخ معتمده اهل سنت معلوم میشود بلکه از اجماع بر خلافت ابو بکر محکمتر بود چه او به بیعت يك عمر امام شد و این هزارها از مردم با او بیعت کردند که هر يك در زمان خود عمری

بودند، و بر سایرین متابعت او لازم شد:

و اما نص خلیفه سابق معلوم است که معاویه امام واجب الاطاعة ایشان است، و ابن حجر در (صواعق) و در رساله (تطهير اللسان) که در فضایل معاویه نوشته

مگوید که بعد از صلح امام حسن معاویه امام عادل شد و مصیب، و قبل از او باغی بود ولی عادل بود امام نبود و جنگ با امیر المؤمنین و امام حسن که امام بر حق بودند به خطای در اجتهاد واقع شده، ولی بعد از او دیگر شکی در امامت و لزوم طاعت او نیست (۱)

وسیوطی در اولیات معاویه نوشته که اول کسی است که پسرش را خلیفه و ولیعهد کرد.

اما قهر و غلبه معلوم است، چه هر کس با او جنگی کرد مقتول و مغلوب شد، و بر فرض که یزید را فاسق بدانند منافاتی با امامت او ندارد چنانچه از شارح (مقاصد) شنیدی که امامت بشوکت بافسق و جهل منافاتی ندارد یعنی در صورتی که از اول باشد، و در صورتی که طاری باشد با هیچ يك از طرق خلافت منافی نیست چه

در اخبار ایشان که در صحیحین مروی شده حث بر لزوم طاعت و وجوب متابعت سلطان و منع از تفریق کلمه امت، و خروج از امر خلیفه زمان اگر چه ظالم باشد بیش

از اندازه است، چنانچه دو خبر از بخاری و مسلم خواهی شنید.

و شارح (عقاید نسفیه) در ذیل عبارت مصنف که مگوید (ولا یعزل الامام بالفسق والجور) بعد از تفسیر فسق به خروج از طاعت خدای و جور بظلم بر عباد الله گفته: (لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء الراشدين، والسلف كانوا ینقادون لهم ویقیمون الجمع والاعیاد ولا یرون الخروج علیهم، ولان العصمة لیست شرطاً فی الامامة ابتداءً فبقاء اولی تمام شد کلام او بعینه. بلکه از (جامع الرموز) نقل شده که سلطانی که واجب الاطاعة است آن والی است که بالای مرتبه او والی دیگری نیست چه عادل باشد و چه جائر، و بعضی گفته اند عدالت شرط است و اطلاق ادله وجوب متابعت سلطان مشعر به اینستکه اسلام هم شرط نباشد انتهى.

(۱) الصواعق المحرقة ص ۲۱۸ و تطهیر اللسان ص ۱۷.

بنابر این آنان که کفر یزید را هم ملتزم شده اند باید قائل به امامت او باشند، و از جمله شواهد این دعوی آنست که خلیفه زاده محترم ایشان که زاهد صحابه است

یعنی

عبد الله عمر طاعت او را لازم دانسته و نقض بیعت او را حرام شمرده چنانچه در (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) از نافع نقل شده، و عبارت مسلم اینستکه در باب امر بلزوم جماعت بسند خود از نافع نقل میکند: جاء عبد الله بن عمر الى عبد الله بن مطيع حين كان من امر الحرة ما كان زمن يزيد بن معاوية فقال اطرحوا لابي عبد الرحمن وسادة فقال اني لم آتک لاجلس، آتيتک لاحدثک سمعت رسول الله يقول من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له، ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية (۱).

محصل اینکه چون عبد الله بن مطيع عازم خروج بر یزید شد بعد از واقعه حره عبد الله عمر به روی وارد شد او بفرمود تا وساده برای ابن عمر طرح کنند ابن عمر گفت من نیامدم که بنشینم بلکه آمده ام که حدیثی که از رسول خدای شنیده ام به تو بگویم، شنیدم از رسول خدای که فرمود هر کس خلع ید از طاعت امامی کند خدای را روز قیامت بی حجتی ملاقات کند، و هر که بمیرد و در گردنش بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده، و به دو طریق دیگر از نافع روایت کرده، و هم بطریق دیگر از زید بن اسلم از پدرش معنای حدیث نافع را از ابن عمر روایت کرده، و لفظ (صحیح بخاری) - که اصح الکتب عندهم بعد کتاب الباری است - چنین است:

لما خلع اهل المدينة يزيد بن معاوية جمع ابن عمر حشمة وولده فقال اني سمعت النبي يقول لكل غادر لواء يوم القيامة وانا قد بايعنا هذا الرجل على بيعة الله ورسوله اني لا اعلم غدرا اعظم من ان يبايع رجل على بيعة الله ورسوله ثم

(۱) صحیح مسلم ۲ / ۱۱۸.

ينصب له القتال واني لا اعلم احدا منكم خلعه ولا بايعه في هذا الامر الا كانت [كان  
- ظ]

الفصل بيني وبينه (١).

انتهى حكاية عن رسالة الصمصام القاطع للسيد المؤيد السيد محمد ولد السيد  
الفاضل التحرير السيد دلدار علي الهندي قدس سرهما، ونسخة البخاري عندي  
الا ان ضيق المجال عاقوني عن المراجعة اليها، ولا بأس بعد وثاقة الناقل لا سيما  
مثل هذا الفاضل.

و ظاهر كلام جماعتي از علمای اين طایفه آنست که يزيد از خلفای منصوص  
رسول خدا است و اجمال او چنان است که متواترا در کتب فريقين بر وجه تسالم  
نقل شده که اين امت را دوازده امير يا خليفه يا امام است که همه از قریشند و لفظ  
(بخاري) و (مسلم) مشترکا موافق نقل سيوطی چنین است:  
لا يزال هذا الامر عزيزا ينصرون على من ناوهم عليه اثني عشر خليفة كلهم من  
قریش.

و در (صحيح مسلم) لا يزال امر الناس ماضيا ما وليهم اثني عشر رجلا.  
و هم مسلم روايت کرده: ان هذا الامر لا ينقضي حتى يمضي له فيهم اثني عشر  
خليفة.

و هم مسلم حديث آورده: لا يزال الاسلام عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفة.  
و در (تاريخ الخلفاء) از احمد نقل کرده (لا يزال الامر ماضيا...)  
و هم از او نقل کرده (لا يزال هذا الامر صالحا...)  
و از بزار نقل کرده (لا يزال امر امتي قائما حتى يمضي اثني عشر خليفة كلهم  
من قریش).

-----  
(١) صحيح البخاري ١ / ١٦٦، سنن البيهقي ٨ / ١٥٩، مسند احمد ٢ / ٩٦.



و بالجمله به عبارات مختلفه این حدیث را نقل کرده اند بلکه دعوی تواتر شده (۱) و این احادیث دلیل حقیقت مذهب شیعه است، و دوازده نفری که لایق خلافت عظمی و زعامت کبری باشند جز این دوازده نفر که امامیه قایلند کسی دیگر نبوده، بلکه اخبار به این عدد که از مغیبات است دلیل حقیقت و ثبوت نبوت خاتم الانبیاست،

و در طریق شیعه امامیه ضاعف الله اقتدارها تصریح باسم و نسب ایشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله اجمالا یا تفصیلا فوق حد تواتر نقل شده، و کتاب (کفایة الاثر) شیخ اقدم علی بن محمد الخراز القمی که تا به حال در امامت از این جهت کتابی در شیعه تصنیف به خوبی او نشده دلیل واضح و برهان قاطع این مدعا است بلکه از اخبار اهل سنت تصریح به اسامی شریفه و القاب کریمه ایشان در زیاده از صد حدیث شده، ولی با وجود این علمای سنت در حیص و بیص تأویل و ضیق خناق توجیه افتاده محض حفظ اصول و تشیید قواعد باطله خود ملتزم شده اند که این عدد دوازده نفر را از خلفای خود بیرون بیاورند، و در این باب وجوهی گفته اند که در غالب آنها یزید مذکور است.

از آن جمله در (تاریخ الخلفاء) و غیره از قاضی عیاض نقل کرده و از ابن حجر عسقلانی مقدم صاحب (تقریب) و (فتح الباری) روایت کرده که وی را مستحسن

شمرده، و محصل کلام او اینست که مراد دوازده نفرند که امت بر ایشان اجتماع کنند و منقاد بیعت ایشان شوند، و آنها ابوبکرند و عمر و عثمان و علی قبل از وقوع تحکیم که معاویه خود را خلیفه نام گذاشت آنگاه مردم مجتمع شدند بر معاویه بعد از صلح امام حسن علیه السلام بعد از او مجتمع شدند بریزید و منتظم نشد

---

(۱) حدیث و روایت در این موضوع بتواتر از رسول خدا نقل شده و به تفصیل عوالم العلوم مع المستدرکات ج النصوص علی الائمة الاثنی عشر علیهم السلام تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدي (ع) واحقاق الحق ج ۱۳ ص ۱ - ۷۴ آنها را نقل نموده مراجعه شود.

برای حسین امری، و بعد از مرگ یزید اختلاف باقی ماند تا مجتمع شدند بر عبد الملك مروان بعد از او اجتماع کردند بر چهار پسر او: ولید و سلیمان و یزید و هشام

و ما بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز متخلل شد پس این جماعت هشت نفرند بعد از خلفای اربعه و دوازدهم ولید بن یزید بن عبد الملك است که مردم به روی مجتمع شدند تا چهار سال آنگاه بر خواستند، و آغاز فتنه کردند و وی را کشتند، و بعد از او اجتماع تام بر کسی نشد.

و از این کلام معلوم شد که یزید از خلفای منصوبه الخلافة است، و عجب است از این جماعت که معاویة بن یزید و عمر بن عبد العزیز را که هر دو را امام عادل شمرده اند در شمار نیاورده اند، بلی ممکن است که گناه معاویة ابن یزید آن باشد که اعتراف بظلم پدر و جد خود کرد، چنانچه ابن حجر در (صواعق) گفته و من حیث لا یشعر اعتراف بحقیقت طریقه امامیة نموده است حیث قال:

و من صلاحه الظاهر انه لما ولي صعد المنبر فقال: ان هذه الخلافة حبل الله وان جدی معاویة نازع الامر أهله و من هو احق به منه علي بن أبي طالب و ركب بكم ما تعلمون حتى اتته منيته فصار في قبره رهينا بذنوبه ثم قلد أبي الامر و كان غير أهل له، و نازع ابن بنت رسول الله فقصف عمره و انبت [كذا في الصواعق و في الكتاب ابتر] عقبه و صار في قبره رهينا بذنوبه، ثم بكى و قال: ان من أعظم الامور علمنا بسوء مصرعه و بئس منقلبه، و قد قتل عترة رسول الله و أباح الخمر [كذا في المصدر

و في الكتاب الحرم] و خرب الكعبة و لم اذق حلاوة الخلافة فلا اتقلد بمرارتها فشاأنكم أمرکم و الله لئن [كذا في المصدر و في الكتاب و ان] كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها حظا و لئن كانت شرا كفى ذرية أبي سفيان ما أصابوا منها ثم تغيب في منزله

حتى مات بعد أربعين يوما (١) انتهى ما في (الصواعق) و فيه شهادة واضحة لما

(١) الصواعق المحرقة ص ٢٢٤ ط القاهرة.

ادعیناه فی حال یزید و معاویہ.  
و اما عمر بن عبد العزیز گناه او ترك سب أمير المؤمنين علیه السلام است که او را  
از خلفای دوازده گانه نشمرده اند.

و بعض دیگر بشناعت این عمل ملتفت شده ترتیب خلافت را بر وجهی دادند  
که ولید فاسق را که سابقا بحالات او اشاره رفته خارج داشته‌اند و بجای او مروان  
ملعون را مذکور کرده اند، و گفته‌اند بعد از خلفای اربعه امر منتقل به معاویہ شد  
به صلح امام حسن علیه السلام بعد از او یزید و بعد از او معاویة بن یزید، آنگاه  
خلافت

عبد الله بن زبیر و مروان واقع شد و امر بر مروان مستقل شد بعد از او عبد الملك  
بعد از او ولید بن عبد الملك، از آن پس سلیمان بعد از او عمر بن عبد العزیز  
بود که خاتمه خلفای اثنی عشر شد، و این کلام هم از ابن حبان در شرح صحیح  
خود روایت شده.

بالجملة هر دو تأویل متشار کنند در اینکه یزید را امام بدانند، و همچنین خبر  
متواتر (من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) - که در صحاح اخبار  
ایشان

و در کتب کلامیه فریقین همه جا ذکر شده - بر طریق ایشان دلیل امامت یزید است،  
چه در زمان یزید اسباب امامت از برای او مهیا بود از اجماع و نص نه برای  
دیگران پس باید او امام زمان باشد.

و احتمالی که بعض متأخرین ایشان ابداء کردند که مراد از امام زمان قرآن  
است سخیف است، چه ظاهر لفظ تعدد است علاوه بر اینکه حدیث ابن عمر که  
سابقا گذشت (۱) صریح است در این معنی که هر زمانی را امامی لازم است و ابن  
أبی الحدید نقل کرده که ابن عمر شبانه بر حجاج وارد شد تا با او برای عبد الملك  
بیعت کند که مبادا يك شب بی امام باشد به جهت اینکه از پیغمبر روایت کرده بود

-----  
(۱) ص ۲۵۸.

(من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية) (۱) و البته اگر عبد الملك امام باشد مانعی از امامت یزید نیست.

بالجملة قضیه قواعد و لوازم اصول این طایفه صحت امامت یزید است، بلکه اخبار دیگر در فضایل یزید روایت کرده اند، و از این جهت البته باید او را امام مفترض الطاعة بدانند، و خروج بر او را بغی بشمارند و موجب استحقاق قتل بدانند، چنانچه بعضی علمای ایشان تصریح به این لازم کرده است، عبد المغیث بغدادی در رساله منع لعن یزید مگوید - موافق نقل ابن جوزی در رساله رد بر او - ذهب قوم الی أن الحسین کان خارجیا).

و عبد الله شرقاوی در (تحفة الناظرین فیمن ولی مصر من الولاية والسلطین) - بعد از اینکه در احوال حضرت امام حسن علیه السلام گفته که یزید بن معاویه دسیسه

سمی کرد و نزدیک یکی از زنان وی فرستاد که او را مسموم کرد و چهل روز بیمار بود

و بدرود سرای فانی فرمود - در احوال یزید مگوید (وفي مدة خلافته أرسل الی الحسین رضی الله عنه، وقتله لکونه امتنع من البيعة له الی ان قال ولا يجوز لعنه علی الراجح) انتهى.

با اینکه اعتراف کرده که قاتل حسنین علیهما السلام است لعنش را جایز نمودند، و اشاره

بوجه قتل سید الشهداء کرده و گفته به جهت امتناع از بیعت او بوده پس لا محاله به حق بوده.

و از محیی الدین عربی (۲) کلامی در (صواعق) (۳) نقل شده که تصریح بجمع

(۱) گذشت حدیث او از صحیح بخاری و صحیح مسلم ص ۲۵۸.

(۲) قاضی أبو بکر بن العربی - صح.

(۳) المنح المکیة فی شرح القصيدة الهمزية، خلاصة عبقات الانوار ۴ / ۲۳۷ عنه.

آنچه گفته‌ایم بر سبیل اجمال کرده و عبارته هکذا (لم يقتل يزيد الحسين الا بسيف جده ای بحسب اعتقاده الباطل انه الخليفة والحسين باغ عليه والبيعة سبقت ليزيد ويكفي فيها بعض أهل الحل والعقد وبيعته كذلك لان كثيرين اقدموا عليها مختارين لها هذا مع عدم النظر الى استخلاف أبيه له، أما مع النظر لذلك فلا تشترط موافقته أحد من أهل الحل والعقد على ذلك (۱) انتهى بالفاظه.

عجب است از جماعتی از شیعیان که بعد از شنیدن این گونه کلمات اظهار میل و هوا خواهی با غزالی و محیی الدین میکنند به گمان اینکه این طایفه از ارباب معارفند

یا للعجب محبت تصوف در عروق ایشان بیش از محبت تشیع رسوخ کرده، آخر اگر بنا شد صوفی هم باشند بجانب صوفیه و عرفای شیعه مایل باشند، چه حاجت که با أعدای أهل بیت که از معدن علم اعراض کرده اند مثل حسن بصری و محمد غزالی و محیی الدین عربی بگردند، بلی اگر دعوی توبه و رجوع کنند از این شنعت فارغند، چنانچه ظاهر اینست که با این ملاحظه توجیه کلمات علمیه ایشان را متصدی میشوند، و در این گمان مسبوقند غالباً در غالب موارد به بیانات سید محقق شهید ثالث ولی عذر آن جناب مذکور شد (۲) والله العالم.

وعلى الجملة ابن حجر از این استدلال که فی الحقیقة بر مذهب ایشان اشکال است خواسته تفصی کند گفته که حرمت خروج بر امام جائز بعد از انعقاد اجماع است، و این اجماع در آن زمان نبوده، و اجتهاد حسین مقتضی خروج شده پس به حق خروج کرده، و ما قبل از این اشاره کردیم و دو حدیث از (بخاری) و (مسلم)

که از ابن عمر روایت کرده اند بشهادت آوردیم (۳) که خروج بر امام جائز و خلع

---

(۱) خلاصة عبقات الانوار ۴ / ۲۳۷ عنه.

(۲) ج ۲ ص ۲۵۱.

(۳) گذشت ص ۲۵۸.

ید از طاعت او به هر حال حرام است، و اخبار کثیره غیر از اینها در طریق ایشان وارد است، و این دست و پا به جائی نمرسد. و ابن جوزی تدلیسی غریب کرده و رنگی نواز خیانت در مذهب خود ریخته - در رساله رد مانع لعن یزید - چه گفته است که اجماع منعقد شده است بر وجوب

وجود امام چه انتظام امر دین منوط بوجود او است و امام را شروط و صفاتی چند است، و این جمله در حسین جمعند، و فقهاء گفته‌اند جایز نیست ولایت مفضول بر فاضل مگر اینکه مانعی از قبیل خوف یا عدم علم به سیاسیات باشد. قال: ویدل علی تقدیم الافضل ان في الصحيحين من حديث عمر ان ابا بكر يوم السقيفة أخذ بيد عمر وبيد أبي عبيدة بن الجراح وقال قد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا أيهما شئتم قال عمر كان والله ان أقدم فيضرب عنقي لا يقربني من ذلك اثم احب الي من ان أتأمر على قوم فيهم ابو بكر هذا حديث متفق على صحته، ولما ولي ابو بكر عمر دخل عليه جماعة فقالوا ما انت قائل لربك اذا سئلك عن استخلافك عمر وقد ترى غلظته فقال ابو بكر اجلسوني أبالله تخوفوني اقول اللهم استخلفت خير اهلك، وفي الصحيح ان عمر لما جعل الخلافة شوری في ستة قال يشهدكم ابن عمر ليس له من الامر شیء وقد كان ابن عمر خيرا من الف مثل یزید.

آنگاه مگوید چون ثابت شد که صحابه طالب افضلند و او را احق بدانند آیا کسی شك میکند که حسین احق بخلافت بود از یزید؟ نه چنین است بلکه آنها که رتبه ایشان فرود رتبه او است، چون عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله ابن عمر و عبد الله بن الزبیر و عبد الله بن عباس جای شك نیستند، چه همه این جماعت حسب و نسب و نجات و کفایت و علم وافر دارند، و یزید به هیچ وجه نزدیک مرتبه ایشان نیست، پس بچه وجه مستحق تقدیم است.

تمام شد کلام ابن جوزی بعد از حذف آنچه ربط تمام به مقصود نداشت و خلل و فساد این کلام ظاهر است، چه اگر مدار خلافت بر افضلیت باشد خلافت خلفای ثلثه البته باطل خواهد شد، چه هیچ عاقل شك نکند که بشری بعد از رسول خدای در حسب و نسب و علم و حلم و شجاعت و سماحت و عقل و رفق و تصلب

فی ذات الله و جهاد و سابقه در اسلام و سایر فضایل که نزد کافه عقلا فضل است یا به اعتبار اسلام فضل شده همسنگ امیر المؤمنین نیست.

و از این جهت علماء اشاعره انکار و جوب تقدیم فاضل کرده اند، و این نسبت بفقهاء مطلقا باطل است، و استدلال کرده اند بر عدم اعتبار افضلیت بقصه شوری چه بالقطع بعض از آنها افضل از بعض بوده اند، و او همه را در معرض امامت در آورد، پس چگونه ابن جوزی این قصه را شاهد تقدیم افضل مگیرد، و افضلیت امیر المؤمنین فی الجملة باید مسلم باشد چنانچه ملا سعد در شرح (عقاید) مگوید:

والانصاف انه ان ارید بالافضلية كثرة الثواب فالتوقف جهة وان ارید كثرة ما يعده ذو العقول من الفضائل فلا جهة له، وقال بعض المحشيين من اعيانهم المتأخرين اي فلا جهة للتوقف بل يجب ان يجزم بافضلية علي كرم الله وجهه، اذ قد تواتر في حقه ما يدل على عموم مناقبه ووفور فضائله واتصافه بالكمالات واختصاصه بالكرامات، هذا هو المفهوم من سوق الكلام، ولهذا قيل فيه رائحة الرفض لكنه فرية بلا مرية اذ اكثرية فضائل علي وكمالاته العلمية تواتر النقل فيه معنا بحيث لا يمكن لاحد انكاره ولو كان هذا رفضا وتركيا للسنة لم يوجد من أهل الرواية والدراية سني أصلا، فايك والتعصب في الدين والتجنب عن الحق واليقين. وبالجملة بر فرض تسليم لزوم افضليته، تقديم مفضول لحكمة او مانع جاز است چنانچه افضلية بغداد و بصره قائلند، و در خطبة شرح نهج البلاغة

اشاره کرده که (الحمد لله الذي قدم المفضول لمصلحة اقتضاها الحكمة) (۱) گفته و از

کجا که آن مانع در اینجا موجود نبوده، چه البته اگر مردم بیعت با سید الشهداء  
مکردند

و امر بر او مستقل و مستقر مشد آن حضرت اثبات امامت برادر و پدر خود مکرد  
و دین اهل سنت بر باد مرفت، و هیچ مانعی اقوی از این نیست، چنانچه ابن  
أبي الحديد از یکی از علمای اهل سنت نقل میکند و مگوید پرسیدم از او که چرا  
أبو بکر دعوی فاطمه را در باره فدك قبول نکرد گفت اگر قبول مکرد فردا دست  
پسرهای خود را مگرفت و می آمد در مسجد دعوی خلافت شوهر خودش مکرد  
و آن شهود هم اقامه شهادت مکردند ناچار بود تصدیق کند و خود ابن أبي الحديد  
مگوید این وجه متینی است (۲).

والحق راست گفته و خوب فهمیده علاوه بر همه صرف افضلیت سبب امامت  
نیست بکله محتاج است که یکی از اسباب ثلثه متحقق شود تا أفضل صاحب امامت  
شود، و در باره سید الشهداء به اعتقاد سنیان نه نص موجود است نه بیعت نه شوکت  
پس چگونه او امام خواهد بود بر طریق اهل سنت بلکه امام ایشان همان یزید  
است، و انشاء الله (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) با امام خود با ملائكة غلاظ شداد  
بجانب درکات جحیم خواهند شتافت، وقد أجاد مهيار الديلمي - رضي الله عنه -  
حيث قال مخاطبا للعرب:

ما برحت مظلمة دنياكم  
حتى اضاء كوكب في هاشم  
نبلتم به و كنتم قبله  
سرا يموت في صلوع كاتم  
ثم قضى مسلما من ريبه  
فلم يكن من غدركم بسالم  
ثقفتموا عهوده في اهله  
وجزتم عن سنن المراسم

(۱) التکلیف - المصدر.

(۲) شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ۱۶ / ۲۳۶ ط بیروت.



وقد شهدتم مقتل ابن عمه  
خير مصل بعده وصائم  
وما استحل باغيا امامكم  
يزيد في الطف من ابن فاطم  
وها الى اليوم الطبا خاضبة  
من دمهم مناشر القشاعم  
سبط ابن الجوزى مى گويد:  
وتطرق الى هذه الامة العار بولايته عليها حتى قال أبو العلاء المعري يشير  
بالشعار اليها:

ارى الايام تفعل كل نكر  
فما انا في العجايب مستزيد  
اليس قريشكم قتلت حسينا  
وكان على خلافتكم يزيد  
و مقصود از اين جمله الزام أهل سنت است به تخلف از سفينة نجات كه متواترا  
نقل شده (مثل أهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق) و  
همچنين

متواترا نقل شده كه پيغمبر فرمود (انى تارك فيكم الثقيلين ما ان تمسكتم به لن  
تضلوا كتاب الله وعترتي) و ايشان دعوى تمسك بعترت و ركوب سفينة نوح مسكنند  
و اصولى تمهيد کرده اند كه مقتضى آنست كه يزيد كه به روايات ايشان دو جگر  
گوشه

بتول و دو ريحانه رسول را يكي را بسم جعده، و ديگرى را بتيغ شمر كشت امام  
واجب الطاعة باشد چنانچه خليفه زاده محترم ايشان كه زاهد صحابه بوده به  
اعتقادشان

ملتزم شد بامات او.  
و با اينكه بيعت با أمير المؤمنين نکرده بود، چنانچه از (استيعاب) ابن  
عبد البر نقل شده متشبهت به بيعت يزيد و بيعت عبد الملك شد، و چون صحابی  
است

و بحکم (اصحابى كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم) اقتداى به او در امامت يزيد مايه  
اهتدا است و اين خود دليلى مستقل تواند شد، پس البته يزيد امام سنيان است  
و خليفه ايشان، والحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين و اولاده  
الطاهرين و وفقنا للبراءة من يزيد و مستخلفيه المنافقين بل الكافرين.

(۲۶۸)

(عليهم منك اللعنة ابد الابدین)

ج - بر ایشان باد لعنت از تو همیشه روزگاران.

ش - ابد: چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و (منتهی الارب) و غیر اینها است بمعنی دهر است، و مگویند: ابد ابید مثل دهر داهر، و لیل الیل، و یوم ایوم و شعر شاعر و موت مائت، و هم ناصب و اشباه آنها که بر سبیل مبالغه نفس صفت را موصوف اعتبار میکنند و صفتی دیگر از جنس او برایش اثبات مینمایند تا دلالت بر تکرر و اشتغال او بر این وصف داشته باشد و مفید مبالغه شود، و در مقام تأیید مگویند: ابد الابدین، و دهر الداهرین، و ابد الابد و ابد الابدیه و ابد الابدین مثل ارضین و ابد الابد و ابد الدهر و ابید الابد.

و این الفاظ بمعنی همیشه و مستمر و لا یزال و علی الدوام و همواره و پیوسته است، و ما الفاظ تأیید را که متعارف و مستعذب و در السنه قدماء فصحاء مستعمل است در فقره (ما بقی اللیل والنهار) سی لفظ ذکر کرده ایم، و این لفظ را از آن جمله شمرده ایم (۱) والله اعلم.

(و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان

بقتلهم الحسین علیه السلام)

ج - و این روزی است که فرحناك شدند آل زیاد و آل مروان بواسطه اینکه حسین علیه السلام را کشتند.

ش - فرح: بمعنی سرور گاهی استعمال میشود، و گاه بمعنی (بطر) چنانچه در کتب لغت از (صحاح) و (قاموس) و غیر اینها است، و مراد به بطر نشاط با غرور است، و از این باب است (ان الله لا یحب الفرحین) [۷۶ / القصص ۲۸]

-----  
(۱) ج ۱ / ص ۲۵۶.

چه مطلق فرح غیر محبوب نیست، و لفظ زیارت با هر دو معنی مناسب است،  
وأنسب

به حال آل زیاد و آل مروان معنی ثانی است، و سایر الفاظ زیارت آنچه محتاج  
بشرح است در فقرات سابقه گذشته، و صواب چنانست که در اینجا شطری از  
اخبار و کلمات طایفه اهل سنت نقل کنیم که دلالت بر فرح آل مروان و آل زیاد  
دارد یا فرح خودشان که حقیقة آل زیاد و آل مروانند، و مشمول لعن این زیارت  
چنانچه تا به حال در این کتاب جابجا معلوم صاحب‌دلان که روی سخن با ایشان  
است  
شده.

مسعودی علیه الرحمة که از اعظم قدمای علمای شیعه است چنانچه تأمل  
مطاوی کلمات او در (مروج) شاهدهاست، اگر چه بعضی از مواضع از روی  
تقیه یا ابدای احتمال یا نقل خبر ضعیف مطالبی که مخالف مذهب حق باشد ذکر  
فرموده، و این معنی سبب اشتباه محقق ألمعی آغا محمد علی ولد استاد اعظم  
شده بر خلاف کل تصریح بعدم تشیع او فرموده، و خصوص کتاب (اثبات  
الوصیة) او که معروف است اگر کسی به بیند جای تردید باقی نماند و در (فهرست)  
ابو العباس نجاشی مناقب او مذکور است، ولی با وجود این معتمد اهل سنت  
است، و هیچ مورخی نیست که بر او اعتماد نکرده باشد، از آن جمله ابن خلدون  
در اول جلد مقدمه مگوید:

وقد دون الناس واكثروا وجمعوا تواریخ الامم والدول في العالم وسطروا  
والذين ذهبوا بفضل الشهرة والامانة المعتبرة واستفرغوا دواوين من قبلهم في  
صحفهم المتأخرة، هم قليلون لا يكادون يجاوزون عدد الانامل ولا حركات العوامل  
مثل ابن اسحاق والطبری وابن الكلبي ومحمد بن عمر الواقدي وسيف بن عمر  
الاسدي والمسعودي وغيرهم من المشاهير المتميزين عن الجماهير.  
باین ملاحظه نقل از مسعودی در (مروج الذهب) که مکررا مستقلا وتبعاً در

مصر بطبع رسیده، و این خود فی نفسه دلیل اعتماد است و شرح حالات او در (فوات)

الوفیات) مفصلاً مذکور است خارج از صناعت جدل نخواهد شد، علاوه بر اینکه ابن ابی الحدید نیز با او موافقت کرده.

بالجمله در (مروج الذهب) مفرماید مسندا که روزی حجاج بعید الله بن هانی - که یکتن از مردم (اود) که طایفه‌ای از مردم یمند بود، و در قوم خود شرافتی داشت

و در جمیع حروب ملازم حجاج و در تحریق کعبه حاضر، و حجاج را شیعه و ناصر بود - گفت (والله ما کافأناک بعد) سوگند بخدای که هنوز مکافات تو نکرده ایم، آنگاه کس فرستاد با اسماء بن خارجه فزاری که دخترت را بعید الله ابن هانی برسم زناشوئی بده قال: (لا ولا کرامة) پس امر کرد تا تازیانه بیاوردند و گفت من تزویج میکنم اسماء را، لا علاج تزویج کرد، از آن پس کس به سعید بن قیس همدانی فرستاد که رئیس یمامه بود که دخترت را با عبید الله تزویج کن قال: (و من اود؟ والله لا ازوجه ولا کرامة) گفت شمشیر را بیاورند، سعید گفت بگذار تا با اهل خود مشاورت کنم چون مشاورت کرد اشاره کردند که تزویج کن که مبادا

این فاسق تو را بکشد پس تزویج کرد دخترش را به او، و حجاج با عبید الله گفت من دختر سید فزاره و سید همدان و عظیم کهلان در حباله نکاح تو در آوردم، و (اود)

را آن مکان نبود که این مصاهرت و مواصلت کند، عبید الله گفت (لا تقل اصلح الله

الامیر فان لنا مناقب ما هي لاحد من العرب).

حجاج گفت این مناقب که هیچ کس از عرب را با شما در او شرکتی نیست کدامست؟ عبید الله گفت امیر المؤمنین عثمان در مجلسی از مجالس ما سب نشد هرگز، حجاج گفت: (هذه والله منقبة) بخدای سوگند که این منقبتی است، عبید الله گفت و از جماعت ما در حرب صفین با امیر المؤمنین معاویه هفتاد نفر بودند و با ابو تراب کس حاضر نبود جز يك نفر، و به حق خدای قسم که تا من مدانستم مرد

بدی بود، حجاج گفت: (هذه والله منقبة) عبید الله گفت هیچ کس از ما نبوده که زنان ابو تراب بگیرد یا تولی او داشته باشد، حجاج گفت: (هذه والله منقبة).

عبید الله گفت زنی از ما نبود مگر اینکه نذر کرد که اگر حسین کشته شود ده شتر نحر کند، و چون کشته شد چنان کرد، حجاج گفت: (هذه والله منقبة) عبید الله گفت

هیچ کس از ما نبود از پدر خود دانسته باشد که ابو تراب را شتم و لعن کرده مگر اینکه چنان کرد، و گفت من لعن میکنم بزیادت دو پسر او حسن و حسین و مادر ایشان

را، حجاج گفت: (وهذه والله منقبة) عبید الله گفت و هیچ کس از عرب نیست که آنچه ما از ملاحه و صباحه داریم داشته باشد و بخندید، و عبید الله مردی بود بغایت زشت و سیاه چرده و آبله رو و در سر او عقده بزرگ بود و دهان او کج و چشم او

احول مایل الحوله بود و قبایح دیگر در صورت داشت.

تا اینجا ترجمه کلام (مروج الذهب) بود، و این فقرات که از مناقب شمرده همه جای عجب است، و همین مناقب را علمای سنت از اسلاف خود به میراث برده اند

و عمل بر طبق آنها میکنند، چنانچه عبد القادر گیلانی که او را غوث اعظم و هیکل صمدانی منامند در محکی کتاب (غنیة) که بشهادت جمعی از اعلام اهل سنت از مصنفات

او است آورده قال ما لفظه:

وقد طعن قوم علی صیام هذا اليوم العظیم و ما ورد فيه من التعظیم وزعموا انه لا يجوز صیامه لاجل قتل الحسين بن علي فيه، وقالوا ينبغي ان تكون المصيبة فيه عامة [لجميع الناس لفقده فيه - المصدر] وانتم تأخذونه يوم فرح و سرور و تأمرون فيه بالتوسعة على العیال و النفقة الكثيرة و الصدقة على الضعفاء و المساكين، و ليس هذا من حق الحسين علی جماعة المسلمین، و هذا القائل خاطئ و مذهبه قبیح فاسد لان الله اختار لسبط نبيه صلی الله علیه و آله و سلم الشهادة في اشرف الايام و اعظمها و اجلها و ارفعها

عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكرامة مضاعفة الى كراماته ويبلغه منازل الخلفاء الراشدين الشهداء بالشهادة.  
ولو جاز ان يتخذ [يتخذ - المصدر] يوم موته مصيبه لكان يوم الاثنين اولى بذلك اذ قبض الله فيه نبيه صلى الله عليه وآله وسلم وكذلك ابو بكر الصديق قبض فيه، وهو ما روى

هشام عن عروة عن ابيه عن عائشة قال ابو بكر لي اي يوم توفي النبي قلت يوم الاثنين قال اني ارجو ان اموت فيه فمات فيه، وفقد رسول الله وفقد ابو بكر اعظم من فقد غيرهما، وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين وفضيلة صومه وانه يعرض فيه وفي يوم الخميس اعمال العباد.

وكذلك [يوم - المصدر] عاشورا لا تتخذ [يتخذ - المصدر] يوم مصيبة ولان يوم عاشورا ان يتخذ يوم مصيبة ليس باولى من ان يتخذ يوم عيد وفرح وسرور لما قدمنا ذكره وفضله من انه يوم نجى الله فيه انبياءه من اعداءهم واهلك فيه اعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وانه خلق السماوات والارض والاشياء الشريفة [فيه - المصدر] وآدم وغير ذلك وما اعد الله لمن صامه من الثواب الجزيل والعطاء الوافر وتكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار عاشورا مثل [بمثابة - المصدر] بقية الايام الشريفة كالعيدين والجمعة وعرفة وغيرها، ثم لو جاز ان يتخذ هذا اليوم يوم مصيبة لاتخذته الصحابة والتابعون لانهم اقرب اليه منا واخص بنه منا (١) انتهى كلام الناصب الدعوى.

و محصل سخن او اينست كه شيعةيان كه ايراد مكنند بر اهل سنت كه چرا روز عاشورا را روز فرح و سرور كرديد سخن واهى و كلام باطل مگويند، چه روز عاشورا روزى است مبارك و ميمون كه خداى عز وجل اختيار كرده آن روز را براى شهادت فرزند پيغمبر خود تا بر كرامت او بيفزايد، و اگر روز قتل حسين مصيبت

(١) غنية الطالبين ٦٨٤ - ٦٨٧، خلاصة عبقات الانوار ٤ / ٢٤٦ - ٢٤٨.

بودی بایستی که روز دوشنبه که وفات پیغمبر و ابوبکر در او شده و هر دو اعظم از اویند نیز روز مصیبت باشد، با اینکه صوم او مستحب است، و عرض اعمال در آن روز و روز پنجشنبه مشود.

بلکه روز عاشورا شایسته است که روز فرحت و سرور باشد به جهت برکات مخصوصه به آن روز مثل خلق سماوات و ارض و خلق آدم و نجات انبیاء و هلاک اعدای

خدا در او مثل فرعون و قومش، و به جهت استحباب صوم او و کثرت فضایل صیام در او، و اگر این روز روز مصیب بودی بر صحابه و تابعین با کمال قرب و شدت اختصاص ایشان مشتبه نمشد، و هیچ کس از ایشان چنین نکرده.

این خلاصه کلام این دشمن خدا و رسول است، و این کلام در ظهور فساد و شناعة اگر چه همچنان است که هیچ مسلم متدینی شك در بطلان او ندارد، و آنچه ما جا بجا در این شرح یاد کرده ایم کافی در ابطال اوست [لیکن ظ] محض اتمام حجت و ازاحه علت در این مقام اجمالا متعرض او مشویم:

اما اینکه گفته روزی است مبارك که خدای تعالی او را برای قتل سبط نبی خود اختیار فرموده تدلیسی است که عوام را فریب مدهد و الا بر هوشمند حقیقت شناس حال او معلوم است، و هیچ کس گمان نمکند که شرافت روز سبب قتل پیغمبران و ابناء

ایشان در او باشد و همه کس آن روز را که پدر یا مادر یا فرزندی یا برادری یا خویشاوندی یا دوستی از ایشان در او رفته باشد البته نحس مشمارند، و با تشأم و تطیر میکنند، و این مطلب محتاج به برهان نیست.

و اما اینکه گفته اگر چنین بود باید روز دو شنبه روز نحسی باشد، اولاً فرق است بین اینکه روز در سالی يك دفعه باشد چون عاشورا و اشباه او یادر هر هفته باشد مثل دوشنبه و نقض صحیح نیست، و از این جهت روز بیست و هشتم صفر که وفات سید انبیا است نزد شیعیان عزای اعظم است، و از جمیع آن آداب که



روز عاشورا دارند آن روز را دقیقه‌ای فرو گذاشت نمکنند. و ثانیاً روز دوشنبه هم نحس است، و در اخبار اهل بیت او را یوم بنی امیه شمرده اند، و او روز مصیبت مسلمین است، و احترامی برای او نزد ما نیست و اخبار اعدای ایشان حجت نیست، چه همه کذب و جعل و افترا است، و بخاری که کتاب او را اصح الکتب بدانند، اکذب بریه بوده چنانچه حالت اسانید ایشان تفصیلاً در کتاب (استقصاء الافحام) سید جلیل معاصر مولوی میر حامد حسین - نور الله ضریحه - معلوم شده است، و اگر ما استدلال باخبار ایشان کنیم برای الزام خود ایشان است، و الزام شیعه به آنها بیرون طریقه صواب است. و ثالثاً موت اولی سبب برکت و یمن است نه موجب شامت و نحوست مگر بملاحظه آن باشد که فظ غلیظ القلب بجای او نشسته و مردم کالمستجیر من الرمضاء

بالنار شدند، و باین ملاحظه البته نحس و میثوم است. و اما اینکه گفته اگر روز عاشورا روز سرور باشد اولی است به جهت برکات آن روز سابقاً دانستی (۱) که وقوع این وقایع در او محض کذب و عین افتراء و از جمله موضوعات نواصب است.

و اما اینکه صوم در او مستحب است سابقاً معلوم شد که صوم او مردد بین کفر و حرام و مکروه است (۲). و اما اینکه [گفته] صحابه و تابعین او را یوم مصیبت قرار ندادند مخدوش است به اینکه مراد قبل از وقوع است یا بعد؟ اگر قبل از وقوع قتل سید الشهداء است از محل کلام خارج است، چه آن وقت بحسب ظاهر روز عزا نبود، و اگر بعد از قتل است مراد از صحابه و تابعین اتباع یزید و معاویه‌اند یا اتباع اهل بیت،

(۱) ج ۲ ذیل اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه ص ۱۴۳

(۲) ج ۲ ذیل اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه ص ۱۴۸

اگر طایفه اول مرادند فعل ایشان حجت نیست، و اگر طایفه ثانی مرادند نسبت به ایشان دروغ است، چه ایشان این روز را از اول روز مصیبت قرار دادند اگرچه به جهت موانع در بعض اوقات متمکن از اظهار نشدند.

وقد ابدع بعض النواصب وهو ابن حسکینا فی الاعتذار عن الاکتحال یوم عاشورا حیث قال:

ولائم لام فی اکتحال یوم استباحوا دم الحسین

فقلت دعنی احق عضو یلبس فیہ السواد عینی

فانه اعترف بذلك، واجاد فی شعره المشتمل علی زندقته فی تزئینه فی عیون القاصرین، و کانه اوحی الیه من الشیاطین.

و ابن حجر مکی در کتاب (صواعق) حکایت کلام جماعتی از این طایفه کرده و بعضی از اخبار که بر بدع خود تمسک به آنها کرده اند ذکر نموده، و از عجایب آنست که با آن صلابت حجریه که از طبیعت بشریه بیرونش برده اعتراف به فساد و ضعف مدارک آنها کرده، اگرچه بر شیعه هم به جهت اقامه عزای جناب سید الشهداء

و قیام به وظایف نوحه و گریه طعن مزند، و ما با استمداد از برکات خامس آل عبا علیه السلام انشاء الله در ذیل شرح این فقره دفع شبهات و ابطال ترهات او خواهیم

کرد و اینک ما محصل کلام او را در اینجا یاد میکنیم و خلاصه سخن او آنست که: مبادا کسی در روز عاشورا مشغول ببدع روافض شود از ندبه و نیاحه و حزن که این کار از اخلاق اهل ایمان نیست، و الا روز وفات پیغمبر اولی و احق بود، و همچنین مبادا کسی ببدع ناصبین و مبغضین اهل البیت و جهال که مقابله فاسد بفاسد

و بدعت به بدعت و شر بشر میکنند اشتغال یابد، و اظهار فرحت و مسرت کند، و او را

عید قرار بدهد و اظهار زینت در او نماید به امثال خضاب و اکتحال و جامه نودر بر کردن و توسیع نفقات و طبخ اطعمه و حبویکه بیرون رسم و عادت است به اعتقاد

اینکه این از سنت است، سنت ترك جميع اينها است، چه وارد نشده در این باب چیزی که محل اعتماد باشد.

و از پاره از ائمه حدیث پرسیدند که کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس ثوب جدید و اظهار سرور در روز عاشورا چگونه است در جواب گفت که حدیث صحیحی در این باب وارد نشده نه از رسول خدای وارد شده و نه از احدی از صحابه،

و نه مستحب شمرده او را احدی از ائمه مسلمین نه ائمه اربعه که مالک و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل باشند و نه غیر ایشان و نه روایت شده در کتب معتمده در

این امور خبر صحیحی یا ضعیفی، و آنچه گفته شده که هر که سرمه بکشد در روز عاشوراء

تا آخر سال چشم درد نکشد، و هر که غسل کند تا آخر سال بیمار نگردد، و هر که توسعه کند بر عیال خود آن روز خدای در تمام سال بر او وسعت دهد، و امثال او مثل اخبار وارده در فضل صلوة در روز عاشورا و این که توبه آدم و قرار سفینه نوح بر جودی، و نجات ابراهیم از آتش، و فدا کردن ذبیح الله به گوسفند، و یوسف بر یعقوب در او بود، چه همه این اخبار دروغند جز حدیث توسعه لکن در سند او کسی است که در حق او گفتگوئی شده، و این گروه یعنی نواصب او را عید قرار میدهند، و آن جماعت یعنی روافض او را ماتم و عزا میکنند، و هر دو طایفه مخطی و مخالف سنتند چنین گفته است بعض حافظان حدیث، و مراد او از اول

سؤال است تا اینجا.

و حاکم تصریح کرده به اینکه اکتحال روز عاشورا بدعتی است با اینکه خود روایت کرده این خبر را که (من اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه ابدا) لکن گفته که این حدیث منکر است، و از این جهت ابن جوزی او را در موضوعات ذکر کرده، و اختصاص داده وضع او را به طریقی که حاکم نقل کرده و بعض حفاظ گفته‌اند از غیر آن طریق یعنی به هر طریق که نقل شده موضوع است

ومجد لغوی یعنی صاحب (قاموس) از حاکم روایت کرده که جمیع احادیث وارده در فضل او ما عدای اخبار صوم و احادیث فضل صلوة و انفاق و خضاب و ادهان و اکتحال و طبخ حبوب جمیع این اخبار موضوع و مفتری است، و ابن قیم نیز تصریح به این کرده، چه گفته حدیث الاکتحال و الادهان و التطیب یوم عاشورا من وضع الکذابین و الکلام فیمن خص یوم عاشورا بالکحل (۱). تمام شد آنچه از کلام ابن حجر منخواستم نقل کنم و در این کلام مواضعی است که برای مطالب مذکوره حجت است:

یکی اینکه در شرح فقره سابقه (۲) گفتیم (۳) علمای اهل سنت اخباری افتراء کرده اند در فضایل عاشورا، و او جمله این اخبار را ذکر کرده بود.

دوم - آنکه گفتیم که آنها مجعول و مختلفند [و بکذب و افتراء] وضع شده و او خود شهادت داد، و از بعض حفاظ و ابن قیم و حاکم و ابن جوزی و مجد لغوی و بعض ائمه حدیث نیز اعتراف بکذب آنها را نقل کرد.

سیم - آنکه اعتراف کرد که این امور بدعتند.

چهارم - اینکه اعتراف کرده که آنان که این اعمال میکنند از نواصب هستند و علیهذا اکثر اهل سنت بلکه جمیع - جز طایفه‌ای که به معاشرت اهل حق گرفتار شده اند، و فی الحقیقة به جهت تقیه مماشاة میکنند - نواصبند، چه در غالب بلاد ایشان این اعمال مرسوم است، و حالت اهل مکه و مدینه مشهود حاجیان شده و بسمع سایرین رسیده مثل حالات اهل مکه که بعد از اهل مدینه انصب خلق الله‌اند، و در ایام اقامت بلده شریفه سامراء چندان از غرایب حالات این جماعت

(۱) الصواعق المحرقة ص ۱۸۳ - ۱۸۴ ط قاهرة.

(۲) اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیة ص ۱۴۳

(۳) ص ۱۶۶

مشاهده شده که گفتنی و نوشتنی نیست، از آن جمله در همین سال در روز عاشورا بنیاد عیش و عرس گذاشتند، و شب یازدهم عروس را به خانه داماد بردند. علی الجملة تیمن و تبرک اهل سنت بروز عاشورا خود امری است طشت از بام افتاده و پرده از روی رفته که قابل انکار نیست و همین قدر در اثبات هلاک و ضلال ایشان بس که با اوامر بلیغه و تأکیدات شدید در محبت اهل بیت که مودت ایشان اجر رسالت است و لزوم تمسک به ایشان و وجوب اقتداء به ایشان مسلم

فریقین است از این سفینه نجات تخلف کردند که روز قتل ونهب و اسر ایشان را از اعیاد شمردند، و سرمه کشیدن و خوشبو کردن و جامه نو پوشیدن و روغن مالیدن

و سایر لوازم عید را سنت شمردند، و باین جهت خود را اهل سنت نام کردند که به سنت یزید و آل مروان رفتار مینمایند.

گر مسلمانی از اینستکه اینان دارند

وای اگر از پس امروز بود فردائی

وقد أجد أبو الحسین الجزار في قوله:

وبعود عاشورا يذكري

رء الحسین فلیت لم یعد

یا لیت عینا فیه قد کحلت

لشماة لم تخل من رمد

ویدا به لمسرة خضبت

مقطوعة من زندها بیدی

أما وقد قتل الحسین به

فأبو الحسین أحق بالکمد

و اینها شاهد صدق فرموده سید الساجدین علیه السلام است در خطبه‌ای که بعد از ورود مدینه قرائت کردند که در ضمن او فرمود اگر پیغمبر وصیت مکرر به ایشان در ظلم و ایذای ما چنانچه وصیت در محبت و نصرت ما کرد بیش از این نمیتوانستند کرد، فلعن الله أولهم و آخرهم.

تذیل

آنچه متعارف است به حمد الله در بلاد شیعه از اقامه تعزیه و اجتماع در

مجالس و نشر اعلام و نصب خيام و تشبیه و تمثیل هیئت وقایع عاشورا و در بعض بلاد هند از تمثیل ضریح مقدس و غیر ذلك از قبیل لبس جامهای سیاه و تعطیل أسواق در

روز عاشورا و راه افتادن دسته و لطمه و نوحه و آنچه از این قبیل است جمیع اینها مشروع

است و راجح در شریعت مطهره، و دلیل بر عموم این مدعی بر دو طریق اقامه میشود: طریق اول - برمسلك علماء امامیه و فقه أهل البيت علیهم السلام و این مطلب اگر چه بر اصول ما محتاج به دلیل نیست از غایة وضوح، ولی ما اشاره اجمالیه ببعض موارد اشتباه میکنیم در ضمن اقامه دلیل بر عموم، بدانکه اخبار متواتره وارد شده در استحباب بکاء بر سید الشهداء علیه السلام و تذکر مصاب او و ابکاء بلکه

تباکی یعنی گریه بر خود بستن، و به جهت اظهار حزن به صورت باکی در آمدن نه چنان که بعض قاصرین توهم کرده اند که مراد ریای در گریه است، چه بالضروره بکاء بر سید الشهداء عبادت است، و ریاء در عبادات مثل قیاس در أدله و ربا در معاملات به هیچ وجه جایز نیست، و علاوه بر این اخبار کثیره وارد است در احیای امر أئمه علیهم السلام و فضل جلوس در مجالسی که احیای امر ایشان در آن مجالس

مشود، و همچنین در اخبار متعدده وارد شده که جزع بر همه چیز مکروه است جز جزع بر سید الشهداء، و در اخبار وارد شده که آیام عاشورا آیام مصیبت و حزن أهل بیت است، و هم وارد شده که بحزن ما محزون شوید و بسرور ما مسرور

و حث بر تجدید عزای آن امام غریب و اقامه مراسم عزاداری نیز وارد شده و تجویز لطمه حدود و شق ثياب هم آمده، و از این اخبار به عموم و خصوص جواز همه این أفعال مذکوره و استحباب و رجحان اینها معلوم میشود یا بالاصالة یا از باب مقدمه، و توضیح این مطلب با رعایت اختصار بنقل بعض أحادیث این باب و تطبیق اجمالی بر امور مذکوره است: شیخ صدوق در (أمالی) مسندا از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده (من تذکر

مصابنا وبكى لما ارتكب منا كان معنا في درجتنا يوم القيامة، و من ذكر بمصابنا فبكى وأبكى لم تبك عينه يوم تبكي العيون، و من جلس مجلسا يحى فيه أمرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلوب). (١)

و همین خبر را در (عیون) نقل کرده از آنجا که فرمود (من ذکر بمصابنا) لیکن لفظ او (من تذاکر مصابنا) است.

و در (امالی) شیخ سند بمعایوة بن وهب مرساند که صادق آل محمد فرمود (کل الجزع والبكاء مکروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین) (٢).

و در (کامل الزیارة) بدو سند از صادق آل محمد علیه السلام نقل کرده (ما ذکر الحسین بن علی عن أبي عبد الله في يوم قط فرأى أبو عبد الله متبسما في ذلك اليوم والليل) (٣).

و در (قرب الاسناد) سند به حضرت صادق علیه السلام مرساند که با فضیل بن یسار فرمود منشینید و حدیث مکنید؟ عرض کرد بلی فدای تو کردم (قال ان تلك المجالس أحبها فاحیوا أمرنا یا فضیل فرحم الله من أحیا أمرنا یا فضیل من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو كانت أكثر من زبد البحر) (٤).

و در (امالی صدوق) رضی الله عنه سند به حضرت رضا علیه السلام مرسد که با ابراهیم

- (١) أمالی مجلس ١٧ و بحار الانوار ٤٤ / ٢٧٨ و عیون ج ١ / ٢٩٤، بحار ٤٤ / ٢٧٨ رقم ٢، عوالم العلوم ٥٣١ حدیث ١٤.
- (٢) امالی ١ / ١٦٣ بحار الانوار ٤٤ / ٢٨٠ رقم ٩، عوالم العلوم ٥٣٣ حدیث ٦.
- (٣) کامل الزیارة باب ٣٦ بحار الانوار ٤٤ / ٢٨٠.
- (٤) قرب الاسناد ص ٢٦، بحار الانوار: ٤٤ / ٢٨٢ رقم ١٤، عوالم العلوم ٥٢٧.

ابن ابي محمود فرمود محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال را در او حرام مسکردند و خون ما در او حلال شد، و حرمت ما هتك و ذریه نساء ما در او سبی شدند و آتش در خیام ما افروخته شد، و به غارت برده شد آنچه ما در آنها داشتیم و رعایت

نشد برای رسول خدا در حق ما حرمتی همانا روز قتل حسین مقروح کرد جفون ما را و فرو ریخت اشکهای ما را، و ذلیل کرد عزیز ما را در زمین کرب و بلا، و بارث

داد کرب و بلا را بما تا روز قیامت، (فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فان البكاء عليه يحط الذنوب العظام) آنگاه فرمود پدرم چنان بود که هر وقت ماه محرم می آمد با حالت خنده دیده نمشد و کأبت و حزن به روی غلبه مسکرد تا ده روز از محرم مسگذشت چون روز دهم مسشد آن روز روز مصیبت و حزن و بکای او مسشد و مسفرمود (هو اليوم الذي قتل فيه الحسين) (۱).

و در (امالی) نیز سند به حضرت رضا مسرساند که هر که در روز عاشورا ترك کند سعی در حوائج خود را خدای تعالی حوائج دنیا و آخرت او را قضا کند، و هر که روز عاشورا روز مصیبت و حزن و بکای او باشد روز قیامت روز فرح و سرور او شود، و در بهشت بملاقاة ما قریر العین گردد، و هر که روز عاشورا را روز برکت

نام کند و برای منزل خود چیزی ذخیره کند خدای برکت ندهد در آنچه ذخیره کرده و در روز قیامت حشر شود با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد (۲). و در (عیون) و (امالی) سند بریان بن شیبب مسرساند که حضرت رضا علیه السلام - در

ذیل حدیث مفصل - فرمود یابن شیبب ان سرك أن تكون معنا في الدرجات

(۱) امالی مجلس ۲۷ رقم ۲، بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۳ رقم ۱۷، عوالم العلوم ۵۳۸ حدیث ۱.

(۲) امالی مجلس ۲۷ رقم ۴، بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۵ رقم ۴، عوالم العلوم ص ۵۳۹ حدیث ۲.



العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا، وعلیک بولایتنا، فلو أن رجلاً  
تولی حجراً لحشره الله معه یوم القیامة (۱).  
و در (کامل الزیارة) سند بآبی هرون مکفوف مرساند که وارد شدم بر حضرت  
صادق فرمود شعری بخوان برای من در مرثیه حسین من خواندم، فرمود نه چنین  
بلکه چنانچه خودتان شعر مسخوانید، و چنانچه مرثیه میکنی او را نزد قبرش  
فانشدته:

امرر علی جدث الحسین

و قل لا عظمه الزکیة

چون گریست ساکت شدم، فرمود بخوان خواندم ثم قال: زدنی فانشدته:

یا مریم قومی وانندی مولاک

و علی الحسین فاسعدی بیکاک (۲)

پس بگریست و زنها بگریستند و به هیجان آمدند، چون زنان ساکت شدند  
فرمود یا ابا هرون هر کس ده شعر در مرثیه حسین بخواند بهشت برای اوست  
و یک یک کم کرد تا به یکی رسید، و فرمود (من انشد فی الحسین فبکی فله الجنة  
ثم قال من ذکره فبکی فله الجنة) (۳).

وهم در (کامل الزیارة) است که هر سری را ثوابی است جز گریه در باره ما یعنی  
پنهان کردن هر امری را ثواب است جز گریه بر ما که اعلان به او به جهت تعظیم  
شعار

(۱) امالی مجلس ۲۷ رقم ۵، عیون ۱ / ۲۹۹، بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۴  
عوامل العلوم ۵۳۹ حدیث ۳.

(۲) این ابیات از سید حمیری است و ابو الفرج اصبهانی در کتاب (اغانی) ذکر  
کرده برخی از آنها را (منه ره).

(۳) کامل الزیارات: ۱۰۰، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۹۱، عوامل العلوم ۵۴۱  
حدیث ۴.

اسلام و احیای امر ائمه انام مطلوب است (۱).  
و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که بجای (سر) (شیء) باشد و معنی ثواب  
نداشتن گریه آنست که او را ثواب محدودی نیست، و این بغایت بعید است، بلکه  
شایسته نیست ذکر او در کتاب علمی و حق همان معنی اول است که از خود آن  
علامه

نیز استفاده شده.

و در (ثواب الاعمال) همین حدیث به تغییر یسیری روایت شده و مگوید:  
(فقال انشدنی کما ینشدون یعنی بالرقه) و در آخر حدیث مگوید و من ذکر  
الحسین عنده فخرج من عینیه مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله و لم یرض له  
بدون الجنة) (۲).

و مراد از هر دو حدیث که فرمودند (لا کما تنشدون) یا (انشدنی کما تنشدون)  
اینست که علی الظاهر ابو هرون بر عایت ادب حضور امام علیه السلام شعر را بتغییر  
لحن

و اختلاف صوت خواند و آن حضرت فرمودند به وضع نوحه گری و با رقت چنانچه  
خودتان مخوانید و در کربلا نزد قبرش مرثیه مسکنید بخوان، و از غرایب اینست که  
مجلسی علیه الرحمة لفظ (بالرقه) را در (بحار) بفتح ضبط کرده و (رقه) را حمل  
کرده بر

قرائی چند که در عراق در غربی بغداد و بر کنار فرات در وسط دیار ربیعة واقع شده  
اند (۳)

---

(۱) کامل الزیارات ۱۰۶، البحار: ۴۴ / ۲۸۷، عوالم العلوم ۵۴۲ حدیث ۴.

(۲) ثواب الاعمال ۱۱۰ بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۹ عوالم العلوم ۵۴۲.

(۳) در این حدیث دو احتمال وجود دارد:

۱ - قرائت (الرقه) بفتح راء، و آن قریه ای است... و علامه بزرگوار  
مجلسی (ره) او را از فیروز آبادی نقل فرموده، بنابر این اعتراضی بر مجلسی  
(ره) وارد نیست.

۲ - قرائت (الرقه) بکسر راء بمعنی رقیق بمعنی رقیق بودن و آهنگ حزن داشتن است.

و از این قبیل تصحیفات لفظیه و معنویه در بیانات (بحار) که واقع شده موجب ظن آنست که این بیانات از خود آن محدث تحریر و ناقد بصیر نباشد، چه پایه آن علامه عالی مقام صد مرتبه بالاتر از آنست که این گونه اشتباه واضح و خطای ظاهر از او صادر شود (۱) والله اعلم.

-----  
(۱) از اوهام بیانات (بحار) - [ ۴۵ / ۱۰۹ ] ضبط (قصه) بقاف و صاد مهمله - در خطبة كوفه زينب طاهرة - است به (فضة) [ مطابق نسخه مصدر ۱۳۰ و عوالم العلوم ۳۷۸ ].

وابن اثیر در (نهاية) مگويد (القصة) الجص، ومنه حديث زينب بنت علي (أو كقصة علي ملحودة) و هیچ رسم نیست که قبر را به نقره مزین کنند. و از عجایبی بسی مایه حیرت و اعتبار است - که البته آن جناب را باید از او منزّه داشت - این است که در شرح این بیت دیوان مبارك وراثی حضرت سیده النساء سلام الله علیها:

فقد قال في الامثال في البين قائل

اضربه يوم الفراق رحيل

لكل اجتماع من خليلين فرقة

وكل الذي دون الفراق قليل

گفته: التضريب مبالغة في الضرب، و (البين): الفراق اي اضرب المثل الذي قاله القايل يوم الفراق الذي هو رحيل والمثل قوله: (لكل اجتماع) [بحار الانوار ۴۳ / ۲۱۶].

و هذا مما لا يكاد ينقضى منه التعجب فانه تصحيف لفظي ومعنوي جعل الاضرار المتصل بحرف الجر تضريبا وجعل الرحيل وهو فاعل اضرب خبر محذوف وجعل الجملة وصفا للفراق، واعاد الضمير المجرور الراجع الى العامل الى المثل المفهوم من العبارة، وهذا مما لا ينبغي صدوره من اصاغر الطلبة فانه من مضحكات الثكالي ولا يجوز لعاقل فضلا عن فاضل نسبته الى ذلك الحبر النحرير والناقد البصير والله العالم (منه ره).

و در (منتخب) شیخ طریحی رحمه الله مرسلا حدیث شده که چون پیغمبر  
خبر داد به فاطمه که حسین در وقت نبودن من و تو و پدر و برادر او شهید شود،  
عرض

کرد پس که گریه میکند بر او و ملتزم به اقامه عزای او میشود؟ فرمود ای فاطمه زنان  
امت من بر زنان اهل بیت گریه کنند و مردان امت بر مردان و تجدید میکنند عزا را هر  
ساله

جیلا بعد جیل (۱).

و در (کافی) و (تهذیب سند به صادق آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم مرساند  
که فرمود

پدرم ابو جعفر فرمود وقف کن برای من کذا و کذا را برای زنانی که بر من ندبه  
کنند

در منی ایام منی (۲).

و در (تهذیب) سند به حضرت صادق مرساند که چون خالد بن سدید از آن  
جناب سؤال کرد که آدمی بر پدر و مادر و برادر یا قریبی دیگر شق ثوب کند یا نه؟  
فرمود باکی نیست در شق جیوب بدرستی که موسی بن عمران بر برادرش هرون  
شق ثوب کرد و در ذیل حدیث مفرماید (ولقد شققن الجیوب ولطمن الخدود  
الفاطمیات علی الحسین بن علی علیه السلام وعلی مثله تشق الجیوب وتلطم الخدود)  
(۳).

و از این حدیث شرف و جلالت خاندان عصمت معلوم میشود که امام علیه السلام  
بفعل دختران علی و فاطمه در روز عاشورا احتجاج میکند تا دلالت کند بر اینکه

-----  
(۱) منتخب الطریحی ۲۸ المجلس الثاني من الجزء الاول بحار الانوار ۴۴ /

۲۹۲ عوالم العلوم الامام الحسین ۵۳۴.

(۲) الکافی ج ۵ / ۱۱۷ کتاب ۱۷ باب ۳۵ حدیث ۱، تهذیب ج ۶ / ۳۵۸ باب

۹۳ حدیث ۱۴۶.

(۳) التهذیب ۸ / ۳۲۵ آخر الکفارات.

در آن حال هم کاری که از قانون شرع بیرون باشد نکرده اند، و فعل ایشان دلیل جواز

است، چه در منزل وحی تربیت شده و در خانه نبوت نشو و نما کرده و از پستان عصمت

و طهارت ارتضاع فرموده اند، سلام الله علیهم اجمعین.

و ابن ادریس در (سرائر) به عبارت ذیل این حدیث تعبیر کرده استدلال بر جواز شق ثوب میکند، و از اینجا معلوم میشود که این خبر قطعی الصدور است، چه طریقه او در اصول منع حجیت اخبار آحاد است، چنانچه نزد اهلش مشهور است، این جمله از اخبار این باب است.

و در اینها چند عنوان کلی بدست می آید: یکی بکاء، و دیگری ابکاء، و دیگری احیاء

امر ائمه، و دیگر وجوب اقتدای به ایشان در فرح و حزن، و احکام جزئیة چند استفاده میشود

مثل استحباب اجتماع و ذکر حدیث، و استحباب اجتماع نساء در موضعی که صوت مرد را به جهت تعزیه خوانی بشنوند چنانچه در دو خبر ابو هرون بود (۱) و استحباب ترفیق

و تحزین صوت بر وجهی که موجب تهیج بکاء و گرمی عزاء شود، و استحباب نیاحه و ندبه

زنان بر سید الشهداء چنانچه از خبر (کافی) و (تهذیب) معلوم شد (۲) چه فرقی بین ائمه از این جهت نیست، و استحباب لطم خدود و شق جیوب بر سید الشهداء، و استحباب تجدید عزاء آن جناب، و التزام بلوازم او هر ساله، و استحباب کأبت و حزن در ایام عاشورا، و استحباب ترك کسب و سعی در حوائج در روز عاشورا، و آنچه از این قبیل احکام است، و ضعف اسناد بعضی مضر نیست، چه تسامح در ادله سنن از قواعد اجماعیه است علاوه بر اینکه اخبار متعدده دارد و مطابق با اصول مذهب است، و شاید متتبع با مهلت در هر يك از عناوین خبری صحیح بدست

بیاورد.

---

(۱) گذشت ص ۲۸۳ از کامل الزیارة رقم ۱۰۰ و ۱۰۶.

(۲) گذشت ص ۲۸۶

بالجمله آنچه در نزد شیعه متداول است از اقسام مذکوره بیرون نیست، چه انعقاد مجالس روضه خوانی و مجالس شبیه بالخصوص مشمول نصوص است، علاوه بر اینکه ابکاء و احیا است، و احتمال نرود که عقد مجالس شبیه جایز نیست چه محل اشکال

بعض منکرات است که در او واقع مشود از قبیل غنا و کذب، و الا خود او فی نفسه مانعی ندارد.

و محقق قمی در اجوبه مسائل خود صریحا حکم بجواز فرموده، و قراءت لطمیات و لطمه بر صدر که دسته عبارت از او است از حدیث آخر معلوم مشود جواز

او، چه فرقی بین لطمه خد و لطمه صدر نیست، و بر فرض که فی الجملة ضرری داشته

باشد منافی عبادیت نیست، چه ممکن است در اخبار (لا ضرر) ملتزم شویم که نفی الزام است نه نفی مصلحت یعنی اگر مکلف خود به جهت احراز مصلحت واقعیة فعل مرتکب آن فعل شود ثواب او را میرد بلی منتهای مطلب این است که لسان (لا ضرر)

اینست که مگوید من از شما چیزی نمخواهم، و بواسطه ضرر رفع ید از مطلوب خودم کردم به جهت تسهیل و توسعه بر مکلفین نه به جهت تصدیر مصلحت با وجود مفسده، چنانچه تفصیل این را در محل خودش بتلقى از سید استاد - انار الله برهانه کما عظم فی الدین والدنیا شأنه - مقرر داشته ایم.

ولبس جامه سیاه، و سیاه پوشی خانها از بابت قیام بوظیفه عزاداری است و تعظیم شعار و احیای امر ائمه، و ادله کراهت لبس ثیاب سود با اینکه در بعض آنها اشعار به ترك سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند حکم واقعه است فی نفسه ولولا المعارض، و ما با ملاحظه طریان عنوان عزاداری و مساعدت عرف این زمان بر اختیار سیاه برای عزا سخن داریم، لهذا جماعتی از فقهاء مثل صاحب (جواهر) و غیره فتوی داده اند در باب حداد - که بر معتده به عده وفات واجب است و لازم او ترك تزیین بملابس مصبوغه که این بحسب عادات

مختلف میشود -، وظیفه آنست که او لباس عزا بپوشد خواه سیاه باشد یا غیر او (۱).

(۱) تأیید میکند این امر را آنچه در (تاریخچه عزاداری امام حسین) نقل میکند از مقاله دکتر عبداللطیف سعدانی: با فرا رسیدن ماه محرم در هر سال صورت زندگی در مغرب تغییر میکند چون مردم آرامش و خوشی هوای نفس را رها میکنند... در این ماه در تمام شهرهای مغرب مردم را در هرج و مرج می بینیم که توصیف آن امکان ندارد مگر اینکه بگوئیم که حادثه و پیش آمد بزرگی به آنان رسیده... و این چنین شناخته‌اند که ماه محرم ماه عزا است که دلها را در این ماه ناراحتی و حزن عمیق فرا می گیرد و مطلقاً تجمل و آرایش را روا نمیدانند حتی خانه‌ها و لباسها را نمشویند و عروسی نمکنند و طبل نمی زنند و صدای ساز و آواز نمیشنوند بلکه در بلاد مغرب به این مناسبت مردم لباس عزا که لباس سفید است می پوشند و طایفه علوی از روز اول محرم تا دهم محرم این مراسم را اجرا می کنند و اما باقی اشخاص محترم و شریف تا آخر ماه ادامه می دهند و در روز شهادت خوارکی برای تصدق میزنند و طبقه تجار این مناسبت را برای بذل مال قرار دادند.

اما مردم دیگر در این روز از خوردن برای خدا خود داری میکنند و حزن و اندوه غالباً از آنان جدا نمیشود بطوریکه معتقد هستند که انسان در روز عاشورا تصادفاً یا بی حساب گریه نمی کند بلکه گریه کنندگان را میبینی که بواسطه آن اشکهای گران قیمت که از ناراحتی فقدان شهید راه حق ریخته میشود سعادت‌مند میشوند.

و اما اطفال و کودکان این یاد بود حسینی را به شکل بازی اجرا می کنند، و می بینیم که کوزه های کوچک آب از طرف بزرگان به آنان داده میشود و این رمز و اشاره به آن تشنگی است که با همان تشنگی حضرت در گذشت. و بزرگترین چیزی که توجه انسان را به خود جلب میکند منظره مرثی تمثیلی و شبیه در آوردن است که هر سال در مراکزی در شهر مکناس و فاس و مراکش برگزار میشود.

و در بعض اخبار وارد است که حضرت صادق روز عاشورا جامه سفید پوشیده بود (۱)، و بعض فقهای معاصرین به این عمل کرده در روز عاشورا بالخصوص جامه سفید پوشیده بیرون آمد، و این اشتباه است بلکه مؤید لبس سیاه است، چه جامه سفید در زمان بنی عباس جامه عزا بوده چنانچه در تواریخ مسطور است و آن حضرت بر عرف و عادت آن زمان جری کرده بود، و چون در این عهد لباس سیاه جامه معزی است پس جامه سیاه مستحب است نظر به عمومات باب، علاوه بر اینکه در این باب خبری خاص وارد شده چه:

در (بحار) از (محاسن) سند بعمر بن علي بن الحسين مرساند که چون حسین بن علي کشته شد زنان بنی هاشم جامه سیاه و لباسهای چرمین پوشیدند، و از حر و برد شکایت نمکردند (کنایت از اینکه در تابستان و زمستان همان لباسها دربر مکردند) و سید الساجدین برای ایشان طعام ماتم مفرمود بپزند (۲).

(۱) باتتبع زیاد هنوز مدرک او دست نیامده.

(۲) المحاسن: ۴۲۰، بحار الانوار / ۱۸۸ جعفر بن قولويه في (کامل الزيارة) عن الحسين بن علي الزعفراني عن محمد بن عمر النصيبي عن هشام بن سعد عن المشيخة في خبر ان ملكا من ملائكة الفردوس الاعلى نزل على البحر ونشر أجنحته عليها ثم صاح صيحة وقال يا أهل البحار البسوا أثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبح - مستدرک الوسائل أبواب أحكام الملابس في غير الصلوة ص ۲۲۱.

ابن شهر آشوب في (المناقب) عن (تاريخ الطبري) ان ابراهيم الامام انفذ الي أبي مسلم لواء النصره وظل السحاب وكان أبيض طوله أربعة عشر ذراعا مكتوب عليها بالحرير (أذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير) فأمر أبو مسلم غلامه أرقم أن يتحول بكل لون من الثياب فلما لبس السواد قال معه هيبه فاختره خلافا لبني امية وهيبه للناظر وكانوا يقولون هذا السواد حداد آل محمد عليهم السلام وشهداء كربلا وزيد ويحيى - مستدرک الوسائل.

قال ابن فهد في (التحصين) قيل لراهب رأى عليه مدرعة شعر سوداء ما الذي حملك على لبس السواد؟ فقال هو لباس المحزونين وأنا أكبرهم فقبل له من أي أنت محزون؟ قال لاني أصبت في نفسي وذلك اني قتلتها في معركة الذنوب فأنا حزين عليها ثم أسبل دمعه. مستدرک الوسائل ص ۲۲۲ أحكام الملابس في غير الصلوة.

فخر الدين الطريحي في (المنتخب) ان يزيد لعنه الله استدعى بحرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال لهن ايما أحب اليكن المقام عندي أو الرجوع الي المدينة ولكم الجوائز السنية قالوا: نحب أولا أن ننوح على الحسين عليه السلام قال افعلوا ما بدا لكم ثم اخليت لهن الحجر والبيوت في دمشق فلم تبق هاشمية ولا قرشية الا ولبست السواد على الحسين عليه السلام وندبوه على ما نقل سبعة أيام - مستدرک الوسائل باب الصلوة أحكام الملابس في غير الصلوة ۲۲۱.

الطريحي في (المنتخب) قالت سكينه: يا يزيد رأيت البارحة رؤيا وذكرت للرؤيا... فاذا بخمس نسوة قد عظم الله خلقتهن وزاد في نورهن امرأة عظيمة



الخلقة ناشرة شعرها وعليها ثياب سود وببيدها قميص مضمخ الدم الى أن ذكرت  
انها كانت فاطمة الزهراء عليها السلام - مستدرك الوسائل أبواب أحكام الملابس في غير  
الصلوة ص ٢٢١.

و این خبر با ملاحظه تقریر امام بلکه بدون او نظر باحتجاج بفعل فاطمیات چنانچه در خبر لطمه شنیدی (۱) در باب کافی است، ولی باید ملتفت بود بتسویلات

نفسانی و وسوس شیطانی برای تحمل و تزیین نپوشند و تعطیل اسواق و ترك تكسب که متعارف است از باب عمل بحديث (امالی) است (۲).  
و اول کسی که موفق به اجرای این خبر و اقامه این سنت شد معز الدوله أحمد بن بویه بود که در سنه سیصد و پنجاه و دوی هجری این رسم را گذاشت چنانچه در شرح (شافیه) ابو فراس از (تاریخ ذهبی) نقل میکند:  
وفي سنة ۳۵۲ في يوم عاشورا أُلزم معز الدولة أهل بغداد بالمأتم والنوح على الحسين ابن علي عليهما السلام وأمر بأن تغلق الاسواق وان يعلق عليه المسوح وان

لا يطبخ طباخ وخرجت نساء الشيعة مسخحات يلطنن وينحن وفعل ذلك سنوات وابن وردی در (تتمة المختصر) گفته: وفي سنة اثنين وخمسين وثلثمائة أمر معز الدولة بالنياحة واللطم ونشر شعور النساء، وتسويد وجوههن على الحسين، وعجزت السنة عن منع ذلك لكون السلطان مع الشيعة.  
و از آن پس متابعت او کرد معز لدين الله ابو تميم معد بن منصور العبيدي الفاطمي که در سیصد و چهل و يك هجری براریکه سلطنت مصر و مغرب استوا یافت چنانچه از (خطط مقریزی) حکایت شده قال: قال ابن زولاق في يوم عاشورا من سنة ثلاث وستين وثلثمائة انصرف خلق من الشيعة وأشياعهم الى المشهدين قبر كلثوم ونفيسه ومعهم جماعة من الفرسان المغاربة ورجالتهم بالنياحة والبكاء على الحسين.  
وبحمد الله سالها است که سلاطين شيعه باقتفای آثار ائمه اطهار در ممالك

(۱) ص ۲۸۶.

(۲) امالی الصدوق ۱۱۲، بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۴ و گذشت ص ۲۸۲

ایران اقامه این شعار و اجراء این سنت شرع نبی مختار را روز بروز به ترویج زاید و تأیید روز افزون موفقند.  
و اما آنچه أهل سنت ملتزمند از اکتحال و خضاب و سایر عادات خبیثه علاوه بر اینکه صریح عقل شاهد بر خلاف او است، نفس فعل آنها که میزان باطل و اماره خلاف واقع است به موجب اخبار تعادل و تراجیح که فرموده اند (خذ ما خالف العامة فان الرشد في خلافهم) دلیل کراهت آنها و استحباب ترك است بلکه اگر بعنوان تبرك باشد كفر است، و اگر بعنوان خصوصیت استحباب باشد بدعت و تشریح است، و اگر بملاحظه استحباب عمومی باشد محض تشبه کراهت دارد، و از چند خبر استفاده میشود کراهت این امور و استحباب التزام به ترك اینها:

در (کامل الزیارة) است از صادق آل محمد علیه السلام (ما اختضبت منا امرأة ولا أدهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی أتانا رأس عبید الله) (۱).  
و ابن نما در (مثیر الاحزان) از حضرت صادق روایت کرده (ما اکتحلت هاشمیه ولا اختضبت ولا رؤی فی دار هاشمی دخان خمس حجج حتی قتل عبید الله بن زیاد) (۲).  
و از فاطمه بنت علی علیه السلام روایت کرده ما تحنأت امرأة منا ولا اجالت فی عینها  
مرودا ولا امتشطت حتی بعث المختار رأس عبید الله (۳).  
و این امور معلوم است از باب مثال است، و مقصود التزام بلوازم عزاء است

---

(۱) کامل الزیارات، بحار الانوار ۴۵ / ۲۰۷.  
(۲) کشی محمد بن مسعود، بحار الانوار ۴۵ / ۳۴۴ الرقم ۱۲، عوالم العلوم ۶۵۲.  
(۳) بحار الانوار ۴۵ / ۳۸۶.

و چون اخبار سابقه دلالت کردند که هر ساله این ده روزه خصوصا روز عاشورا ایام عزای و کأبت و حزن ائمه بود پس اقتدای به بنی هاشم در ایام عزای ایشان البته راجح است، و تخلف از آنها البته مکروه.

و در روایت (مصباح) که اشاره به او خواهیم کرد مذکور است که بعبد الله بن سنان فرمود (یا عبد الله بن سنان ان افضل ما یأتی به فی هذا الیوم ان تعمد الی ثیاب طاهرة فتلبسها وتتسلب قلت: و ما التسلب؟ قال تحلل ازارك وتكشف عن ذراعیک کهیئة

اصحاب المصاب (۱).

و از اینجا معلوم میشود که خصوصیتی برای دست بالا کردن و بند گشودن نیست جز اینکه حالت مصیبت زدگان است، پس آویختن تحت الحنك و شوریگی وضع نیز مستحب است، و از اخبار وصف ملائکه زوار سید الشهداء بشعت و غیر و اخبار منع از استعمال طیب در زیارت سید الشهداء علیه السلام فقیه میتواند استفاده کراهت استحمام و تطیب کند، بالجمله آنچه لازمه عزای است مستحب است، و آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام است یا مکروه.

و آنچه در هند متداول است از تمثیل ضریح مقدس در روز عاشورا در کلام علمهای هند استدلال بر خصوص او ندیدم، و میتوان استدلال کرد بر رجحان او به آنچه شیخ طایفه قدس سره از عبد الله بن سنان روایت کرده در (مصباح) که فرموده:

و روی عبد الله بن سنان قال: دخلت علی سیدی ابی عبد الله جعفر بن محمد - و ما صدر روایت را در اخبار صوم در استحباب امساک روز عاشوراء تا بعد از ظهر نقل کردیم (۲) و جمله او را در صدر ورقه گذشت (۳) و بعد از او مفرماید - ثم یخرج

(۱) مصباح المتهجد ۵۴۷، بحار الانوار: ۱۰۱ / ۳۰۴.

(۲) ج ۲ ص ۱۶۴.

(۳) ص ۲۹۴ سطر ۴

الی ارض مقفرة او مکان لا یراک به احد او تعمد الی منزل لك فقال او فی خلوة منذ حین یرتفع النهار فتصلی اربع رکعات تحسن رکوعها وسجودها - الی ان قال .. ثم تمثل لنفسك مصرعه و من كان معه من ولده واهله ولتسلم وتصلی علیه - الی آخر الحدیث - (۱) و همین حدیث را با اختلاف سند و تغییر لفظ سید در (اقبال)

روایت فرموده و مفرماید: (وتمثل بین یدیک مصرعه و تفرغ ذهنك و جمیع بدنك و تجمع له عقلك (۲)، لفظ تمثیل دو احتمال دارد یکی اینکه در قلب مقتل و مصرع او متمثل کنی، دیگری اینکه در خارج در پیش روی خود مثال او را بکشی و عبارت (مصباح) قابل حمل بر معنی اول هست اگر چه لنفسك مبعده او است، چه اگر چنین بود (فی نفسك) مفرمودند ولی عبارت اقبال از تأویل بسیار بعید است، چه (بین یدیک) مفرماید و (تفرغ ذهنك) تا آخر فقرات طرد احتمال مخالف میکند.

و در اخبار زیارت حضرت رسول نیز مؤید این معنی است (۳) پس تمثیل

-----  
(۱) مصباح المتهدد ۵۴۷، بحار الانوار: ۴۵ / ۶۳.

(۲) اقبال ۴۱، بحار الانوار ۱۰۱ / ۳۱۶.

(۳) علامه مجلسی (رحمه الله) در (زاد المعاد) در أعمال عید مولود روز هفدهم ربیع الاول مفرماید شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس (رحمة الله علیهم) گفته‌اند چون در غیر مدینه طیبه خواهی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کنی غسل کن و شبیه بقبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارک آن حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آن حضرت گردان و بگو.. و در حاشیه (صحیفه الهادیة) یا (صحیفه المهدیة) ص ۸۲ نقل میکند از شیخ بهائی (ره) هر که را مهمی پیش آید در جائی که آبادی نبوده باشد چهار خط بکشد و او را قبر مطهر حضرت رسول فرض نماید و نظر در همان خط نماید که او را قبر حضرت رسول فرضی کرده و اشاره نماید و دوازده هزار بار بگوید صلی الله

ضريح مقدس مستحب است برای دور.  
وتوهم اینکه اخبار حرمت تصویر شامل او میشود از قصور باع است، چه  
مراد از تصویر محرم تصویر مجسم از ذوات الارواح است و تصویر غیر ذوات  
الارواح مثل کشیدن صورت درخت جایز است، و تصویر صورت جمادی به اتفاق  
مسلمین بلکه به ضرورت دین جایز است، چه هر بنائی مکشند مشاکل باجمادی  
ومشاکل با صورت بنای دیگری هست، و این از قسم اخیر است، و اهل سنت  
از غایت جهل و فرط عصیت چون غرقه بحر ضلالتند به هر حشیشی متمسک در  
رد شیعة میشوند شاید در قلب بیچاره ای شبهه بیندازند و مسلمانی را مثل خود  
گمراه  
کنند.

و آنچه متعارف است در بلاد شیعه از اطعام در ایام عاشورا نه بعنوان توسع  
و تنعم در معیشت است بلکه بعنوان اصطناع طعام برای ماتمزدگان و تقویت امر  
عزاداری و اقامه نظام مجلس مصیبت است، چنانچه در ذیل خبر (محاسن)  
شنیدی (۱) و از آنچه در اخبار وفات حمزه و وفات جعفر و غیر او وارد شده  
میتواند  
استفاده کرد (۲) والله العالم.

-----  
(۱) عليك يا رسول الله آن مهم کفایت شود، و خواننده را حالتی دست دهد که لذت  
آن را دریابد مجرب است.

(۱) ص ۲۹۰

(۲) بلکه روایت خاص در این مورد رسیده است:

قال الطريحي: في حديث مناجاة موسى عليه السلام قد قال: يارب لم فضلت امة  
محمد صلى الله عليه وآله وسلم على ساير الامم؟ فقال الله تعالى فضلتهم لعشر خصال، قال موسى  
وما تلك الخصال التي يعملونها؟ قال الله تعالى الصلوة والزكوة والصوم والحج  
والجهاد والجمعة والجماعة والقرآن والعلم والعاشوراء، قال موسى يارب وما  
العاشوراء؟ قال البكاء والتباكي على سبط محمد صلى الله عليه وآله وسلم والمرثية والعزاء على مصيبة  
ولد المصطفى يا موسى ما من عبد من عبدي في ذلك الزمان بكى أو تباكى وتعزى  
على ولد المصطفى الا وكانت له الجنة ثابتا فيها، وما من عبد انفق من ماله في محبة  
ابن بنت نبيه طعاما وغير ذلك درهما أو دينار الا وباركت له في دار الدنيا الدرهم  
بسبعين درهما وكان معافا في الجنة وغفرت له ذنوبه، وعزتي وجلالي ما من رجل  
او امرأة سال دمع عينيه في يوم عاشوراء وغيره قطرة واحدة الا وكتب له اجر  
مأة شهيد... مجمع البحرين ذيل لغة عشر، زهر الربيع ج ۱ / ۳۳۱ ط بيروت.

طریق دوم:

بر مسلک علمای اهل سنت و فقه ایشان اگر چه ادله که در این باب ذکر میکنیم بر طریقه شیعه نیز حجتند، ولی چون در طریق اول ذکر ما به الاختصاص مقصود بود از این اغماض کردیم، و بر این مسلک دو نوع دلیل است: یکی قرآن و دیگری احادیث ایشان و این قسم ثانی اگر چه اصل در آنها کذب و افتراء است چنانچه بملاحظه حالات رجال و نقله اخبار ایشان که نواصب و خوارج و وضاعین و کذابین بوده اند معلوم میشود، چه اینطایفه اصل کذب و معدن وضع وینبوع افتراء و منشأ اباطیل و مبداء اضالیل هستند، چنانچه به حمد الله شطری از این در کتب شیعه مثل (نصرة المؤمنین) فاضل مؤید و سیف مهند میرزا محمد مهدی قدس سره و (استقصاء الافحام) سید جلیل نبیل مرتضی الامم مولوی معاصر میر حامد حسین - جعل الله له من رحمته کفلین - به بیان وافیه و برهان کافی مذکور است ولی نظر به اینکه ما در اصول ممهّد کرده ایم که مطلق خبر موثوق الصدور اگر چه از کذاب و وضاع باشد حجت است، و اخبار این طایفه که در فضایل اهل بیت است بملاحظه اینکه بر عداوت ایشان مجبولند یا مجبور البته محفوف بقراین صدق است چنانچه گفته اند:

ومليحة شهد العدو بفضلها  
والفضل ما شهدت به الاعداء  
و اگر مشتمل بر دو امر باشد: یکی موافق مذهب شیعه و دیگری مخالف در  
آن، مخالف حجت نیست، چه جایز است که بتدلیس ملحق کرده باشند، و اختلاف  
و ثوق در جزء کلام واحد در صورتی که ناشی از وثاقت ذات راوی نباشد بلکه  
مستند به امور خارجه باشد نادر الوقوع و عزیز الوجود نیست، و بر فرض که ما  
جمیع روایات ایشان را چه مخالف و چه موافق به جهت کذب و وضع و فسق  
و نصب و کفر روات ایشان طرح کنیم در مقام احتجاج و جدل بر ایشان چاره ای  
از قبول ندارند.

بالجملة در قرآن کریم مفرماید (و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب)  
[۳۲ الحج ۲۲] و هم مفرماید (ان الصفا والمروة من شعائر الله) [البقرة ۱۵۸]  
و بر سبیل تفریع بر شعاریت مفرماید (فمن حج البيت او اعتمر) الایة [۱۵۸  
البقرة ۲] و در جای دیگر فرموده (و من يعظم حرمات الله فهو خير له) [۳۰  
الحج ۲۲] و شعار مأخوذ از شعور است بمعنی ما یشعر به لهذا او را در (صحاح)  
و (تفسیر رازی) به اعلام طاعة الله تفسیر کرده اند، و در بعض کتب تفاسیر اهل  
سنت معالم دین خدای گفته اند، و هر سه یکی است، و مراد از حرمت اگر چه  
در حق حج واقع شده ظاهر اینستکه خصوصیت ندارد بلکه کبری کلیه است  
و شك نیست که مودت اهل رسالت و عصمت که اجر رسالت است از شعایر  
طاعت خدا است، و از معالم دین، و البته اگر کسی منکر شود بالضرورة از دین  
پیغمبر آخر الزمان خارج است، پس آنچه راجع به تعظیم این شعایر و این حرمت  
باشد تقوی و خیر است.

و هم از آیات دلالت میکند بر مطلوب آنچه این حجر خود در (شرح همزیة)  
نقل کرده و کفی بتناقض قولیه حجة ملزمة علیه، و آن چنین است که در شرح



این شعر که ناظم گفته:  
 وقست منهم قلوب علی من  
 بکت الارض فقدهم والسماء  
 مگوید اقتباس از آیه کریمه (فما بکت علیهم السماء والارض) [۲۹  
 الدخان ۴۴] است چه مفهوم او آنست که بر مؤمن آسمان و زمین گریه میکند  
 و اذا كان هذا في مطلق المؤمنین كما علم من الاية فما ظنك بآل البيت النبوي  
 والسر العلوي، و بعد از تأویلات بسیار مگوید ولا مانع من حمله علی الحقیقة  
 لانه ممکن ورد به الشرع، فلا یخرج عن ظاهره الا به دلیل، و کلام مسلم و ثعلبی  
 و دیگران در تفسیر این آیه در شرح فقرات سابقه گذشت (۱)  
 و اما اخبار اولاً آنچه خود ابن حجر در (شرح همزیة) نقل کرده کافی  
 است، چه در شرح این بیت که بعد از بیت سابق است:  
 فابکهم ما استطعت ان قليلا  
 من عظیم المصاب فيه البكاء  
 مگوید ای مدة دوام استطاعتك تأسیا بنبيك ثم بجبرئيل ثم بعلي عليه السلام.  
 روی ابن سعد عن الشعبي قال مر علي كرم الله وجهه (۲) بكر بلا عند مسيره

(۱) ذیل مصیبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام ج ۲ ص ۹۵ و گفتار مسلم  
 و ثعلبی ج ۲ ص ۱۰۸ و ۱۰۹  
 (۲) وجه اینکه در باره امیر المؤمنین - سلام الله علیه - کرم الله وجهه مگویند  
 علاوه بر حدیثی که نقل کرده اند آن است که مگویند چون سجده برای بت  
 نکرده روی او مکرم است، و در (نور الابصار) و (اسعاف الراغبین) از کتب  
 ایشان مسطور است که هر وقت فاطمه بنت اسد در مدت حمل آن جناب مخواست  
 سجده بت کند علی علیه السلام پای مبارك به شکم مادر مگذاشت و مانع از سجده مشد  
 که به هیچ وجه از به دو دمیدن روح تا آخر عمر عبادت غیر خدای نکرد.  
 و این سخن اگر چه جهت دلالت بر اینکه فاطمه بنت اسد علیها السلام قبل از  
 اسلام بت پرست بوده باقواعد و اخبار ما موافقتی یه هیچ وجه ندارد مگر اینکه حمل  
 شود بر تقیه از کفار، ولی چون معجزه ای است از امیر المؤمنین علیه السلام که اعدای  
 او اعتراف کردند از نوشتن او امساك نداشتند (منه ره).

الی صفین فوقف وسأل عن اسم هذه الارض فقیل له کربلا فبکی حتی بل الارض من دموعه، ثم قال دخلت علی رسول الله وهو یبکی، فقلت ما یبکیک؟ قال کان عندي جبرئیل آنفا وأخبرني ان ولدي الحسين یقتل بشاطي الفرات بموضع یقال له کربلا ثم قبض جبرئیل قبضة من تراب تلك الارض اشمني اياها فلم املك عیني ان فاضتا (۱).

واخرج الترمذي ان ام سلمة رأت النبي باکيا وبرأسه ولحیته التراب فسألته فقال قتل الحسين آنفا، وكذلك رآه ابن عباس نصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم یلتقطه فساله فقال دم الحسين واصحابه لم ازل اتبعه منذ الیوم، فنظروا فوجدوه قتل ذلك الیوم (۲).

آنگاه توجیه سؤال بر خود میکند که در خبر صحیح وارد شده که از بکاء نهی شده و جواب میدهد که مراد از بکاء در اینجا حزن و تأسف بر مصائب دین و اهل دین از استباحه حرم رسول واستهانت به حق ایشان است، آنگاه سؤال میکند چگونه پیغمبر نهی کرد و خود گریست جواب میدهد که نهی از گریه بعد از موت شده زیرا که دلالت بر ملال از قضای الهی دارد و گریه رسول قبل از موت بوده و این هر دو جواب دور از سمت صوابند:

اما اول - اولاً به جهت اینکه قواعد حمل و توجیه آنست که خاص مقدم است بر عام، بر فرض تسلیم صحت سند خبر نهی باید تخصیص داده شود در باره

(۱) الصواعق المحرقة ۱۹۱ ط عبد اللطیف بمصر.

(۲) صحیح الترمذي ۱۳ / ۱۹۳ ط الصادی بمصر.

سید الشهداء بخبر تجویز، و طریقه علماء فریقین در جمیع مباحث بر تقدیم خاص است بر عام، و این حمل باطل است به اتفاق علمای اسلام.

ثانیا حمل بکاء بر تأسف و حزن خروج از ظاهر است بلا قرینه و طرح از این حمل اولی است.

و ثالثا التزام بجواز حزن و تأسف بر مذهب او بابکاء فریقی ندارد، چه عبارت (صواعق) را شنیدی که اظهار حزن را از بدع روافض شمرده.

و اما جواب ثانی - صحیح نیست چه در روایت ترمذی گریه پیغمبر بعد از قتل است، و اگر بگوید خواب حجت نیست مگوئیم پس چرا ذکر کرد و توجیه نمود، علاوه بر اینکه خود در شرح ایات و سایرین از علماء ایشان مگویند آنچه پیغمبر در خواب گوید حجت است، و در این باب اخباری روایت کرده اند و ثانیاً فرقی نیست در دلالت بکاء بر ملالت و تیرم از قضای الهی بین سابق و لاحق و تفکیک به حکم بجواز اول و حرمت ثانی از روی علت مشترکه غلط است.

بالجملة از جملة اخبار داله بر جواز بکاء خبری است که ابن اثیر و سایرین از علمای سنت نقل کرده اند که چون پیغمبر از غزوه احد مراجعت کرد بمدينة نیاچه زنان انصار را بر قتلاى انصار شنید (قال: لکن حمزة لا بواکی له) انصار شنیدند و زنان خود را امر کردند که بر حمزه ندبه کنند (۱) قبل از ندبه بر قتلاى خود قال ابن الاثیر (۲) قال الواقدي فلم یزلن یبدأن بالندب لحمزة حتی الان (۳) بالقطع والیقین.

محبت رسول خدای با حمزه بیش از محبت با سید الشهداء نبوده، و اگر گریه

(۱) کامل ابن اثیر ۲ / ۱۶۳ ط بیروت.

(۲) ابن ابی الحدید ظ.

(۳) شرح نهج لابن ابی الحدید ۱۵ / ۴۲ ط.

بر او مأمور به باشد البته بلکه بطریق اولی گریه بر حسین علیه السلام مأمور به است. وبالجملة چون مودت اهل بیت واجب و تعظیم شعار اسلام لازم است و گریه بر سید الشهداء مندوب است جمیع امور مذکوره مندرج تحت این عناوین با مقدمه حصول بکاء است، و چون در اصول ثابت شده و خود علماء اهل سنت اعتراف کرده اند که ما یتوقف علیه المطلوب مطلوب، پس جمیع امور مذکوره راجح و مندوب است یا بامر نفسی یا بامر غیری، و این عین مطلوب و مدعا است. و این که گفته است این کار بدعت است اگر مقصود آنست که ادخال ما لیس فی الدین فی الدین به قصد انه من الدین است فساد او معلوم شد، چه داخل در عناوین عامه و مشمول ادله خاصه است، و اگر مقصود این است که کار تازه ای است یعنی در عهد نبی نبوده علاوه بر اینکه باطل است بمقتضای اخبار مذکوره مسگوئیم از جماعتی از علمای ایشان نقل شده و ابن اثیر لغوی نیز تصریح ببعض او کرده که بدعت به احکام خمسة منقسم میشود: واجب مثل اشتغال بعلم عربیت و حرام مثل شبهات مجبره، و مستحب مثل بناء مدارس و رباطات، و مکروه مثل زراندودی مساجد، و مباح مثل گشاد کردن آستین و پوشیدن لباسهای تازه، و از کجا معلوم شد که این بدعت واجب یا مستحب نباشد بنا بر تقریر ایشان، پس صرف اطلاق اسم بدعت بنا بر مذهب ایشان موجب وحشت نیست و در (نهایه) شرحی در این باب ذکر کرده که مراجعه او نیکو است و در شرح فقرات سابقه (۱) ذکر بکاء ارض و سماء شنیدی.

و از عبد القادر جیلانی منقول است که در (غنیه) گفته هفتاد هزار نفر ملائکه بر حسین علیه السلام گریستند (۲).

(۱) مصیبة ما اعظمها فی الاسلام علی جمیع اهل السماوات ص ۹۵.  
(۲) وقال الطبري في ذخائر العقبی ۱۵۱ ط مكتبة القدسی بمصر عن جعفر بن محمد الصادق ان حول قبر الحسين سبعین الف ملك شعنا غبرا یكون علیه الی يوم القيامة.

وابن زیدون در شرح قصیده ابن عبدون در ذیل این شعر:

واسلت دمه الروح الامین علی

دم بفتح لال المصطفی هدر

مگوید که جبرئیل بر حسین علیه السلام بگریست و اگر گریه بر سید الشهداء بدعت رافضه است باید پیغمبر و امیر المؤمنین و جبرئیل و آن هفتاد هزار ملائکه و آسمان و زمین و آفتاب همه روافض باشند، و این اعترافی است نافع از ابن حجر که رفض اولیای او از این جماعت صادر شده.

بالجملة علاوه بر همه امور دلیلی اعتباری در اینجا هست که اگر عاقل بی طرف و منصف بی غرض تأمل کند جزم به صحت قول شیعه و فساد طریقه عامه میکند، چه اگر یکی از ملل خارجه بیاید به بیند که قومی کسی را پیغمبر بدانند و واسطه فیض الهی و رابطه مدد سماوی و مگویند این پیغمبر مکرر وصیت اهل بیت خود فرموده و سفارش در حق آنها نموده، و در کتاب خود مودت ایشان را مزد رسالت قرار داد، و بعض آنها را اختصاصی داد و گفت (حسین منی وانا من حسین) و فرمود (احب الله من احب حسینا) و گفت (اللهم انی احبه فاحب من احبه و ابغض من ابغضه) و فرمود (لا یكون الرجل مؤمنا حتی اکون احب الیه من نفسه و اهله).

و این اخبار را تمام اهل این ملت نقل کرده اند (۱) و اتفاق افتاد که گروهی از دشمن زادگان این پیغمبر به نا حق فرزند او را که حسین بود بکشتند و دختران و خویشاوندان پیغمبر را چون دیلمیان و کابلیان با سیری بردند، و هیچ دقیقه از ظلم فرو

گذاشت نکردند، اکنون يك طایفه از امت این پیغمبر آن امام را عزاداری و سوگواری

(۱) وبتفصیل احقاق الحق ۱۱ / ۲۶۵ - ۲۸۳ آنها را نقل کرده.

مکنند و به نیابت از پیغمبر و حفظ قرابت او گریه و زاری در پیش دارند، و در روز قتل او تعطیل و تعویق اشغال مکنند، و تعظیم قدر نبی و ادای مزد رسالت او را نیکو به جامی آورند، و طایفه دیگر در این روز شادی و خرمی دارند و لباسهای تازه در برو چشمها را سرمه و دستها را خضاب مکنند و جشنها بر پا مدارند و بزمها مآرایند،

و با یکدیگر تعیید و تبریک دارند، و به آن گروه استهزاء و استخفاف مکنند، و ایشان

را مبدع و ضال مشمارند البته آن شخص خارج از ملت که از طرفین بیرون است به سلامت فطرت و صحت عقل خود حکم مکنند که آن گروه اول شرط متابعت پیغمبر خود را ملتزم و وظیفه اتباع او را ادا کرده اند، و گروه ثانی پشت پای به حرمت

پیغمبر زده اند و برسم عداوت و دشمنی رفتار نموده اند که بقتل فرزند او شادمان و خرم شدند، والحمد لله علی وضوح الحجة. نصح و تحذیر

چه قدر شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً ملتفت شده در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب در از نشود، و اقتصار بر واجبات و مستحبات کرده از استعمال محرّمات و اقتراف معازف از قبیل غنا که غالباً

نوحهای لطمیه خالی از او نیست، و اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه مظنونه الکذب که در کتب متأخرین بلکه معاصرین نوشته شده، بلکه کتبی که مصنف آنها از علماء نیست

—  
چه دایره تصنیف و تألیف در زمان ما وسعت گرفته و جز قلم و کاغذ و عبارت شرطی

باقی نمانده - احتراز نمایند، و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند، و از معاصی

کبیره که روح عبادت را مبرد پرهیزند، خصوصاً کذب و غنا که در این عمل ساری و مطرد شده است و کمتر کسی از او مصون است، و صواب چنان است که در این مقام یکی دو خبر در عظم عقاب کذب و غنا مذکور شود شاید اگر کسی

خدای نخواستہ مبتلی باشد مرتدع شود:  
در حدیث موثق نقل شده (۱) در (کافی) و (عقاب الاعمال) که خدای تعالی  
برای شر قفلہائی قرار داده و کلید آن قفل را شرب و کذب کرده و دروغ بدتر است  
از شراب (۲).

و در کتب فقہای ما - رضی اللہ عنہم - از رسول خدای صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم  
حدیث شدہ کہ  
ہر گاہ کسی بی عذر دروغ بگوید ہفتاد ہزار ملک او را لعنت کنند و از دل او بوی  
گندی بلند شود تا بہ عرش برسد و خدای تعالی بواسطہ آن یک دروغ بر او ہفتاد  
زنا بنویسد کہ کمترین آنها مثل آنست کہ کسی با مادر خود زنا کند.  
و ہم در کتب فقہیہ از حضرت عسگری علیہ السلام نقل شدہ کہ خبائث را در یک  
خانہ

گذاشتند و مفتاح او را کذب دادند.

و شیخ الطایفہ وقائدها الاجل والمنتہی الیہ ریاستہم فی العلم والعمل شیخنا  
المرتضی - ضاعف اللہ قدرہ و رفع فی الملاء الاعلی ذکرہ - در کتاب (مکاسب)  
بہ این سہ خبر مستند شدہ مطلق کذب را از گناہهای کبیرہ شمرده چنانچہ مذہب  
محقق و علامہ وشہید ثانی است، چہ مفسدہ بر او مترتب نشود و چہ بشود، اینست  
حال کذب بی مفسدہ، و اگر مفسدہ بر او مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و  
سبب

ضعف عقیدہ مسلمانی یا افترای بہ امامی یا توهین قدر اہل بیت شود البتہ صد مرتبہ  
بدتر و گناہش بیشتر است، و اگر کذب بر خدا و رسول و ائمہ علیہم السلام باشد  
کہ حالش  
معلوم است مبطل روزہ و موجب کفارہ ہم میشود.

---

(۱) حال تالیف مجال مراجعہ کتب اخبار نبود لہذا بر خلاف سبک این کتاب  
رفتار شد اگر چہ در اعتماد اقوی باشد (منہ رہ).  
(۲) کافی ۲ / ۳۳۸ کتاب ۵ باب ۱۳۹ حدیث ۳ و کافی ۶ / ۴۰۳ کتاب ۲۵ باب  
۱۷ حدیث ۵.

ود (عقاب الاعمال) است که پیغمبر فرمود (من قال علي ما لم اقل فليتبوء مقعده من النار).

و او بالاتفاق ظاهراً از کبائر است، و اطلاق خبر مذکور مقتضی آنست که اگر يك كلمه هم باشد و مفید فائده نشود و مفسده بر او مترتب نگردد هم موجب دخول آتش است.

و از این جهت از مرحوم فقیه زاهد ورع حاجی محمد ابراهیم کلباسی - قدس سره - نقل شده که یکی از فضیلاتی با دیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت

در ذیل قصه ای که سید الشهداء فرمود یا زینب آن فقیه ورع بی محابا در ملاء عام به آواز بلند فرمود خدا دهند را بشکند امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه يك دفعه فرمود، اينك اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفسد این عمل في الجملة آگاه شوند.

اما غنا - اجماع علمای امامیه بر حرمت او است في الجملة، و در (کافی) سند بمحمد بن مسلم مرساند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که غنا خدای وعده

آتش بر او کرده، و این آیت مبارك تلاوت کرده (و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل به عن سبيل الله به غير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين) [۶] لقمان [۳۱] (۱).

خلاصه معنی اینکه بعضی مردم لهو حدیث را میخرند و طالبند تا مردم را از راه دین خدا بی علم گمراه کنند، و راه خدا را استهزاء میکنند این چنین مردم برای ایشان در آخرت عذابی است خوار کننده، و در اینجا لهو الحدیث را به غنا تفسیر فرموده اند،

و این معنی في الجملة در اخبار اهل البيت ممکن است دعوی تواتر او شود، و در

---

(۱) کافی ۶ / ۴۳۱ حدیث ۵ باب ۳۶ کتاب ۲۵.



بعض اخبار قول زور تفسیر به او شده، و حقیقت غنا همان صوت لهوی است خواه با ترجیع باشد یا از تقطیع صوت و موزون کردن او حاصل شود، چنانچه در لحن مشهور بتصنیف و نوحهای موازن او مشهود میشود، و تصریح کرده به این تعمیم شیخ افقه اکبر شیخ جعفر در شرح (قواعد) و فرقی نیست بنابر مشهور بین مرثیه سید الشهداء و غیر او در حرمت، و شرط نیست خوبی صوت بلکه میزان آن صوتی است که اهل فسوق به او در حال طرب تلهی میکنند، و در عرف او را خواننده گویند هر چه بخواند و به هر وجه بخواند همه حرام و موجب دخول جهنم است، و اگر نشر فضائل مستحب است دروغ و غنا حرام و باطلند.

و مناسب است در اینجا نقل کلام شیخ اجل اعظم استاد جمیع من تأخر و تقدم حجة الفرقة الناجية علامة العترة الزاكية شيخنا الاستاد الاكبر - نور الله ضريحه المطهر - در (مکاسب) در رد کسی که گمان کرده که غنا در مرثی موجب

مزید بکاء و تفجع است که مفرماید اعانت غنا بر بکاء و تفجع ممنوع است، چه دانستی که غنا صوت لهوی است و لهو را با بکاء و تفجع مناسبتی نیست، بلکه بنابر ظاهر مشهور که او را ترجیع مطرب دانسته اند همچنین است، چه طرب مطلق اختلاف حالت است و ربی که حاصل میشود از او اگر سرور باشد منافی تفجع است نه معین بر او، و اگر حزن باشد به جهت آنست که در نفوس حیوانیه از فقد مشتهیات نفسانیه مرکوز است نه به جهت آنچه بسادات زمان و عترت خاتم پیغمبران رسیده بر فرض که اعانت کند توقف مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحه او نیست، بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد اگر بود بسیار خوب و الا به حکم اصل محکوم باباحه خواهد شد، به هر صورت جایز نیست تمسک در اباحه به اینکه مقدمه امر غیر حرام است. و آنچه از کلام او ظاهر میشود که فرموده در مرثی طرب نیست نظرش بمرثی

متعارفه نزد اهل دیانت است که مقصود ایشان از مرثیه جز تفجع نیست، و گویا حادث نشده بود در عصر او مرثی که اکتفاء میکنند اهل لهو و خوش گذاران ها از مردان و زنان به آن مرثی از حضور مجالس لهو و ضرب اعواد و اوتار و تغنی بقصب و مزمار چنانچه شایع است در زمان ما، چنانچه خیر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنظیر او آنجا

که فرمود (یتخذون بالقرآن مزامیر) (۱) چنانچه زیارت حضرت سید الشهداء سفرش از اسفار لهو و نزهت شده برای کثیری از مترفین. و همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داده بنظیر او در سفر حج و فرموده اغنیای امت برای

نزهت حج میکنند و اوساط برای تجارت و فقراء برای سمعه، و گویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که جاری است در موردی و وارد است در نظیر او تا اینجا است ترجمه عبارت (مکاسب) شیخ قدس الله نفسه و روح رمسه. و چون عموم اهل این ملت از عالم و عامی کلام این پیشوای مقدم و قدوه معظم را جاری مجرای نصوص مدانند خوب است تأمل کرده و دستور العمل سلوک و سر مشق رفتار خود کنند و از این قرار قدمی تخطی روا ندارند، و از اعظم مصائب اسلام که مؤمن غیور اگر از شدت این مصیبت جان بدهد ملوم نیست اینست که مردم لهو طلب هوا پرست اسماء اهل بیت طهارت را که خدایشان در قرآن بکرامت و بزرگی ستوده مثل زینب و سکینه در آلات لهو و لعب میبرند، و بجای اسماء گروهی که در مثال و مثالی باید برده شود مثل لیلی و سلمی برده تکرار منماید، و تذکر مصائب آل رسول را بسیره بنی امیه و بنی مروان مایه عیش و تنعم و وسیله تغنی و ترنم میکنند، و اگر کسی تامل کند این کار از حد

-----  
(۱) الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی اخاف علیکم

استخفافا بالدين وبيع الحكم وقطيعة الرحم، وان تتخذوا القرآن مزامیر -  
عیون الاخبار ۲ / ۴۲، بحار الانوار ۸۹ / ۱۹۴ ط بیروت.

فسق گذشته سر از گریبان کفر والحاد در میآورد نعوذ بالله من الخذلان و غلبة الهوی و مکیده الشیطان.

(اللهم فضعف عليهم اللعن والعذاب بقتلهم الحسين عليه السلام)

ج - بارالها پس دو چندان کن بر ایشان لعنت و عذاب را بواسطه کشتن ایشان حسین علیه السلام را.

ش - فاء: برای تفریع است که تعلیل لاحق بسابق باشد و علت طلب مضاعفه در این مقام فرح آنها است بیوم عاشورا که حقیقتا مصیبتی عظیم و خطبی جلیل است بلکه کمتر از اصل کشتن آن جناب نیست.

ضعف: چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و (اساس) و (منتهی الارب) و غیر آنها است مثل شیء است، وضعفاه مثلاه واضعافه امثاله در (قاموس) گفته (او الضعف المثل الی ما زاد) پس يك مانند یا دو مانند هر چه زیادتیر باشد ضعف است، و مگویند (لك ضعفه) و اراده دو مثل و سه مثل میکنند، و این تردید صاحب (قاموس) بنابر عادت او است که در مواضع اختلاف اقوال لغویین و عدم ترجیح او استعمال میکند پس کلام دلالت دارد بر وجود قولی، و مثال مذکور شاهد این قول است، و در تفسیر فخر رازی نسبت عبارت مذکوره را بأزهری داده. و مضاعفه دو چندان کردن یا زیاده از آن است چنانچه در (منتهی الارب) مگوید و این قول را در (صحاح) نسبت بخلیل داده و گفته و ذکر الخلیل ان التضعیف ان یزاد علی اصل الشئ فیجعل اثین او اکثر و كذلك الاضعاف والمضاعفه یقال ضعف الشئ و اضعفته و ضاعفته بمعنی، و کریمه (یضعف له العذاب ضعفین) [۳۰ الاحزاب ۳۳] که مؤدی آنست که سه عذاب باشد شاهد این دعوی است، و همچنین (یضعفه اضعافا مضاعفه) [فیضعفه له اضعافا کثیره] [۲۴۵ البقرة ۲] چه

اگر مضاعفه اضافه يك مثل بود با اين استعمال راست نمی آمد، و از اینجا معلوم شود که ضعف مخصوص به يك مثل نیست، چه اختلاف مشتق با مصدر در اصل معنی

و سنخ موضوع له معقول نیست، پس قول خلیل حق است، و ظاهر کلام لغویین که گفته اند ضعف بمعنی مثل است صحیح نیست چه قطعا مراد از ضعف دو چندان است، نه نظیر و مشابه و از این جهت تضعیف بمعنی جعل الشئ مثلین آمده. و علامه طبرسی قدس سره در (مجمع البیان) اشاره بدفع این اشکال کرده حیث قال: (الضعف المثل الزائد علی مثله فاذا قال القائل اضعف هذا الدرهم فمعناه اجعل معه درهما لا دینارا و كذلك اذ قال اضعف الاثنین فمعناه اجعلهما اربعة) و این که فرمود لا دینارا اشاره به آن است که زیاده از دو معلوم نمیشود تا تواند که مراد

ده برابر باشد و دینار شود، و هم فرموده که حکایت شده که اضعاف در لغت عرب دو چندان کردن است، و مضاعفه زیاده از دو چندان کردن است، و بنابر این نکته اختیار مضاعفه در این دعا بر اضعاف و تضعیف معلوم میشود.

عذاب: شکنجه است، و هر چه بنفس برسد از الم چنانچه در (منتهی الارب) است و مراد در عبارت دعا ظاهرا عذاب اخروی است.

(اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیاتی بالبراءة منهم و اللعنة علیهم و بالموالات لنبیك و آل نبیک علیهم السلام).

ج - بارالها همانا من تقرب مسجویم بسوی تو در این روز و در این موقف خود و در ایام زندگانی خود به تبری جستن از ایشان و لعنت کردن بر ایشان و به دوستی برای پیغمبر تو و آل پیغمبر تو علیهم السلام.

ش - این جمله فذلکه و خلاصه این زیارت است چه قوام این زیارت به سه امر بود:

یکی - به اظهار موالات پیغمبر و آل او چنانچه در بعض فقرات تفصیلا و در دیگری اجمالا مذکور بود.

و دیگری برائت بحسب تمام مراتب وجود از ذوات و افعال و صفات دشمنان پیغمبر و آل او اجمالا و تفصیلا.

و سوم - لعن فعلی این گروه، و در این فقره هر سه مطلب مذکور است، و از محاسن اتفاقات اینکه ابتداء و اختتام این زیارت بلفظ سلام است که دلیل سلامت خواننده است انشاء الله به برکات اهل بیت عصمت و طهارت از آفات و شرور دنیوی و دنیوی و منت خدای را که ما آنچه در توضیح الفاظ و معانی این زیارت شایسته بود و مقام مقتضی شد به قدر وسعت و اندازه مهلت ذکر کردیم، بلکه نسبت بقوه خود دادن غلط و خویشتن ستائی و رعونت (۱) است، و البته از میامن توجهات آن امامی است که این زیارت بذات شریف او تعلق دارد - شملنا الله و عامه شیعتہ ببرکاته و الحقنا فی الاخرة بدرجة عبیده بل درجاته -.

و اینک مناسب است که در فصلی علاحدہ شرح چند فقره دعای عقیب زیارت شریفه بر قانون شرح او که گذشت به جهت تتمیم خدمت و اتمام نعمت مذکور شود و الله الموفق لكل خبر و به الاعتصام ثم برسوله و عترته علیهم افضل الصلاة والسلام.

فصل

در شرح دعای لعن و سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده و در این فصل چند مطلب است مطلب اول شرح دعای لعن است:  
(۱) رعونت بمعنی حماقت است.

(اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد و آخر تابع له على ذلك)

ج - بار الها لعنت کن اول کسی را که ظلم کرده حق محمد وآل محمد را و آخر کسی که متابعت کرده او را بر ظلم.  
ش - اول: در اشتقاق او خلاف است، گروهی از بصریین گفته‌اند که مأخوذ است از (وول) و در این معنی رعایت قیاس کرده اند چه وزن او را افعال دانند، ولی معنی (وول) معلوم نیست و استعمال او در غیر موضع محل نزاع به اتفاق دیده نشده پس احتمال اشتقاق از او وجهی ندارد.  
و بعضی گفته‌اند که از (وئل) مأخوذ است که بمعنی لجأ وارد شده و منه الموءل بمعنی الملجأ، و چون سبق علت نجات است، و اول هر چیز سابق بر سایر اجزا است لفظ موضوع برای لازم را در ملزوم استعمال کردند، و بنابر این واو ثانی مقلوب از همزه است و این خلاف قیاس است.  
و جماعتی بر آنند که مشتق از (اول) بمعنی (رجع) است و بنابر این اگر وزن افعال باشد یعنی آن چیزی است که رجوع به او بیشتر میشود، و این معنی لازم اسبق الاجزاء است، و بنا بر این افعال تفضیل از مجهول اشتقاق شده مثل احب و ابغض و احمد و اشغل و اشهر و اشباه اینها.  
و در وزن او خلاف است جمهور بصریین گفته‌اند که (افعل) است، و قاطبه کوفیین و بقیه بصریین بر آنند که وزن او (فوعل) است مثل (کوکب) و (جوهر) و بنا بر این و او زاید است نه همزه.  
اگر از (وول) باشد (وول) (۱) میشود و او اول قلب بهمزه شده به جهت دفع ثقل.

-----  
(۱) ووول - صحیح.

و اگر از (وئل) باشد (ووئل) میشود، و بنا بر این دو قلب شده هر دو بر خلاف قیاس، و میشود ملتزم بنقل مکانی شوند و وزن او (عوفل) بشود. و بنا بر وجه ثالث (۱) با احتمال سابق (۲) موافق است، چه وزن هر دو (اوئل) (۳) میشود (۴).

-----  
(۱) که از ماده (اول) باشد.

(۲) که افعال تفضیل از (وول) باشد.

(۳) اوول - صحیح.

(۴) مسألة (۶) فرض دارد.

ألف - الف (اول) افعال تفضیل باشد.

ب - الف (اول) فاء الفعل باشد به اینکه (اول) بر وزن (فوعل) باشد.

و ماده (کلمه) اول امکان دارد از:

وول باشد.

۲ - از (وئل) باشد.

۳ - از (اول) باشد، و با ضرب دو احتمال وزن در سه احتمال ماده شش

صورت پیدا میشود و تفصیل صورتها چنین است:

۱ - اوول.

۲ - اوئل.

۳ - اوول.

۴ - ووول به اینکه و او زیاد شده باشد بین فاء الفعل و عین الفعل مثل و او در کوب

وجوه [لان الواو تزداد ثانیة كثيرا کجوه و کوثر - شرح سید علیخان ص ۳۴].

۵ - ووئل.

۶ - اوول به اینکه و او زیاد شده باشد بین فاء الفعل و عین الفعل.

و در تمام این صورتها تنها صورت ششم و اول است که یکی میشود.

و مشهور نحاة وزن او را افعال مدانند، و استشهاد میکنند: به اینکه عرب گفته: (هذا اول من هذا) با (من) تفضیلیة یعنی این اقدم از او است. و به اینکه تأنیث او (اولی) است و از این جهت حریری در (اوهام الخواص) لفظ (اوله) در تأنیث اول غلط دانسته، و محقق ثانی - قدس سره - در (جامع المقاصد) تبعیت از حریری کرده حکم بغلطیت استعمال (اولتین) در عبارت علامه - قدس سره - فرموده، و بعضی آنها که صحیح دانسته‌اند مثل مرزوقی در (شرح فصیح) ملتزم شده‌اند که تأنیث (اول) بر (اوله) بملاحظه مناسبت (آخره) در تأنیث (آخر) است و این کلام خالی از قدحی نیست. و در شرح شهاب خفاجی صاحب (ریحانة) بر (درة الغواص). و در شرح (صحیفه) مکرمه سید ادیب محقق مذکور است که (اول) گاهی افعال تفضیل مآید، و گاهی صفت، و قسم ثانی گاهی مثل ظروف لازمة الاضافة مثل قبل و بعد استعمال میشود، و گاهی مثل سایر اسماء. و این دو قسم اخیر منصرف است، و تأنیث او (اوله) است، و از (ارتشاف) او حیان هر دو نقل کرده‌اند ورود (اوله) را و در (شرح دره) از مرزوقی نقل کرده و از (منتهی الارب) و در (اساس البلاغة) مگوید (جمل اول) و (ناقة اوله)، و در اخبار اهل عصمت علیه السلام که کلام خود ایشان حجت و استعمالشان دلیل صحت است لفظ (اول) و (اوله) متکرر الورد و متکثر الوجود است، و با تصریح ابو حیان و مرزوقی و زمخشری و ورود استعمال فصیح حکم بغلطیت (غلط) است یا غفلت. و آنچه به نظر این بی بضاعت مرسد آنست که اول لفظی مشترك است بین این دو وزن، آنجا که غیر منصرف است و با (من) استعمال میشود افعال است،



وتأنيث او (اولی است، و آن جا که منصرف میشود وبمعنی متقدم بی رعایت تفضیل (فوعّل) است، وتأنيث او (اوله) و احتمال مشارکت با آخر در غیر مورد ذکر او چنانچه از مرزوقی گذشت وجهی ندارد، و علاوه بر این تأویل انصراف و نزع معنی تفضیل هم محتاج بتکلفی دیگر است، و این جمع که ما کردیم اگر چه کسی قائل نشده، ولی چندان بلکه به هیچ وجه بعید نیست، و به اجتهادات و آراء نحاة هرگز ملتزم نبوده ایم، ولا وحشة من حق ساعد علیه الدلیل والاعتبار.

آخر: بکسر خاء بمعنی پسین ضد نخستین است چنانچه در (منتهی الارب) است وتأنيث او آخره است، و آخر بفتح بمعنی غیر است (۱) ولی اخص از او

(۱) اول آن را گویند که پیش رواست و اقتداء به آن میشود، و به همین معنی است گفتار خدای متعال (ولا تکنوا أول کافر به) یعنی نباشید پیش رو در کفر تا اقتدا به شما شود.

و گفتار امیر المؤمنین علیه السلام (أنا أول المؤمنین) من هستم پیش رو در ایمان و به من اقتدا کردند در اسلام و ایمان - مفردات راغب.

و آخر به معنی اول نبودن است نه فرد تمام کننده و باین معنی تفسیر کرده اند آیه شریفه را (اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لأولنا و آخرنا) [۱۱۴ المائدة ۵] ای پروردگار ما فرو فرست بر ما مائده ای از آسمان که عید باشد برای ما و برای کسانی که بعد مآیند - (کشاف) و (مجمع البیان) و آیه مبارکه (قالت اخرجهم لاولاهم ربنا هؤلاء أضلونا) [۳۸ الاعراف ۷] گفتند زمره و دسته دنباله روهای در آتش بر پیش روها خدایا اینها ما را گمراه کردند.

و آیه کریمه (هو الاول والاخر) [۳ الحديد ۵۷] او است اول هستی و آخر هستی.

و از مطالب فوق آشکار شد بی اساس بودن این سؤال. در این فقره زیارت اول ظالم بمحمد و آل محمد و آخر آنها را لعنت کرده ولی کسانی را که در وسط قرار مگیرند متعرض نشده چرا؟

است، چه باید از جنس سابق باشد مثل (جاءني رجل و آخر) یعنی مرد دیگر نه حیوان دیگر، و این معنی از (غیر) هم معلوم میشود، و لیکن به انصراف است نه وضع بلکه بقرینه است نه انصراف، این ظاهر کلام لغویین است، و فرق خالی از اشکال نیست.

تابع: در (منتهی الارب) است که (تبعه تبعاً بالتحريك و تبعاه بالفتح) پس روی کرد او را و در پی وی رفت و لاحق گردید.

و مراد از اول ظالم در این عبارت علی الظاهر ابو بکر است (۱)، چه او اول کسی بود که تقمص خلافت کرد و فتح باب ظلم بر اهل بیت نبوت نمود و حق پیغمبر و آل او را مغضوب داشت و سیئات عمر هم راجع به او است، چه به عقد

-----  
(۱) ویدل علیه ما رواه العیاشی عن ابی جمیلة عن بعض اصحابه عن احدهما علیهما السلام قال قد فرض الله في الخمس نصيبا لآل محمد صلى الله عليه وآله وسلم فابى ابو بكر ان يعطيهم نصيبهم حسدا وعداوة وقد قال الله (ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون) [۴۷ المائدة ۵] وکان ابو بکر اول من منع آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حقهم وظلمهم وحمل الناس علی رقابهم ولما قبض ابو بکر استخلف عمر علی غیر شوری من المسلمین ولا رضا من آل محمد فعاش عمر بذلك لم يعط آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حقهم وصنع ما منع ابو بکر - العیاشی ذیل الایة بحار الانوار ۸ / ۲۱۰ ط و ۸ / ۲۱۸ کمپانی.

او خلافت برای عمر منعقد شد، و از این جهت در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت

است که (عمر سیئة من سیئات ابي بکر).

و تواند بود که مراد ثانی باشد یا بملاحظه آنکه ظهور آثار عناد و ظلم او بیشتر شده یا نظر به اینکه اول هم به تلمیح و تدلیس و اسباب چینی او خلیفه شد چنانچه کلام شارح (مقاصد) و غیر او که سابقا شنیدی (۱) شاهد صدق این مدعا است، و از این جهت در لسان ائمه و خواص ایشان از ابو بکر بعجل تعبیر کنند و از عمر بسامری، و هر دو وجه را - بمعونت خداوند و اولیای کرام او - در کتب اهل سنت شاهی عدل و گواهی امین داریم که باید ذکر شوند:

اما دلیل وجه اول: خبری است که ابن ابی الحدید از کتاب نصر بن مزاحم نقل کرده و مسعودی نیز در (مروج الذهب) روایت فرموده، و هر دو معتمد اهل سنت هستند، و آن خبر اگر چه طویل الذیل است ولی چون مشتمل بر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و مثالب دشمنان آن جناب است صواب چنان است که تماما

نقل شود و ادای حق این مرحله نیز نماید [نمائیم - ظ]، و آن چنین است که چون علی علیه السلام

قیس بن سعد را از ولایت مصر عزل کرد و محمد بن ابی بکر را نصب فرمود و به مصر

رسید، مکتوبی محمد به معاویه نوشت که نسخه او اینست:

من محمد بن ابی بکر الی الغاوی معاویة بن صخر سلام علی اهل طاعة الله ممن هو سلم لاهل ولایة الله، اما بعد فان الله بجلاله وعظمته وسلطانه وقدرته خلق

خلقا بلا عبث ولا ضعف في قوته ولا حاجة به الی خلقهم ولكنه خلقهم عبیدا وجعل منهم شقیا وسعیدا وغویا ورشیدا، ثم اختار الله علی علمه فاصطفی وانتخب منهم محمدا فاختصه برسالته واختاره لوحیه وأتمنه علی امره وبعثه رسولا مصدقا لما بین یدیه من الکتب ودلیلا علی الشرایع فدعا الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة.

---

(۱) ذیل ویزید بن معاویة.

فكان اول من أجاب وصدق (١) فأسلم و سلم فاخوه (٢) وابن عمه علي بن ابيطالب فصدقه بالغيب المكتوم واثره على كل حميم ووقاه كل هول وواساه بنفسه في كل خوف فحارب حربه وسالم سلمه فلم يبرح مبتذلاً لنفسه في ساعات الازل ومقامات الروع حتى برز سابقاً لا نظير له في جهاده ولا مقارب له في فعله وقد رأيتك تساميه وأنت أنت، وهو هو، السابق المبرز في كل خير، اول الناس اسلاماً وأصدق الناس نية واطيب الناس ذرية وافضل الناس زوجة وخير الناس ابن عم.

وانت اللعين بن اللعين لم تزل انت وابوك تبغيان لدين الله الغوائل، وتجهدان على اطفاء نور الله، وتجمعان على ذلك الجموع وتبذلان فيه المال وتخالفان في ذلك القتال (٣) على ذلك مات ابوك، وعلى ذلك خلفته، والشاهد عليك بذلك من يأوى ويلجأ اليك من بقية الاحزاب ورؤس النفاق والشقاق لرسول الله، والشاهد لعلي مع فضله وسابقته القديمة، انصاره الذين ذكرهم الله تعالى في القرآن ففضلهم واثني عليهم من المهاجرين والانصار، فهم معه في كتائب وعصايب يجالدون حوله باسيافهم ويهريقون دماءهم دونه يرون الفضل في اتباعه والشقاق والعصيان في خلافه، فكيف يالك الويل تعدل نفسك بعلي، وهو وارث رسول الله ووصيه وابو ولده واول الناس له اتباعاً وآخرهم به عهداً، يخبره بسرّه ويشركه في امره، وانت عدوه وابن عدوه، فتمتع في دنياك ما استطعت بباطلك وليمدك ابن العاص في غوايتك فكان أجلك قد انقضى وكيدك قد وهى، وسوف تستبين لمن تكون العاقبة العليا، واعلم انك انما تكايد ربك الذي قد آمنت كيده وآيست من روحه وهو لك بالمرصاد، وانت منه في غرور، وبالله وباهل بيت رسوله عنك

(١) ووافق - كتاب الصفيين.

(٢) واخوه - ابن ابي الحديد.

(٣) القبائل - ابن ابي الحديد.

الغنى، والسلام على من اتبع الهدى (١).  
 چون این مکتوب - که خلاصه مضمون او ذکر فضایل علی علیه السلام است از  
 سبق و جهاد و قرابت و علم و حلم و نصرت اسلام و وقایت نفس مقدس رسالت  
 و ثنای اصحاب آن جناب که نقاوه انصار و خلاصه مهاجرین بودند و تحذیر معاویه  
 از وخامت عاقبت خلاف با اهل بیت رسالت و تنبیه او بر جوع از عهد سالف  
 و رسم سابق و کینه دیرینه که با پیغمبر داشت و تجهیز حروب و تجنید عساکر بر  
 خلاف او مکرد، و باین سبب لعین ابن اللعین و عدو ابن العدو لقب گرفت -  
 بمعاویه رسید در جواب نوشت:

من معاوية بن ابي سفيان الى الزاري علي ابيه محمد بن ابي بكر سلام علي  
 أهل طاعة الله، اما بعد فقد اتاني كتابك تذكر فيه ما لله امله في قدرته وسلطانه  
 و ما اصطفى به نبيه مع كلام الفته ووضعته فيه، لرأيك تضعيف ولايبك فيه تعنيف  
 و ذكرت حق ابن ابي طالب و قدم (٢) سابقته و قرابته من نبي الله و نصرته له و مواساته  
 اياه في كل خوف (٣) و احتجاجك علي و فخرك بفضل غيرك لا بفضلك، فاحمد  
 الها صرف ذلك الفضل عنك وجعله لغيرك، فقد كنا و أبوك معنا في حيوة نبينا  
 نرى حق ابن أبيطالب لازما لنا و فضله مبرزا علينا، فلما اختار الله لنبيه ما عنده  
 و اتم له و عده و اظهر دعوته و افلج حجته قبضه الله اليه، فكان ابوك و فاروقه اول  
 من ابتره و خالفه، علي ذلك اتفقا و اتسقا ثم دعواه علي أنفسهما فابطأ عنهما  
 و تلكأ عليهما فهما به الهموم و ارادا به العظيم فبايعهما و سلم لهما لا يشركانه في  
 أمرهما

ولا يطلعانه علي سرهما حتى قبضا و انقضى امرهما، ثم أقام بعدهما ثالثهما عثمان \*

(هامش) (١) شرح ابن ابي الحديد ٣ / ١٨٨ .

(٢) قديم - ابن ابي الحديد .

(٣) وهول - ابن ابي الحديد . (\*)

ابن عفان یهتدی بهدیها و یسیر بسیرتھما، فعبته أنت وصاحبك حتى طمع فيه الاقاصي من اهل المعاصي وبطنتما له عداوتكما وغلکما حتی بلغتما منه مناكما، فخذ حذرك یابن أبي بكر فتری (فستری - ابن ابی الحدید) وبال امرک وقس شبرک بفترک تقصران تساوی او توازی من یزن الجبال حلمه ولا تلین علی قسر قناته ولا یدری ذو مدی اناته، أبوک مهد له مهاده وبنی ملکه وشاده فان یکن ما نحن فيه صوابا فأبوک اوله، وان یکن جورا فأبوک اسه. (اسسه - ابن ابی الحدید) ونحن شرکائه فبهده اخذنا وبفعله اقتدینا، رأینا أباک فعل ما فعل فآخذنا مثاله واقتدینا بفعاله، فعب اباک بما بدا لك او دع، والسلام علی من اناب ورجع من غوايته وتاب (۱).

این نسخه جواب است که در سه کتاب از کتب اهل سنت موجود است کتاب (نصر ابن مزاحم) که از اعظم متعمدین ثقات نزد ایشان است و (مروج الذهب) که شطری از فضائل مصنف او مسعودی سابقا گذشت (۲) و (شرح نهج البلاغه) که مصنف

او عبد الحمید بن ابی الحدید بغدادی است که از اجله علماء وفقهاء این طایفه است، و شرح حال او استطرادا در (وفیات الاعیان) در ذیل حال نصر الله بن الاثیر صاحب (مثل السائر) واستقلالاً در (فوات الوفيات) صلاح الدین کتبی مذکور است و صلاح صفدی در (شرح لامیه) و غیر او مکرراً از او تعبیر به امام علامه کرده اند و با وجود این شکی در صحت و سلامت سند او کسی نخواهد داشت. و محصل معنی او اینستکه این مکتوب از معاویه است بسوی محمد بن ابی بکر که عیب جوی پدر خودش است - مکتوب تو رسید که مشتمل بر ثنای الهی و درود پیغمبر بود و کلماتی چند که تألیف و وضع کرده بودی که هم رأی تو را

(۱) ابن الحدید ۳ / ۱۸۹.

(۲) ذیل هذا يوم فرحت به آل زیاد ص ۲۶۹.

تضعیف میکند و هم پدرت را سرزنش و تعریف، و ذکر کرده بودی در آن کلمات حق علی را، و سابقه قدیمه و قرابه قریبه و نصرت مواسات او را در احوال برای رسول، و تو بفضل دیگران احتجاج و افتخار جستی نه بفضل خود، منت خدای را که این فضیلت را از تو مصروف کرد و به دیگری مخصوص داشت، همانا ما در زمان رسول خدا وقتی که پدرت با ما بود حق علی را واجب بدانستیم و فضل او را میرز مدیدیم.

چون پیغمبر بدرود جهان فانی گفت پدر تو و فاروق او عمر، اول کس بودند که حق وی گرفتند و مخالفت او نمودند، بر این کار اتفاق واتساق کردند و هم دست

و هم داستان شدند، آنگاه او را به بیعت خود دعوت کردند، او کندی کرد و تأخر جست، و ایشان در حق او خیالاتی کردند و در صدد قتل او بر آمدند چون چنین دید بیعت کرد و تسلیم نمود، و آن دو او را نه در امری شریک کردند و نه بر سری مطلع داشتند، این بیعت تا عثمان براریکه خلافت جای گرفت و بسیره آن دو رفتار کرد، پس تو و علی او را عیب جوئی کردید چندان که اهل معاصی از ادانی واقاصی در وی طمع کردند، و شما غل و عداوت خود را پنهان داشتید تا به آرزوی خود رسیدید و او را کشته دیدید.

هان ای پسر ابو بکر اندیشه کار خود بنمای و اندازه قدر خویش بشناس تو آن نیستی که با آنان که حلمشان همسنگ جبال است و بصلابت عود چنانند که بقا سری

نرمی نپذیرند، و هیچ بعید الهمه ادراک غایت ایشان نکند یکسانی جوئی و هم قدری طلبی، پدرت مهاده سلطنت مرا تمهید و اساس ملک مرا تشیید کرده، اگر آنچه ما میکنیم با علی صواب است پدرت اول این کار بوده، و اگر جور است پدرت اصل او بوده، و ما به یاری او این کار کردیم، و ما طریقه او را اختیار نمودیم و به کردار او اقتدار و داشتیم، دیدیم پدر تو کرد آنچه کرد، ما احتدای مثال واقفتای فعال

وی پیش گرفتیم پس پدر خود را عیب جوئی کن یا به ترك این كردار بكوی،  
والسلام علی من اتبع الهدی.

در این مکتوب چند جا معاویه که امام سنیان و خلیفه واجب الاطاعة ایشان  
است و او را واسطه فیض الهی بین خود و خدای خود میدانند و کرامات و مقامات  
برای او ثابت میکنند، چنانچه در قصه مکالمه او و شیطان در (مثنوی) مذکور است  
شهادت داده که تأسیس این اساس و تمهید این قیاس از آن ملحد خدای شناس بوده  
و البته قول معاویه حجت است و روایات علمای ایشان معتمد.

و اما دلیل وجه دویم خبری است که آیه الله العلامة - ادام الله في الجنة اکرامه -  
از بلاذری نقل فرموده و ابن روز بهان تقریر نموده و هذه عبارته:

لما قتل الحسين عليه السلام كتب عبد الله بن عمر الي يزيد بن معاوية اما بعد فقد  
عظمت الرزية وجلت المصيبة وحدث في الاسلام حدث عظيم ولا يوم كيوم  
الحسين فكتب اليه يزيد اما بعد فانا جئنا الي بيوت منجده وفرش ممهده ووسائل  
منضدة فقاتلنا عنها، فان يكن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا، وان كان الحق لغيرنا فابوك  
اول من سن هذا وابتز واستأثر بالحق على اهلها انتهى (۱).

خلاصه معنی آنکه عبد الله عمر بعد از واقعه کربلا به یزید نوشت که مصیبت  
بزرگ و سوگواری سخت شد و در اسلام حادثه عظیم پدید آمده، و هیچ روزی

-----  
(۱) نهج الحق ۳۵۶ و هذا امر ضروري ولا يحتاج اثباته الي قول يزيد  
واضرا به وان كان فيه تأييد للمطلوب فالحسين لم يقتل الا باسياف الاولين ولذا قال  
القاضي بن قريعة في ابياته:

لولا حدود صوارم  
امضى مضاربها الخليفة  
لنشرت من اسرار آل  
محمد جملا ظريفه  
واريتكم ان الحسين  
اصيب في يوم السقيفة



چون روز حسین نیست یزید در جواب نوشت که ما آمدیم به خانه‌های آراسته با  
فرشهای گسترده، و وسائل مرتبه اگر حق برای ما باشد در طلب حق خودمان جنگ  
کردیم و اگر برای جز ما باشد پدر تو اول کس بود که این سنت گذاشت و بقهر  
و غلبه

این حق را بگرفت و در او تصرف کرده اهلش را منع نمود.  
و این مکتوب موافق است با مضمون خبر مفصلی که از کتاب دلائل حمیری -  
(طبری ظ) نقل شده که چون عبد الله بر یزید وارد شده در شام در بدعت‌های او با او  
تکلم کرد

وی را بخلوتی بر دو طوماری دراز بر آورد که عمر بن معاویه نوشته بود متضمن  
ظلمهائی که بر اهل بیت کرده و توجیه احترامات ظاهری، و سعی در بر کندن اصل  
و قطع فرع ایشان در باطن و اظهار ثبات بر عهد قدیم و دین جاهلیت و عبادت او ثاب  
به شرحی که در فتن (بحار) (۱) و غیر او مذکور است.

-----  
(۱) بحار الانوار ۸ / ۲۲۱ ط تبریز.

البصائر: احمد بن محمد عن الحسن بن علي عن ابي الصخر عن الحسن  
ابن علي عليه السلام قال: دخلت انا ورجل من اصحابي على علي بن عيسى بن عبد الله  
ابن ابي طاهر العلوي قال ابو الصخر فاذن من ولد عمر بن علي قال: و كان ابو  
طاهر في دار الصيدين نازلا قال: فدخلنا عليه عند العصر و بين يديه ركوة من ماء وهو  
يتسمح فسلمت عليه فرد علينا السلام ثم ابتدءنا فقال معكم احد؟ فقلنا: لا ثم التفت  
يمينا و شمالا هل يرى احدا ثم قال: اخبرني ابي عن جدي انه كان مع ابي جعفر  
محمد بن علي بمنى وهو يرمى الجمرات و رأيت انا ابا جعفر رمى الجمرات قال  
فاستتمها ثم بقى في يده [بعد خ] خمس حصيات فرمى اثنتين في ناحية و ثلثة في  
ناحية فقال له جدي جعلت فداك لقد رأيتك صنعت شيئا ما صنعه احد قط رأيتك  
رمى الجمرات ثم رميت بخمسة بعد ذلك ثلثة في ناحية و اثنتين في ناحية قال:  
نعم اذا كان كل موسم اخرجنا الفاسقان الغاصبان ثم يفرق بينهما هيهنا لا يراهما الا  
امام عدل فرميت الاول اثنتين و الاخر ثلثة لان الاخر اخبث من الاول. الاختصاص:  
احمد بن محمد بن عيسى عن الوشا عن ابي الصخر احمد بن عبد الرحيم عن الحسن  
ابن علي رجل كان يكون في جباية مأمون قال: دخلت... مثله وفيه اخرجنا  
الفاسقن غضين طرين فصلبا هيهنا لا يراهما الا امام عدل - بحار الانوار ۸ / ۲۱۴  
ط كمپانی.

بالجملة یزید در اینجا شهادت داده که عمر اول ظالم بوده، و چون او امام سنیان و خلیفه واجب الطاعة ایشان است باید شهادت وی را قبول کنند، و اگر از این مضایقه

کنند تقریر خلیفه زاده و تسلیم و سکوت او دلیل آنست که او جوابی نداشت، و این سخن حق بوده، و معلوم و مشهور است که معاویه و عبد الله عمر هر دو از اکابر صحابه

بودند، و در احادیث ایشان نقل شده که (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) و ما در این فقره که اول ظالم اهل بیت ابو بکر یا عمر بود عمل بقول معاویه یا عبد الله

مکنیم تا یکسره مخالفت با ایشان در امر این حدیث نکرده باشیم. بالجملة متوان گفت که عمر و ابو بکر بالانضمام اول ظالم بودند، و این امر قائم به مجموع من حیث المجموع بود، چه اگر عمر نبود ابو بکر خلیفه نمشد، و اگر ابو بکر استخلاف نمکرد عمر خلیفتی نمی یافت، و شاهد این احتمال اول مکتوب معاویه است که گفته (فکان ابوک و فاروقه اول... ) الی آخره ولی مطابق تحقیق احتمال اول [بہتر - ظ] است، و ذکر یزید عمر را به اعتبار مخاطبت او با عبد الله است، و بملاحظہ اینکه قوام امر ابو بکر هم بعمر بود یا اینکه نظر بمتأخرین داشته و اولیت اضافیہ اثبات کرده، به هر صورت اگر این دو نفر نبودند ظلمی در اسلام واقع نمشد، و هتکی از حرمت آل رسول نمکردند چنانچه سابقاً حدیث

کمیت که شیخ کشی علیه الرحمة آورده ذکر کردیم (۱) وقد اجاد القائل:  
بر عترت رسول پس از رحلت رسول  
کرد آنچه کرد آنکه بنای ستم نهاد  
بنیاد بارگاه سلیمان به باد داد  
دیو پلید پای چه بر تخت جم نهاد  
هم او گوید و خوب گوید:  
کی بر فلک درخت شقاوت کشید سر  
گر زیر خاک تخم جفا زابتدا نبود  
وقد اجاد شاعر العصر صاحبنا السيد حيدر الحلبي في شكواه من امر القرعة  
العسكرية حيث قال: نرى سيف اولهم منتضى  
على رأسنا بيد الاخر

علی الجملة صواب چنان منماید که در این موضوع اشاره اجمالیه بظلم و تعدیات  
وارد بر اهل بیت محمد علیهم السلام بشود، و چون استقصای ابواب و فنون او از  
حد

قدرت چون من بی بضاعت کم اطلاعی بیرون است، و یکسره تهی کردن این موضع  
از ذکر او با شرط شرح و توضیح مخالف، اولی تر اینکه در این مقام اقتصار کنیم بر  
نقل رقعهای که ابوبکر خارزمی - صاحب رسائل معروفه که از فضلی مورخین  
است و خواهر زاده ابو جعفر طبری مشهور است، و از این جهت او را طبر خرمی  
(۲)

مگویند، و رسائل او تا به حال چند دفعه در مصر و اسلامبول طبع شده با تقریظات  
لطیفه و فضایل او در (یتیمه) و (وفیات) و غیر آنها مذکور است و این رقعہ ای  
است که به اهل نیشابور - نوشته و فهرست مظالم تیمیه و عدویه و امویہ و عباسیه قرار  
داده، و چون معانی مغسوله در طی عبارات مصقوله گنجانده و به لطافت مضمون

-----  
(۱) ذیل استت اساس الظلم علیکم اهل البیت ج ۱ ص ۲۷۵ و احادیث دیگری  
را که در این موضوع نقل نمودیم.  
(۲) مخفف طبری خوارزمی.

وفخامت لفظ امتيازى تمام دارد عين آن رساله را از نسخه منطبعة در اسلامبول  
در اين موضع ذكر مكنيم وهى هذه:  
وكتب الى جماعة الشيعة بنيشابور لما قصدهم محمد بن ابراهيم واليهما  
سمعت ارشد الله سعيكم وجمع على التقوى امركم ما تكلم به السلطان الذي لا  
يتحامل الا على العدل ولا يميل الا على جانب الفضل، ولا يبالي بان يمزق دينه  
اذا وفا دنياه ولا يفكر في أن لا يقدم رضاء الله اذا وجد رضاه وأنتم ونحن أصلحنا  
الله واياكم عصابة لم يرض الله لنا الدنيا فذخرنا للدار الاخرى، ورغب بنا عن  
ثواب العاجل فاعد لنا ثواب الاجل وقسمنا قسمين قسما مات شهيدا وقسما عاش  
شريدا، فالحي يحسد الميت على ما صار اليه ولا يرغب بنفسه عما جرى عليه.  
قال أمير المؤمنين ويعسوب الدين عليه السلام المحن الى شيعتنا أسرع من الماء  
الى الحدود، وهذه مقالة اسست على المحن وولد أهلها في طالع الهزاهز والفتن  
فحياة أهلها نقص، وقلوبهم حشوها غصص، والايام عليهم متحاملة، والدنيا عنهم  
مائلة، فاذا كنا شيعة ائمتنا في الفرائض والسنن ومتبعي آثارهم في كل قبيح وحسن  
فينبغي أن نتبع آثارهم في المحن غصبت سيدتنا فاطمة صلوات الله عليها وعلى آلها  
ميراث أبيها صلوات الله عليه وعلى آله يوم السقيفة وأخر أمير المؤمنين عليه السلام عن  
الخلافة، وسم الحسن - رضي الله عنه - سرا، وقتل أخوه - كرم الله وجهه -  
جهرًا، وصلب زيد بن علي بالكناسة، وقطع رأس زيد بن علي في المعركة، وقتل  
عبد الله بن الحسن في السجن، وقتل ابنه محمد و ابراهيم على يد عيسى بن موسى  
العباسي، ومات موسى بن جعفر في حبس هرون، وسم علي بن موسى بيد المأمون  
وهزم ادريس بفتح حتى وقع الى الاندلس فريدا، ومات عيسى بن زيد طريدا  
شريدا، وقتل يحيى بن عبد الله بعد الامان والايمان، وبعد تأكيد العهود والضمان  
هذا غير ما فعل يعقوب بن الليث بعلوية طبرستان، وغير قتل محمد بن زيد

والحسن بن القاسم الداعي على أيدي آل ساسان وغير ما صنعه أبو الساح (كذا) في علوية المدينة حملهم بلا غطاء ولا وطاء من الحجاز الى سامراء، وهذا بعد قتل قتيبة بن مسلم الباهلي لابن عمر بن علي حين أخذه بأبويه وقد ستر نفسه ووارى شخصه يصانع عن حياته ويدافع عن وفاته ولا كما فعله الحسين بن اسماعيل المصعبي بيحيى بن عمر الزيدي خاصة، وما فعله مزاحم بن خاقان بعلوية الكوفة كافة.

وبحسبكم انه ليست في بيضة الاسلام بلدة الا وفيها لقتيل طالبي ترة تشارك في قتلهم الاموي والعباسي، واطبق عليهم العدناني والقحطاني فليس حي من الاحياء نعرفه من ذي يمان ولا بكر ولا مضر الا وهم شركاء في دماءهم كما تشارك ايسار على جزر، قادتهم الحمية الى المنية وكرهوا عيش الذلة فماتوا موت العزة ووثقوا بمالهم في الدار الباقية، فسخت نفوسهم عن هذه الفانية، ثم لم يشربوا كأسا من الموت الا شربها شيعتهم وأولياءهم ولا قاسوا لونا من الشدائد الا قاساه أنصارهم وأتباعهم.

داس عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينة، ونفي أباذر الغفاري الى الربذة، وأشخص عامر بن عبد قيس التميمي وغرب الاشر النخعي وعدي بن حاتم الطائي، وسير عمر بن زرارة الى الشام، ونفي كميل بن زياد الى العراق، وجفا ابي بن كعب واقصاه، وعادى محمد بن حذيفة وناواه، وعمل في ذم محمد ابن سالم ما عمل، وفعل مع كعب ذي الخطبة ما فعل.

واتبعه في سيرته بنو أمية يقتلون من حاربهم، ويغدرون بمن سالمهم، لا يحفلون المهاجري ولا يصونون الانصاري، ولا يخافون الله، ولا يحتشمون الناس، قد اتخذوا عباد الله خوفا ومال الله دولا، يهدمون الكعبة ويستعبدون الصحابة، ويعطلون الصلوة الموقوتة، ويختمون الاعناق الاحرار، ويسرون في حرم

المسلمين سيرتهم في حرم الكفار، واذا فسق الاموي فلم يأت بالضلالة عن كلاله.

قتل معاوية حجر بن عدي الكندي وعمرو بن الحمق الخزاعي بعد الايمان المؤكدة والمواثيق المغلظة، وقتل زياد بن سمية الالوف من شيعة الكوفة وشيعة البصرة صبوا، وأوسعهم حبسا وأسرا حتى قبض الله معاوية على أسوء أعماله، وختم عمره بشر أحواله، فاتبعه ابنه يجهز على جرحاه ويقتل ابناء قتلاه الى أن قتل هاني بن عروة المرادي ومسلم بن عقيل الهاشمي أولا، وعقب با الحرث بن زياد الرياحي وبأبي موسى عمرو بن قرطة الانصاري وحبیب بن مظهر الاسدي وسعيد بن عبد الله الحنفي ونافع بن هلال البحلي وحنظلة بن أسعد الشامى وعابس بن أبي شبيب الشاكري في نيف وسبعين من جماعة الشيعة وأمر بالحسين عليه السلام يوم كربلاء ثانيا.

ثم سلط عليهم الدعي بن الدعي عبید الله بن زياد يصلبهم على جذوع النخل ويقتلهم ألوان القتل حتى اجتث الله دابره، ثقيل الظهر بدماءهم التي سفك عظيم التبعة بحریمهم الذي انتهك فانتبعت لنصرة أهل البيت طائفة أراد الله أن يخرجهم من عهدة ما صنعوا ويغسل عنهم وضر ما اجترحوا، فصمدوا صمد الفئة الباغية، وطلبوا بدم الشهيد الدعي ابن الزانية، لا يزيدهم قلة عددهم وانقطاع مددهم وكثرة سواد أهل الكوفة باذاهم الا اقداما على القتل والقتال وسخاء بالنفوس والاموال حتى قتل سليمان بن صرد الخزاعي والمسيب بن نجية الفزاري وعبد الله ابن وال التيمي في رجال من خيار المؤمنين وعلية التابعين، ومصايح الانام وفرسان الاسلام.

ثم تسلط ابن الزبير على الحجاز والعراق فقتل المختار بعد أن شفى الاوتار وأدرك الثار وأفنى الاشرار وطلب بدم المظلوم الغريب فقتل قاتله ونفى خاذله

واتبعوه أبا عمر بن كيسان وأحمد بن شميظ ورفاعة بن يزيد والسائب بن مالك  
 وعبد الله بن كامل، وتلقطوا بقايا الشيعة، يمثلون بهم كل مثلة، ويقتلونهم شر قتلة  
 حتى طهر الله من عبد الله بن الزبير البلاد، وأراح من أخيه مصعب العباد فقتلها  
 عبد الملك بن مروان كذلك نولى بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعدما  
 حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية وأراد احراقه، ونفى عبد الله بن عباس وأكثر  
 ارهاقه فلما خلت البلاد لال مروان سلطوا الحجاج على الحجازيين ثم على  
 العراقيين فتلعب بالهاشميين وأخاف الفاطميين وقتل شيعة علي ومحي آثار بيت  
 النبي وجرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعي، واتصل البلاء مدة ملك  
 المروانية الى الايام العباسية حتى اذا أراد الله أن يختم مدتهم بأكثر آثامهم،  
 ويجعل أعظم ذنوبهم في آخر أيامهم بعث على بقية الحق المهمل والدين المعطل  
 زيد بن علي، فخذله منافقوا أهل العراق، وقتله أحزاب أهل الشام، وقتل معه من  
 شيعته نصر بن خزيمة الاسدي ومعاوية بن اسحاق الانصاري وجماعة من شايعه  
 وتابعه وحتى من زوجه وأدناه وحتى من كلمه وما شاه، فلما انتهكوا ذلك الحریم  
 واقترفوا ذلك الاثم غضب الله عليهم وانتزع الملك منهم.  
 فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فنظر - لا نظر الله اليه - الى صلابة العلوية والى لين  
 العباسية فترك تقاه واتبع هواه وباع آخرته بدنياه وافتتح عمله بقتل عبد الله بن معاوية  
 بن  
 عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، وسلط طواغيت خراسان وحوارج سجستان واكراد  
 اصفهان على آل أبي طالب يقتلهم تحت كل حجر ومدر ويطلبهم في كل سهل وجبل  
 حتى  
 سلط عليه أحب الناس اليه فقتله كما قتل الناس في طاعته وأخذه بما أخذ الناس  
 في بيعته ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه وان ركب مالا يهواه، وخلت من الدوانيقي  
 الدنيا فخبط فيها عسفا وتقضى فيها جورا وحيفا الى ان مات وقد امتلئت سجونته  
 بأهل بيت الرسالة ومعدن الطيب والطهارة قد تتبع غائبهم وتلقط حاضرهم حتى

قتل عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسيني بالسند على يد عمر بن هشام بن عمر التغلبي فما ظنك بمن قرب تناوله عليه ولان مسه على يديه.  
وهذا قليل في جنب ماقتله هرون منهم وفعله موسى قبله بهم، فقد عرفتم ماتوجه على الحسن بن علي بفتح من موسى وما اتفق على علي بن الافطس الحسيني من هارون وما جرى على أحمد بن علي الزيدي وعلى القاسم بن علي الحسيني من حبسه وعلي بن غسان بن حاضر الخزاعي حين أخذ من قبله. والجملة ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوة واقتلع غرس الامامة، وأنتم اصلحكم الله أعظم نصيبا في الدين من الاعمش فقد شتموه ومن شريك فقد عزلوه ومن هشام بن الحكم فقد أخافوه ومن علي بن يقطين فقد أتهموه.  
فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدى، وعوقب عثمان بن حنيف الانصاري وخفى حارثة بن قدامة السعدي وجندب بن زهير الازد وشريح بن هاني المرادي ومالك بن هاني المرادي ومالك بن كعب الارحبي ومعقل بن قيس الرياحي والحرث الاعور الهمداني وابو الطفيل الكناني وما فيهم الا من خر على وجهه قتيلا او عاش في بيته ذليلا يسمع شتمة الوصي فلا ينكر ويرى قتله الاوصياء وأولادهم فلا يغير، ولا يخفى عليكم جرح عامتهم وحيرتهم كجابر الجعفي وكرشيد الهجري وكرزارة ابن اعين وكفلان وابي فلان ليس الا انهم رحمهم الله كانوا يتولون أولياء الله ويتبرؤون من اعداء الله وكفى به جزما عظيما عندهم وعيبا كبيرا بينهم.

وقل في بني العباس فانك ستجد بحمد الله تعالى مقالا وجل في عجائبهم فانك ترى ما شئت مجالا يجبي فيئهم فيفرق على الديلمي والتركي، ويحمل الى المغربي والفرغاني ويموت امام من ائمة الهدى وسيد من سادات بيت المصطفى، فلا تتبع جنازته ولا تجصص مقبرته ويموت ضراط لهم او لاعب او مسخرة او ضارب فتحضر



جنازته العدول والقضاة، ويعمر مسجد التعزية عند القواد والولادة، ويسلم فيهم من يعرفونه دهريا أو سوفسطائيا ولا يتعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا ومانويا، ويقتلون من عرفوه شيعة ويسفكون دم من سمى ابنه عليا ولو لم يقتل من شيعة اهل البيت غير المعلي بن خنيس قتيل داود بن علي، ولو لم يحبس فيهم غير ابي تراب المروزي لكان ذلك جرحا لا يبرء ونائرة لا تطفأ، وصدعا لا يلتئم، وجرحا لا يلتحم وكفاهم ان شعراء قريش قالوا في الجاهلية اشعارا يهجون بها أمير المؤمنين عليه السلام ويعارضون فيها اشعار المسلمين فحملت اشعارهم ودونت اخبارهم وروتها الرواة مثل الواقدي ووهب بن منبه التميمي ومثل الكلبي والشرقي بن القطامي والهيثم بن عدي وداب ابن الكناني وان بعض شعراء الشيعة يتكلم في ذكر مناقب الوصي بل في ذكر معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيقطع لسانه ويمزق ديوانه كما فعل

بعبد الله بن عمار البرقي وكما اريد بالكميت بن زيد الاسدي، وكما نبش قبر منصور بن الزبرقان التمري وكما دمر على دعبل بن علي الخزاعي مع رفقتهم من مروان ابن ابي حفصة اليمامي ومن علي بن الجهم الشامي ليس الا لغلوهما في النصب واستيجابهما مقت الرب حتى ان هرون بن الخيزران وجعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن كانا لا يعطيان مالا ولا يبذلان نوالا الا لمن شتم آل ابي طالب ونصر مذهب النواصب مثل عبد الله بن مصعب الزبيرى ووهب بن وهب البخترى ومن الشعراء مثل مروان بن ابي حفصة الاموي، ومن الادباء مثل عبد الملك بن قريب الاصمعي.

فاما في ايام جعفر فمثل بكار ابن عبد الله الزبيرى وابي السمط بن ابي الجون الاموي وابن ابي الشوارب العبشمي، ونحن ارشدكم الله قد تسمكنا بالعروة الوثقى وآثرنا الدين على الدنيا وليس يزيدنا بصيرة زيادة من زاد فينا ولن يخل لنا عقيدة نقصان من نقص منا فان الاسلام بدأ غريبا وسيعود كما بدء كلمة من الله ووصية من رسول

الله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين، ومع اليوم غد، وبعد السبت احد قال عمار بن ياسر - رضي الله عنه - يوم صفين لو ضربونا حتى نبلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الباطل، ولقد هزم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم هزم ولقد

تأخر امر الاسلام ثم تقدم (الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنة وهم لا يفتنون) [ ٢ العنكبوت ٢٩ ] ولولا محنة المؤمنين وقتلهم ودولة الكافرين وكثرتهم لما امتلأت جهنم

حتى تقول هل من مزيد، ولما قال الله تعالى (ولكن اكثرهم لا يعلمون) [ ٢ العنكبوت ٢٩ ] .

ولما تبين الجزوع من الصبور ولا عرف الشكور من الكفور ولما استحق المطيع الاجر، ولا احتقب العاصي الوزر، فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعودناه وان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انتظرناه وعندنا بحمد الله تعالى لكل حالة آلة ولكل مقامة مقالة فعند المحن الصبر، وعند النعم الشكر، ولقد شتم امير المؤمنين عليه السلام على المنابر الف شهر فما شككنا في وصيته وكذب محمد صلى الله عليه وآله وسلم بضع

عشرة سنة فما اتهمناه في نبوته، وعاش ابليس مدة تزيد على المدد فلم نرتب في لعنته، وابتلينا بفترة الحق، ونحن مستيقنون بدولته ودفعنا الى قتل الامام بعد الامام والرضا بعد الرضا ولا مرية عندنا في صحة امامته، وكان وعد الله مفعولا وكان امر الله

قدرا مقدورا، كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون [ ٤ التكاثر ١٠٢ ] (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون) [ ٢٢٧ الشعراء ٢٦ ] (ولتعلمن نبأه بعد حين) [ ٨٨ طه ٢٠ ] .

اعلموا رحمكم الله ان بني امية الشجرة الملعونة في القرآن واتباع الطاغوت والشيطان جهدوا في دفن محاسن الوصي واستأجروا من كذب في الاحاديث على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وحولوا الجوار الى بيت المقدس عن المدينة والخلافة، زعموا

الى دمشق عن الكوفة، وبذلوا في طمس هذا الامر الاموال، وقلدوا عليه الاعمال  
واصطنعوا فيه الرجال فما قدروا على دفن حديث من أحاديث رسول الله صلى الله عليه  
وآله وسلم

ولا على تحريف آية من كتاب الله تعالى ولا على دس أحد من أعداء الله في أولياء  
الله ولقد كان ينادي على رؤسهم بفضائل العترة وييكت بعضهم بعضا بالدليل  
والحجة، لا تنفع في ذلك هيبة ولا يمنع منه رغبة ولا رهبة، والحق عزيز وان استدل  
أهله، وكثير وان قل حزبه، والباطل ذليل وان رصع بالشبهة، وقبيح وان غطى  
وجهه بكل مليح.

قال عبد الرحمن بن الحكم وهو من انفس بني امية:

سمية أمسى نسلها عدد الحصا

وبنت رسول الله ليس لها نسل غيره

لعن الله من يسب عليا

وحسينا من سوقة وامام

وقال أبو دهب الحمصي في حمة سلطان بني امية وولاية آل أبي سفيان:

تبيت السكارى من امية نوما

وبالطف قتلى ما ينام حميمها

وقال سليمان بن قتة:

وان قتيل الطف من آل هاشم

أذل رقاب المسلمين فذلت

وقال الكميّ بن زيد، وهو جار خالد بن عبد الله القسري:

فقل لبني امية حيث حلوا

وان خفت المهند والقطيعا

أجاع الله من أشبعتموه

وأشبع من بجوركم أجيعا

وما هذا باعجب من صياح شعراء بني العباس على رؤسهم بالحق وان كرهوه

وبتفضيل من نقصوه وقتلوه.

قال المنصور بن الزبرقان: على بساط هرون آل النبي ومن يحبهم

يتطامنون مخافة القتل

امن النصارى واليهود وهم  
من امة التوحيد في اذل  
وقال دعبل بن علي وهو صنيعة بني العباس وشاعرهم:

ألم تراني مذ ثمانين حجة  
أروح وأغدو دأئم الحسرات  
أرى فيئهم في غيرهم متقسما  
وأيديهم من فيئهم صفرات

وقال علي بن العباس الرومي، وهو مولى المعتصم:

تاليت ان لا يرح المرء منكم  
تيل على حر الجبين فيعفج  
كذلك بنو العباس تصبر منكم  
ويصبر للسيف الكمي المدجج  
لكل أوان للنبي محمد

قتيل زكى بالدماء مفرج

وقال ابراهيم بن العباس الصولي وهو كاتب القوم وعاملهم في الرضا لما  
قربه المأمون:

يمن عليكم بأموالكم، وتعطون من مائة واحدا، وكيف لا ينتقصون قوما يقتلون  
بني عمهم جوعا وسغبا، ويمثلون ديار الترك والديلم فضة وذهبا، يستنصرون  
المغربي والفرغاني، ويجفون المهاجري والانصاري، ويولون انباط السواد وزارتهم  
وتلف العجم والطماطم قيادتهم، ويمنعون آل أبي طالب ميراث امهم وفيئ جدهم،  
يشتهي العلوي الاكلة فيحرمها، ويقترح على الايام الشهوة فلا يطعمهما، وخراج  
مصر والاهواز وصدقات الحرمين والحجاز تصرف الى ابن أبي مريم المدني  
والى ابراهيم الموصللي وابن جامع السهمي والى زلزل الضارب وبرصوما الزامر  
واقطاع بنخيشوع النصراني قوت أهل بلد، وجارى بغا التركي والافشين الاشروسي  
كفاية امة ذات عدد، والمتوكل زعموا يتسرى باثنى عشر ألف سرية، والسيد  
من سادات أهل البيت يتعفف بزنجيه أو سنديه، وصفوة مال الخراج مقصود على  
أرزاق الصفاعنة وعلى أولاد المخاتنة، على طعمة الكلابين ورسوم القراوين،  
وعلى مخارق وعلوية المغنى، وعلى زرزر وعمر بن بانة الملهى، ويبخلون على

الفاطمي بأكلة أو شربة، ويصارفونه على دائق وحبّة، ويشترون العوادة بالبدر، ويجرون لها ما يفي برزق عسكر والقوم الذين أحل لهم الخمس وحرمت عليهم الصدقة وفرضت لهم الكرامة والمحبة، يتكفون ضرا ويهلكون فقرا، ويرهن أحدهم سيفه، ويبيع ثوبه، وينظر الى فيئه بعين مريضة، ويتشدد على دهره بنفس ضعيفة، ليس له ذنب الا ان جده النبي وأبوه الوصي، وامه فاطمة، وجدته خديجة ومذهبه الايمان.

وأما القرآن وحقوقه مصروفة الى القهرمانه والمضطرة والى المغمزة والى المزررة، وخمسه مقسوم على نقار الديكة الدمية والقردة، وعلى عرس اللعبة واللعبة، وعلى مرية الرحلة.

وماذا أقول في قوم حملوا الوحوش على النساء المسلمات، وأجروا العبادة وذويه الجرايات، وحرثوا تربة الحسين عليه السلام بالفدان، ونفوا زواره الى البلدان، وما أصف من قوم هم نطف السكارى في أرحام القيان، وماذا يقال في أهل بيت منهم نبغ البغاء، وفيهم راح التخنيث وغدا، وبهم عرف اللواط، كان ابراهيم ابن المهدي مغنيا، وكان المتوكل مؤنثا موضعا، وكان المعتر مخنثا، وكان ابن زبيدة معتوها مفركا، وقتل المأمون أخاه وقتل المنتصر أباه، وسم موسى بن المهدي امه، وسم المعتضد عمه.

ولقد كانت في بني امية مخازي تذكر ومعائب تؤثر، كان معاوية قاتل الصحابة والتابعين، وامه آكلة أكباد الشهداء الطاهرين، وابنه يزيد القرود، مربى القهود، وهادم الكعبة، ومنهب المدينة، وقاتل العترة، وصاحب يوم الحرة. وكان مروان الوزغ بن الوزغ لعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أباه وهو في صلبه فلحقته لعنة الله ربه.

وكان عبد المطلب صاحب الخطيئة التي طبقت الارض وشملت وهي توليته

الحجاج بن يوسف الثقفي فاتك العباد وقتل العباد، ومبيد الاوتاد، ومخرب البلاد،  
وخبيث امة محمد الذي جاءت به النذر وورد فيه الاثر.  
وكان الوليد جبار بني امية، وولى الحجاج على المشرق، وقره بن شريك  
على المغرب.  
وكان سليمان صاحب البطن الذي قتله بطنه كظه، ومات بشما وتخمه.  
وكان يزيد صاحب سلامة وحبابة الذي نسخ الجهاد بالخمير، وقصر ايام خلافتة  
على العود والزمير، وأول من اغلى سعر المغنيات وأعلن بالفاحشات، وماذا اقول  
فيمن اعرق فيه مروان من جانب ويزيد بن معاوية من جانب فهو ملعون بين ملعونين  
وكافر غريق في الكفر بين كافرين.  
وكان هشام قاتل زيد بن علي مولى يوسف بن عمر الثقفي.  
وكان الوليد بن يزيد خليع بني مروان الكافر بالرحمن الممزق بالسهم القرآن  
واول من قال الشعر في نفي الايمان، وجاهر بالفسوق والعصيان، والذي غشى  
امهات اولاد أبيه، وقذف بغشيان أخيه، وهذه المثالب مع عظمتها وكثرتها ومع  
قبحها وشنعتها صغيرة وقليلة في جنب مثالب بني العباس الذين بنوا مدينة الجبارين  
وفرقوا في الملاهي والمعاصي أموال المسلمين هؤلاء أرشدكم الله الائمة المهديون  
الراشدون الذين قضوا بالحق وبه يعدلون بذلك يقف خطيب جمعتهم وبذلك  
تقوم صلاة جماعتهم فان كسد التشيع بخراسان فقد نفق بالحجاز والحرمين والشام  
والعراقين وبالجزيرة والثغرين وبالجبيل واليغارين، وان تحامل علينا وزير او أمير  
فانا نتوكل على الامير الذي لا يعزل وعلى القاضي الذي لم يزل يعدل، وعلى الحكم  
الذي لا يقبل رشوة، ولا يطلب سجلا ولا شهادة.  
واياه تعالى نحمد على طهارة المولد وطيب المحتد، ونسئله ان لا يكلنا  
الى انفسنا، ولا يحاسبنا على مقتضى عملنا، وان يعيدنا من رعونة الحشوية ومن

لجأ الحرورية وشك الواقفية وارجاء الحنفية وتخالف أقوال الشافعية ومكابرة البكرية ونصب المالكية واجبار الجهمية النجارية وكسل الراوندية وروايات الكيسانية وجدد العثمانية وتشبيه الحنبلية وكذب الغلاة الخطابية وان لا يحشرنا على نصب اصفهاني ولا على بغض لاهل البيت طوسي او شاسي ولا على ارجاء كوفي ولا على تشبيه قمي ولا على جهل شامي ولا على تحنبل بغدادي ولا على قول بالباطن مغربي ولا على عشق لابي حنيفة بلخي ولا على تناقض في القول حجازي ولا على مروق سجزي ولا غلو في التشيع كرخي، وان يحشرنا في زمرة من أحببناه ويرزقنا شفاعاة من توليناه اذا دعا كل اناس بامامهم، وساق كل فريق تحت لوائهم انه سميع قريب يسمع ويستجيب.

انتهت الرسالة الطنانة ببديع عباراتها وخفي اشاراتها وهي جيدة عن آخرها الا اني لم افهم وجه نسبة التشبيه الى اهل قم وهم وجوه أهل الايمان ومعمد نقلهم مدى الاعصار والازمان وكذا رمى الكرخيين بالغلو مع ان جمهورهم من الطبقة العالية من الشيعة كيف لا وقد رباهم المشايخ الثلاثة الذين بهم قام عماد الاسلام وانتظم امور كافة الانام وأسسوا المذهب أحسن تأسيس وفتحوا للعلماء باب التصنيف والتدريس، ولولاهم لما قام للدين عمود ولا اخضر للتحقيق عود وهم شيخنا الاقدم أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد، وسيدنا الاجل أبو القاسم علي بن الحسين المرتضى، وشيخنا الاعظم أبو جعفر محمد بن الحسن رئيس الطائفة شكر الله مساعيهم وأعلى في مدارج الجنة مراقيهم بمحمد وآله عليهم السلام.

(اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت  
وتابعت (۱) على قتله اللهم عنهم جميعا)

ج - بار الها لعنت کن آن طایفه را که با حسین جنگ کردند و مشایعت نمودند و بیعت و متابعت کردند بر قتل او، بار الها لعنت کن ایشان را یکسره.  
ش - عصابة: بمعنی جماعی است که از ده تا چهل باشد چنانچه در (منتهی الارب) مگوید، و این معنی اصلی او است، و در عرف عام استعمال میشود در مطلق قوم و طایفه هر قدر باشند، و در این عبارت اگر معنی دوم باشد باید لام را برای عهد قرار داد و اگر اول باشد لام را باید برای جنس یا استغراق گرفت تا افاده معنی عصاب و جموع نماید.

مجاهده: مأخوذ از جهد بمعنی رنج است، و کنایه از مطلق جنگ کردن است چه بر وجه مشروع باشد و چه بر وجه باطل، چنانچه در این مقام است. مشایعة: معنی او پیروی کردن است و سابقا اشاره به او شده (۲). مبیاعه: بیعت کردن است و اصل او از بیع است، چنانچه در بیع مصافقه و دست بدست دادن است همچنین در بیعت این کار لازم و لا بد منه است، و بعضی که گمان کرده اند که بیعت را از آن جهت بیعت گفتند که مبیاع خود را به بهشت مفروشده معنی قشری غیر منطبق بر جمیع مراتب است، و آنچه ما گفتیم محل تصریح مهره این فن و ائمه این صناعت است.

-----  
(۱) تابعت - نسخة خطية من المصباح ويؤيده كلام عدة من العلماء من استعمال التابع في الخير والتتابع في الشر ومنهم الكفعمي في حاشية المصباح ص ۲۱۰ والحريري في درة الغواص ۵۵.  
(۲) ذیل برئت الى الله واليكم منهم ومن اتباعهم واشياعهم ج ۱ / ۳۰۵.



متابعه: بباء موحد بعد از الف از تباعة است كه معنى او گذشت (١) كه  
پيروى است و سيد محقق اجل داماد نظر الله وجهه در كتاب (رواشح سماويه)  
در باب تصحيقات مفرمايد: (ثم من تتمات المقام انه قد وقعت من الذين  
شاركونا في الصناعة و لم يساهمونا في البضاعة و لم يلحقوا شأننا من العلم  
والحكمة تحريفات غريبة و تصحيقات عجيبة لفظية و معنوية في افانين العلم و طبقات  
الصناعة و لا جناح علينا لو تلونا طائفة منها على أسمع المتعلمين تبصيرا لبصائرهم  
في سبيل الدين و صيانة لاحاديث سيد المرسلين و أوصيائه الطاهرين عن شرور  
تصحيقات الجاهلين و تصرفات القاصرين، ثم انه أخذ يعدد:  
منها حديث عمار لكن عمار جاض جيزة بالجيم و المعجمة أو المهملة بمعنى  
حاد و زاغ و صحفوه بحاض بالحاء المهملة ثم المعجمة.  
و حديث تعداد الكبائر التي منها التعرب بعد الهجرة المصحف بالتعرب  
بالمعجمة المعبر عنه في لسان الاصحاب بالالتحاق ببلاد الكفر و الاقامة بها بعد  
المهاجرة عنها الى بلاد الاسلام، قال و بالجملة هو كناية عن الزيغ عن المعرفة  
و الحيور عن الحق و الالتحاق بأهل الشقاوة و الضلالة بعد الدخول في حريم السعادة  
و الهداية الى أن قال:  
ومنها في دعاء زيارة مولانا الشهيد ابي عبد الله الحسين عليه السلام يوم عاشورا (اللهم  
العن العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام و شايعت و بايعت و تايعت على قتله)  
كلتاهما  
بالمثناة من تحت بعد الالف قبلها موحدة في الاولى و مثناة من فوق في الثانية  
للتخصيص بعد التعميم اذ المبايعة بالباء الموحدة مفاعلة من البيعة بمعنى المعاهدة  
و المعاهدة سواء كان على الخير أو على الشر و المتايعة بالمثناة من فوق معناها  
المجاراة و المساعدة و المهافتة و المسارعة و المعاوضة و المسايرة على الشر و

(١) ذيل برئت الى الله و اليكم منهم و من اتباعهم ج ١ ص ٣٠٥.

لا يكون في الخير وكذلك التتابع التهافت على الشر والتسارع اليه مفاعلة وتفاعلا من التبعان يقال تاع الفئ يتبع تبعاً وتبعانا خرج، وتاع الشيء ذاب وسال على وجه الارض وتاع الى كذا يتبع اذا ذهب اليه وسرع وبالجملة المفاعلة والتفاعل لا يكون الا للشر وجماهير القاصرين من أصحاب العصر يصحفونها ويقولون تابعت بالتاء المثناة فوق والباء الموحدة (١) انتهى كلامه الشريف ضاعف الله قدره المنيف.

و ظاهر اين كلام اينست كه لفظ تايقت بياء مثناة است نه تابعت بياء موحده وانيكه در ازمنه سابقه بر همين وجه قرائت مسكرند و اين تغيير در عصر آن محقق واقع شده (٢).

ولي متأمل محيط به اطراف كلام مي داند كه كه در اين باب اعتماد بر قواعد لغويه و كلمات اهل لغت كرده چنانچه از محقق ثاني شنيدى كه در باب اوله چنين كرده (٣)

و اصل در اين امر نيز حريري است كه در (درة الغواص) آورده كه از اوهام خواص اينست كه مسكوند تتابعت النوائب على فلان، و حق تعبير آن است كه تتابعت بيا گفته شود چه تتابع بموحده در صلاح و خير است و تتابع بمثناة مختص بمنكر و شر است.

و در كلام حريري جماعتى از صيارفه ادب نقدى دارند از آن جمله آن است

(١) الرواشح ١٤٢.

(٢) ويدل عليه محكى كلامه من رسالة (التصحيف) قال: والمصحف المغلاط صحفها فظنها تابعت بالتاء المثناة والباء الموحدة وسقم نسخا قديمة هي مصححة من (مصباح المتهدد) بحك احدى النقطتين وجماهير القاصرين سائرون مسيره في التصحيف.

(٣) گذشت ذيل (أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد).

که خفاجی از ابن بری نقل کرده و تحریر او موافق آنچه در (کشف الطره) مذکور است چنان است که اگر مقصود آنست که تتابع بموحده مخصوص بخیر است و در شر استعمال نمیشود این ظاهر الفساد است، چنانچه در قرآن کریم است (فاتبعنا بعضهم بعضا) [۴۴ المؤمنون ۲۳] و اگر غرض آنست که تتابع عام است و تتابع خاص پس واجب آید که در مورد خاص تتابع استعمال نشود فساد این اظهر است، چه هر عامی در مورد خاص جایز الاستعمال است، چنانچه در آیه مذکوره نیز چنین است، پس تخطئه استعمال متابعه و تتابع در شر وجهی ندارد تمام شد کلام او.

علاوه بر اینکه اختصاص تتابع بمثناة بشر نیز معلوم نیست، چه ماده او دلالت بر این ندارد، و این که از (تهذیب) نقل شده که جهت او آنست که مشتق است

از تاع بمعنی سال، وسیلان موجب سرعت است، و عجله از شیطان است و مذموم است پس تتابع مخصوص بشر است، سخنی است غریب که جز در صحیفه رمالی نظیر او نتوان یافت، و هیچ امری را به این قیاس نمیتوان تصحیح کرد تا چه رسد بلغت که قیاس در او حجت نیست، بلی يك سخن در اینجا دارند که از ابو عبیده نقل شده (لم یسمع التتابع فی الشر وانما سمعناه فی الخیر) ولی به همین قدر حکم بغلطیت نمیتوان کرد اگر استعمال ثابت شود.

وزمخشري در (کشاف) در تفسیر سوره هود استعمال تتابع در خیر کرده و او خود تأسیس اصلی کرده در ذیل آیه (واذا أظلم علیهم قاموا) [البقرة ۲] که استعمال علماء بمنزلة نقل است و حجت است اگر چه مولد باشد و از این جهت استدلال بشعر ابو تمام کرده، و سید شریف در حاشیه (کشاف) و بیضاوی و سایرین متابعت کردند، و اول کسی که متنبه این شده عبد القاهر جرجانی است که واضع علم بیان است، و یکی از معاصرین از اهل قسطنطنیه رساله‌ای در حجیت شعر مثل

رضی و مهیار و ابو فراس نوشته، و از شهاب خفاجی این مذهب معلوم میشود و خالی از قوت نیست، و تحقیق او در محلس بشرح مستوفی به قدر حوصله و استعداد و اطلاع

این بی بضاعت شده.

بالجملة بر فرض تسلیم غلطیت استعمال تتایع در خیر استعمال تتایع در شر غلط نیست، و مقصود مدعی تصحیف و وهم اینست، و احتمال اینکه تصحیف باشد و حادث بعید است، چه در نسخ معتبره قدیمه آنچه دیده شده با باء موحد است و البته بایاء مثناة خواندن مجزی نیست، بلی اگر کسی احتیاط کند و جمع نماید به احتمال اینکه لفظ روایت بایاء باشد و لا اقل به جهت خروج از خلاف این محقق یگانه و دانشمند فرزانه که گروهی استاد البشرش دانند و طایفه معلم ثالثش خوانند البته اقرب بصواب و اوفق بطلب ثواب است والله اعلم.

و ما اگر چه در این شرح جابجا جمله وافیة از ادله لعن را عقلا و نقلا و سنة و کتابا یاد کردیم ولی در این موضع به جهت ادای حق او یکی دو حدیث در ثواب لعن بر قاتلان سید الشهداء ذکر میکنیم چه ادله سابقه را در لعنت و تحریض بر لعن آن مقدار مدخلیت نیست که اخبار مخبره از ثواب جزیل را است.

در (عیون) و (امالی) سند به حضرت رضا علیه السلام مرساند که به ریان بین شیب فرمود اگر خواستار آن باشی که در غرفهای بهشتی همنشین پیغمبر و آل او شوی لعن بر قتله حسین کن، و اگر بخواهی ثواب شهیدان در رکاب حسین را دریابی هر وقت که یاد حسین کنی بگوی (یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما) (۱).

یعنی از روی حقیقت تمنی حضور کربلا و شهادت با اصحاب محبت و ولا کن و بگوی کاش من نیز با ایشان بودم تا به رستگاری ابد فایز مشدم. و در (کامل الزیارة) از داود رقی نقل میکند که در حضرت امام صادق علیه السلام

---

(۱) امالی صدوق مجلس ۲۷ رقم ۵، عیون ۱ / ۳۹۹، بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۶.

بودم که آب خواست چون تناول فرمود گریه کرد و چشمش در اشک غرقه شد  
آنگاه فرمود (یا داود لعن الله قاتل الحسین) که هیچ بنده ای نیست که آبی بنوشد  
و یاد حسین کند و لعنت کند قاتلان او را مگر آنکه خدای عز و علا برای او صد  
هزار  
حسنه بنویسد و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه برای او بلند مفرماید، و  
چنان  
است که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت خدای او را خنک دل و  
آسوده  
خاطر حشر کند (۱)، اللهم العن قتلة الحسین علیه السلام الی یوم القیامة.

مطلب ثانی

در شرح دعای سلام

(السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفناءک)

ج - سلام بر تو باد ای ابو عبد الله و بر ارواحی که در حریم تو جای گرفتند.  
ش - معانی متعلقه به این لفظ شریف تماما در شرح فصول زیارت شریفه چنانچه  
مقتضی مقام بود سبق ذکر یافت، و بعض اخبار مناسبه فضل اصحاب سید الشهداء  
علیه السلام در آخر این مطلب در ذیل فقره (وعلی أصحاب الحسین) علیه السلام  
انشاء

الله یاد خواهد شد.

(ولا جعله الله اخر العهد مني لزیارتک)

ج - و خدای این سلام را آخر عهد من به زیارت تو نگرداند.

ش - عهد: اصل در معانی او پیمان است، و بمعنی وصیت و فرمان حکومت  
، و معرفت در (عهدی بکذا) و (عهدته کذا) و ملاقات و زمان و اشباه او به این  
مناسبت استعمال میشود، و شاید در این عبارت همان معنی اول مراد باشد.

(۱) کامل الزیارة ۱۰۶، بحار الانوار: ۴۴ / ۳۰۳ رقم ۱۶.

ولام: یا بمعنی مع است یا برای اختصاص یعنی عهد من که مخصوص به زیارت او است، و شاید که برای تقویت باشد بر وجه ثانی که متعدی استعمال شده، و تواند که بمعنی الی باشد با شراب معنی توجه و اشاره وی و احتمال بعید مرود که اصل لفظ زیارت با (با) باشد و مصحف شده ب (لام) بدل شده باشد، و احتمال معنی معرفت و ملاقات که کنایه از آشنائی و مصاحبت باشد در این کلام خالی از قوت نیست بنابر تنزیل زیارت منزله شخصی که انسان را با او معرفتی و مصاحبتی هست.

زیارت: در اصل لغت بمعنی رفتن به دیدار کسی است، و در شرع علی التحقیق نیز در این معنی استعمال شده، و اطلاقات ادله زیارت رسول و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین منزل بر او است و دعا و نماز از آداب شرعیه آن عمل است که مستحبی است از کیفیات آن مستحب علیهذا نذر و اشباه او ادا میشود به صرف حضور، اگر دعوی انصراف نکنیم، ولی در غیاب و از دور این معنی متصور نمیشود، ولهذا تنزیلا در معنی دیگری استعمال میشود که عبارت از حضور قلب و توجه نفس است بجانب مزور با قرائت دعائی، و این فعل را بر سبیل استعاره و تشبیه نیز زیارت مگویند، و شاید از جهت اینکه قوام زیارت در بعید بدعا است بعضی گمان کرده اند که حقیقت زیارت متقوم بدعا است ولی بقوانین تعارض احوال آنچه ما گفتیم اصح است، چه امر در این صورت که ایشان گفته اند متوقف است بر نقل و اشتراك، و آنچه ما گفتیم با استعاره که حقیقت لغویه است علی التحقیق توجیه میشود، و اگر استعاره هم مجاز باشد مجاز بهتر از اشتراك است، و این ترجیح بعد از ادعای آنست که در لغت دعا مأخوذ در مفهوم زیارت نیست، و این از قطعیات بلکه ضروریات لغت عرب است، قال المتنبی قیل وهو امیر شعره:

ازورهم وسواد الليل يشفع لي  
وأثنى وبياض الصبح يعزى بي  
(السلام على الحسين)

ج - سلام بر حسین باد.

ش - این کلام مشتمل بر التفات از خطاب بغیاب است، و شاید نکته او استلذاذ بتکریر ذکر لفظ حسین است که جلای قلوب و شفای صدور و روشنی ابصار است، و شاید به ملایمت لزوم ذکر لفظ حسین در علی بن الحسین ملتزم به عدول از خطاب شده، چه اگر به صورت خطاب بود باید بگوید (وعلی علی ابنک) و این کلام را آن رونق و فصاحت نیست که در لفظ علی بن الحسین است چنانچه صرافان گوهر شناس معانی والفاظ دریافت این معنی را چنانچه شایسته انس ایشان است مینمایند.

(وعلی علی بن الحسین)

ج - و سلام بر علی اکبر باد.

ش - علی بن الحسین اسم سه نفر از اولاد سید الشهداء علیه السلام است یکی حضرت سید الساجدین سلام الله علیه، و دیگری علی اکبر، و سوم علی رضیع که به روایتی

عبد الله رضیع نام داشت و معروف به علی اصغر است، و مراد در این فقره علی اکبر شهید در کربلاست، چه این زیارت را اختصاصی تمام بقتلای طف و شهدای رکاب سعادت نصاب است، و احتمال اراده سید الساجدین بغایت بعید است.

بالجمله ما در وی بروایت مشهوره لیلی دختر ابو مره عروه بن مسعود ثقفی است، و به روایت سبط ابن جوزی در (تذکره) نام مادر آن جناب آمنه بوده است، و اول اصح و اعرف است، و مادر لیلی میمونه دختر ابو سفیان بن حرب

است، و از این جهت معاویه شهادت داد در حق آن جناب که احق بخلافت است. و شرح این اجمال چنان است که در کثیری از کتب مسطور است و از (مقاتل الطالبین) مشهور که يك روز چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خویش سؤال کرد اولی تر از همه کس به ولایت امر امت و کفالت کار خلافت کیست؟ گفتند تو، گفت: نه، بلکه علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام است که جد وی رسول خدای، و او را شجاعت بنی هاشم و سماحت بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است.

علي الجملة در سن آن جناب خلافتی عظیم واقع شده، شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب (ارشاد) آن حضرت را نوزده ساله دانسته، و او را علي اوسط گرفته و فرموده سید الساجدین از آن جناب بزرگتر بوده، و این قول حکایت شده از صاحب کتاب (بدع) و صاحب کتاب (شرح الاخبار) از علمای اهل سنت، و به روایت أبو الفرج و محمد بن ایطالب هیجده ساله بوده و به روایتی بیست و پنج ساله بوده، و به روایتی سی و هشت ساله بوده، و هیچ يك از این اخبار منافی آنکه آن جناب بزرگتر از سید سجاد باشد نیست، چه در عمر آن جناب نیز در روز عاشورا اختلافی است، بعضی گفته‌اند بالغ نبوده و گروهی گفته‌اند سی و سه ساله بوده، و در میانه اقوالی چند است، و جمهور مورخین و نسابین و محدثین فریقین علي شهید را علي اکبر نوشته‌اند، از آن جمله حافظ جنابذی و سبط ابن جوزی و کمال الدین بن طلحه و محب الدین طبری و ابن جوزی در (صفوة) و دیار بکری در (حمیس) و صاحب (کشف الغمة) و ابن الخشاب و أبو الفرج و زبیر ابن به کار و بلاذری و مزنی و شریف عمری و نسابه صاحب کتاب (مجدی) و ابن قتیبه و أبو حنیفة دینوری و أبو جعفر طبری و ابن ابی الازهر و أبو الفضل صابونی صاحب کتاب (فاخر) که فقهای ما از او به جعفی تعبیر میکنند و أبو علي بن همام



وابن شهر آشوب وابن ادریس و أبو عبیدة و خلف الاحمر و صاحب کتاب (الباب) و صاحب کتاب (زواج) و (مواعظ) و شیخ حر عاملی در (منظومه احوال ائمه علیهم السلام) (۱) و جماعتی جز ایشان که کلام طایفه را دیدیم و عبارت جمعی را شنیدیم، و این قول البته اصح و اسد خواهد بود.

و از ابو الفرج در (مقاتل الطالبین) آورده اند که ولادت آن جناب در امارت عثمان بوده و از جد بزرگوار خود امیر مؤمنان روایت حدیث نموده، و از عایشه نیز سماع کرده، و هم از ابی عبیده و خلف بن احمر نقل شده که این اشعار را در مدح آن جناب گفته‌اند، و مدح را دلیل بزرگی قدر و کبر سن او شمرده اند، و الایات هذ:

لم تر عین مثله  
من محتف یمشی و من فاعل  
یغلی بنی اللحم حتی اذا  
انضج لم یغل علی الاکل  
کان اذا شبت له ناره  
یوقدها بالشرف القابل  
کیما یراها بانس مرمل  
او فرد حی لیس بالامل  
أعنی ابن لیلی ذا السدی والنندی  
أعنی ابن بنت الحسب الفاضل  
لا یؤثر الدنیا علی دینه  
ولا یبیع الحق بالباطل

(۱) از جمله غرایب اینکه صاحب کتاب (نزهة الجلیس) سید عباس مولوی مکی در کتاب مذکور [نزهة الجلیس] اکثر آن منظومه را بتفاریق آورده و در ذیل حالات سید الشهداء خطبه خود نظماً انشاء کرده و ثنائی بلیغ بر شیخ حر کرده و متعرض شده که چون آن منظومه مرغوب و لطیف بود در حالات سید الشهداء او را ذکر کردم، و بعض ارباب مقاتل جدیدة التصنیف از مضمون این دیباچه غفلت کرده و منظومه مذکوره را نسبت به خود سید عباس مشار الیه داده، و هذا من أعجب العجب (منه رحمه الله).

و انصاف این است که از سیاق این اشعار معلوم میشود که در وقت مدح آن جناب از رجال معدودین به نظر می آمد، و همچنین کلام معاویه شاهد است چه اگر آن جناب در آن زمان طفل یا مراهق بودی آثار سماحت و شجاعت از آن جناب چندان ظاهر نمشد که معاویه با آن همه عداوت اعتراف به اولویت او بخلافت

کند و صواب چنان منماید که در این مقام عبارت فحل فقیه محقق مقدم و شیخ فاضل متبحر معظم محمد بن ادريس الحلبي را - قدس سره - که در کتاب (سرایر) ایراد کرده بعینه یاد کنیم و از تتمیم مسأله بنقل او اکتفا نمائیم، قال في باب الزيارات في خاتمة كتاب الحج:

فاذا كانت الزيارة لابي عبد الله الحسين عليه السلام يزار ولده علي الاكبر وأمه ليلي بنت أبي مرة بن عمرو بن مسعود الثقفي وهو أول قتيل في الوقعة يوم الطف من آل أبي طالب وولد علي بن الحسين هذا في امانة عثمان وقد روي عن جده علي ابن أبيطالب، وقد مدحه الشعراء وروى عن أبي عبيدة وخلف الاحمر ان هذه الابيات قيلت في علي بن الحسين الاكبر المقتول بكر بلا (لم تر عين)... الابيات. وقد ذهب شيخنا المفيد في كتاب (الارشاد) الى ان المقتول بالطف هو علي الاصغر وهو ابن بنت الثقفية وان عليا الاكبر زين العابدين امه ام ولد وهي شاه زنان بنت كسرى يزدجرد، قال محمد بن ادريس: (والاولى الرجوع الى أهل هذه الصناعة وهم النسابون وأصحاب السير والتواريخ مثل الزبير بن بكار في كتاب (أنساب قریش) وأبي الفرج الاصفهاني في (مقاتل الطالبين) والبلاذري والمزني وصاحب كتاب (اللباب [في] أخبار الخلفاء) والعمري النسابة حقق ذلك في كتاب (المجدي) (١) فانه قال زعم من لا بصيرة له ان عليا الاصغر هو المقتول بالطف، وهذا خطأ ووهم، والى هذا ذهب صاحب كتاب (الزواجر

(١) صنفه لمجد الدولة بن بويه (منه رحمه الله).

والمواعظ) وابن قتيبة في (المعارف) وابن جرير الطبري المحقق لهذا الشأن وابن أبي الازهر في تاريخه وأبو حنيفة الدينوري في (الاخبار الطوال) وصاحب كتاب (الفاخر) مصنف من أصحابنا الامامية ذكره شيخنا أبو جعفر في فهرست المصنفين وأبو علي بن همام في كتاب (الانوار في تواريخ أهل البيت ومواليدهم) وهو من جملة أصحابنا المصنفين المحققين وهؤلاء جميعا أطبقوا على هذا القول وهم أبصر بهذا النوع.

قال أبو عبيد في كتاب (الامثال) وعند جهينة الخبر اليقين، قال: وهذا قول الاصمعي، واما هشام بن الكلبي فاخبر انه جهنه وكان ابن الكلبي اخبر بهذا النوع من الاصمعي، قال محمد ابن ادريس: نعم ما قال ابو عبيد لان اهل كل فن اعلم بفنهم من غيرهم وابصر واضبط ثم اخذ رحمه الله يعدد وقايح من امثال ذلك فيها اشتباه من المفيد وغيره على جاري عاداته في ذكر الشيء بنظيره، وحرصه على تكثير الفوايد الادبية في كتابه بحيث قد يخرج عن صناعته ويذهب به الى فن آخر من العلم كما هو ظاهر لمن مارس كتابه، ثم قال قال محمد بن ادريس واي غضاضة يلحقنا واي نقص يدخل على مذهبنا اذا كان المقتول عليا الاكبر وكان علي الاصغر الامام المعصوم بعد ابيه الحسين عليه السلام فانه كان لزين العابدين

يوم الطف ثلث وعشرون سنة ومحمد ولده الباقر حي له ثلث سنين واشهر ثم بعد ذلك كله فسيدنا ومولينا علي بن ابيطالب كان اصغر ولد ابيه سنا ولم ينقصه ذلك. انتهى بالفاظه وفيه غنى وكفاية عن تطويل الكلام وذيله وتصعيب المرام ونيله بالجمله فضائل صوريه ومعنويه آن جناب از صباحت رخسار و حلاوت گفتار و زهد و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و مداراة و رفق و صيانت و جلالت قدر و شهامت نفس و برزگي نژاد و پاکی نهاد و علو همت و سمو رتبت نه چندان است که بتوان در کتابی درج کرد یا در دفتری جمع نمود و اگر خصوصيات

تلویحات خاصه و تصریحات ناصه جناب سید الشهداء سلام الله علیه را در حق آن جناب در روز عاشوراء درست تأمل کنی و به دیده تحقیق تدبر نمائی راه بمعرفت بزرگی شأن و ارتفاع مقدار آن جناب خواهی یافت.

و این مقوله خصایص آن حضرت بر دو قسم است: یکی از افعال آن جناب و دیگر از اقوال، و تفصیل این امور در کتب مقاتل مبثوث و منتشر است، و ما در اینجا به یک حدیث منقول در (بحار) در ذیل قصه یوم عاشورا که مؤلف از روایات کتبی است مثل (ارشاد) و (ملهوف) و غیر او اکتفاء میکنیم و آن اینست که: چون علی علیه السلام بجانب میدان شتافت امام مظلوم دست به زیر محاسن شریف زد و او را به سمت آسمان بلند فرمود و عرض کرد (اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولك (۱) کنا اذا اشتقنا الی

(۱) وقد حکى اهل السير في شباهته برسول الله قضايا فمنها: انه دخل رجل نصراني مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال له الناس أنت رجل نصراني اخرج من المسجد فقال لهم اني رأيت البارحة في منامي رسول الله ومعه عيسى ابن مريم فقال عيسى ابن مريم، اسلم على يد خاتم الانبياء محمد بن عبد الله فانه نبي هذه الامة حقا وانا اسلمت على يده واتيت الان لاجدد اسلامي على رجل من اهل بيته، قال فجاؤا به الى الحسين عليه السلام فوقع على قدميه يقبلهما فلما استقر به المجلس قص له الرؤيا التي رآها فدعا الحسين عليه السلام بولده علي الأكبر وكان اذ ذاك طفل صغير وقد وضع على وجهه البرقع فجئ به الى ابيه فلما رفع الحسين البرقع من وجه علي وراه الرجل وقع مغمي عليه فقال الحسين عليه السلام صبوا الماء على وجهه ففعلوا فلما افاق التفت اليه الحسين عليه السلام وقال يا هذا ان ولدي هذا شبيها بجدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال الرجل: اي والله فقال له الحسين عليه السلام يا هذا اذا كان عندك ولد مثل هذا وتصيبه شوكة ما كنت تصنع؟ قال سيدي اموت فقال الحسين عليه السلام اخبرك اني ارى ولدي هذا بعيني مقطعا بالسيوف اربا اربا - ثمرات الاعواد ج ۱ / ۱۷۴ - ۱۷۵، كفاية الخطيب سيد مهدي خطيب سويج.

نبیک نظرنا الی وجهه، اللهم امنعهم برکات الارض وفرقهم تفریقا ومزقهم تمزیقا واجعلهم طرایق قددا ولا ترض الولاة منهم ابدا فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا ثم صاح الحسین علیه السلام بعمر بن سعد مالک؟ قطع الله رحمک ولا بارک الله لک فی أمرک وسلط علیک من یدبحک بعدی علی فراشک كما قطعت رحمی ولم تحفظ قرابتی من رسول الله ثم رفع الحسین علیه السلام صوته وتلا (ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم) [۳۴ آل عمران ۳] (۱) ودر این حدیث چند مزیت وفضل برای آن شهید مظلوم معلوم میشود.

مزیت اول: آنکه چون بجانب میدان شد سید الشهداء علیه الصلاة والسلام بهیئت مستغیث ملتجی دست به زیر محاسن مبارک کرده بجانب آسمان کرد کنایت از آنکه جانم به ستوه آمده و کارم به آخر کشیده، و کارد به استخوان رسیده و جای

استغاثت و استمداد واستعانت است، و این دلالت بر عظم قدر و جلالت مصیبت آن مظلوم در نظر امام همام دارد.

دوم: آنکه آن قوم را از غایت دلسوختگی در معرض عذاب الهی بر آورده و خدای را بر ایشان بشهادت طلبید و این نیز دلیل بزرگی گناه ایشان و جلالت قدر آن امام زاده عظیم الشأن است.

سوم: آنکه آن جناب را در خلق به پیغمبر تشبیه کرده و شمایل پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم

به حسن و صباحت و غایت اعتدال و تناسب، سمر (۲) آفاق و شهره روی زمین است

(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۴۳.

(۲) افسانه شب.

چنانچه از ابن عباس منقول است که هیچ وقت با آفتاب برابر نشد مگر اینکه نور آفتاب مغلوب شد و هر وقت نزدیک چراغ می نشست نور چراغ رخت بر می بست، و حدیث ام معبد معروف است و اشعار خدیجه در مدح آن حضرت مشهور از آن جمله گفته:

جاء الحبيب الذي أهواه من سفر  
والشمس قد أثرت في وجهه أثرا  
عجبت للشمس من تقبيل وجنته  
والشمس لا ينبغي أن تدرك القمر

وآن مکره نسبت داده شده، و برخی از عایشه دانند:

لواحي زليخا لو رأين جبينه  
لاثرن بالقطع القلوب على الايدي  
ولو سمعوا في مصر أوصاف وجهه  
لما بذلوا في سوم يوسف من نقد  
والبته در حق آن جناب باید گفت:  
بر سر يوسف اگر نام غلاميش نهند  
تا قيامت شرف دوده اسحق آيد

چهارم: آنکه تشبیه فرمود او را در خلق به رسول خدای و همین منقبت بس که خدای تعالی به جمله اسمیه مؤکد بحروف تأکید و قسم عظمت خلق آن حضرت را بیان فرموده (انك لعلی خلق عظیم) [٤ القلم ٦٨] گفته، و سید الشهداء علیه السلام

فرزند خویش را شبیه ترین خلق به آن جناب در خلق فرموده، و البته شهادت امام معصوم مبنی بر مبالغه و اغراق شاعرانه نیست خاصه در این مقام که با خدای مناجات میکند و از دست دشمنان تظلم و شکایت مفرماید که اگر امام هم نباشد مقام مقتضی اقتضای بر واقعیات و امور نفس الامریه است نه تعدی و تخطی بسر حد مجاز، و ادعای خلاف واقع، نمگویم مجاز در کلام امام نیست و اغراق دروغ است، ولی مدعا این است که بلاغت که رعایت مقتضای حال است مقتضی ترك است در این مقام.

پنجم: آنکه آن جناب را اشبه خلق در منطق به رسول خدای صلی الله علیه وآله و سلم قرار داد

و این دو معنی دارد، چه یا مراد لهجت و کیفیت تکلم است چنانچه مقتضی وراثت و قرابت آن جناب نیز هست، و یا مراد فصاحت الفاظ و جزالت کلمات او است که پیغمبر فرمود (أنا أفصح من نطق بالضاد بيد اني من قریش واسترضعت من بني سعد) و مشهود مراد هر دو باشد، چه منطق کیفیت گفتار است، و هر دو را در او متوان مندرج کرد و این سه جهت در هیچ يك از خلق خدای جمع نشده، و اگر نه چنان بود که این بزرگوار شهید و نصوص متواتره در امامت سید الساجدین علیه السلام وارد شده ممکن بود که کسی به این خبر تمسك کرده قائل  
به امامت آن جناب شود.

ششم - آنکه فرمود هر وقت مشتاق دیدار پیغمبر تو مشدیم بر او نظر مکرریم و این مؤکد شباهت صوری آن جناب است بر وجهی که تذکره جمال نبوی و یادگار حسن مصطفوی بوده.

هفتم - بعد از این ثنای بلیغ با آنکه مظهر رحمت الهی بوده به اقدام آن قوم بر قتل آن جناب نفرین کرد از خدای به چند وجه هلاکت ایشان را طلبید و عادت پیغمبران و اولوا العزم صبر بوده و سید الشهداء را در مقام صبر ثباتی دیگر و مقامی شامخ بوده که ملائکه آسمان را بشگفتی در آورد اینجا زبان به نفرین گشود و این دلیل کمال دلسوختگی بفقده او و شدت علاقه و غایت محبت و تمام  
دل بستگی به آن جناب است.

و در این فقره چند نفرین کرده که هر يك بالاستقلال دلیلی است بر جلالت قدر او:

یکی اینکه از خدای خواست که ایشان را از برکات زمین محروم کند، دیگر اینکه ایشان را متفرق و پراکنده دارد، دیگر اینکه جماعت ایشان را پاره پاره کند.

دیگر اینکه کلمه ایشان را مختلف فرماید، دیگر اینکه والیان را از ایشان راضی نفرماید، و همه این دعاها در حق قاتلان آن مظلوم که قاتلان آن امام معصوم نیز بودند مستجاب شد چنانچه به مراجعه کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود.

هشتم - آنکه قتل او را عنوان جمیع مظالم و تعدیات بر اصحاب و اهل بیت خود قرار داده فانهیم دعونا تا آخر فرموده.

نهم - اینکه ابن سعد را از کمال احتراق قلب و تشویش خاطر مخاطب کرده نفرین فرمود و بر وی صیحه زد که خدای نسل تو را قطع کناد و برکت به تو ندهاد و مسلط کناد بر تو کسی را که تو را در فراش تو سر ببرد، چه ذبح در فراش اذل انحاء قتل است.

وقد أجاد القائل في رثاء الحسين:

لقد مات لکن میتة هاشمية

لهم عرفت تحت القنا المتقصد

لعمرى لئن لم يقض فوق فراشه

فموت أخى الهیجاء غیر موسد

وان لم یشاهد موته غیر سیفه

فذاك أخوه الصدق في كل مشهد

دهم - و این اعظم مناقب است اینکه آیه اصطفارا که دلیل عصمت

انبیاء و ائمه است در حق او تلاوت فرمود و این مشعر بلکه دلیل است بر اینکه آن

جناب معصوم بوده است، سلام الله علیه فهذه مناقبه الفاضلة، وتلك عشرة كاملة

استخرجناها من حديث واحد فعلى الحقيقة هذه من علاه احدی المعالي، وعلى

هذه فقس ما سواها.

(وعلى اولاد الحسين)

ج - و سلام بر اولاد حسین باد.

ش - ذکر این فقره از قبیل ذکر عام بعد از خاص است که دلالت بر شرف



ومزيت علي بن الحسين عليه السلام دارد که دو باره بر او بايد سلام شود، و لفظ  
أولاد

اگر چه - چنانچه لغويين تصريح کرده اند و فقهاء در باب وصيت و وقف تعرض  
نموده اند - اعم است از بنين و بنات ولی بعید نيست که در اين زيارت مراد  
خصوص ذکور باشد، و خصوص قتلی چنانچه اشارت کرديم که اين زيارت  
مخصوص شهداء است.

وبالجملة در عدد اولاد آن امام مظلوم خلافي مشهور است:

شيخ مفيد رضی الله عنه در كتاب مبارك (ارشاد) فرموده آن جناب را شش  
فرزند بود چهار پسر که یکی امام همام سيد الساجدين عليه السلام است از شاه زنان  
دختر يزدجرد شاهنشاه ايران، و از اين جهت آن جناب را ابن الخيرتين مسگفتند  
نظر به حديث معروف (خيرة الله من العرب قریش و من العجم فارس) وفيه يقول  
أبو الاسود الدثلي:

وان غلاما بين كسرى وهاشم

لاكرم من نيظت عليه التمام

وعليه بنيت قولي في قصيدة مهدوية:

يهنئ في ميلاد ابلج ماجد

حوى هاشما ما بين كسرى وقيصر

ديگری علي بن الحسين شهيد.

سوم جعفر که مادر او از قضاعه بود، و در حيوه سيد الشهداء بدرود سراى  
فانى کرد.

چهارم عبد الله رضيع که در حجر آن امام به تير شهيد شد، و دو دختر یکی  
سکينه دختر رباب کلبيه دختر امرء القيس بن عدي که او هم مادر عبد الله رضيع  
است، ديگری فاطمه که مادر وی ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله التميمی

است (۱).

و در (کشف الغمة) از حافظ عبد العزيز بن اخضر جنابذی آورده که عدد شش بوده، ولی علي مقتول را اکبر دانسته، و در عبارت او مراد از علي اصغر امام زين العابدين است، چه غير از او عبد الله و جعفر ذکر نموده و قرينه اين دعوی عبارت او است که گفته (و نسل الحسين من علي الاصغر) و از اين جهت ما سابقا به او نسبت داديم که علي شهيد را اکبر بدانند، و ايراد فاضل صاحب (کشف

الغمة) که گمان کرده که او اخلال بذکر حضرت سيد الساجدين عليه السلام کرده بر متأمل

کلام ظاهر الدفاع است، چنانچه به مراجعه معلوم میشود.

و در بحار از (مناقب) ابن شهر آشوب آورده که پسری محمد نام و دختری مسماة بزینب داشته (۲) و علی هذا عدد هشت میشود.

و کمال الدين بن طلحة در (مطالب السؤل) پسرانش را شش و دختران را چهار گفته و سیاق عدد ایشان بر این نمط نموده:

علي اکبر وهو الشهيد، وعلي  
أوسط وهو زين العابدين، علي أصغر، و محمد، و عبد الله، و جعفر، و زينب و سکينه  
و فاطمة (۳) و دهم را که دختر چهارم باشد ذکر نکرده.

و علي بن عيسى در (کشف الغمة) از ابن خشاب نقل کرده که نه نفر بودند (۴)  
و همین اسماء شريفه را شمرده که مذکور شد.

و از روایت أبو الفرج و محمد بن ابيطالب و ديگران که در (بحار) مذکور

(۱) ارشاد: ۲۳۶.

(۲) المناقب: ۴ / ۷۷، بحار الانوار: ۴۵ / ۳۳۰.

(۳) بحار الانوار: ۴۵ / ۳۳۱.

(۴) بحار الانوار: ۴۵ / ۳۳۱.

است که بعد از ذکر شهادت [امام حسین -] علیه السلام گفته‌اند: (فخرج غلام من تلك الابنية

وفي اذنيه درتان وهو مذعور فجعل يلتفت يمينا وشمالا وقرطاه يتذبذبان فحمل عليه هاني بن بعث [ثبیت - المصدر] لعنه الله فقتله فصارت شهر بانويه تنظر اليه ولا تتكلم كالمدهوشة (۱).

متوان استفاده کرد که جعفر فرزند امام علیه السلام باشد از شهر بانويه، و مؤید وجود شهر بانويه در آن جنگ قول ابن شهر آشوب است که اما شهر بانويه فاتفقت نفسها في الفرات (۲)

و از این کلام بر نمی آید که او مادر سید الساجدین باشد تا بگوید که او در نفاس به بهشت جاودانی رخت بر بست، چه دور نیست که خواهر او باشد، چه در بعض اخبار ایشان سه خواهر بودند: یکی از آن امام حسن و دیگر از آن امام حسین و دیگری از آن محمد بن ابي بکر شد، و تواند بود که بعد از وفات آن دو و موت شاه زنان یکی از آنها باز بحباله نکاح سید الشهداء در آمده و در کربلا حاضر باشد، چنانچه در نظر دارم که در کتاب معتبری نیز دیده باشم.

و در (منتخب) حدیث وفات رقیة بنت الحسین را در شام ذکر کرده و شاید آن اسم منسی در کلام جماعتی از مورخین همین باشد، و مؤید او آنست که او را در شام قبه و مزاری است معروف که عامه و خاصه جاها را زیارت میکنند، و اهل شام بتوارث نقل میکنند که او دختر سید الشهداء است، و معروف به سیده رقیه است

و تبرکات و توسلات به مرقد پاك آن مطهره مینمایند، و من بنده در سالی که در راه حج وارد دمشق شدم مکرر به زیارت او مشرف شدم، و آثار جلالت و خدارت و انوار عصمت و طهارت در آن مرقد مطهر و مضجع مقدس مشاهده کردم. و از کلام ابن عبد ربه در (عقد) و عبارت منقوله از ابن قتیبه معلوم میشود که

(۱) بحار الانوار: ۴۵ / ۴۵.

(۲) بحار الانوار: ۴۵ / ۶۲.

محمد بن الحسین اسیر بود و در شام حاضر شد. وابن اثیر پسری دیگر برای آن جناب ذکر کرده که عمرو بن الحسین است و او را در مجلس یزید در مکالمه با خالد بن یزید قصه مشهور است، وعلی هذا ابناء گرام آن جناب هفت نفر میشوند و عبارت محکیه (تاریخ گزیده) حمد الله مستوفی در عدد مطابق است اگر چه در اسم مخالف چه او اسم دو نفر را عبید الله وحسن گفته، ویاقوت در محکی (معجم البلدان) گفته در غربی حلب کوهی جوشن نام بود که معدن مس داشت و آن روز که پرده کیان آل عصمت را از آنجا عبور افتاد آن معدن تباه شد، چه یکی از پرده کیان امام مظلوم که از آن جناب بارور بود در دامنه آن کوه وضع حمل کرد و از پیشه واران نان و آب خواست (فأبوا أن یضیفوها) و از سنگدلی مضایقه کردند و دشنام دادند، بر ایشان نفرین کرد از آن پس از آن کوه کس منتفع و بهره مند نشد، در جانب قبلی آن کوه مزارعی معروف بمشهد السقط و مشهد الدکه باشد، و آن سقط را نام محسن بن حسین بود، تمام شد کلام او.

و البته آن جناب را در اسم ووصف اقتداء و اقتفاء بعم مکرم خود محسن بن علی شده که هم بسقط از ظلم اعداء بیفتاد چنانچه در مطاوی کتب أهل سنت نیز دیده شده.

فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی  
من الاواخر ما لاقی من الاول

علی الجملة مجموع اولاد سید الشهداء علیه السلام بنابر جمیع روایات دوازده تن بوده اند که دو نفر یقیناً شهید شده اند علی اکبر و یک رضیع و بنابر احتمالی جعفر و دو رضیع که علی وعبد الله باشند و یک نفر سقط شده و دخول او در این سلام محل اشکال است واقوای این وجوه همان روایت شیخ مفید است که اوثق و ابصر از سایرین است به این گونه امور و حامل علوم ائمه به امت است و ناشر لوای آثار أهل بیت است در شیعیان رضی الله عنه و أرضاه و حباه من رحمته ما تقر به عیناه.

تنبيه

در بعض نسخه مصححه که بعض مواضع او که مقابله بر خط ابن ادريس و خود شيخ شده، و نزد این بی بضاعت موجود است لفظ وعلی اولاد الحسين را خط بطلان کشیده، و همچنین در نسخه (مصباح) سید مذکور نیست و به اعتباری این وجه اقرب است چه دانستی (۱) که در ذکر این کلمه با ذکر علی بن الحسين علیهما السلام حاجت به تکلف و تمحل است (۲) واللہ اعلم.  
(وعلی اصحاب الحسين)

ج - و سلام بر همراهان حسین باد.

ش - ذکر عدد اصحاب و خصوص هاشمیین از ایشان چندان که در حوصله تتبع این بی بضاعت بود در شرح فقره (وعلی الارواح التي حلت بفناءك) شد (۳) و صواب چنان منماید که در اینجا یکی دو حدیث در فضایل اصحاب آن حضرت ذکر شود، اگر چه اگر کسی ملاحظه کند حالت سربازی و جان فشانی این طایفه را در رکاب امام مظلوم و آن ثبات قدم و رسوخ عقیدت و کمال جد و اهتمام که در نیل سعادت شهادت داشتند و آن منافست و مسابقت که در تناول کثوس موت و تداول جامهای بلا با یکدیگر مکررند حاجت بذکر و توضیح ندارد، آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.

---

(۱) در ص ۳۵۵ (سلام علی اولاد الحسين) مختص فرزندان پسری است که در کربلا شهید شدند.

(۲) احتیاج به تکلف نیست زیرا فرزندان شهید امام حسین بطور حتم از دو نفر کمتر نبودند، و این مقدار برای صدق اقل جمع کفایت میکند.

(۳) ج ۱ ص ۲۴۱.

وليس يصح في الافهام شئ

اذا احتاج النهار الى دليل

خاصه با ملاحظه يك نکته كه هر طایفه‌ای كه در ركاب امامی یا پیغمبری یا محقی یا مبطلی جنگ کردند اگر چند متمیت شدند و تن به مرگ دادند و بر مرگ بیعت کردند

وجفون سیوف بشكستند و يك دل و يك جهت بر لشكر مخالف تاختن گرفتند به امید فتح در جای ظفر مكافحت و مناطحت مداشتند و این يك دست و يك داستانی را طلیعه نصرت و مقدمه ظفر مپنداشتند و این گروه با علم به هلاکت و قطع بموت و یقین بقتل بدون رجای ظفر و امید نصرت تن به مرگ داده جانهای قدسی خود را در مقام جانبازی و جان فشانی وقایه وجود همایون فرزند سید الوصیین و نبیره خاتم النبیین کردند، و هر يك در صدق حمله و ثبات موقف مصداق مدح حسان شدند كه گفته شعر:

يلقى الرماح الشاجرات بنحرة

ويقيم هامته مقام المغفر

ما ان يريد اذا الرماح شجرنه

درعا سوى سربال طيب العنصر

چه خوب مگوید سروش در مدح عابس بن شبيب الشاكرى رضى الله عنه:

جوشن زبر گرفت كه ما هم نه ماهيم

مغفر زسر فكنند كه بازم نیم خروس

و ما اخلقهم واحقهم واحدا بعد واحد يقول الطائي الكبير رحمه الله تعالى:

الا في سبيل الله من عطلت له

فجاج سبيل الله واثغر الثغر

فتى كلما فاضت عيون قبيلة

وما ضحكت عنه الاحاديث والذكر

فتى دهره شطران فيما ينوبه

ففي بأسه شطر وفي جوده شطر

فتى مات بين الطعن والضرب ميتة

تقوم مقام النصر ان فاته النصر

وما مات حتى مات مضرب سيفه

من الضرب واعتلت عليه القنا السمر

وقد كان فوق الموت سهلا فردهم

اليه الحفاظ المر والخلق الوعر

(۳۶۰)

ونفس تعاف العار حتی كأنما  
هو الكفر يوم الروع أو دونه الكفر  
فأثبت في مستنقع الموت رجله  
وقال لها من دون اخمصك الحشر  
غدا غدوة والحمد نسبح ردائه  
فلم ينصرف الا وأكفانه الاجر  
تردى ثياب الموت حمرا فما دجى  
له الليل الا وهي من سندس خضر

اینک چند حدیث در فضل این طایفه یاد میکنیم:

۱ - ابن قولویه در (کامل الزیارة) و فرات بن ابراهیم در محکی تفسیر خود  
سند به صادق آل محمد علیهم السلام مرساند که روزی حسین را فاطمه حمل  
کرده بود

پیغمبر وی را گرفت و فرمود خدای لعنت کناد قاتل تو را، و خدای لعنت کناد  
سالب

تو را، و خدای لعنت کناد آنان که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو، و خدای  
حکم کند میان من و آن که اعانت بر قتل تو کرد، فاطمه عرض کرد ای پدر چه  
مفرمائی؟ پیغمبر فرمود به یاد آوردم آنچه را که به او مرسد بعد از من و بعد از تو از  
اذیت و ظلم و غدر و بغی، و او در این هنگام با جماعتی است که گویی ایشان  
ستارگان

آسمانند از فرط مسرت پیش گیرند بسوی قتل، گویا من نظر میکنم بجانب معسگر  
و موضع رحال و تربت ایشان (۱) و بقیه حدیث طولانی است.

ب - صدوق قدس سره در کتاب (علل) سند بعمارة مرساند که به صادق آل  
محمد گفتم خبر ده مرا از حال اصحاب حسین و سبب اقدام ایشان بر مرگ؟  
فرمود بدرستی که ایشان پرده از پیش چشمشان برداشته شد تا دیدند منازل خود را  
از بهشت و حال هر يك از ایشان چنان بود که اقدام بر قتل مکرد تا مسابقت  
بمعانقه

حور العین کند و به مکان خود از جنت بشتابد (۲).

ج - شیخ اجل قطب الدین راوندی در کتاب (خرایج) از علی بن الحسین

(۱) تفسیر فرات ۵۵ - ۵۶، کامل الزیارات ۶۹، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۶۹.

(۲) علل الشرایع ۲۱۸ باب ۱۶۳، بحار الانوار: ۴۴ / ۲۹۷.



(۳۶۱)

عليهما السلام حديث مسكند كه فرمود من آن شب كه پدرم در صبحگاهش كشته شد با وى بودم با اصحاب خود فرمود شب فراز آمده در ستر ظلمت راه خود گيريد كه اين گروه را جز با من كارى نيست و از بيعت من شما به حليد گفتند نه بخداى هرگز چنين نخواهد شد، فرمود همانا شما فردا كشته شويد يكسره، و هيچ كس از شما را رهائى نيست (قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك) گفتند منت خداى را كه ما را بشهادت در ركاب تو شرف ارزانى داشت (فقال عليه السلام [لهم

المصدر] ارفعوا رؤسكم وانظروا فجلعوا ينظرون الى مواضعهم ومنازلهم في الجنة وهو يقول لهم هذا منزلك يا فلان فكان الرجل يستقبل الرماح والسيوف بصدره ووجهه ليصل الى منزله من الجنة (١).

د - هم قطب راوندی - رضی الله عنه - در (خرایج) سند به باقر علوم النبیین مرساند كه حسين عليه السلام قبل از اينكه مقتول شود گفت كه پيغمبر مرا فرمود

اى پسرک من زودا كه تو رانده شوى بجانب عراق و او زمينى است كه تلاقى كرده اند در او پيغمبران و اوصيائى پيغمبران، و آن زمينى است كه يعمورا ناميده شود و همانا تو در او شهيد شوى و شهيد شوند با تو جماعتى از اصحاب تو كه الم مساس آهن را نيابند - كنايت از آنكه كثر استتياق و شدت توقان بعالم قدس ايشان را از توجه به درك صدمه تيغ و سنان و زحمت دشنه و پيكان مشغول كرده - نگاه اين ايت مبارك تلاوت فرمود (يا نار كوني بردا وسلاما على ابراهيم)

[٦٩ الانبياء ٢١] و با حسين فرمود حرب برد و سلام شود بر تو و بر ايشان آنگاه سيد

الشهداء فرمود پس خورسند و مستبشر باشيد، چه بخداى اگر ما را بكشند همانا ما بر پيغمبر خود وارد شويم (٢).

(١) بحار الانوار: ٤٤ / ٢٩٨.

(٢) بحار الانوار: ٤٥ / ٨٠ رقم ٦.

ه - شیخ مفید در (ارشاد) نقل فرموده که چون شب عاشورا رسید سید الشهداء علیه السلام اصحاب خویش را فراهم کرد امام سجاد مفرماید من بیمار بودم اندکی فراتر رفتم تانیک اصغای سخن وی کنم، فسمعت ابي يقول لاصحابه اثنی علی الله احسن الثناء واحمدہ علی السراء والضراء، اللهم انی احمدك علی ان اكرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفهمتنا فی الدین وجعلت لنا ابصارا واسماعا وافئدة فاجعلنا من الشاکرین، اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عني خیر الجزاء الا وانی لا اظن یوما لنا من هؤلاء الا وانی قد اذنت لكم فانطلقوا جميعا فی حل لیس علیکم حرج منی ولا ذمام هذا الیل قد غشیکم فاتخذوه جمیلا (۱).

وموافق روایت سید در کتاب (ملهوف) لا اعلم اصحابا اصلح من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا افضل من اهل بیتی.

و این خبر اعظم مدایح متصوره اصحاب سید الشهداء است، چه آن جناب فرموده هیچ اصحابی را نیکو کارتر و با وفاتر از اصحاب خود و هیچ اهل بیتی نیکو کارتر و با وفاتر از اهل بیت خود ندیدم، و این شهادت موجب تفضیل این جماعت است بر صحابه رسول و امیر صلی الله علیهما، و تواند بود که نکته همان دقیقه باشد که در صدر مقاله اشارتی به او شد.

وبالجملة ذیل حدیث متضمن گفتگوهای محبت انگیز و عرایض صادقانه آن جماعت است که هر يك سخنی گفتند که عقل را خیره و حیران منماید که اجمال او این است شعر:

شاهها من از بعش رسانم سریر فضل  
مملوك آن جنابم و محتاج این درم

(۱) ارشاد: ۲۱۴، بحار الانوار ۴۴ / ۳۹۲.

ور باورت نمرسد از بنده این حدیث  
از گفته کمال دلیلی بیاورم  
گر بر کنم دل از تو بردارم از تو مهر  
این مهر بر که افکنم آندل کجا برم  
وتفضیل او در کتب مقاتل مذکور است، و لله در القائل فیهم:  
قوم اذا نودوا لدفع ملامة  
والخیل بین مدعس ومکردس  
لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا  
یتهافتون علی ذهاب الانفس  
مطلب ثالث

در شرح دعای بعد از لعن و سلام.

(اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني وابدء به اولاً (۱) ثم  
الثاني ثم الثالث ثم الرابع)

ج - بارالها مخصوص فرمای تو اول ظالم را به لعنت از قبل من وابتداء کن  
به او در اول امر آنگاه دویمی را آنگاه سومی را آنگاه چهارمی را.  
ش - لفظ اولاً منصوب است به ظرفیت، و چنانچه سابقاً گذشت (۲) در صورت  
اسمیت دو نحو استعمال دارد، و چون معنی اول از مفاهیم متضایفه است بدون  
اضافه صحیح نیست، و حکم ظروف لازمة الاضافة دارد، و در آن ظروف چند

-----  
(۱) نسخة مخطوط (مصباح المتهدد) و (بلد الامین) ومصباح کفعمی (اول)  
بضم لام است.

(۲) ذیل اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد ج ۲ ص ۳۱۴.

وجه است: یکی ذکر مضاف الیه، دیگری حذف مضاف الیه، و تقدیر لفظ او در این صورت معرب است بی تنوین مثل ابدء به من اول - چنانچه - شاعر گفته:

و من قبل نادى كل مولى قرابة....

- بکسر لام بروایت ثقات چنانچه گفته‌اند، و دیگر اینکه لفظا محذوف باشد و معنی مراد، و در این حال مبنی بر ضم است مثل (لله الامر من قبل و من بعد) دیگر اینکه نه لفظ مراد باشد و نه معنی یعنی خصوصیت مضاف الیه در نظر نباشد، و مقصود (قبل ما) و (بعد ما) شود برای تنکیر در این صورت منصوب مشود و منون مثل (وساغ لي الشراب و كنت قبلا) و مثل (ابء به اولاً).

و حریری از حرص به تغلیط و زیاد کردن اوهام خواص در (درة الغواص) (۱) (ابء به اولاً) را غلط دانسته و تمسك به این شعر کرده:

لعمرک ما ادري واني لاوجل  
على اينا تغدو المنية أول

و غفلت از این کرده که ضم در این موضع مبنی بر آن است که گذشت، و دلیل غلط بودن نصب به غیر آن اعتبار نیست ولا زال عادت حریری بر اینست که بر غلطیت استعمالی بورد استعمال دیگر استدلال میکند، و این از ضعف تحصیل و قلت بصیرت است، و خود این ادعای شریف دلیلی ساطع و برهانی قاطع بر بطلان دعوی او است، عجب از او نیست بلکه عجب از سید اجل محقق داماد - قدس سره - است که متابعت او کرده در حاشیه صحیفه مکرمه سجادیه فرموده: (ولا يسوغ اولاً بالتنوین) و البته آن سید علامه از فقره زیارت غفلت فرموده، و الا با اعتبار سند این زیارت بکله قطعیت او بین شیعه، و این که او کلام همه ائمه

(۱) ص ۹۲ ط سنة ۲۷۲.

است، بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این لفظ چگونه مشهود بقول حریری از صحت او دست برداشت.

بالجملة مراد از این چهار نفر معلوم است، و در اینجا قصه طریفه است که سید محقق شهید ثالث قاضی نور الله شوشتری - قدس الله سره السری - در کتاب (مجالس المؤمنین) (۱) در ذیل ترجمه شیخ الطایفه و رئیس المذهب خیر الامة و امامها بعد الائمة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی - قدس الله سره القدوسی) ایراد کرده که بعضی از مخالفان بعرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ بود رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه سب صحابه میکنند، و کتاب (مصباح) که دستور اعمال سنة متعهدان ایشان است بر آن گواهی مدهد، زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع شده (اللهم خص... الی آخره پس خلیفه بطلب شیخ و کتاب (مصباح) فرستاد چون با کتاب حاضر شد و باعث بر طلب او مذکور گردید منکر سب شد، چون کتاب را گشودند دعای مذکور را به او نمودند و گفتند

این را چه عذر خواهید گفت؟ شیخ در بدیهة گفت یا امیر المؤمنین مراد از آن عبارت نه آنست که غمازان گمان برده اند، بلکه مراد به اول ظالم قاییل قاتل هاییل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد، و مراد بثنانی عاقر ناقه صالح است - و اسم عاقر قیدار بن سالف بود - و مراد بثلث قاتل یحیی بن زکریا است که بسبب بغیهای از بغایای بنی اسرائیل اقدام بر قتل آن معصوم نمود، و مراد برابیع عبد الرحمن بن ملجم - لعنه الله - است که اقدام بر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام نمود، خلیفه چون آن تأویل را شنید تصدیق او نمود و انعام فرمود و از ساعی و غماز انتقام کشید، تمام شد عبارت (مجالس).

(۱) و بحرانی نیز در (لؤلؤة) ص ۲۴۶ این حکایت را نقل فرموده و گفته در (حیوة القلوب) و مثل او در (مجالس المؤمنین) است که:

بالجمله اگر چه این بی بضاعت در مطاوی این کتاب و تضعیف این باب اخبار و آثار و ادله موافقة با عقل و اعتبار در جواز سب و اثبات ظلم و کفر این گروه چندان یاد کرده ام که اگر کسی غشاوت شقاوت از قلب بر دارد، و پرده عمای جهالت از چشم زائل کند شك در مراتب مذکوره ندارد، ولی در این مقام یکی دو حدیث از طرق معتبره اهل سنت در اثبات ظلم بلکه کفر و جواز لعن مشایخ ثلثه ایراد میکنم، آنگاه دو خبر که دلالت بر کفر معاویه داشته باشد از طریق ایشان مآوریم و اینک بتوفیق خدای عز اسمہ مگوئیم:

۱ - مسلم در کتاب جهاد و در باب فیء به دو طریق و بخاری در دو موضع از صحیح خود یکی در باب فرض.

خمس و دیگری در کتاب اعتصام به کتاب و سنت از مالک بن اوس روایتی کرده اند که متضمن آنست که نیم وعدی به اعتقاد امیر المؤمنین - سلام الله علیه - کاذب و آثم و غادر و خائن بوده اند، و الفاظ این چهار حدیث متقاربنند اگر چه بخاری در نقل خود تدلیسی کرده و بجای این الفاظ (تزعمان انه کذا) گفته ولی در مقابل

که کلام عدی را نقل کرده به حکم مقابله که گفته (والله يعلم انه صادق بار راشد تابع للحق کلام علی و عباس در حق هر دو معلوم میشود، و ما بروایت مسلم در این باب اکتفاء میکنیم و عین عبارت او را که برای استبصار کافی است نقل منمائیم:

قال مسلم في صحيحه - ما مثاله - حدثني عبد الله بن محمد بن اسماء الضبعي ناجويريه عن مالك عن الزهري ان مالك بن اوس حدثه قال ارسل الي عمر بن الخطاب فجئت حين تعالی النهار قال فوجدته في بيته جالسا علی سرير مفضيا الی رماله متكئا علی وسادة من ادم فقال لي يا مال انه قد دف اهل ابیات من قومك وقد امرت فيهم برضخ فخذہ فاقسمه بينهم قال قلت لو امرت بهذا غيري

قال خذه يامال قال فجاء يرفا فقال عثمان هل لك يا امير المؤمنين في عثمان  
وعبد الرحمن بن عوف والزبير وسعد؟ فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال  
هل لك في عباس وعلي؟ قال نعم، فاذن لهما.

فقال عباس يا امير المؤمنين اقض بيني وبين هذا الكاذب الاثم الغادر الخائن  
فقال القوم اجل يا امير المؤمنين فاقض بينهم وارحهم فقال مالك بن اوس يخيل  
الي انهم قد كانوا قدموهم لذلك فقال عمر اتئدا (١) انشدكم بالله الذي باذنه تقوم  
السماء والارض أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لا نورث  
ما تركناه صدقة؟ قالوا: نعم، ثم اقبل على العباس وعلي فقال انشدكما بالله الذي  
باذنه تقوم السماء والارض اتعلمان ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال  
لا نورث ما تركناه صدقة؟ قالوا: نعم، فقال عمر: ان الله جل وعز كان خص رسوله  
بخاصة لم يخصص بها احدا غيره، قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فله  
وللرسول [٥٩ الحشر ٧] وما ادري هل قرء الاية التي قبلها ام لا، قال: فقسم  
رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بينكم اموال بني النضير، فوالله ما استأثر  
عليكم ولا اخذها دونكم حتى بقى هذا المال فكان رسول الله يأخذ منه نفقة سنة  
ثم يجعل ما بقى اسوة المال، ثم قال: انشدكم بالله الذي باذنه تقوم السماء  
والارض اتعلمون ذلك؟ قالوا: نعم، ثم نشد عباسا وعليا بمثل ما نشد به القوم  
أتعلمان ذلك؟ قالوا: نعم، قال فلما توفى رسول الله قال ابو بكر انا ولى رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم فجئتما تطلب ميراثك من ابن اخيك ويطلب هذا ميراث  
امراته من ابيها

فقال ابو بكر قال رسول الله ما تركناه صدقه [ما نورث] فرأيتماه كاذبا آثما غادرا  
خائنا والله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق، ثم توفى ابو بكر وانا ولى رسول  
الله (ص) وولى ابي بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم اني لصادق

(١) اي اصبرا وامهلا.



بار راشد تابع للحق فوليتهما، ثم جئتني انت وهذا وانتما جميع وامر كما واحد فقلت اذفعها اليها فقلت ان شئت دفعتها اليكما على ان عليكم عهد الله ان تعملوا فيها بالذي كان يعمل رسول الله (ص) فاخذتماها بذلك قال اكدلك؟ قالوا: نعم قال ثم جئتماني لاقضي بينكما ولا والله لا اقضي بينكما بغير ذلك حتى تقوم الساعة فان عجزتما فرداها علي (١) انتهى بالفاظه في اول طريقى مسلم.

از اين حديث كه بر طريقه اهل سنت مكانت نصوص كتاب مبین دارد چند جا طعن بر خليفه محترم ایشان وارد میاید كه بعضی موجب كذب كه موجب صفات اربعه مذكوره، و دیگری موجب كفر است، هم مجوز لعن:

اما كذب دعوی او است كه خود و تیم ولی پیغمبر بودند با اینکه به اتفاق در زمان رسول خدای هر دو مأمور اسامه بودند، چنانچه خواهی شنید.

و اما غدر و اثم و خیانت و كذب كه به اعتراف او بشهادت عباس و امیر المؤمنین كه از افاضل عترت و رؤساء امتند ثابت شده، و هیچ مسلمانی نیست كه بشهادت این دو نفر حكم نکند، و این نسبت كه عدی به ایشان داد در حضور اوس و عبد الرحمن

وسعد و نعتل و زبیر بود، نه اینها استیحا شی کردند و نه امیر المؤمنین و عباس تنصل و اعتذاری جستند با وجود این مگویییم عدی كه این نسبت را به این دو نفر داد راست گو بود یا دروغگو اگر راست گو بود به حكم این شهادت حال او معلوم است و اگر دروغگو بوده هم حالش ظاهر است به اعتراف خصم و مشمول کریمه (فجعل لعنة الله على الكاذبين) [٦١ آل عمران ٣] خواهد شد.

و اما كفر از آنجا معلوم میشود كه بطریق استخفاف و استهانت اسم شریف پیغمبر و فاطمه را برده و به عباس گفته تو آمدی ارث برادر زاده ات را خواستی و این آمد ارث زنش را از پدرش خواست و این نه چندان بی ادبی است كه مسلمی

(١) صحیح مسلم ج ٣ ص ١٧٥٨ باب ١٥ کتاب الجهاد.

بتواند تحمل کند، پیغمبری که خدای تعالی در قرآن همه جا اسم شریف او را بالقاب مکرمه مثل (یا ایها الرسول) و (یا ایها النبی) و (یا ایها المزمّل) و (یا ایها المدثر) و آنچه مانند اینها است ببرد جز در چند جای که به ضرورت مقام تصریح باسم مبارك او شد برای تنصیص بر نبوت آن جناب یا نظیر آن از اغراض عدی اسم او را به این خفت مسبرد، و فاطمه با آن علو منصب و جلالت شأن که بضعه پیغمبر و خاتون محشر است به این خواری اسم او را یاد میکند این البته موجب کفر است چه بضرورت ملیین توهین انبیاء و استخفاف بقدر ایشان خروج از ملت ایشان است.

و در (معجم البلدان) یاقوت حموی است در لفظ صنعا، چنانچه سید محقق شهید ثالث - حشره الله تعالی مع اجداده - در (احقاق الحق) نقل کرده که یزید ابن مبارك گفته که نزد عبد الرزاق بن همام بودیم که او شیخ بخاری است، و مسلم و بخاری هر دو از او کثیرا روایت میکنند، و از امثال معروفه سنیان است که (من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة) و حدیث مالک بن اوس را روایت کرد چون به این کلام رسید که گفته (فجئت تطلب میراثك من ابن اخيك) قال (لا يقول الا نوك الا لرسول الله).

یعنی این احمق از این کلام اراده جز رسول خدای ندارد و عبد الرزاق حکم بحماقت او کرده یا اینکه معتقد کفر او بوده، و ما اشاره اجمالی به حال عبد الرزاق - در حاشیه کنار کتابی که بر رجال نجاشی تعلیق شده - کرده ایم. حدیث دیگر علامه در (نهج الحق) از مسند احمد بن حنبل نقل کرده (من آذی علیا بعث یهودیا او نصرانیا) (۱).

(۱) نهج الحق ۲۲۲، بسندهای مختلف این حدیث را نقل کرده و احقاق الحق ۶ / ۹۰ بتفصیل آنها را ذکر نموده است.

و البته اذیت این جماعت به علی علیه السلام امری است طشت از بام افتاده، و هر چه ستر کنند (کالطبل من تحت القطیفة) مشهود عارف و عامی بلکه معلوم جماد و نامی است.

حدیث دیگر ابن ابی الحدید از عبد العزیز جوهری که از اجله ثقات و معتمدین ایشان است نقل کرده که سند باین عباس مرساند که با عدی در کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه راه مرفتم و دست او در دست من بود با من گفت همانا گمان نمکنم صاحب تو را - یعنی علی علیه السلام را - جز مظلوم، با خویشتن گفتم نباید بر من پیش گیرد و بر من غلبه کند، پس به او گفتم رد ظلامه او کن چون این بشنید دست از دست من کشید و در گذشت، و مهمه داشت آنگاه به ایستاد و من به او رسیدم گفتم یابن عباس گمانم اینستکه مانع این مردم نشد از رفیق تو جز اینکه او را کوچك شمردند، با خود گفتم این سخن بدتر از اول بود آنگاه با او گفتم بخدای او را کوچك نشمرد آن روز را که او را امر کرد سوره براءة را از ابو بکر استرداد فرماید.

شکر خدای را که عدی در این مقام اعتراف کرد که او و اصحابش علی علیه السلام را

ظلم کردند و حق او را به نا حق بستند.

و هم این حدیث را ابن ابی الحدید در ذیل احوال عدی از کتاب موفقیات زبیر بن به کار زبیری که از اکابر ثقات مورخین این طایفه است حکایت کرده. حدیث دیگر محمد بن عبد الکریم شهرستانی در کتاب (ملل و نحل) نقل کرده که پیغمبر فرمود (جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها).

و صدر این حدیث اگر چه متواتر است ولی ذیل آن که مشتمل بر لعن است از طریق عامه این بنده در غیر (ملل و نحل) ندیده ام و تیم و عدی به اتفاق و نعتل چنانچه از (روضه الاحباب) جمال المحدثین ایشان حکایت شده در آن جیش

مأمور بودند یا مخالفت نص کردند کفرا، و یا اجتهاد نمودند فسقا، و به هر صورت مشمول لعن رسول خدایند، و بنا بر مذهب مشهور ایشان - که رد حدیث مقطوع الصدور کفر است - البته کافرند.

حدیث دیگر آیه الله العلامة - نشر الله في الخلد اعلامه - از حمیدی محدث عظیم الشأن ایشان نقل فرموده که از تفسیر سدی که از اکابر مفسرین و محدثین ایشان

است آورده که چون ابو سلمه و عبد الله بن حذافه در گذشتند و رسول خدای ام سلمه و حفصه که زنان آن دو بودند به زناشوئی گرفت طلحه و نعثل گفتند آیا محمد زنان ما را مبرد چون ما بمیریم، و ما زنان او را نبریم بخدای که اگر بمیرد اگر چند با زخم شمشیر باشد زنان او را بگیریم، طلحه حمیرا را منحواست و نعثل ام سلمه را پس این آیه مبارك فرود آمد (و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا أزواجه من بعده ابدأ ان ذلكم كان عند الله عظيما) [۵۳ الاحزاب ۳۳].

وهم این آیه آمد (ان تبدوا شيئا أو تخفوه) الاية [۴۵ الاحزاب ۳۳] وهم این آیه آمد (ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة) [۵۷ الاحزاب ۳۳] (۱).

و این حدیث علاوه بر اینکه مصرح به اینست که خدای تعالی نعثل و طلحه را لعن فرموده دلیل کفر آن دواست چون آنها ادعای تساوی با پیغمبر کردند و پاس حرمت نبوت را رعایت نکردند و قدر پیغمبر را خفیف شمردند و تن زیر بار حکم خدای ندادند و اعتراض بر شرع نبوی روا داشتند، چنانچه ظاهر است و این معانی بالضرورة کفرند، و از این مقوله احادیث در تضاعیف کتب اهل سنت بیش از حد احصا است، و این کتاب مبتنی بر لمح و اشاره است نه بر احاطه و استقصاء و همین

(۱) نهج الحق ۳۰۴ - ۳۰۵.

قدر که نوشتم دانشمندان حقیقت شناس را مغنی و شافی است در ذیل ذکر این سه نفر، از اشعار أبو القاسم مغربی نتوانستم بگذرم هر چند یکی دو شعر از آنها سابقا گذشته، فلله دره و علی الله بره حیث قال شعر:

لكنما حسد النفوس وشحها  
وتذكر الاذحال والاوتار  
افضى الى هرج ومرج فانبرت  
غشواء خابطة بغير نهار  
وتداولتها أربع لولا أبو حسن  
لقلت لؤمت من اسئار  
من عاجز ضرع ومن ذي غلظة  
جاف ومن ذي لوثة خوار  
ثم ارتدى المحروم فضل ردائها  
فغلت مراجل احنة ونفار  
فتأكلت تلك الجذى وتلمظت  
تلك الظبا ورقا اجيح النار  
تالله لو ألقوا اليه زمامها  
لمشى بهم سجحا بغير عثار  
ولو انها حلت بساحة مجده  
بادى بدا سكنت بدار قرار  
هو كالنبي فضيلة لكن ذا  
من فضله كاس وهذا غار  
والفضل ليس بنافع اربابه  
الا بمسعدة من الاقدار  
ثم امتطاهما عبد شمس واعتدت  
هزئا وبدل ربحها بخسار  
وتنقلت في عصبة اموية  
ليسوا بابرار ولا أطهار  
ما بين مافون الى مترندق  
ومضعف ومداهن وحمار

وقد سبقت هذه الابيات الاخيرة وهي من جيد شعر العرب قد وشج في  
البدائة اصوله، وتهدل بالحضارة غصونه و كأنما وصفه البخترى بقوله الذي سبق  
فيه كل واصف الشعر:  
في نظام من البلاغة ما شك امر

امرؤ انه نظام فريد  
وبديع كأنه الزهر الضاحك  
في رونق الربيع الحديد  
مشرق في جوانب السمع ما  
يخلقه عوده على المستعيد

ما اعيرت منه بطون القراطيس  
وحملت ظهور البريد  
مستميل سمع الطروب المعنى  
عن اغاني مخارق وعقيد  
حجج تخرس الالد بالفاظ  
فرادى كالجوهر المنضود  
حزن مستعمل الكلام اختيارا  
وتجنبن ظلمة التعقيد  
وركبن اللفظ القريب  
فأدركن به غاية المراد البعيد  
كالعدارى غدون في الحلل  
البيض اذا رحن في الخطوط السود

وَأنا وان خرجت عن المقصود بحكاية هذا اللؤلؤ المنضود الا ان اعجابي  
بشعر أبي القاسم ملك عناني وأخذ بزمامي وقادني الى مدحه فتخيرت شعر  
البخترى في ذلك لانه بذ كل واصف وبهر كل عارف بمواقع اللطائف.  
اينك دو خبر كفر معاويه را ياد كنيم:

يكي آنست كه ابن ابى الحديد و جماعتى ديگر از صنايد اين گروه آورده اند  
كه نعمان بن بشير با جماعتى از انصار بر معاويه در آمدند و شكايه از فقر كردند  
و گفتند راست فرمود پيغمبر كه گفت (انكم ستلقون بعدي اثرة) يعنى بعد از من  
ظلمى خواهيد ديد همانا كه ما ديديم او را، معاويه گفت چه دستورى به شما داده  
بود گفتند: فرمود (فاصبروا حتى تردوا علي الحوض) صبر كنيد تا بر حوض من  
ورود كنيد (قال فافعلوا ما امركم عساكم تلاقونه غدا عند الحوض كما أخبركم)  
گفت پس شما نيز چنانچه فرمان داده كنيد شايد ملاقات كنيد او را فردا نزد حوض  
و ايشان را محروم داشت و چيزى عطا نكرد ابن ابى الحديد گفته به اين خبر اكثري  
از اصحاب ما تكفير كردند معاويه را چه استهزاء بر پيغمبر نموده، و اين معنى از  
عبارت او ظاهر، و از بيان بى نياز است.

خبر دوم آنست كه مسعودى در (مروج الذهب) در ذيل احوال مأمون آورده  
وهم ابن ابى الحديد اشاره به او کرده که در سنه دويست و دوازده منادی مأمون

ندا کرد که امان نیست آن را که معاویه را بخیر یاد کند یا او را مقدم بدارد بر یکی از صحابه و مردم را نزاع است در سبب این امر و أقاویل مختلفه در این باب گفته‌اند، از آن جمله آنکه یکی از ندمای او خبر داد او را به حدیثی که از مطرف بن المغیره بن شعبه آورده اند و هم این خبر را زبیر بن به کار زبیری در کتاب

اخبار معروف به موفقیات - که بنام موفق بالله نوشته - ایراد نموده چه گفته: از مدائینی شنیدم که میگفت مطرف بن مغیره گفته که بر معاویه وفود کردم با پدرم مغیره و پدرم مرفت نزد معاویه و می آمد و بر عقل و ملک داری او ثنا مسکرد شبی باز آمد و مغموم و اندوهناک بود چندان که غذا نخورد من اندکی صبر کردم و گمانم این بود که در اموال یا اعمال ما سانحه رخ داده، پرسیدم تو را چه شده که امشب را غمنده مسینمت گفت من از نزدیک پلیدترین مردم بیامدم، گفتم مگر چه شده؟ گفت به معاویه گفتم تو آرزوی خود را برسیدی کاش اکنون نشر الویه اشفاق و بسط بساط عدل مسکردی چه سن تو زیاد شده و هم کاش نظری به حال برادران خود از بنی هاشم نمودی و أرحام ایشان را پیوسته داشتی که بخدای اکنون چیزی نزد ایشان نمانده که بیم آن داشته باشی، چون این بشنید. گفت هیهات هیهات برادر تیم پادشاهی کرد و عدالت پیشه گرفت و کرد آنچه کرد بخدای که بیش از آن نشد که بمرد و نامش بمرد جز اینکه کسی گوید تیم آنگاه برادر عدی ملک یافت و رنج کشید و دامن فرازد ده سال پس بخدای که تجاوز نکرد از اینکه هلاک شد و هلاک شد ذکرش مگر اینکه کسی گوید عدی آنگاه برادر ما را ملک نصیب شد و پادشاه شد - کسی که احدی چون او در نسب نبود - پس بکرد آنچه کرد و مردم نیز با او مجازات دادند تا اینکه بمرد و نام کارهای او بماند و برادر هاشم هر روزه پنج نوبت بنام او فریاد زنند و گویند (اشهد ان محمدا رسول الله فاي عمل يبقی مع هذا لا ام لك الا دفنا



دفنا، چون مأمون این خبر بشنید بفرمود تا منادی کردند آنچه گذشت چنانچه وصف کردیم و نامه ها انشاء شد که به آفاق ببرند که بر منابر معاویه را لعن کنند و مردم این کار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند، و عوام مضطرب شدند و مصلحت را

به ترك این کار اشاره اش کردند وی نیز از این خیال دست بازداشت تا اینجا کلام مسعودی بود و او خود ثقه نزد سنیان است، علاوه بر اینکه سند را دست داده و کتاب (موفقیات) زبیر ابن به کار از اصول معتمده و مراجع معتبر این طایفه است، و از آنچه نوشتیم کفر و ظلم و جواز لعن این چهار کالشمس فی رابعة النهار روشن وهویدا شد و از این جهت امام صادق علیه السلام ملتزم بود که عقب هر

نماز واجب این چهار تن و چهار زن را لعنت کند، و از برای شیعیان ایشان نیز سنت شد به حکم تاسی چنانچه:

کلینی و شیخ سند به حسین بن ثویر و أبو سلمه سراج رساندند که شنیدیم حضرت صادق را که لعنت مکرد در عقب هر نماز واجب چهار نفر از مردان را و چهار نفر از زنان را و نام مبرد ایشان را (۱).  
و آیات مؤولة و أخبار مصرحه بلعن ایشان بسیار است، و این از ضروریات مذهب شیعة و از مطاعن معروفه ایشان نزد دشمنان است، و هیچ يك از منتسبین به این مذهب انکار این نکرده جز يك نفر جاهل ضال مضل که در ایام ما در کشمیر

(۱) سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلعن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعا من النساء فلان و فلان و فلان و معاوية ويسميهم وفلانة وفلانة وهند وأم الحكم اخت معاوية - الكافي ج ۳ / ۳۴۲ کتاب ۱۲ باب ۳۲ حدیث ۱۰، تهذیب الاحکام ج ۲ / ۳۲۱ باب ۱۵ حدیث ۱۶۹.  
و حضرت در این عمل امثال امر خداوند منمودند (فاذا فرغت فانصب والی ربك فارغب) [۷ الشرح ۹۴].

انگیخته شده، و رساله در منع سب شیخین پرداخته و باسنیان همداستان شده و به خرافات و ترهاتی چند طائفه از عوام اخفاء الهام سفهاء الاحلام را فریفته و بزرق و طامات گروهی نادانان را شیفته خود ساخته و به شیادی و سالوسی و حيله گری و چاپلوسی فتنه آغازی و سقیفه پردازی در پیش گرفته و عجیب تر اینکه - با اینکه از اوائل طلاب کم مایه تر، و یکسره از علم بی نصیب و از رؤس فساق و مشایخ اهل کبائر است - مدعی اجتهاد و متصدی فتوی بلکه گاه گاه در پرده زمزمه اعلامیت میکند و فتاوی غریبه جاهلانه از او مسموع شده و هم انکار سیادت طایفه جلیله رضویه - که وجوه اکابر اشراف اهل قم و طهران و همدان و خراسان و حزاینها از ایشان است - کرده، و علمای مشهدين و حضرت مستطاب حجة الاسلام سیدنا الاستاد - دام ظلّه - کرارا در تضلیل و تفسیق او نوشته‌ها پرداخته‌اند، و هیچ از غوایت اقلاع و از ضلالت ارتداع ندارد (۱) و اگر نه این بود که گمان است که اگر

-----  
(۱) از عجایب شیطنت های این مدلس اینکه مرقومات شریفه که از علماء اسلام و وجوه اعلام بان نواحی مرسد بر عوام وضعفاء شیعه مشتبه میکند برخی را تحریف و پاره ای را بوجوه ظاهره الفساد تأویل و بعضی را نفی نسبت منماید. وبالجمله مردمان نادان فرو مایه را در شبکه خود می اندازد هم مگر به شهوات باطله خود برسد، والله یحول دون آماله و یجازیه بسوء اعماله، و از جمله نصوص حضرت مستطاب اجل اسلامیان پناهی سید استاد - ادیمت معالیه و بورکت ایامه ولیالیه - در حق او آنست که چندی قبل مسائل متعلقه به امور متعدده از فروع فقهیه و مطالب شرعیه رسید از آن جمله سؤال از اولاد حضرت سید محمد الاعرج ابن موسی المبرقع و از حالات و مقالات این سید غاوی مشکوک النسب - به تفصیلی که در تمامت کشمیر مشهور و متواتر است - بود، حضرت اجل جواب آنها را به این بی بضاعت تفویض فرمودند جواب بر حسب طریقه آن حضرت مناسب

قاصری بر کلام او مطلع شده بتزویقات و تدلیسات این شیطان غاوی فریب خورد، و اگر بر این صحیفه اطلاع یابد از ضلالت باز آید و با طریقه مستقیمه پیوندد، همین قدر هم تعرض کلام او شایسته نبود، چه بیم آنست که اگر کسی نظر کند مسأله ضروریه‌ای را خلافی گمان کند با اینکه این جاهل کمتر از آنست که نام وی بر زبان علماء جاری شود تا چه رسد به اینکه او را صاحب قولی شمارند و خلافی بوی نسبت کنند.

بالجمله خاتمه این بحث را بنقل يك حديث در ثواب لعن جبت و طاغوت که در عرف اهل بیت از تیم وعدی است و گاه به مطلق غاصبین حقوق عترت زاکیه تأویل شده اقتصار میکنیم:

فاضل زاهد و رع آخوند ملا محمد کاظم هزار جریبی - که از تلامذه استاد اعظم آقای بهبهانی - قدس سره - بوده و خود از فضلاى محدثین و عرفای محصلین است - در کتاب (جمع الفضايح لارباب القبایح) از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه حدیث میکند که وی از امام همام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام روایت کرده قال: (من لعن الجبت والطاغوت لعنة واحدة كتب الله له سبعين الف حسنة ومحى عنه سبعين الف سيئة و رفع له سبعين الف الف درجة و من امسى (۱) يلعنهما لعنة واحدة كتب له مثل ذلك، قال فمضى

(۱) مقام نوشته شد و در حق این سید باملاء خود آن جناب - دام ظلّه - مرقوم افتاد غلط میکند نباید به این خرافات و باطیل گوش داد بلکه این گونه کلمات موجب استحقاق حد است و بخاتم شریف موشح شد با این همه دست از بیدینی و عوام فریبی بر نمدارد (منه رحمه الله).

(۱) الظاهر من تأمل هذه الفقرة والزيادة التي معها من الباقر عليه السلام ان ما ذكره اولا مخصوص بالاصباح اذ لو كان ذلك عاما لم يكن وجه الذكر الا مساء خصوصا وعليه بنينا الترجمة لاجل هذا الاستظهار والله اعلم (منه رحمه الله).

مولانا علي بن الحسين فدخلت على مولينا ابي جعفر محمد الباقر فقلت يا مولاي حديث سمعته من ابيك فقال هات يا ثمالى فاعدت عليه الحديث فقال: نعم يا ثمالى اتحب أن ازيدك فقلت بلى يا مولاي، فقال: من لعنهما لعنة واحدة في كل غداة لم يكتب عليه ذنب في ذلك اليوم حتى يمسي، ومن امسى ولعنهما لم يكتب له ذنب في ليلة حتى يصبح، قال فمضى ابو جعفر فدخلت على مولينا الصادق فقلت حديث سمعته من ابيك وجدك فقال: هات يا أبا حمزة فاعدت عليه الحديث فقال حقا يا أبا حمزة، ثم قال عليه السلام ويرفع له الف الف درجة، ثم قال: ان الله واسع كريم (١).

حاصل مؤدى اين حديث شريف - که در حقيقت سه حديث است بلکه پنج حديث و اول را از هر سه امام روايت کرده، و حديث به اعتبار مروى عنه متعدد ميشود بلکه بملاحظه اى شش حديث ميشود، چه زياده حضرت باقر را نيز از حضرت صادق عليهم السلام روايت کند - آنست که امام فرمود هر که جبت و طاغوت را

در روزى يك دفعه لعنت کند خدای تعالی هفتاد هزار هزار حسنه برای او و بنويسد و هفتاد هزار هزار گناه از او محو کند و هفتاد هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر که شب يك دفعه آن دو را لعنت کند همين ثواب در ديوانش نوشته شود، أبو حمزه گوید چون علي بن الحسين عليهم السلام در گذشت داخل شدم بر مولای خود

أبو جعفر امام محمد باقر عليه السلام گفتم اى مولای من حديثى از پدر تو شنيدم فرمود

بگو من اعاده حديث کردم فرمود چنين است اى ثمالى دوست دارى که من

---

(١) العياشي: عن زرارة عن ابي عبد الله (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) قال من ذكرهما فلعنهما كل غداة كتب الله له سبعين حسنة ومحى عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات - بحار الانوار ٨ / ٢١٤ ط کمپانى.

زیاده بر این بگویم؟ عرض کردم بلی ای مولای من.  
فرمود هر که يك بار لعنت کند آن دو را در هر صبح، آن روز را بر او گناهی  
نوشته نشود تا شام کند، و هر که شب کند يك بار آن دو را لعنت نماید آن شب را  
بر او گناهی نوشته نشود تا صبح کند، أبو حمزه گوید چون باقر علوم النبیین در  
گذشت به خدمت مولای خود صادق آل محمد علیهم السلام شتافتم و گفتم مولای  
من

حدیثی از پدر و جدت شنیده‌ام، فرمود بیار ای أبو حمزه من حدیث را خواندم  
فرمود حق است ای أبو حمزه آنگاه فرمود و بلند مشود برای او هزار هزار درجه  
یعنی علاوه بر آنچه ذکر شد این نیز هست، آنگاه برای دفع استبعاد از کثرت  
ثواب فرمود خدای جواد واسع العطاء است یعنی از عموم مکرمات و سعه دایره  
رحمت خدا دور نیست که به موجب يك عمل قلیل المقدر ثوابی چندان نمایان  
و عنایتی چنین شایان در حق بنده خالص العقیده موالی أهل بیت علیهم السلام مقرر  
فرماید، تمام شد محصل حدیث شریف و ما نیز تمام میکنیم کلام را و مگوئیم:  
اللهم العن الجبت والطاغوت.

(اللهم العن یزید بن معاویة خامسا والعن عبید الله بن زیاد

وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان

وآل زیاد وآل مروان الی یوم القیامة)

ج - بار الها لعن کن یزید بن معاویه را در مرتبه پنجم و لعن نما عبید الله  
پسر زیاد و پسر مرجانه و عمر بن سعد و شمر و آل ابو سفیان و آل زیاد و آل مروان  
را تا روز قیامت.

ش - غرض از این دعا استیفای ذکر جمیع آنها است که در قتل سید الشهداء  
مدخلیتی داشتند یا تسبیب مثل چهار نفر اول یا به امر و مباشرت مثل یزید و ابن

زیاد و غیره یا برضا و همراهی مثل آل مروان و بقیه آل ابو سفیان و آل زیاد که در آن زمان حاضر نبودند، و نکته در ذکر ابن مرجانه بعد از ابن زیاد با اینکه مراد یکی است مزید تعبیر و انتقاص او است به این نسب که از طرفین آخذ به اطراف لئامت و دنائت است، و تکرر ذکر شمر در این زیارت مؤید آنست که قاتل آن امام مظلوم آن مخدول بوده، چنانچه اشهر روایت و مشهور مؤرخین است، و تحقیق این حال چون موقوف بر ذکر کیفیت شهادت امام مظلوم است و هیچ وقت نتوانسته ام شرح این مصیبت جان گذار عالم سوز را از کتابی به تفصیل به بینم هم قدرت استقصای او در این کتاب ندارم، و لله در القائل:  
افسانه که کس نتواند شنیدنش

یا رب بر اهل بیت چه آمد از دیدنش (۱)  
و ما ختام این مطلب را بتأویل یکی دو آیه از طریق اهل البیت علیهم السلام که خدای

بسؤال از ایشان و بتمسك به ایشان الزام کرده در مذمت اعداء و غاصبین حقوق اهل البیت مکتم که مناسبت تمام با اشخاص مذکوره در فصول دعای شریف دارد:

آیه اولی - قال تعالی (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی)  
[البقرة ۲۵۶] یعنی اکراه در دین خدای نیست ایمان از کفر ممتاز شد و بقرینه تأویل بعد مراد از رشد تشیع و از غی تسنن است (فمن یکفر بالطاغوت) پس هر که به طاغوت کافر شود و مراد از طاغوت شیطان است چنانچه:  
در (مجمع) از صادق آل محمد علیه السلام روایت کرده و در (تفسیر علی بن ابراهیم قمی) گفته هم الذین غصبوا آل محمد، و این با حدیث حضرت صادق

-----  
(۱) زبان حال امام حسین کنار نعش علی اکبر  
من که چون خضر رهم پیر شدم بر سر تو  
وای بر حال عمه خونین جگرت

ممکن الانطباق است چه مراد از شیطان تواند بود که عدی باشد، و بخاطرم چنان است که در اخبار جای دیگر هم این کنایت شده و تأویل شیطان به عدی نیز وارد شده باشد (فقد استمسك بالعروة الوثقی لا انفصام لها) پس به تحقیق که متمسك بعروة الوثقی شده که او را انقطاعی نیست.

در (کافی) از حضرت باقر آورده که عروة الوثقی مودت ما أهل البيت است (۱) و این تأویل مؤید حدیث سابق است چه حاصل آن باشد که هر که کافر بغاصبین حقوق آل محمد باشد متمسك بمودت ایشان است، یعنی مودت این جماعت بی بغض دشمنان ایشان صورت نه بندد چنانچه مکرر گذشت.

و در (معانی الاخبار) است که پیغمبر فرمود هر که خواهد تمسك بعروة الوثقی جوید باید متمسك به ولایت برادر و وصی من علی بن ابیطالب شود چه هلاک نمیشود هر که محب و موالی او باشد و نجات نمی یابد آنکه مبغض و معادی او باشد

(والله سمیع علیم) و خدا شنواست اقوال مردم را، و دانا است افعال ایشان را. آیه ثانیة - (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور) [۲۵۷ البقره ۲] خدای متولی کار اهل ایمان است بیرون می آرد ایشان را از ظلمات بجانب نور (والذین کفروا أولیاءهم الطاغوت) و آنان که کافر شدند اولیای ایشان طاغوت است، در تفسیر (علی بن ابراهیم) است که کافران ظالمین آل محمدند و طاغوت غاصبین حقوقند که بمتابعت ایشان ظلم شد (۲) (یخرجونهم من النور الی الظلمات) بیرون میکنند ایشان را از روشنائی به تاریکیها، در (کافی) آمده از صادق آل محمد علیهم السلام که (نور) آل محمدند و (ظلمات) اعدای ایشان (۳).

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ / ۲۱۹ رقم ۱۰۵۴.

(۲) تفسیر نور الثقلین ج ۱ / ۲۲۰ رقم ۱۰۶۳.

(۳) تفسیر نور الثقلین ج ۱ / ۲۱۷ رقم ۱۰۴۵ از عیاشی.

و هم از ابن ابی یغفور آورده که به صادق آل محمد علیهم السلام گفتم من با دشمنان شما مخالطت میکنم و عجب دارم از قومی که دوستدار شما نیستند و فلان و فلان را دوستند امانت و صدق و وفا دارند و اقوام دیگر که دوست شمایند چنان نیستند، پس مستوی شد و درست نشست و غضبناک روی با من کرد و فرمود دین ندارد آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام جائر که از خدای نیست و خدای را عتابی نیست بر آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام عادل که از خدای است، گفتم آنان را دین نیست و اینان را عتاب؟ فرمود بلی آنان را دین نباشد و اینان را عتاب، آنگاه فرمود مگر نشنیده ای گفته خدای تعالی (الله)

ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور) یعنی از ظلمات ذنوب بسوی نور مغفرت بواسطه ولایت امام عادل که از خدای است و فرموده (والذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات) چنین قصد کرده که ایشان بر نور اسلام بودند چون ولایت امام جائر کردند از نور اسلام به ظلمات کفر افتادند و خدای آتش را برای ایشان واجب کرد. و همین خبر را بزیادتی يك جزو که ذکر میکنیم در (صافی) از (عیاشی) نقل کرده (اولئك أصحاب النار هم فيها خالدون) ایشان أهل جهنمند و در آن منخلدند (۱).

(عیاشی) گفته در ذیل حدیث پس اعدای امیر المؤمنین خالد در نارند اگر چند در دین خود در غایت زهد و ورع و عبادت باشند. آیه ثالثه - (ألم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت) [۵۱ النساء ۴] مگر نظر نکردی بجانب آنان که داده شده اند نصیبی را از کتاب که ایمان می آورند بجبت و طاغوت.

-----  
(۱) تفسیر برهان ج ۱ / ۲۴۳ و ۲۴۴ رقم ۱ و ۱۳ از اصول کافی و عیاشی، نور الثقلین ۱ / ۲۲۱ از اصول کافی.



در تفسیر علی بن ابراهیم رضی الله عنه روایت شده که این آیه نازل شد در حق آنان که غضب حق آل محمد نمودند و حسد بر منزلت ایشان بردند (۱). و از (تفسیر عیاشی) روایت شده که باقر علوم النبیین فرمود که جبت و طاغوت اولی و دومی اند (ویقولون للذین کفروا) و مگویند در حق آنان که کافر شده اند (هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا) که اینها بهتر به راه راست هدایت شده اند از اهل ایمان.

در (کافی) از حضرت باقر علیه السلام آورده که در تفسیر این فرموده که مگویند در حق ائمه ضلال و دعاة بجانب دوزخ که اینها مهتدی تر از آل محمدند (۲). بنابر این اخبار مراد از آنان که نصیبی از قرآن دارند غاصبینند و اتباع ایشان و مراد از کافرین جبت و طاغوت و نعثل و رابع و احزاب ایشانند از آل مروان و آل عباس که عامه ایشان را بر آل محمد علیهم السلام تقدیم کرده اند.

آیه رابعه - بعد از همین آیه است (اولئك الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا) [۵۲ النساء ۴] این جماعت آنانند که خدایشان لعنت کرده، و هر که را خدای لعنت کند هرگز یآوری برای او نخواهی یافت (ام لهم نصیب من الملك فاذا لا یؤتون الناس نقیرا) نصیبی از ملك ندارند که اگر داشته باشند به مردم اندازه نقیری که نقطه سیاه وسط تخم خرما است به کسی ندهند.

در (کافی) از حضرت باقر آورده که مراد از ملك امامت و خلافت است (۲). و از اینجا معلوم میشود که لعن سابق در حق غاصبین خلافت است، و از این قبیل آیات در مذمت اعداء اهل بیت و خصوصا این چهار نفر و خصوصا آن دو

(۱) تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان، از تفسیر قمی ذیل آیه شریفه.

(۲) نور الثقلین ج ۱ / ۴۰۶ / رقم ۲۹۹ از اصول کافی.

(۳) نور الثقلین ج ۱ / ۴۰۶ / رقم ۲۹۹ از اصول کافی.

نفر در قرآن بیشمار است و به همین قدر ما اکتفا می کنیم.  
اللهم العن اعداء آل محمد لعنا وبيلا.

مطلب رابع در شرح دعای سجده

(اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم)

ج - بارالها مر توراست ستایش شکر گذاران برای تو بر مصیبت خود.

ش - ناچار در این مقام باید معنی حمد و شکر معلوم شود تا حل این عبارت بشود  
اگر چه سابقا اشارت کردیم که این دو لفظ از الفاظی است که کثرت تعرض علماء  
از آنها موجب ملال فضلاء شده، و ما در این مرحله محصل کلام صاحب (کشاف)  
و سید شریف را در حاشیه (کشاف) ایراد میکنیم، چه وثوق در این امور به ایشان  
از اکثری بیشتر است، و سابقا در کلام ابن ادریس شنیدی که در هر صناعتی باید  
به اهل او رجوع کرد، و خلاصه آن بعد از تحریر و انتقاد چنان است که:

حمد: ثنای بلسان بر جمیل اختیاری است، و مدح مرادف او است و نقیض  
او ذم است، و گاه مدح در ذکر مئثر و نشر مناقب استعمال میشود و نقیض او هجاء  
است که ذکر معایب و تعداد مثالب است، و مثل (حمدت اللؤلؤ علی صفاءها)  
ظاهر کلام زمخشری انکار صحت آنست بی تأویل، و بنابر آنچه ذکر شد اخذا  
عن السيد الشریف میتوان رفع اشکال و تصحیح استعمال کرد چه مئثر را  
اختصاص به اختیارات نیست.

و شکر: عبارت از مجازات بر نعمت است خواه به زبان باشد تا ثنا شود یا  
بقلب که اعتقاد باتصاف منعم به صفات کمالیه باشد یا بجوارح که عبارت باشد  
از تعب در طاعت و تحمل زحمات انقیاد و فرمان برداری، و این شعر معروف که

گفته‌اند:

افادتکم النعماء منى ثلثة  
يدي ولساني والضمير المحجبا  
شاهد هر سه استعمال است.

شکر: آن کاری است که بازاء نعمت آید، و در اینجا سه چیز را فایده انعام ایشان شمرده: یکی دست را که با وی خدمت کند، و این نوعی از شکر شود، و دیگر زبان را او ظاهر است، و دیگر ضمیر را که به محجب وصف کرده تا اشارت به آن باشد که کسی را جز شما به او راهی نیست، و بین شکر و حمد عموم و خصوص

است از وجهی نه مطلق چه بعض افراد حمد که ثنای بر غیر نعمت باشد شکر نیست، و بعض افراد شکر که مجازات به قلب و جوارح باشد حمد نیست، و ثنای بلسان بر نعمت حمد و شکر است، و در حدیث آمده که (الحمد رأس الشکر) چه شکر بجوارح قابل تأویل است و شکر بقلب خفی است، و اعلان بذکر جمیل خدای نیست، و آنچه صریح وعلن است شکر بلسان است که حمد باشد، پس مراد به حمد نوع خاصی از او است که رأس شکر قرار داده شده. تا اینجا محصل کلام این دو فاضل نحیر و ناقد بصیر بود.

و باید دانست که حمد خدای در همه جا مرغوب بلکه لازم و واجب است اگر چند [چه ظ] بلا باشد باید گفت (الحمد لله علی السراء والضراء) و آنچه از او آید باید جمیل دانست، چه البته مصالح و حکمی دارد که باید بر هر مصیبتی و هر بلیه کرد، و هیچ منافاتی نیست بین اینکه انسان اگر مظلوم باشد از ظلم شکایت کند و بر ظالم لعنت کند و بر مصیبت تحسر خورد، و خدای را در همه حال حمد و ستایش کند، و تحقیق این مسأله مستمد از مبادی عقلیه و مبانی نقلیه است که در شرح آنها خروج از طور این مختصر است. و در اینجا دقیقه‌ای است که از بیان آن ناگزیریم:

و شرح او چنانست که اشاره کردیم که متعلق بشکر نعمت است پس ناچار باید بر ملایم واقع شود چنانچه صبر بر نا ملایم است، و این سر حدیث معروف است که (الایمان نصف صبر و نصف شکر) چه آدمی در هیچ حال از ملایم و یا ناملایمی خالی نیست، پس گاه باید صبر کند و گاه شکر، و صبر مقابل جزع است، و شکر مقابل کفران که نوعی از کفر است قال تعالی (لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابي لشدید) [۱۷ ابراهیم ۱۴] و چون مقابل شکر بدتر است پس خود شکر از درجه صبر عالی تر خواهد بود، و این در اول مرتبه سلوک انسانیت است، و چون چند مرقاة در این سلم بالا روند به حدی رسند که آنچه

از او آید نعمت بینند اگر چه مصیبت و شدتی باشد و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار چه به باطن و چه به ظاهر چنانچه در اخبار وارد است که: جابر عبد الله الانصاری در آخر عمر خود که به پیری و ضعف و عجز مبتلا شده بود امام محمد باقر علیه السلام به عیادت وی تشریف قدوم ارزانی فرمود و از حال

او سؤال کرد گفت در حالتیم که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ از زندگانی را دوست دارم و حیات را بر مرگ نمگزینم. امام علیه السلام فرمود من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست دارم، و اگر برنا دارد برنائی، و اگر بیمار دارد بیماری، و اگر تندرست دارد تندرستی، و اگر مرگ دهد

مرگ، و اگر زندگی بخشد زندگی، جابر چون این سخن از آن حضرت شنید بر روی آن حضرت بوسه داد و گفت صدق رسول الله که مرا گفت تو یکی از فرزندان من [را] میبینی هم نام من (بیقر العلم كما بیقر الثور الارض) (۱).

(۱) این حدیث را به این نحو نیافتم و لیکن بعضی از روایاتی که رسیده است راجع به رضای رسول خدا و ائمه معصومین به تقدیرات پروردگار عالمیان چنین است:

ابن قولویه: بالاسناد عن محمد بن الحسين بن علي بن الحسين عن ابيه، عن جده عن علي بن ابيطالب ع قال: زارنا رسول الله... ثم قام الى مسجد في جانب البيت [و صلی] و خر ساجدا فبکی، فأطال البكاء، ثم رفع رأسه فما اجترأ منا أهل البيت احد يسأله عن شیء.

فقام الحسين ع: يدرج حتى يصعد [صعد - المصدر] علی فخذي رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فأخذ برأسه الی صدره ووضع ذقنه علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثم قال: یا ابه ما

بیکیک، فقال: یا بني اني نظرت الیکم الیوم فسررت بکم [الیکم - الاصل] سرورا لم اسر بکم مثله قط، فهبط الی جبرئیل فأخبرني انکم قتلی وان مصارعکم شتی

فحمدت الله على ذلك، وسألته لكن الخيرة - كامل الزيارات ٥٨، بحار الانوار ٤٤ / ٢٣٤ الرقم ٢١ وج ٦٦ / ٣٥٥ الرقم (١١)، عوالم العلوم ١٢٢.

ابن عساكر: أخبرنا أبو بكر رستم بن ابراهيم بن أبي بكر الطبري بطابر ان انبأنا محمد بن يزيد المبرد، قال:

قيل للحسن بن علي: ان أبا ذر يقول: الفقر أحب الي من الغنى، والسقم أحب الي من الصحة فقال: رحم الله أبا ذر، أما أنا فأقول: من اتكل على حسن اختيار الله له لم يتمن انه في غير الحالة التي اختار الله تعالى له، وهذا حد الوقوف على الرضا بما تصرف به القضاء ترجمة الامام الحسن المجتبي ١٥٩ ط بيروت والشيخ أبو محمد عفيف الدين الياضي في (الارشاد والتطريز) ١٣٢ ط القاهرة وفي (البداية والنهاية) ٣٩٨ ط مصر مثله الا انه ذكر بدل قوله (لم يتمن غير ما اختار الله له): (لم يتمن أن يكون في غير الحالة التي اختار الله له).

الخوارزمي: أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، سمعت الحافظ الزبير بن عبد الواحد سمعت الشافعي يقول: مات ابن للحسين عليه السلام فلم ير به كآبة فعوتب على ذلك فقال: انا أهل بيت نسال الله فيعطينا، فاذا أراد ما نكره فيما يحب رضينا - مقتل الحسين للخوارزمي ١٤٧ ط الغري، احقاق الحق ١١ / ٤٢٩ عنه وكتاب (الحسين) للسيد علي جلال المصري، بلاغة الحسين ص ٢٩٦ الرقم ٦٣ عنه.

وقال الامام علي بن الحسين في الحديث:

حدثنا سليمان بن أحمد، قال ثنا الحسن بن المتوكل قال: ثنا أبو الحسن المدائني عن ابراهيم بن سعد قال: سمع علي بن الحسين ناعية في بيته وعنده جماعة فنهض الى منزله ثم رجع الى مجلسه، فقيل له: امن حدث كانت الناعية؟ قال: نعم، فعزوه وتعجبوا من صبره فقال: انا أهل بيت نطيع الله فيما نحب، ونحمده فيما نكره - (حلية الاولياء) ٣ / ١٣٨ ط مطبعة السعادة بمصر، مجد الدين ابن الاثير في (المختار في مناقب الاخيار) ٢٧ نسخة الطاهرية بدمشق، احقاق الحق ١٢ / ٨٢ عنهما.

وقال الامام محمد الباقر عليه السلام:

ندعوا الله فيما نحب فاذا وقع الذي نكره لم نخالف الله عز وجل فيما احب - (حلية الاولياء) ٣ / ١٨٧ ط السعادة بمصر، احقاق الحق ١٢ / ١٩٤ عنه.

وقالت زينب عليها السلام [في جواب ابن زياد كيف رأيت صنع الله بأخيك]: ما رأيت الا جميلا هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل فبرزوا الى مضاجعهم... - مثير الاحزان ص ٩١، بحار الانوار ٤٥ / ١١٦، عوالم العلوم ٣٨٣.

وقالت: (فالحمد لله الذي ختم لاولنا بالسعادة [والمغفرة]، ولاخرنا بالشهادة والرحمة ونسال الله أن يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد ويحسن علينا الخلاقة انه رحيم ودود وحسبنا الله ونعم الوكيل) اللهوف ٧٦، بحار الانوار ٤٥ / ١٣٣، عوالم العلوم ٤٣٥.

و بدین سبب آن جناب را باقر علوم الاولین والاخرین خوانند و اشاره به این مقام نیز نموده سید الشهداء در خطبه خروج از مکه آنجا که فرمود (رضانا أهل البيت رضا الله) (۱).

خلاصه سخن آنکه شکر بر ملایم اگر باشد مقام اوایل است، و اگر نا ملایم هم به ملاحظه صدور از محبوب حقیقی نعمت حساب شود شکر بر او کند، و این نتیجه رضا است که او ثمره محبت است، و مقام اوآخر و اکابر است.

(۱) دو حدیث در باره (فضل الرضا به قضاء الله):

العدة، عن البرقي، عن محمد بن علي، عن علي بن اسباط عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لقي الحسن بن علي عليه السلام عبد الله بن جعفر فقال: يا عبد الله كيف يكون المؤمن مؤمنا وهو يسخط قسمه، ويحقر منزلته والحاكم عليه الله، وأنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه الا الرضا ان يدعو الله فيستجاب له - الكافي بحار الانوار ۴۳ / ۳۵۱ الرقم ۲۵ ط طهران.

(۲): (في خطبة الحسين عند عزمه على المسير الى العراق): الحمد لله وما شاء الله، ولا قوة الا بالله، خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة وما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب الى يوسف، وخير لي مصرع أنا لاقيه، كأني بأوصالي تتقطعها عسلان الفلوات، بين النواويس وكرباء فيملاًن مني اكراشا جوفاً، واجربة سغبا، لا محيص عن يوم خط بالقلم، رضى الله رضانا أهل البيت، نصبر على بلائه، ويوفينا أجور الصابرين، لن تشذ عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لحمته، بل هي مجموعة له في حضيرة القدس تقر بهم عينه، وينجز لهم وعده، الا ومن كان فينا باذلاً مهجته، موطننا على لقاء الله نفسه فليرحل معنا، فاني راحل مصبحاً انشاء الله - اللهوف، عوالم العلوم ۲۱۷، بلاغة الحسين ۱۴۴ الرقم ۲۳.

و اشاره به این مقام کرده آنکه گفته:  
گر آسوده در مبتلا میپسندد  
پسندیدم آنچه او خدا میپسندد  
چرا دست یازم چرا پای کوبم  
مرا دوست بی دست و پا میپسندد (۱)  
و چون ائمه علیهم السلام همیشه اتباع خود را به مقامات عالیه دعوت کنند، و به  
مراتب  
بلند عموم شیعه را به قرائت این دعا که ترجمان مقام راضیان است و شکر بر مصیبت  
را مشتمل است امر فرموده اند، هم مگر از برکات این دعای مبارك به این مقام  
ارجمند  
ورتبت بلند فائز شوند.

-----  
(۱) گر آسوده گر مبتلا می‌پسندد  
چه خوشتر از این کو به ما میپسندد  
همو دشمنان را عطا مفرستد  
همو دوستان را بلا مفرستد  
ندانیم ناخوش کدام است یا خوش  
خوش است آنکه بر ما خدا میپسندد  
چرا دست یازم چرا پای کوبم  
مرا خواجه بیدست و پا میپسندد  
خطای من ای دوست بر من چه گیری  
مرا عفو او با خطا میپسندد  
طیبیا بدرمان دردم چه کوشی  
مرا در داد بی دوا میپسندد  
نشاطا توانا و بینا است یارت  
برو ناتوان باش تا می‌پسندد

(الحمد لله على عظيم رزیتی)

ج - حمد مر خدای را بر مصیبت بزرگ من.

ش - تکرار این کلام بر سبیل التفات غیابی به جهت تنصیص بر ثبات در مقام حمد بر این مصیبت است، علاوه بر اینکه تصریح به بزرگی این خطب هائل ورزء عظیم در او شده، وافتنان وتلون در وجوه حمد وانحاء ستایش و اظهار استسلام وانقیاد برای اوامر الهیه - که اکمل صفات مؤمنین واحسن حالات متقین است - نیز در او شده.

(اللهم ارزقني شفاعة الحسين عليه السلام يوم الورد)

ج - بار الها روزی کن مرا شفاعت حسین علیه السلام در روز قیامت.

ش - اخبار داله بر شفاعت ائمة و خصوصا سید الشهداء بسیار است، و ما اشاره به این باب در سابق کرده ایم (۱) و بیش از این مجال ذکر نیست. ورود: در اصل لغت چنانچه از کتب فن استفاده میشود آمدن بسر چشمه و جای آبست و مقابل آن صدور است.

ویوم الورد: قیامت است به جهت آنکه بر خدای تعالی وارد میشوند و به محضر حکم و سلطنت قاهره او حاضر میشوند یا ملاحظه اینکه بر مشرعه رحمت الهیه مؤمنین را آن روز ورودی است یا به جهت اینکه همه خلق به حکم (وان منکم الا واردها) [۷۱ مریم ۱۹] در جهنم ورود میکنند، ناجیان بیرون میروند وعاصیان ممانند. والله أعلم.

(۱) ذیل (یلغنی المقام المحمود) ج ۲ ص ۵۵.



(و ثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين واصحاب الحسين  
الذين بذلوا مهجهم دون الحسين)  
ج - و ثابت کن از برای من قدم صدقی با حسین و با اصحاب حسین که خون  
خود را در پیش روی حسین ریختند.  
ش - بذل: دادن چیزی است چنانچه در (منتهی الارب) است.  
و مهجه: بمعنی خون مجتمع در باطن قلب است چنانچه مطرزی و غیر او  
گفته‌اند و کنایت از جان است چه حیات بسته به اوست پس (بذل مهجه) کنایه از  
همان شهید شدن است.  
و (دون): چنانچه از (قاموس) و (منتهی الارب) استفاده میشود مأخوذ است  
از (دان یدون) یعنی دون و خسیس شدن و به معنی پست است، و مگویند هذا  
دون فلان یعنی پست تر از او است، و گاه بمعنی جلو و عقب استعمال میشود و هر  
دو به همین اعتبار است، و گاه بمعنی قرب استعمال میشود به ملاحظه اینکه امام  
و وراء شیء قریب اویند و معنی عند که برای او ذکر شده از همان دون بمعنی  
امام است، و چون جهات شیء و هر چه پستر از او است غیر از او است، گاهی  
دون بمعنی غیر استعمال میشود، و در عبارت زیارت میشود مراد (امام الحسین)  
باشد یا (عند الحسین) و به هر وجه مقصود آنست که بذل مهجه و سفک دم خود  
کردند در سبیل محبت و راه نصرت او علیه السلام.  
و اما معنی تثبیت قدم صدق را سابقاً ذکر کرده ایم و اختلاف در او و آنچه  
مختار خود ما است به اندازه مقتضای حال مشروح شد (۱) دیگر به تکرار نباید  
پرداخت.

(۱) ذیل (وان یثبت لی قدم صدق) ج ۲ ص ۵۳.

## خاتمة الكتاب

در شرح دعای مشهور به دعای علقمه، اگر چه در باب اول دانستی که این نسبت غلط است و راوی دعا صفوان است هر چند آنچه غرض از شرح این زیارت شریف بود بیش از این قدر نبود، چه سابقا اشاره کردیم که این دعا جزء این عمل شریف نیست ولی به جهت اتمام خدمت و تکمیل نفع اولاً ترجمه‌ای از ألفاظ این دعا میشود تا عموم برادران دینی از قرائت او بهره‌مند شوند، آنگاه شرح الفاظ مشکله و تراکیب عویصه او را نه باسلوب شرح بلکه بطریق بیان و توضیح که در کتب شیخ بهائی قدس سره و مجلسی قدس سره و غیرهما مسلوك شده بغایت اختصار متعرض میشود و به ضرورت ترجمانی بایستی دیگر باره دعای مبارك را یاد کنیم اگر چه مؤدی بتکرار شود باکی نیست، هو المسلك ما کررته يتضرع وهذه نسخته الشريفة:

دعاء بعد از زیارت عاشورا

یا الله

یا الله یا الله یا مجیب دعوة المضطربین یا کاشف کرب  
المکروبین یا غیث المستغیثین یا صریخ المستصرخین  
ویا من هو اقرب الی من حبل الوریث ویا من  
یحول بین المرء وقلبه ویا من هو بالمنظر الاعلی  
وبالافق المبین ویا من هو الرحمن الرحیم علی العرش  
استوی ویا من یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور  
ویا من لا ینحی علیه خافیة یا من لا تشبهه علیه  
الاصوات ویا من لا تغلظه الحاجات ویا من لا یرمه  
الحاح الملحین یا مدرك كل فوت ویا جامع كل شمل  
ویا بارئ النفوس بعد الموت یا من هو كل يوم  
فی شان یا قاضی الحاجات یا منفس الكربات یا  
معطي السؤلات یا ولی الرغبات یا کافی المهمات

يا من يكفي من كل شئ ولا يكفي منه شئ في السموات  
والارض اسئلك بحق محمد خاتم النبيين وعلي أمير  
المؤمنين وبحق فاطمة بنت نبيك وبحق الحسن والحسين  
فاني بهم اتوجه اليك في مقامي هذا وبهم اتوسل  
وبهم اتشفع اليك وبحقهم اسئلك واقسم واعزم  
عليك وبالشأن الذي لهم عندك وبالقدر الذي  
لهم عندك وبالذي فضلتهم على العالمين وباسمك  
الذي جعلته عندهم وبه خصصتهم دون العالمين  
وبه أبنتهم وأبنت فضلهم من فضل العالمين حتى  
فاق فضلهم فضل العالمين جميعا اسئلك ان  
تصلي على محمد وآل محمد وان تكشف عني غمي و  
همي وكربي وتكفيني المهم من اموري وتقضي عني  
ديني وتجيرني من الفقر وتجيرني من الفاقة وتغنيني

عن المسألة الى المخلوقين وتكفيني هم من أخاف همه  
وعسر من اخاف عسره وحزونة من اخاف حزونته  
وشر من اخاف شره ومكر من اخاف مكره وبغي  
من اخاف بغيه وجور من اخاف جوره وسلطان  
من اخاف سلطانه وكيد من اخاف كيده ومقدرة  
من اخاف مقدرته علي وترد عني كيد الكيدة ومكر  
المكرة اللهم من ارادني فارده ومن كادني فكده  
واصرف عني كيده ومكره وباسه وامانيه و  
امنعه عني كيف شئت وأنى شئت اللهم اشغله  
عني بفقر لا تجبره وببلاء لا تستره وبفاقة لا تسدها  
وبسقم لا تعافيه وذل لا تعزه وبمسكنة لا تجبرها  
اللهم اضرب بالذل نصب عينيه وادخل عليه الفقر  
في منزله والعلة والسقم في بدنه حتى تشغله عني

بشغل شاغل لا فراغ له وانسه ذكري كما انسيته ذكرك  
وخذ عني بسمعه وبصره ولسانه ويده ورجله و  
قلبه وجميع جوارحه وادخل عليه في جميع ذلك السقم  
ولا تشفه حتى تجعل ذلك له شغلا شاغلا به عني و  
عن ذكري واكفني يا كافي ما لا يكفي سواك فانك  
الكافي لا كافي سواك ومفرج لا مفرج سواك ومغيث  
لا مغيث سواك وجار لا جار سواك خاب من كان  
جاره سواك ومغيثه سواك ومفرعه الى سواك و  
مهربه الى سواك وملجاه الى غيرك ومنجاه من  
مخلوق غيرك فانت ثقتي ورجائي ومفرعي ومهربي  
وملجأي ومنجاي فيك استفتح وبك استنجح و  
بمحمد وآل محمد اتوجه اليك وأتوسل واتشفع فاسئلك  
يا الله يا الله يا الله فلك الحمد ولك الشكر واليك

المشتكى وانت المستعان فاسئلك يا الله يا الله يا  
الله بحق محمد وآل محمد ان تصلي علي محمد وآل  
محمد وان تكشف عني غمي وهمي و كربتي في مقامي  
هذا كما كشفت عن نبيك همه وغمه و كربته وكفيتها  
هول عدوه فاكشف عني كما كشفت عنه وفرج عني  
كما فرجت عنه واكفني كما كفيتها واصرف عني هول  
ما اخاف هولته ومؤنة ما اخاف مؤنته وهم ما  
اخاف همه بلا مؤنة علي نفسي من ذلك واصرفني  
بقضاء حوائجي وكفاية ما اهمني همه من امر آخرتي  
ودنياي يا امير المؤمنين ويا ابا عبد الله (عليكما هر گاه يا ابا عبد الله خوانده شود)  
عليك مني سلام الله ابدا  
ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر  
العهد من زيارتكما ولا فرق الله بيني وبينكما اللهم

احيني حيوة محمد وذريته وامتنى مماتهم وتوفني  
على ملتهم واحشرنى في زمرتهم ولا تفرق بيني  
وبينهم طرفة عين ابداء في الدنيا والاخرة يا امير  
المؤمنين ويا ابا عبد الله اتيتكما زائرا ومتوسلا  
الى الله ربي وربكما ومتوجها اليه بكما ومستشفعا  
بكما الى الله تعالى في حاجتي هذه فاشفعا لي فان  
لكما عند الله المقام المحمود والجاه الوجيه والمنزل  
الرفيع والوسيلة انى انقلب عنكما منتظرا لتنجز  
الحاجة وقضائها ونجاحها من الله بشفاعتكما لي  
الى الله في ذلك فلا اخيب ولا يكون منقلبي  
منقلبا خائبا خاسرا بل يكون منقلبي منقلبا راجحا  
راجيا مفلحا منجحا مستجابا بقضاء جميع حوائجي وتشفعا  
الى الله انقلبت على ما شاء الله ولا حول ولا قوة



الا بالله مفوضا امري الى الله ظهري ملجأ الى الله متوكلا على الله واقول  
حسبي الله وكفى سمع الله لمن دعى ليس لي وراء الله  
وورائكم يا سادتي منتهى ما شاء الله ربي كان وما لم  
يشأ لم يكن ولا حول ولا قوة الا بالله استودعكما الله  
ولا جعله الله آخر العهد مني اليكما انصرفت يا سيدي  
يا امير المؤمنين ومولاي وانت يا ابا عبد الله يا  
سيدي وسلامي عليكم متصل ما اتصل الليل و  
النهار واصل ذلك اليكما غير محجوب عنكما سلامي  
انشاء الله واسئله بحقكما ان يشاء ذلك ويفعل فانه  
حميد مجيد انقلبت يا سيدي عنكما تائباً حامدا لله  
شاكراً راجياً للاجابة غير ايس ولا قانط ائبا عائدا  
راجعاً الى زيارتكما غير راغب عنكما ولا من زيارتكما  
بل راجع عائدا انشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله

يا سادتي رغبت اليكما والى زيارتكما بعد ان زهد  
فيكما وفي زيارتكما اهل الدنيا فلا خيبي الله ما رجوت  
وما املت في زيارتكما انه قريب مجيب  
قوله عليه السلام (يا الله يا الله) الى آخره  
ابتداء فرموده به تمجيد و تحميد و ثنای ذات مقدس حضرت رب العزة  
جلت عظمته، چنانچه در اخبار ديگر نيز وارد شده در اينمعنى، در (عدة الداعي)  
از حارث بن المغيرة حديث ميکند که صادق آل محمد فرمود (اياکم اذا اراد  
ان يسئل احدکم ربه شيئاً من حوايج الدنيا حتى يبدء بالثناء على الله عز وجل  
[والمدحة له - المصدر] والصلوة على النبي وآله ثم يسئل الله حوائجه (۱).  
و چند خبر ديگر نيز روايت کرده که در يکي عيص بن القاسم آورده که  
ابو عبد الله جعفر بن محمد عليهم السلام فرمود هر گاه کسی از شما حاجتی خواهد  
بايد  
ثنا کند بر پروردگار خود و مدح کند او را، چه يك تن از شما چون حاجتی طلبيد  
از سلطان  
مهيا کند برای او بهترين آنچه بتواند از سخن را، پس چون حاجتی طلبيد تمجيد  
کنيد خدای عزيز جبار را، و مدح کنيد او را و ثنا گوئيد بر او.

---

(۱) عدة الداعي ص ۹۷ بحار الانوار ۹۰ / ۳۱۴ ط لبنان، ودعوات للراوندي  
وبحار الانوار ۹۰ / ۳۱۲ ط لبنان.

قوله عليه السلام: (يا من هو أقرب الي من حبل الوريد)  
این عبارت اقتباس از قرآن مجید است.  
وحبل: به معنی رگ است.

وورید: دورك بزرگ مكتنف به گردن است که او را شاه رگ مگویند، وبقای  
آدمی منوط به او است وعله ظاهریه حیوة وجود او، واقربیت از او کنایه  
از کمال احاطه و غایت اقتدار بر وجود او است اگر چه او بی خبر است کما قیل:  
دوست نزدیکتر از من به من است  
وین عجب تر که من از وی دورم  
این سخن با که توان گفت که دوست  
در کنار من و من مهجورم

و شرح حقیقت این مقام در کتب مفصله شده، و از حوصله ادراک اکثر مردم  
بیرون است، (و ما أكثر الناس ولو حرصت بمؤمنین) [۱۰۳ یوسف ۱۲].  
قوله عليه السلام (يا من يحول بين المرء وقلبه)

مراد از قلب: یا مرتبه عقل انسانی است حیلولت بغلبه محبت او است  
بین آدمی و بین عالم مصلحت اندیشی ظاهری که مقتضای عقول ناقصه است،  
چنانچه

آن يك لازمه فرط محبت است چنانچه بنخبران واعدای سید الشهداء علیه السلام  
علامت

کردند که با قلت انصار و کثرت اعداء با ظن هلاکت عزیزت سفر کربلا کرد؟  
و بعضی جواب داده اند که ظن سلامت داشت، و اینها از حق دور است، بلکه  
حق جواب آن است که آن مظلوم به هوای (ان الله شاء ان یراک قتیلاً) حرکت  
کرد، و خود پبای خود بیامد تا شربت شهادت بچشد، و گوی سعادت از عالمیان  
در رباید، ونعم ما قیل في حقه عليه السلام:

با هوایش در تمور ودی خوشیم  
ماهی آیم و مرغ آتسیم

تیغ بر سر همچوا فسر مبریم  
تشنگی چون آب کوثر مخوریم  
و حدیث صریح که سابقا گذشت (۱) در حق اصحاب آن جناب (لا یجدون مس الم  
الحدید) گواه امین و شاهد عدل این مدعا است.

وجه دیگر اینکه مراد از قلب عزم و نیت آدمی باشد، و حیلوله کنایه از  
تغییر عزم و تقلیب قلب باشد، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده (عرفت الله  
بفسخ العزائم) (۲) وجه دیگر اینکه مراد انشاء معلومات آدمی باشد، و بنابر این  
قلب فهم است.

قوله علیه السلام: (یا من هو بالمنظر الاعلی والافق المبین)  
این کنایه است از علو قدر و ظهور امر چه اگر چیزی در منظری باشد که  
بالتر از او نیست البته علو قدر دارد، و اگر در افق آشکار باشد یعنی طرف  
آسمان از سمت مشرق البته جای انکار و اختفاء ندارد، و این بر سبیل تمثیل امر  
معنوی بامر حسی است.

قوله علیه السلام (یا من یعلم خائنة الاعین)

در خائنه اعین چند وجه است:

چه بعض گمان کرده اند که خائنه مصدر است و به معنی خیانت و مراد نظر  
دزدی و پنهانی نگاه کردن است به آنچه نظر باوردا نیست.  
و بعضی گفته‌اند: مراد رمز و غمز است که اشاره به چشم و جفن باشد.

-----  
(۱) ذیل و اصحاب الحسین حدیث (د) - ص ۳۶۲.  
(۲) عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم وحل العقود ونقض الهمم - قصار الحكم  
شماره ۲۵۰.

و پاره ای توهم کرده اند: که مراد اینستکه بگوید دیدم با اینکه ندیده، و ندیدم با اینکه دیده، و این بمناسبت آنست که رؤیت کار چشم است پس دروغ در جهت او خائنه اعین است.

واوجه آنست که خائنه را اسم فاعل از خیانت اعتبار کنیم و او صفت موصوف محذوف است، مثل حرکت و اشباه او، و مراد اعم از معنی اول و ثانی باشد (۱) و این معنی را اگر چه در جائی ندیدم ولی به جهت ضیق وقت، مجال مراجعه نبود، و گمانم چنان است که ذوق ادباء مقتضی تعین او است.

قوله علیه السلام (یا من لا یغلطه الحاجات)

چون عادت بشر آنست که بغلبه حکم سهو و نسیان اگر حوائج بسیار بر کسی وارد شود البته تضاعف حاجات و مترادف مطالب موجب غلط و اشتباه شود، ثنای بر خدای - به احاطه علم و عدم تطرق غفلت - کرد.

قوله علیه السلام (یا من لا یرمه)

ابرام: افعال است، و برم: بمعنی ملال است یعنی ملول نمکند او را چنانچه در ترجمه گذشت.

-----  
(۱) این عبارت اقتباس از آیه شریفه (یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور [۱۹ التغبان ۴۰] است و بقرینه (ما تخفی الصدور) مقصود خیانت های چشم است که در پنهانی از دیده ها انجام میگیرد، و از این مطلب اشکال بر مؤلف محترم معلوم میشود، چون فرموده مقصود مطلق کارهای خائنه چشم است، جز اینکه بفرماید مقصود مطلق خیانت های پنهانی و رمزی است که نوعاً کسی از او اطلاع پیدا نمکند.

قوله عليه السلام (يا من هو كل يوم في شأن)  
این نیز اقتباس است از قرآن یعنی هر روز او را شغلی است گروهی مآفریند  
و گروهی مسمیراند، و گروهی را رزق مدهد، و گروهی را محروم مدارد، چنانچه  
از مفسرین نقل شده، و تواند بود که مراد از یوم محل ظهور انوار آثار قدرت  
خدای باشد، و علی هذا مراد از (شأن) ظهورات و امارات عزت او است، چنانچه در  
دعای کمیل است (وباسماءك التي ملأت ارکان كل شیء) پس خلاصه معنی آنست  
که او را در هر موجودی تجلی و در هر شیء اثری است، ونعم ما قال ابو  
العنایة:

فيا عجا كيف يعصى الاله

ام كيف يجحده جاحد

وفي كل شیء له آية

تدل علی انه واحد

وقد ابدع ابو نواس بقوله في مقطوعه بشعر:

تأمل في رياض الارض وانظر

الی آثار ما صنع المليك

عیون من لجین ناظرات

علی اطباقها ذهب سبيك

علی قضیب الزبرجد شاهدات

بان الله ليس له شريك

قوله عليه السلام (فاني بهم [اتوجه اليك في مقامي هذا

وبهم - المصدر] اتوسل)

ظاهر اینستکه این کلام در مقام استدلال بر دعوی سابق است که گفته (اسألك) (۱)

یعنی شاهد اینکه من تو را به حق ایشان سؤال میکنم این حالت فعلیه من است که

توجه

وتوسل وتشفع باشد، وعلی هذا جمله (وبحقهم اسألك) تأکید و تأیید اسألك

-----  
(۱) به حق محمد وعلی و بحق...

سابق است والله اعلم.  
 قوله عليه السلام (اقسم واعزم عليك)  
 مگویند عزمت علیه قسم دادم او را و اصل عزم الزام به چیزی است، و در  
 عبارت زیارت جایز است که تأکید (اقسم) باشد، و ممکن است که بمعنی الزم  
 باشد یعنی راضی به ترك او نیستم.  
 قوله عليه السلام: (وباسمك الذي جعلته عندهم...) )  
 در اخبار وارد شده که اسم اعظم نزد ایشان است، بلکه خود ایشان اسم  
 اعظمند.  
 قوله عليه السلام: (وتجبرني من الفقر)  
 حقیقت جبر اصلاح است، و در اینجا اشراب معنی نجات شده که متعدی  
 به (من) آمده والله اعلم.  
 قوله عليه السلام (كيد الكيدة)  
 ترك اعلال در این کلمه به جهت رعایت ازدواج و تأخر اصل - که بمراعات  
 وزن او ترك اعلال شده یعنی مکره - ضرر ندارد چنانچه در (نهج البلاغه)  
 مکرم وارد است (غیر مأزور ولا مأجور) که در اصل موزور بوده، و در فقره  
 معروفه جبریه و قدریه که جماعتی گفته‌اند در صورت اجتماع اسکان باء غلط است  
 نیز چنین است.

قوله عليه السلام (فكده)  
اشاره کردیم سابقا (۱) که صحت این استعمالات (۲) دلیل جواز اطلاق کائد است  
بر خدای تعالی.

قوله عليه السلام (اللهم اشغله...)  
امام علیه السلام که این دعا را کرده در حق اعدای او البته جایز است، ولی بنابر  
این اگر عداوت دینی با کسی داشته باشند شاید بتوانند بخوانند، و الا باید  
قصد اعدای اهل البیت کنند، یا در این جزء از دعا محض تعبد بخوانند والله  
اعلم.

قوله عليه السلام (ومسکنة)  
این مصدر جعلی است از لفظ مسکین و حقیقت او در فارسی بیچاره است،  
واو آشد از فقیر است، و از اینجا معلوم میشود معنی (الفقیر والمسکین اذا اجتماعا  
افتراقا و اذا افتراقا اجتماعا) چه در صورت اجتماع البته معنی بیچاره گی مراد  
است، و در صورت افتراق اراده معنی اعم جایز است.

-----  
(۱) ذیل استت اساس الظلم والجور علیکم اهل البیت ج ۱ ص ۲۷۴ و ذیل صلی الله علیه وآله وسلم  
فائده ۵ - ج ۲ / ۲۵.

(۲) در قرآن مجید مثل (واملی لهم ان کیدی متین) [۱۸۳ الاعراف ۷ و  
۴۵ القلم ۶۸] و (انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا) [۱۶ الطارق ۸۶] - ودعاها  
وزیارات.



قوله عليه السلام (نصب عينيه)  
در (قاموس) تردید در غلط بودن فتح کرده، و عادت او در تردید وجود  
خلاف است، و موجود در نسخ فتح است، اگر چه تتبع تام نکردم به هر وجه اگر  
فتح ثابت شد دلیل صحت است و الا احتیاط خواندن به هر دو وجه است، و مراد  
از نصب العين آن چیزی است که پیش روی کسی نصب شود و از این جهت کنایه  
از مطلوب شده.

قوله عليه السلام (وخذ عني)  
ظاهر اینست که مراد به اخذ در این مقام صرف و دفع است، و تواند بود  
که مراد به کلمه مجاوزت معنی بدلیت و عوضیت باشد یعنی تو بجای من چشم  
و گوش او را بگیر چه من نمیتوانم تو متوانی، و این بعید است.

قوله عليه السلام (شاغلا به عني)  
ظاهر اینست حال از ضمیر فاعل تجعل است و ضمیر در کلمه (به) راجع  
بذلك است والله أعلم.

قوله عليه السلام (من مخلوق غيرك)  
توصیف مخلوق به غیر از باب تنصیص بر مابینت خالق و مخلوق است.

قوله عليه السلام (واتشفع)  
در این عبارت تشفع بمعنی طلب شفاعت آمده مثل استشفاع اگر چه در

کتب لغت ندیدم ولی این استعمال حجت است، و از این قبیل ألفاظ که لغویین ذکر نکرده اند در فصیح لغت و متن عربیت بسیار است که نمیتوان احصا کرد، و ما مکرر اشاره کرده ایم که ألفاظ ائمه علیهم السلام بر مشرب ادبا حجتند خصوصا

صادقین علیهما السلام فصاعدا چه آنها در طبقه اشخاصی هستند که احتجاج بأقوال ایشان

مشود مثل کمیت و معاصرینش، و رواة اخبار ما کمتر از عبد الرحمن بن اخی الاصمعی و اصمعی ناصبی و أبو عبیده خارجی لواطه کن نبوده اند، پس مانع از استدلال و احتجاج ندارد جز عدم التفات باصول لغت و تقلید لغویین بی بصیرت والله العاصم.

قوله عليه السلام (ومؤنة) الى آخره

اشتقاق این لفظ از (مان) است و وزن او فعولة است و لهذا جمع او مؤن آمده مثل سفن، و احتمال اشتقاق از (آن) تا وزن مفعوله شود مثل مقوله و جهی ندارد (۱).

قوله عليه السلام (واصرفني)

این کلام مبنی بر آنست که آدمی که دعا میکند و روی دلش را متوجه مقصود حقیقی کرده گویا سفری کرده و مسافتی طی کرده، و انصراف و انقلابی برای او لازم است، و باین اعتبار تصریح شده در دعای أبو حمزه که فرموده (وان الراحل اليك قريب المسافة) و به این ملاحظه در این دعا و دعاهاى دیگر که در حال حضر

---

(۱) دنباله این بحث در نسخه‌های کتاب (قوله ما أهمني همه) آمده، و این اشتباهی بوده که از نساخ بوجود آمده و ما او را اصلاح کردیم و (قوله واصرفني) و شرح او را جلو آوردیم.

باید خواند لفظ (اقلبني) و (انقلبت) و (انقلب) بسیار وارد شده، و از این روی ما در ترجمه گفتیم از در خانه تو بر مگردم.  
قوله عليه السلام (ما أهمني همه)  
این نسبت یابر سبیل مبالغه و تأکید است یا مراد از (هم) آن امری است که محل اهتمام است والله أعلم (۱).  
قوله عليه السلام (یا أمیر المؤمنین)  
چون این زیارت بعد از زیارت امیر المؤمنین بود خطاب به آن جناب شده، و اگر کسی اولاً آن زیارت یا زیارت دیگر آن حضرت را بخواند امر سهل است و الا از همین جا ابتدای کلام با امیر المؤمنین میکند، و چون سید الشهداء علیه السلام از اغصان آن شجره مبارکه است خطاب به آن جناب در اثنای زیارت سید الشهداء به ملاحظه اظهار آنست که زیارت او زیارت تو است.  
قوله عليه السلام (من زیارتکما)  
من ابتدائیه است گویا مبدء عهد زیارت بوده، و منتهی میشود به انصراف، و این نکته موجب حسن کلمه (من) شده.

---

(۱) نسخه‌های موجود بعد از (قوله عليه السلام ما أهمني همه) (قوله من زیارتکما) ذکر شده بود و ما عبارت را اصلاح کردیم و (قوله عليه السلام یا أمیر المؤمنین) را مقدم داشتیم.

قوله عليه السلام (مستجابا)  
وصف انقلاب به مستجاب (۱) که صفت دعا است مجاز در اسناد است که  
چون ملابس با حوائج است که استجابت وصف آنها است به عاریه صفت  
حوائج را برای او اثبات کرده اند، و تواند بود که مستجاب مثل مشکوک و مولود  
مشمول بر حذف و ایصال باشد و در اصل مستجابا فیه فرض شود، و بنابر این وصف  
حقیقی مشهود، والله أعلم.  
قوله عليه السلام (وتشفعا)

ظاهر اینست به تشدید باشد از باب تفاعل چه معنی او که لغویین تعرض کرده  
اند شفاعت کردن است، چنانچه در (منتهی الارب) است، و بر نسخه تخفیف جهتی  
از برای حذف نون تشبیه ندانسته‌ام مگر اینکه فلا اخیب بنصب خوانده شود،  
وفاء برای تعلیل باشد مثل (لو ما تأتینی فتحدثنی) و سایر فقرات عطف بر او بشود  
وتشفعا هم از معطوفات او باشد، و تواند بود که عطف باشد بر معنی (به قضاء  
حاجتی) و تقدیر (أن) ناصبه بقرینه این عطف شود، و ممکن است که و او بمعنی  
مع باشد، چنانچه (لا تشرب اللبن وتأكل السمك أي مع اكل السمك) گفته‌اند  
و این مورد اگر چه از موارد قیاسیه نیست ولی مانع از او نیست ظاهرا، هر چند  
هیچ يك از این احتمالات خالی از مناقشه و مخالفست سلیقه نیست، والله أعلم.  
قوله عليه السلام (علی ما شاء الله)  
مجلسی علیه الرحمة فرموده مراد اینستکه بر این کلام برمگردیم، و بنابر

-----  
(۱) به اینکه گفته (بل یكون منقلبي منقلبا راجحا مفلحا منجحا مستجابا).

این مراد قول (ما شاء الله) است، و خبر (ما) محذوف است، مثل کائن یا کان و امثال او.

(ولا حول ولا قوة الا بالله) عطف بر (ما شاء الله) است، و ممکن است مراد معنی باشد نه لفظ یعنی بر آنچه خدای خواسته، ولا حول ولا قوة الا بالله انشاء توحید افعال است به جهت تعلیل و مناسبت آنکه باید انقلاب را متعلق بر وجود مشیت کرد، و معنی اول به نظر خالی از بعد نیست.

قوله عليه السلام (وأقول حسبي الله و كفى)

کفی ظاهراً تأیید و تأکید معنی حسبی است، و ممکن است جمله استثنافیه باشد و ضمیر راجع بقول (حسبی الله) یا نفس جمله باشد، و به هر وجه مؤید احتمال ما در عبارت سابقه و مبعده احتمال (بحار) است، چه اگر مراد از او (قول) بود انساب آن بود که اقوال با یکدیگر ذکر شود.

قوله عليه السلام (سمع الله لمن دعا)

تواند بود که جمله خبریه باشد در مقام تمجید و توحید حضرت باری تعالی و اظهر اینست که جمله دعائیه باشد چنانچه در (سمع الله لمن حمده) احتمال داده اند.

قوله عليه السلام (ليس وراءكم)

یعنی جز شما کسی نیست که منتهی شوند ارباب حوائج به او، یعنی هر محتاجی که به کسی متوسل شود بالاخره سلسله حاجات به شما مرسد، و حل عقود مشاکل در عهده انامل عواطف و فواضل شما است.

قوله عليه السلام (وأنت يا أبا عبد الله) عطف است بر أمير المؤمنين و (ياء) نداء که بر او داخل شده به جهت قاعده نحویه مسلمه که (يغترف في الثواني ما لا يغترف في الاوائل) است، بلکه این قاعده را شیخ أجل شیخ جعفر النجفي قدس سره در (قواعد مختصره) خود در فقه تسریه کرده و ایراد نموده، و آنچه از سید محقق داماد - قدس سره - در السنه أهل علم مشهور است که فرموده لفظ (أنت) بر وزن قلت است (۱) از (اوب) بمعنی رجوع و عطف بر انصرفت است در کلام آن علامه نامدار ندیده ام، و اگر باشد ضعیف و نوعی از تصحیف است، و نظیر این اینستکه سید اجل غیاث الدین عبد الکریم بن طاووس الحسني رضي الله عنه در کتاب (فرحة الغری) آورده که یکی از ادباء کتابی در تصحیف نوشته و حدیث معروف (تختموا بالعقیق) را گمان کرده که تصحیف است، و صحیح (تخیموا بالعقیق) است یعنی خیمه در عقیق بزیند که محلی است قرب مدینه که میقات حاج عراقی است، و از این قبیل غرایب متتبع ملتفت در کتب علما بسیار می یابد.

قوله عليه السلام (سلامی)

ظاهر اینستکه سلام نایب فاعل محجوب بوده باشد، و تواند بود که (غیر محجوب) خبر بعد از خبر باشد و سلام بدل ذلك باشد، و این بغایت بعید است.

قوله عليه السلام (انشاء الله)

ممکن است که تعلیق بر مشیت برای تبرک باشد مثل (لتدخلن المسجد الحرام

(۱) یعنی بدل (أنت يا أبا عبد الله) (ابت يا أبا عبد الله) است.

انشاء الله [ ٢٧ الفتح ٤٨ ] و بنا بر این (وأسئله ان يشاء ذلك) جمله استینافیه باشد، و اظهر بحسب سیاق عبارت آنست که (انشاء الله) برای شرط واقعی باشد و واو برای عطف شود.

و احق بحسب رعایت رسم کتابت اینستکه اگر این کلمه برای تبرک باشد چون في الحقيقة مراد تعلیق نیست متصلا نوشته شود، و اگر برای اشتراط و تعلیق باشد (ان) جدا و (شاء) جدا نوشته شود.

قوله عليه السلام (غير آيس ولا قانط)

ظاهرا ایاس و قنوط فرقی نداشته باشند در مجاری استعمالات، و جمع بین آنها به جهت تأکید است مثل مکر و کید، و مانند (اوب) و (رجوع) و (عود)، و این عادت عرب است که جمع بین مترادفات میکنند اگر چه در واقع مترادف نباشد، و هر يك به مناسبتی استعمال شده باشد، ولی از کثرت تبادل و تناوب در مقام استعمال در بسیاری از مواضع خصوصیات دست نیامده و معلوم نشده، والله اعلم.

و آن قدر که نوشتیم در بیان الفاظ این دعا کافی است اکثر اهل علم را، و الحمد لله اولاً و آخراً و باطنا و ظاهراً علی توفیقه لاتمام الباب الثانی من هذا الشرح الشریف مع کثرة الشواغل و قلة البضاعة و عدم المهلة لصرف الوقت فيه، و ما ذلك الا ببركات من خدمته به، وهو سيدنا المظلوم أبو عبد الله الحسين سلام الله عليه، و قد حصل لي آثار التأييد و هبت علي نسمات من قدسه من التوفيق و التسديد، و كتب مصنفه الفقير الي باب ربه الغني العاصم أبو الفضل بن المحقق المرحوم أبي القاسم حوسبا حسابا يسيرا و اوتيا خيرا كثيرا في الارض المقدسة و البقعة المباركة سر من رأى في عصر يوم عاشوراء في سنة ١٣٠٩ من الهجرة النبوية حامدا مستغفرا مصليا مسلما.

شکر و ثنا

سپاس خدای را که چنین توفیق بزرگی را نصیب این بی مقدار نمود و با عنایات بی پایانش این نا چیز را توانی بخشید که در زمره زمزمه گویان قافله سالار شهیدان و یاورانش بگویم:

درون شعله چو پروانه سوختم ای دوست  
بدین امید که از عاشقان حساب شوم

و با پایان دادن کار تحقیق و تصحیح و تعلیق و ذکر فهرست کامل و نشر این کتاب شریف که لبریز از نکات ادبی و علمی و عرفانی و ولایتی است - که گفته شده در موضوع خود بی نظیر و شایسته توجه است - نام خود را در دفتر متوسلین به حضرتش قرار داده.

قم المقدسة وعش آل محمد و حرم امن فاطمة معصومه سلام الله علیها - سید علی فرزند علامه بزرگوار... حاج سید مرتضی موحد ابطحی دامت افاضاته.  
ختام و مسك

من وجد برد حبنا علی قلبه فلیکثر الدعاء لامه فانها لم تخن اباه - الامام  
الصادق علیه السلام - معاني الاخبار.

قلب هر کس خنك از آتش عشق ما شد  
خوش بحالش که ورا تحفه چنین اعطاء شد

دم بدم مادر خودرا بنوازد بدعا

که زیباکی وی این عشق بما پیدا شد

دشمن ما نشود آنکه عقیف الام است

خصم را گو که به پرسد ز که او پیدا شد



شاعر اهل البيت - احمد قاضى زاهدى  
ونعم ما انشد المولى محمد طاهر القمي المتوفى ١٠٩٨ في ذلك:

سلامة القلب نحتني عن الزلل  
وشعلة العلم دلتنى على العمل  
طهارة الاصل قادتني الى كرم  
كرامتي ثبتت في اللوح في الازل  
قلبي يحب [علياً] ذا العلم فلذا  
ادعو لامى في الابكار والاصل  
محبة [المرتضى] نور لصاحبها  
يمشي بها آمنة من آفة الزلل  
لزمت حب [علي] لا افارقه  
وداده من جناني قط لم يزل  
اخو النبي امامي قوله سندي  
لقوله تابع ما كان من عملي  
اطعت حيدرة ذا كل مكرمة  
امام كل تقي قاضر الامل  
صرفت في حب آل المصطفى  
عمري من مال عنهم اليه قط لم امل  
باب المدينة منجانا وملجانا  
ما انحل مشكلنا الا بحل علي  
لولا محبة طه للوصي لما  
اتى يشاركه في طيب الاكل  
ولاية المرتضى في (حجم) قد ثبتت  
بنص افضل خلق الله والرسول  
نص النبي عليه فوق منبره  
عليه اشهد اهل الدين والدول  
قد نص في الدار عند الاقربين على  
خلافة [المرتضى] جدا بلا هزل  
ان الامامة عهد لم تنل احدا  
سون المصون من الزلات والنخل  
اطعت من ثبتت في الكون عصمته  
وعفت كل جهول سئ العمل  
قد ردت الشمس للمولى ابي حسن

روحي فدا المرتضى ذي المعجز الجليل  
طوبى له كان بيت الله مولده  
كمثل مولده ما كان للرسول  
و خوشا بر حال كسى كه با زبان حال مىگويد:

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم  
روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم  
بر مشام جان زدم يك قطره از عطر حسینی  
سبقت از مشک و گلاب و عنبر گرفتم  
و چه خوشتر حال آن کس که مدالی این چنین نصیبش شده:  
من ز در بار حسین ابن علي ماهانه دارم  
کی دگر چشم طمع بر مردم بیگانه دارم  
تا گرفتم دست خط نوکری از مادر او  
بر در دربار آن شه منصب ماهانه دارم  
کتاب نامه زیارت عاشوراء

از آنجا که زیارت عاشوراء در بین زیارات رسیده شده از مبادی وحی  
اهمیت بسزائی دارد، مورد توجه علماء و بزرگان دین قرار گرفته و از اینرو  
کتابها و رساله‌های هائی در پیرامون آن به رشته تحریر در آوردند، و هر کدام هدف  
و منظوری را تعقیب نموده: بعضی متعرض جهت سند و مدرک او شده و گروهی  
ثواب خواندن و آثار و برکات و کیفیت توسل به آن را بیان کرده و دسته‌ای شرح  
لغات و جملات او را دنبال نموده و برای اطلاع عموم آن مقدار که از برخورد  
با کتابهای خطی و چاپی و بررسی فهرست‌ها بدست آمده است ذکر میکنم:  
الف - مخطوطات

۱ - تذکرة الزائرین (مختصر)

تألیف: أبو محمد حسن بن محمد طباطبائی ساروی متوفی حدود ۱۳۵۱

است نسخه خطی به شماره ۷ / ۴۳۷۳ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود و شرح مختصر تمام زیارت را در بردارد.

۲ - تذكرة الزائرین (مفصل) یا صداق الحور فی شرح زیارة العاشور تألیف أبو محمد حسن بن محمد طباطبائی ساروی متوفی حدود ۱۳۵۱ نسخه این رساله به شماره ۴۳۷۳۸ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود.

مؤلف از شاگردان شیخ الشریعه اصفهانی و میرزا محمد علی چهاردهی و شیخ عبد الله مازندرانی - رضوان الله علیهم اجمعین - بوده و این رساله را پس از سال ۱۳۲۸ نوشته است از مقایسه این رساله و رساله پیشین چنین بر میآید که مؤلف ابتداء رساله مختصر را نوشته و سپس رساله مفصل، اما رساله مفصل تا شرح جمله (علیکم منی جمیعا سلام الله) است، رجوع شود به فهرست کتابخانه ج ۱۲ ص ۸۴ - ۸۳

۳ - جنة السرور فی تحقیق کیفیت زیارة العاشور تألیف: شیخ علی بن جعفر شریعتمدار استرآبادی متوفی ۱۳۱۵ نسخه خطی آن به خط مؤلف به زبان عربی تحت شماره ۳ / ۳۰۹۰ در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی در قم موجود.

رجوع شود به فهرست کتابخانه ج ۸ / ۳۱۵ - ۳۱۴، الذریعه ج ۵ / ۱۵۸.

۴ - رساله فی زیارة عاشوراء تألیف میرزا محمد علی شهرستانی حائری متوفی حدود ۱۲۹۰ رجوع شود به الذریعه ۱۲ / ۸۰

- ۵ - رسالة في زيارة عاشوراء  
تأليف: مولی محمد جعفر استر آبادی (۱۲۶۳ - ۱۱۹۷) و نسخه‌ای از او  
نزد شیخ مهدی شرف الدین در شوشتر موجود و ممکن است این نسخه همان  
نسخه شماره ۲۵۲۷ کتابخانه سپهسالار باشد - رجوع شود به الذریعه ۱۲ / ۷۹
- ۶ - رسالة في رواية زیارت العاشور  
تأليف یا کتابت از نصر الله بن حسن حسینی.  
در این رساله عنایت به بررسی و تصحیح سند زیارت عاشورا شده و در مجموعه  
که در سال ۱۲۳۷ نوشته شده است در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید به شماره  
۳ / ۲۵۲۷ نگهداری میشود و این کتاب غیر رساله‌ای است که در کتابخانه  
دانشکده  
حقوق و در شماره ۲۹ این کتابنامه ذکر شده است رجوع شود به فهرست کتابخانه  
ج ۵ / ۹۰ - ۸۹.
- ۷ - رسالة في زيارة عاشوراء  
شیخ نصر الله بن عبد الله الشبستری منویسد: ولبعض الاساطین من فقهاء  
بلدنا القاطنین في المشهد المقدس العلوی - علی مشرفه آلاف التحية والثناء -  
تأليف في زيارة عاشوراء  
رجوع شود به اللؤلؤ النضید ص ۳۸.
- ۸ - رساله در آداب زیارت عاشوراء  
نسخه این رساله به شماره ۹ / ۴۳۷۳ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

موجود، نویسنده فهرست کتابخانه این رساله را از تألیفات شیخ محمد باقر بن ملا محسن اصطهباناتی دانسته است، اما با ملاحظه اصل نسخه احتمال دارد فصلی از رساله دیگر باشد رجوع شود به فهرست کتابخانه مجلس ۱۲ / ۸۵ - ۸۴

۹ - رساله زیارت عاشوراء

مؤلف این رساله شناخته نشده نسخه‌ای از این رساله به شماره... در موزه بریتانیا (لندن) موجود است رجوع شود به نسخه‌های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ج ۴ / ۶۶۳.

۱۰ - رساله کیفیت زیارت عاشوراء

تألیف مولی محمد محسن بن محمد سمیع کاشانی متوفی ۱۲۲۲ از نوادگان مولی محسن فیض کاشانی صاحب تفسیر صافی نسخه این رساله به شماره ۱ / ۲۲۱۷

کتاب خانه آیه الله العظمی گلپایگانی موجود رجوع شود به فهرست کتابخانه ج ۳ / ۱۹۷ و محملی از شرح حال مؤلف و آثار وی در مقدمه آیه الله العظمی مرعشی نجفی بر کتاب (معادن الحکمة في مکاتیب الائمة) صفحه - : ۴۹) مذکور است.

و نسخه‌هایی از کتابهای ایشان در کتابخانه فیض مهدوی در کرمانشاه موجود، رجوع شود به فهرست کتابخانه فیض مهدوی در نشریه تراثنا شماره ۹.

۱۱ - زیارة عاشوراء و کیفیتها

تالیف شیخ محمد حسین بن قاسم قمشه‌ای نجفی متوفی ۱۳۳۶ و شرح حال او را (نقباء البشر) ص ۶۳۵ ذکر نموده است و نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه

مرحوم سید محمد علی قاضی طباطبائی در تبریز موجود، مؤلف به قمشه‌ای کبیر مشهور و هم عصر مرحوم شیخ محمد حسین بن ابی طالب قمشه‌ای بوده. رجوع شود به گنجینه دانشمندان ۵ / ۳۹۱ - ۳۹۰ والذریعة ۱۲ / ۷۹ و نسخه های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ج ۷ / ۵۱۸.

۱۲ - زاد المؤمنین  
تالیف سید محمد تقی نقوی هندی (معاصر) به زبان اردو، در باره اعمال عاشوراء و زیارت عاشوراء و خواص آن نوشته شده و در مطبعه نول کشور در لکهنو

طبع شده - رجوع شود به الذریعه ۱۲ / ۱۱.

۱۳ - شرح مختصر (مصباح المتهدد) یا (مصباح الصغیر)  
تالیف سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم الحسینی یا نوشته سید زین الدین علی بن عبد الحمید نجفی بنا بر اختلاف نظری که در این موضوع موجود است. این کتاب در قرن هشتم نوشته شده و مؤلف آن از بزرگان و برجسته‌های علمی بوده و علامه مجلسی (ره) در باره کتاب او چنین فرموده است (جاء بعض فضلاء تستر بهذا الشرح الی اصفهان فرأیته عنده و لم یکن فیه کثیر فائدة بل هو مقصور علی بیان تراکیب الالفاظ و ما یتعلق بالعربیة ونحو ذلك - الذریعة ج ۲ / ۵۰۰.

و مرحوم قاضی نور الله مرعشی در (مجالس المؤمنین) ج ۱ / ۱۵ - ۱۳ طبع اسلامیة و مولی احمد نراقی در (خزائن) ص ۴۶۵ ط اسلامیة نیز از این کتاب مطالبی نقل نموده اند و برای اطلاع بیشتر از این کتاب و مؤلف بزرگوارش مراجعه شود به:

- ۱ - اعیان الشیعة ج ۴۱ / ۳۱۰ - ۳۰۵ رقم ۹۰۶۴.
  - ۲ - امل الامل شیخ حر عاملی ج ۲ / ۱۹۲.
  - ۳ - تاسیس الشیعة ۲۹۵.
  - ۴ - ریحانة الادب ج ۱ / ۲۹۴.
  - ۵ - سفينة البحار ج ۱ / ۱۱۶.
- و کتابهای دیگری را که پا ورقی های روضات الجنات ج ۴ / ۳۵۳ - ۳۴۷ ذکر کرده است.
- و نسخه این کتاب به شماره ۴۵۶۸ - کتاب خانه آیه الله مرعشی در قم موجود است - فهرست کتابخانه ۱۲ / ۱۴۳ و چون زیارت عاشورا در (مصباح المتهجد) آمده و این کتاب شرحی است برای او باید این کتاب را نخستین شرح برای زیارت عاشورا به حساب آورد.
- ۱۴ - شرح جمله (یا ثار الله وابن ثاره)
- تالیف شیخ علی اکبر بن محمد امین لاری قرن ۱۳ این رساله مفصل سال ۱۲۸۴ تالیف و نسخه‌ای از آن به شماره ۱ / ۴۰۸۶ در کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی موجود و فهرست کتابخانه ج ۱۱ / ۱۰۰ - ۹۹ او را ذکر کرده است.
- ۱۵ - شرح زیارت عاشورا
- تالیف شیخ مفید بن محمد نبی شیرازی متولد ۱۲۵۱ متوفی ۱۳۲۵ میرزا محمد نصیر فرصت شیرازی در قصیده ای فارسی تاریخ تألیف را ۱۳۰۳ ذکر کرده و در فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی چنین معرفی شده شرح مزجی بسیار مفصلی که در
- موضوعات ادبی و تاریخی و اعتقادی بحث میکند و در اول کتاب مقدمه است



در فضل زیارت امام حسین و معنی عاشوراء اوایل ماه رمضان ۱۳۰۳ شروع به تألیف و روز سوم ذی القعدة از همان سال پایان یافته است.

و نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۳۷۵ کتابخانه آیه الله مرعشی موجود و در فهرست کتابخانه ج ۱ / ۳۹۴ - ۳۹۳ تعریف مفصلی از کتاب و مؤلف نموده است و در

آثار العجم ۳۰ - ۲۶ شرح حال او مذکور و کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس ۲ / ۵۰۶ - ۴۹۳ شرح حال او را ذیل (داور) که تخلص وی بوده ذکر کرده است و به الذریعه ۱۳ / ۳۰۸ مراجعه شود.

۱۶ - شرح زیارت عاشوراء

تألیف مرحوم میرزا محمد علی چهاردهی نجفی متوفی ۱۳۳۴ و نسخه‌ای از او در کتابخانه نداده مؤلف مرحوم سید مرتضی مدرسی بوده و ایشان وقف کتابخانه آستان قدس رضوی کرده و اکنون دو نسخه از این رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی همراه با چند رساله دیگر از تألیفات مؤلف به شماره های ۹۳۵۷ و ۱۲۳۷۰ بخش مخطوطات نگهداری میشود.

تاریخ تألیف ۱۳۲۶ هجری قمری است و نسخه ۱۲۳۷۰ بهتر از نسخه دیگر است و در مقدمه شرح صحیفه سجادیه مؤلف تاریخ تألیف شرح زیارت عاشوراء را ۱۳۳۲ ذکر کرده و این يك اختلافی است که در تاریخ تألیف کتاب به چشم منخورد.

۱۷ - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید اسد الله بن حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی که در راه زیارت عتبات مقدسه در کرد سال ۱۲۹۰ در گذشته و نسخه او در کتابخانه فرزند

مؤلف موجود است رجوع شود به الذریعة ۱۳ / ۳۰۷.

۱۸ - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید حسین بن ابی القاسم جعفر موسوی خونساری اصفهانی استاد سید مهدی بحر العلوم متوفی ۱۰۹۱ - رجوع شود به مقدمه کتاب (مناهج المعارف) ۱۸۲ - ۱۷۸ تألیف سید ابو القاسم جعفر خونساری متوفی ۱۱۵۷ والذریعة ۱۳ / ۳۰۷.

۱۹ - شرح و ترجمه زیارت عاشوراء به زبان اردو

تألیف: مولانا سید انصار حسین صدر الافاضل متوفی ۱۳۸۷، رجوع شود به تذکره علماء امامیه پاکستان تألیف سید حسین عارف نقوی چاپ ۱۳۶۳ شمسی ص ۶۰ - ۵۸.

۲۰ - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید حسین بن جعفر موسوی یزدی این کتاب به صورت سؤال و جواب از بعض جملات زیارت عاشوراء است و از آثار قرن ۱۳ است و نسخه‌ای از آن با تاریخ تحریر ۱۲۹۶ در ۹۴ برگ در کتابخانه وزیری یزد به شماره ۱۴۱۹ موجود و در فهرست کتابخانه ج ۳ / ۹۵۵ معرفی شده، مؤلف دارای کتابهای زیادی

است و در الذریعة ج ۲ / ۱۰۸ از آنها نام برده و سید محسن امین در اعیان الشیعه چاپ اول ۱۳۶۷ ج ۲۵ / ۲۴۵ والذریعة ج ۲۰ / ۶۹ و فهرست نسخ خطی کتابخانه

وزیری از وی نام برده اند.

- ۲۱ - شرح زیارت عاشوراء  
مؤلف شناخته نشده و به شماره ۱۳ / ۱۰۸۳۶ در کتابخانه مرحوم آیه الله  
حاج ملا علی معصومی در همدان موجود. مراجعه شود به فهرست کتابخانه (مدرسه  
آخوند همدان) ص ۴۵۲.
- ۲۲ - شرح زیارت عاشوراء  
مؤلف مشخص نیست نسخه این رساله به شماره ۱ / ۱۰۱۸۴ در کتابخانه  
مرحوم آیه الله حاج ملا علی معصومی - مشهور به کتابخانه مدرسه آخوند - در  
همدان موجود است.  
رجوع شود به فهرست کتابخانه - مدرسه آخوند همدان - ص ۴۴۱.
- ۲۳ - شرح کیفیت زیارت عاشوراء  
تألیف یا کاتب: مولی حسن بن ابراهیم حسینی ساوجی تاریخ تحریر ۱۲۸۶  
نسخه خطی این رساله به شماره ۲۶۰۳ در کتابخانه مسجد اعظم قم موجود.  
مراجعه شود به فهرست نسخه های خطی کتابخانه چاپ ۱۳۶۴ ص ۲۶۱.
- ۲۴ - شرح زیارت عاشوراء  
تألیف مرحوم حاج شیخ عباس حائری طهرانی متوفی ۱۳۶۰ نسخه ای از  
این شرح نزد فرزند مؤلف حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ مهدی  
حائری طهرانی موجود است.  
رجوع شود به آثار الحجة تألیف شیخ محمد رازی ج ۱ / ۲۲۶ - ۲۲۵

- و مقدمه شرح اصول کافی.
- ۲۵ - الصرخة المهدوية (الكبرى)  
 تأليف سيد مهدي بن علي غريفي بحراني متوفى ۱۳۴۳ در زیارت عاشوراء  
 و کیفیت خواندن آن با خاتمه‌ای در باره امامت نوشته شده مؤلف از شاگردان  
 مرحوم شیخ محمد طه نجف بوده - رجوع شود به الذریعه ج ۱۵ / ۳۹.
- ۲۶ - الصرخة المهدوية (الصغرى)  
 تأليف سيد مهدي بن علي غريفي بحراني نجفي متوفى ۱۳۴۳ این کتاب  
 خلاصه کتاب پیشین است - الذریعه ۱۵ / ۴۰ - ۳۹.
- ۲۷ - الضیائیة  
 تأليف [بطور احتمال] میرزا هدایة الله بن میرزا رضا گلپایگانی متوفی  
 حدود ۱۳۳۰ است این کتاب به تفصیل پیرامون سند زیارت عاشوراء و کیفیت  
 قرائت و ثواب آن و فضائل سید الشهداء و تاریخ حائر حسینی و مسائل آن گفتگو  
 میکند.
- مؤلف رساله را بنام فرزندش ضیاء الدین نوشته و حاج آقا بزرگ تهرانی  
 نسخه او را در نجف اشرف دیده.  
 رجوع شود به الذریعه ج ۱۵ / ۱۳۲.
- ۲۸ - کیفیت زیارت عاشوراء  
 نام مؤلف ذکر نشده نسخه‌ای از آن در ضمن مجموعه... در کتابخانه  
 دانشگاه لس آنجلس آمریکا موجود است رجوع شود به (نشریه کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ج ۱۲ - ۱۱ ص ۷۱۳

۲۹ - کیفیت زیارت عاشوراء

مؤلف شناخته نشده ولی یکی از علمای قرن سیزدهم بوده و تاریخ ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۷۱ در نسخه خطی - که ظاهراً نسخه اصل است - دیده میشود مؤلف مطالبی را از پدرش و استادش در کیفیت زیارت عاشوراء نقل میکند و نام هیچ کدام را ذکر نکرده است این کتاب ۹۰ برگ به قطع ربعی و بغلی دارد و عربی است و در دانشکده تهران به شماره (۶۳ - د) نگهداری میشود مراجعه شود به فهرست کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران ص ۳۶۵.

۳۰ - نتیجه النتایج

تألیف: شیخ علی بن محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی متوفی ۱۳۱۵  
و تلخیص (نتایج المأثور) است که در شماره ۳۱ این کتابنامه ذکر شده رجوع شود به (الذریعة) ج ۲۴ / ۵۰.

۳۱ - نتائج المأثور في ترجمة جنة السرور

تألیف شیخ علی بن محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی متوفی ۱۳۱۵ این رساله ترجمه تحت اللفظی رساله (جنة السرور في تحقيق زیارت العاشور) است که توسط مؤلف به فارسی در آمده است.

نسخه خطی ناقص از این رساله به خط مؤلف به شماره ۱ / ۳۰۹۰ در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی در قم موجود.

رجوع شود به فهرست کتابخانه ۸ / ۳۱۴ - ۳۱۳، الذریعة ج ۲۴ / ۴۷

ب - مطبوعات

۱ - جامع الشتات

تألیف آية الله العظمى قمی صاحب قوانین این کتاب مشتمل مسائل گوناگونی است و از آنها است سؤال از کیفیت زیارت عاشورا و جواب از آن که در جزء اول شفاء الصدور نقل کردیم.

منحفی نماند که علماء بزرگ و مراجع تقلید هر کدام بنوبه خود نسبت به کیفیت خواندن زیارت عاشورا مطالبی را بیان فرموده اند که سزاوار نیست به تفصیل آنها را شرح دهیم و مختصر آنکه مقداری از گفتار آن بزرگواران را در شفاء الصدور ج ۱ / ۷۸ نقل نمودیم مراجعه شود.

۲ - الدر المنضود في شرح زیارت العاشور

تألیف میرزا أحمد بن عبد الرحیم مشهور به میرزا آقا تبریزی باغمیشه‌ای (معاصر) این شرح فارسی سال ۱۳۸۰ نوشته شد و بزبور طبع آراسته دارای ۲۵۲ صفحه به قطع رقعی است.

۳ - ذخيرة العباد لیوم المعاد

شیخ نصر الله بن عبد الله الشبستری منویسد:

ولبعض مشایخ عصرنا رسالة في زيارة عاشوراء مطبوعة تسمى به ذخيرة العباد لیوم المعاد).

رجوع شود به اللؤلؤ النضید ۳۸ والذريعة ج ۱۰ / ۱۶.

۴ - رساله شرح تايغت در زيارت عاشوراء

تأليف مير محمد باقر حسيني مشهور به ميرداماد متوفى ۱۱۰۴ در كلمه تايغت كه با يا است نه با و در شفاء الصدور ج ۲ كتاب حاضر ص ۳۳۹ گفتار سيد داماد و اين رساله از كتاب رواشح نقل شده و نقدى هم بر او درج شده و در الذريعه ج ۱۳ / ۱۳۲ اشاره به اين رساله كرده است.

۵ - رساله في زيارة العاشوراء و كيفيتها

تأليف حجة الاسلام سيد محمد باقر شفتى اصفهاني (متوفى ۱۲۶۰) نسخه‌اى از اين رساله در ضمن مجموعه (سؤال و جواب) در كتابخانه مدرسه سپهسالار جديد موجود است و در ج ۱ ص ۷۳ ط جديد شفاء الصدور آن را نقل كرديم. رجوع شود به الذريعه ج ۱۲ / ۷۹ و فهرست كتابخانه سپهسالار ج ۱ / ۴۲۳ و ۵۰۹.

۶ - رساله در كيفيت زيارت عاشوراء

تأليف مولى محمد بن مهدى اشرفى مازندراني متوفى ۱۳۱۵ است اين رساله به ضميمه چاپ دوم كتاب (شعائر الاسلام من الحلال والحرام) در انتهاي آن طبع شده و در الذريعه ۱۴ / ۱۹۱ شعائر الاسلام را چنين معرفى مى‌كند: مجموعه اى است مفصل مشتمل بر أبواب فقهي به صورت سؤال و جواب، و شرح حال مؤلف در كتاب علمای معاصرین تأليف ملا علي واعظ خيابانى ص ۶۴ - ۶۲ ذكر شده.

۷ - شرح زیارت عاشوراء  
تألیف میرزا أبو المعالی متوفی ۱۳۱۵ فرزند محمد ابراهیم فرزند حسن  
خراسانی کلباسی کتاب عربی است و شرح بعض جملات زیارت عاشوراء و احکام  
حایر حسینی و حدود آن و احکام تربت امام حسین و مسائل پیرامون آن میباشد  
و این کتاب سال ۱۳۰۹ در طهران طبع شده.

۸ - شرح زیارت عاشوراء  
تألیف مرحوم مولی عبد الرسول نوری فیروز کوهی متوفی بعد از ۱۳۲۰  
این کتاب همراه با چند رساله دیگر از مؤلف در سال ۱۳۲۱ در طهران به طبع  
رسیده و در فهرست کتابخانه آستان رضوی ۶ / ۳۳۲ این کتاب را نام برده  
و نوشته: ایشان از شاگردان صاحب فصول و میرزا أبو القاسم کلانتری بوده است  
و گنجینه دانشمندان ۶ / ۱۲۵ - ۱۲۴ وفات او را سال ۱۳۲۳ ذکر نموده است  
و در الذریعه ۱۳ / ۳۰۸ این کتاب ذکر شده.

۹ - شفاء الصدور (کتاب حاضر)  
این کتاب از شرح های مفصل و مشهور ترین آنها است بر زیارت عاشوراء  
در سال ۱۳۰۹ هجری نوشته شده و به دلیل احاطه علمی مؤلف بر فقه و اصول  
و حدیث و علم هیئت و ادبیات عرب و... نکات گوناگونی و فوائد مهمی را از هر  
علم در این کتاب ایراد نموده و همین بس برای عظمت کتاب مؤلفش که مثل  
مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد شیرازی تقریظی برای آن نوشته و در اول  
کتاب درج نمودیم.



۱۰ - شرح زیارت عاشور

تألیف مرحوم مولی حبیب الله شریف کاشانی متولد ۱۲۶۲ متوفی ۱۳۴۰ شرحی است فارسی مختصر مطبوع و شرح حال مؤلف در (لباب الالباب فی القاب الاطیاب) از آثار مؤلف در شرح حال علمای کاشان و ریحانة الادب ج ۵ / ۱۹ - ۱۸ و (لغت نامه دهخدا) ذیل حبیب الله بن علی مدد و کاشانی و مقدمه (عقاید الایمان فی شرح دعای عدیله) طبع بصیرتی قم ۱۳۹۶ و رساله (شرح حال ملا حبیب الله شریف کاشانی) تألیف آقای علی شریف از نواده های مؤلف و نام این کتاب در ضمن تألیفات ایشان ذکر شده است.

۱۱ - کنز مخفی

تألیف: شیخ عبد النبی نجفی عراقی از شاگردان مرحوم آیه الله العظمی سید أبو الحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی... کتابی است فارسی در آداب و کیفیت زیارت عاشوراء طبع سربی در تهران ۱۳۷۱. مجملی از شرح حال مؤلف در فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج ۵ / ۵۳۵ و گنجینه دانشمندان ج ۲ / ۱۹۶ - ۱۹۸ و آثار تالیفی ایشان در خاتمه کتاب (الغوالی اللئالی فی فروع العلم الاجمالی) طبع قم ۱۳۷۰ ذکر شده است رجوع شود به فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج ۶ / ۳۴۴ طبع ۱۳۴۴ شمسی و این کتاب در فهرست کتابهای چاپی مشار ص ۴۳۳ و فهرست کتابهای چاپی فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب ج ۲ / ۱۸۷۸ بنام رساله زیارت عاشوراء عربی و از تألیفات حاج یوسف بو علی احسائی معرفی شده است در حالی که:  
۱ - کتاب فارسی است نه عربی.

۲ - کتاب به اهتمام حاج یوسف بو علی احسائی طبع شده نه اینکه تألیف شده.

۳ - نام کتاب کنز مخفی است، و این چنین سهو و نسیان برای مردم امری است عادی.

۱۲ - اللؤلؤ النضید فی شرح زیارت مولینا ابی عبد الله الشهید (ع) تألیف شیخ نصر الله بن عبد الله شبستری متولد ۱۳۳۳ این کتاب اولین کتاب مؤلف است و در سال ۱۳۵۹ تألیف و طبع شده و اخیراً توسط انتشارات امام مهدی علیه السلام در قم تجدید طبع شده رجوع شود به فهرست آستان قدس چاپ قدیم ج ۶ / ۳۴۵ - ۳۴۴.

۱۳ - المصباح والنور در شرح زیارت عاشوراء تألیف: میرزا محمد بن حسین تبریزی توتونچی (معاصر) شرح مختصر فارسی در سال ۱۳۹۲ نوشته شده و طبع شده دارای ۸۷ صفحه به قطع رقعی نویسنده دارای شرحهائی است بر زیارت جامعه، دعای ندبه، خطبه شقشقیه.

۱۴ - نور علی نور فی آداب زیارت العاشور تألیف میرزا حبیب الله بن شیر محمد همدانی این کتاب به زبان فارسی نوشته شده شامل ۵ نور و يك خاتمه است در سال ۱۳۱۷ تألیف و در سال ۱۳۲۰ در بمبئی طبع شده است با قطع رقعی ۲۴۲ صفحه رجوع شود به الذریعه ج ۲۴ / ۳۷۱ - ۳۷۲

و فهرست کتابهای چاپی فارسی مشار ج ۶ / ۵۳۳۵ و فهرست کتابهای چاپی فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب ج ۲ ستون ۳۳۲۲.